پایان نامه برای اخذ درجهٔ دکتری در زبان و ادبیات فارسی

به عنوان

تصحیح و تدوین مجمع الکمال از محمد اسماعیل چشتی الگجراتی

با مقدمه و حواشی



استاد راهنما

دکتر احسان احمد

به کوشش

محمّد ظهیر بابر

گروه ادبیاتِ فارسی، دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاهِ پنجاب، لاهور

پاکستان

۲۰۲۱م

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم به :

سلطان الهند

خواجۂ خواجگان

حضرت خواجه معین الدین حسن چشتی سنجری اجمیریؒ

بصد عجز و نیاز

” گر قبول اُفتد زهی عزّو شرف“

بیـا کـه کـعبـۀ اهـل دل است خـواجۀ چشت

طــواف تــربـت او مـی کـنـنـد شـاه و گـدا

ز راه صـــدق در آور مــقـام خـواجــه مـعیـن

کـه هسـت روضـه پـاکش چو جنت الماویٰ

(حضرت خواجه رشید الدین مودود لاله چشتی گجراتی)

فهرست مطالب

شجره مبارك پيران چشت

زهی شیخی که شیخ ما نظام است
امور فقر از وی بر دوام است
ز بعد قطب عالم "شیخ محمود"
که شیخی ختم شد بر وی تمام است
رسول آورد چون آن خرقهٔ فقر
بپرسید از صحابه آن کدام است
علی را داد القصه به تطویل
حلال او را ست غیرش را حرام است
علی آن خرقه داده مر حسن را
که او با حسن خلق نیك نام است
حسن بصری بداد آن خرقهٔ فقر
به عبد الواحد او حق را غلام است
چو عبد الواحد زید از جهان رفت
فضیل آمد که بروی فضل عام است
فضیل آنرا به ابراهیم ادهم
بداد او بادشاه روم و شام است
چو ابراهیم ادهم از جهان رفت
حذیفه مرعشی اندر خرام است

حذیفه مرعشی چون از جهان رفت
هبیره بصری اندر احتشام است
هبیره بصری آن که داد شیخی
علو را کش علوی بر دوام است
علو چون در مقامات علا رفت
به شیخ اسحاق چشتی این مقام است
چو شیخ اسحاق چشتی شد بهشتی
به ذات احمد چشتی سلام است
چو رفته احمد چشتی ز عالم
محمد شیخ چشت از وی به لام است
محمد چون برفت از عالم آنگاه
بسوی یوسف چشتی سلامست
چو یوسف هم ز مصر چشت رفته
ازو مودود چشتی مستهام است
چو شد مودود چشتی خواندهٔ حق
بجز حاجی شریف اینجا کدام است
چو شد حاجی شریف آن کعبهٔ خلق
در عثمان هرونی مقام است
چو شد عثمان هرونی به حضرت
معین الدین سجزی شیخ نام است
معین الدین سجزی رفته بر حق

بــه قـطـب الـديـن ایـن بـخت عـام است

پـــس آنـگــه قـطـب عـالم از جهـان رفت

فــریــد الـــدیـــن مسعـود از کـرام اسـت

ز شیـــخ امـــروز شیـــخ عـصـــر مـحـمـود

کـه هسـت او نیسـت یك ختـم تمام است

(خیر المجالس ، ص ٣٦ـ٣٥)

خیـر الـمـجـالـس (مـلفوظات حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی ، مرتبه از مـولانـا حـمیـد قـلندر، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات از خلیق احمد نظامی ، مسلم یونیورسٹی ، علی گڑه ، هند ـ

چکیده

زبـان و ادب فـارسـی در شبـه قـاره از حـمـلهٔ محمد بن قاسم در سنده(۷۱۲ق) آغاز می شـود۔ البتـه آغـاز تـاریـخ هـزارسـالـه زبـان و ادب فـارسـی در شبـه قـاره از دورهٔ غـزنـوی (۳۵۱ـ۵۸۳ق/۹۷۵ـ۱۱۸۷م) شـروع مـی شـود۔ خصوصاً از دورهٔ غزنوی تا انحطاطٔ دولت تیـمـوریـانِ هـند (۱۸۵۷م) زبان علمی و ادبی درین خطه فارسی بود۔ دردورهٔ اکبر بادشاه زبان رسـمـی در هند زبان فارسی بود و چندین شاعر و ادیب و عارف نام آور به دنیا درخشیدند و آثار گرانمایه به یادگار گذاشتند۔ مثلاً کشف المحجوب از حضرت داتا گنج بخش که اولین کتاب تصوف به زبان فارسی شمار می رفت۔ این کتاب تقریباً هزار سال پیش نگاشته شد۔

پس صوفیه و عرفا برای گسترش اسلام در منطقه های مختلف هند کوچیدند و آثار علم و ادب فـارسـی به یادگار گذاشتند۔ از آن آثار نسخه زیر نظر به عنوان "مجمع الکمال" است ۔ ایـن نسـخـه مشتـمـل بـر تـذکـره احـوال و آثـار صوفیا سلسله چشتیه در گجرات (هند) است۔ نـویسـنـده "مجمع الکمال" محمد اسماعیل چشتی الگجراتی است (که سال تولد وی در آخر قرن هجدهم می باشد۔)

ایـن تـذکـره از ذکر حضرت خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ (۶۷۳ـ۷۵۷ق / ۱۲۷۳ـ۱۳۳۶م) شـروع مـی شود و در آخر این تذکره ذکر شیخ محمد فرخ معروف به خوب میـان چشتـیؒ(۱۰۲۳ق/ ۱۳۳۶م) آمـده اسـت کـه خـلیـفـهٔ حضرت خواجهٔ نظام الدین اولیاء دهـلـوی ( ) بود۔ این تذکره از لحاظ تاریخ بزرگان سلسله چشتیه در گجرات (هند) خیلی مهم اسـت۔اطـلاعـاتـی کـه دربارهٔ احوال و آثار عرفا چشتیه در گجرات درین تذکره آمده است در هیـچ تذکره ای دیگر به دست نمی آید۔ این نسخه خطی منحصر به فرد است و درکتابخانه خیر

پور سنده نگهداری می شود۔

این تذکره مشتمل بر ۱۸٤ صفحه و هر صفحه دارای پانزده سطر است۔ درین تذکره شعر صوفیه و عرفا نیز وجود دارد که موضوع این اشعار تصوف و مسایل تصوف است۔ درین تذکره از احوال اجتماعی ، سیاسی، فرهنگی و مذهبی گجرات آگاهی می شود۔ازین لحاظ" مجمع الکمال " یك نسخهٔ نادر و قیمتی است۔ تذکره مجمع الکمال از منابع بسیار مهم و معتبر عارفان متاخرِ چشتی در آسیای جنوبی است۔ نثر شیوای مؤلف نیز ویژگی های گوناگونِ ادبی را در بردارد و مجمع الکمال یکی از نمونه های خوبِ نثر فارسی در شبه قاره نیز به شمار است۔

پیش گفتار

بنام خدای بخشنده و مهربان

خرد مند باشد طلب گار علم
که گرم است پیوسته بازار علم
(سعدیؒ)

سپاس خدای را که به یاری اُو پس از اتمام پایان نامه دکتریٰ قلم را برای نوشتن پیش گفتار برداشته ام۔ به خوبی از این امر آگاه هستم که تصحیح متن کار دشوار و در عین حال ظریفی است۔ در آغاز تصحیح این نسخه خطی با مشکلات زیادی روبرو شدم و حس کردم که کار تصحیح آسان نیست۔ چون این نسخه مجموعه نثر و شعر است و دارندهٔ عبارات عربی و اُردو هم می باشد ، ولی با توجه و کمك و لطف و راهنمای استاد محترم جناب آقای دکتر احسان احمد استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب ، لاهور مقاله پایان نامه به نحو احسن به اتمام رسید۔ بنده از ایشان تشکر می نمایم۔

بنده درین این موقع سپاس گزارِ همه استادان محترمِ گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب ، لاهور: جناب استاد محترم دکتر محمد سلیم مظهر، جناب استاد دکتر محمد ناصر ، جناب استاد دکتر معین نظامی ، دکتر شعیب احمد ، دکتر محمد صابر ، دکتر سیّد محمد فرید ، خانم دکتر عظمیٰ زرین نازیه هستم که در هنگام تحصیلاتم به من لطف زیاد فرمودند و در نتیجه مرحمت استادان است که بنده به نوشتن پایان نامه به زبان فارسی موفق شدم و می توانم احساسات خود را به زبان فارسی ابراز نمایم۔

اینجا ذکر استاد محترم جناب پرفسور دکتر آفتاب اصغر (خدای بیامرزش) هم لازم می

دانـم کـه بـه تشـویق و لطف و عنایت همیشگی ایشان به بنده در یاد دادنِ زبان و ادبیات فارسی بـاعـث شد که در این زمینه به بدین جا رسیدم۔ علاوه به ذکر استاد گرامی قدر ، ذکر پیر و مرشد بـنـده جـنـاب حضرت پیر سیّد محمد حبیب عرفانی چشتی مدظله العالی (سجاده نشین درگاه عالیه عرفانیه سندر ، لاهور) که همیشه بنده را به لطف و کرم و عنایت سرفراز فرمودند ، لازم می دارم۔ از ایشان یك جهان ممنوم هستم۔

افـزون بـر آن از هـمـه دسـت انـدر کـاران کتابخانهٔ مرکزی ، دانشگاه پنجاب ، لاهور و کتـابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، هم تشکر می نمایم که در فراهم کردن کتاب های چاپی و نسخه های خطی لطف فرمودند۔ خصوصا از دست اندر کاران ویب سـایـت ریـخته هم یك جهان ممنوم هستم که در نوشتن مقاله از این سایت زیاد استفاده نمودم۔ خـصـوصـاً خانم دکتر خجسته عبادی از ایران عزیز درین کار تحقیق کمك زیادی کرد و مورد لطف قرار داد۔ از ایشان هم سپاس گزاری می نمایم۔

محمد ظهیر بابر

فهرستِ اختصارات

رض	رضی اللّٰه تعالیٰ عنه
رح	رحمته اللّٰه علیه
ا ـ ن	اسم ندارد
ج	جلد
ر ـ ك	رجوع کنید
ص	صفحه
س ـ ن	سن ندارد
م	سالِ میلادی
ه ـ ش	هجری شمسی
ه ـ ق	هجری قمری

مقدمه

احوال سیاسی گجراتِ هند

حضرت فاروق اعظمؓ بعد از در گذشت حضرت پیغمبر اکرمﷺ در سنه ۱۵ق عثمان بن ابی العاصی ثقفیؓ را امیر بحرین و عمان مقرر کرد۔ عثمان بن ابی العاص ثقفیؓ بعداً به برادر خویش حکم بن العاصیؓ را امیر بحرین مقرر کرد و دستور داد که بر هند حمله آور بشود۔ حکم بر سواحل گجرات لنگر انداز شد۔ این اولین حملۂ مسلمانان بر گجرات بود۔ حکم بن العاص دوباره بر بهروچ حمله کرد و فتح یاب شد۔ در سال ۹۳ ق سنده در تصرف مسلمانان آمد و در سال ۱۰۷ق هشام بن عبد الملك خلیفه دمشق ، جنید بن عبد الرحمن را حاکم سنده قرار داد ۔ خلیفه بغداد المهدی باللّٰه العباسی ، عبد الملك بن الشهاب المعی را با اسلحه و لشکر در سال ۱۵۹ ق به طرف گجرات روانه کرد۔ این لشکر در سال ۱۶۰ق به باربد رسید۔ درین حمله مسلمانان فتوحات بزرگی به دست آوردند۔ در سال ٤۱٦ق سلطان محمود غزنوی با سی هزار لشکر به ملتان وارد شد و از اینجا به طرف گجرات حمله آور شد و به انهلواڑه رسید که در آن زمان پایه تخت راجه بهیم بود۔ سپس در سال ٥٧٤ق سلطان شهاب الدین غوری بر گجرات حمله کرد ۔ قطب الدین ایبك در سال ٥٩۱ق اجمیر شریف را فتح کرد و دوباره به اجازت سلطان شهاب الدین غوری بر گجرات حمله آور شد و بهیم دیو راجه را شکست فاش داد۔ در سال ٦٩٦ق علاء الدین خلجی با سلاح و لشکر جرار الغ خان را برای تسخیر گجرات روانه کرد۔ در این حمله الغ خان فتح یاب شد۔

در زمان فیروز شاه تغلق خاندانِ بهمنی در دهلی حکومت می کرد۔ فیروز شاه در سال ۷۹۳ق امیر ظفر خان را حاکم گجرات مقرر کرد۔ ظفر خان در گجرات امنیت برقرار کرد و وقتی دولت مرکزی در دهلی ضعیف شد ، ظفر خان در سال ۸۱٤ق فوت شد ۔ بعداً نوه اش

احمد شاه اول در گجرات تخت نشین شد۔ احمد شاه به مناسبت نام خود شهر احمد آباد بنا کرد۔ احمد شاه اول تقریباً سی و پنج سال حکومت کرد و در سال ۸۴۳ق چشم از جهان بربست۔ بعد پسرش محمد شاه حاکم گجرات شد ۔ محمد شاه تقریباً ۹ سال حکومت کرد و در سال ۸٦۵ق در گذشت۔ پس از فوت شدن محمد شاه پسرش قطب الدین احمد شاه تخت نشین شد۔ احمد شاه چندین مرتبه محمود خلجی را شکست داد۔ احمد شاه در سال ۸٦۳ق وفات یافت۔ بعداً فتح خان محمود شاه برادر کوچك احمد شاه دولت در دست گرفت ۔ خداوند متعال محمود شاه را به فهم و فراست سرفراز کرده بود۔ محمود شاه تقریباً ۵٤ سال حکومت کرد و در سال ۹۱۷ق درود به جهان گفت۔ بعد از وفات محمود شاه پسرش مظفر شاه حلیم مالك تاج و سریر گشت۔ مظفر شاه پادشاه زیرك و معامله فهم و جهان بین بود۔ در دولت وی گجرات زیادی پیش رفت کرد۔ بالاخر وی در سال ۹۳۲ق چشم از جهان بربست۔ سکندر شاه پسر مظفر شاه برای چند مدت در گجرات حکومت کرد مگر بعداً برادرش بهادر شاه عنان حکومت در دست گرفت۔ بهادر شاه به علت غداریِ پرتگیزیان در سال ۹٤۳ق به قتل رسید۔ بعد از قتل رساندن بهادر شاه ، محمود شاه دوم تخت نشین شد۔ محمود شاه در قدر دانی علما از اسلاف خود عقب نماند۔ محمود شاه پادشاه نیك صفت و عادل بود۔ وی با غداری و نمك حرامی ملازمان خود در سال ۹٦۱ق کشته شد۔

آخر کار در سال ۹۸۰ق اکبر شاه تیموری (۱٦۰۵۔۱۵٤۲م) گجرات را تحت حکومت خود قرار داد۔ شاه جهان (۱٦٦٦۔۱۵۹۲م) در ایام شاهزادگی وقتی استاندار گجرات منصوب شد ، پیشرفت و مصنوعات سازی گجرات برای وی شگفت آور بود۔ در زمان پادشاه عالمگیر (۱۷۰۷۔۱٦۱۸م) گجرات را زیب و زینت هندوستان می گفته اند۔ بعد از پادشاه عالمگیر در سال (۱۸۰٦۔۱۷۲۸م) شاه عالم دولت در دست گرفت۔ در زمان شاه عالم چندین کاریگر و نقاش از گجرات به دهلی کوچیدند۔ در زمان بهادر شاه ظفر(۱۸٦۲۔۱۷۷۵م) امارت تیموریان در دهلی محدود شده بود۔ انگلیسها تمام هند را تحت تصرف خود آورده بودند و قتل و غارت گری در تمام کشور برپا بود۔

فصل اول

آغاز و ارتقای سلسله چشتیه در شبه قارۀ پاکستان و هند

پیش از حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیریؒ عده ای از بزرگان چشتیه در هند تشریف آورده بودند مثلاً خواجه ابو محمد بن ابی چشتیؒ ـ(۱) ولی حقیقت این است که خودِ خواجه معین الدین چشتیؒ در هند بنیان سلسله چشتیه گذاشت۔ وی در دورۂ سلطنت پرتهوی در هند وارد شد و اجمیر را مستقرِ خود قرار داده تبلیغ و اشاعت دین شروع کرد۔ میر خورد در " سیر الاولیا" خواجه معین الدین چشتی را " نائب رسول فی الهند " نوشته است۔ (۲)ابو الفضل در آئین اکبری بیان کرده است:

" عزلت گزین به اجمیر شد و فراوان چراغ بر افروخت، او از دم گیرای اُو گروه ها گروه ها مردم بهره بر گرفتند۔ (۳)

در آن زمان اجمیر مرکز مذهبیِ هندوها بود۔ آنان از دور و نزدیك برای عبادت مذهبی خود در اجمیر جمع می شدند۔ معمولاً می گویند که جمعیت مسلمانان در هند بعد از حملات محمد غوری شروع شد۔ این نه فقط درست نیست بل گمراه کننده است۔ پیش از حملات محمد غوری یعنی در دورۂ راجگانِ هندو در هند در اکثر مقامات مسلمانان جمعیت وافری داشتند۔ مدرسه ها و خانقاه و مراکز دینی هم وجود داشت۔ علاوه بر اجمیر که آنجا حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ در زمان پرتهوی راج خانقاه خود درست کرد بلکه در بدایون ، بنارس ، قنوج ، ناگور و بهار و در بعضی شهرها جمعیت مسلمانان زیاد بود۔ حضرت مولانا رضی الدین حسن صغانیؒ که صاحب" مشارق الانوار" است ، پیش از شروع شدن سلسله فتوحات محمد غوری در بدایون چشم به جهان گشوده بود ۔

۱۔ نفحات الانس، ص ۳۲۹

۲۔ سیر الاولیاء، ص ۱۲۷

۳۔ آئین اکبری، ص ۲۷۷

وی در بدایون تحصیلات دینی خود اخذ نمود۔ وقتی آن بزرگوار بدایون به بغداد رسید ، آن موقع چندین عالم ذی وقار پیش او سرنگون کردند۔ پیش از سلطۂ اسلام ، در قنوج مسلمانان موجود بودند۔ دربارۂ بهار هم می گویند که قبل از فتحِ محمد بن بختیار خلجی در سال ۱۱۹۹م صوفیه و بزرگانِ دین آنجا وجود داشتند۔ حقیقت این است که این بابِ تاریخِ قرون وسطیٰ هند تشنۂ تفسیر و تعبیر است۔ پس باید بگوییم که تشریف آوردِ حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ در هند باعث انقلابِ روحانی واجتمای شد۔ در قرن یازدهم و دوازدهم احوال اجتماعی هند به غایت درجه مخدوش شده بود۔ هر یکی گرفتار امتیاز نسبی و خانواده ای بود و نیز باهم بر سر پیکار بودند۔ اتحاد فکر و عمل مفقود شده بود۔ حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ نظریه توحیدِ اسلام پیش کرد که قانون زندگی است و بعد از قبول کردن این تفریق ذات بی معنیٰ می شود۔ صاحب " سیر الاولیا ء " بیان کرده است۔

" و کرامت دیگر آنکه مملکت هندوستان تا حد بر آمدنِ آفتاب همه دیار کفر و کافری و بت پرستی بود و متمردان هند هر یکی دعویٰ انا ربکم الاعلیٰ می کردند، و خدای جل و علیٰ را شریك می گفتنند و سنگ و کلوخ و دار و درخت و ستورگاو سرگین ایشان را سجده می کردند و به ظلمت کفر قفل دل ایشان مظلم و محکم بود۔ به وصول قدم مبارك آن آفتاب اهلِ یقین که به حقیقت معین الدین بود ظلمت این دیار به نور اسلام روشن و منور گشت۔"(۱)

زندگی خواجه اجمیرؒ خیلی ساده ولکن دل کش بود۔ وی خانه ای کوچك داشت و هر قدر نان که میسر می شد ، برایش کافی بود۔ نظر شیخ معین الدین بر هر فاسقی که می افتاد

---

۱ ۔ سیر الاولیاء، ص ۵۷

همان زمان تائب می شد و باز گناهان نمی گشت۔ بعد از فتوحات محمد غوری و قطب الدین ایبك حیثیت سیاسی و اهمیت اجمیر کمتر شده بود۔ مرکز سلطنت اوّل لاهور و بعد به دهلی منتقل شد۔ حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ در اجمیر شمع دین روشن کرد۔ شهر اجمیر از فیوض و انوارش زیاد منور گردید۔ در شمال هند حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ (مرید و خلیفه حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیریؒ) کارِ تبلیغ اسلام انجام داد و مدتها بر آموزهای مرشد خود عمل کرد۔ از خلفایِ خواجه اجمیریؒ دو تا عارف بزرگ زیاد معروف اند۔

۱ ۔ شیخ قطب الدین بختیار کاکیؒ۔

۲ ۔ شیخ حمید الدین صوفی سوالی ناگوریؒ۔

شیخ حمید الدین ناگوریؒ در ناگور به سر می برد و یك قطعه زمین برای کاشتکاری داشت و به وسیلهٔ آن زندگی می کرد۔ ذکر جاه و حشم دنیا در مجلس وی راه نمی یافت۔ یك مرتبه حاکم ناگور برایش یك قطعه زمین و چند روپیه فرستاد و درخواست کرد که قبول بشود۔ در جواب فرمود که از خواجگانِ ما هیچ یك چنین چیزها را دوست نداشت۔ هر چه دارم برایم کافی است۔ وی بر علوم دینی دست کامل داشت۔ شیخ حمید الدین ناگوریؒ همیشه به مریدان و متعلقان خود برای حصول علم و دانش تلقین می فرمود۔ به مریدان برای خواندنِ کیمایِ سعادت خصوصاً توصهٔ می کرد۔" بابا پیوسته این را در نظر می باید داشت۔"شیخ ناگوریؒ صاحب تصنیف بزرگ بود۔ نوشته هایش و مکتوبات و شعر وی از لحاظ دقت نظر دیده می شد۔ یك کتاب وی بنام" اصول الطریقه" میان علما و صوفیان معروف است۔ شیخ ناگوریؒ در زبان عربی، فارسی و هندی دست کامل داشت۔ شیخ ناگوریؒ در سال ٦٧٢هجری ۱۲۷۳/م در گذشت۔ فرزندش شیخ عزیز در زندگی وی فوت کرد ، بنا بر این نوه خود شیخ فرید الدینؒ را جانشین خود مقرر کرد۔ از خلفا و مریدان شیخ فریدؒ مولانا ضیا الدین نخشبی

خصوصاً معروف است۔

مرکز سلسله چشتیه در دهلی:

در دهلی مرکز سلسله چشتیه از سعی و کوششِ حضرت شیخ قطب الدین بختیار کاکیؒ به وجود آمد۔ وی در دورۀ سلطان التتمش در دهلی آمد و انقلابِ ارشاد و تلقین برپا کرد۔ در آسیای میانه طوفانِ منگولان داشت شدید تر می شد و هزاران عالم و شیخ و شاعر و ادیب به طرف دهلی رجوع می کردند۔ بنا بر این دهلی در حیث شهر بین المللی معروف گردید۔ عصامی نگاشته است:

غرض چونکه خرشید روی زمین
شه ایلتتمش آن شمس دنیا و دین
به دهلی چنان تخت گاهی بساخت
سپاهش در اقصای آن ملك تاخت
در آن شهر یك رونقی شد پدید
بلی لذتی باشد اندر جدید
بسی سیّدانِ صحیح النسب
رسیدند دروی ز ملك عرب
بسی کاسبانِ خراسان زمین
بسی نقشبندانِ اقلیم چین
بسی عالمانِ بخارا نژاد
بسی زاهد و عابد از هر بلاد
ز هر ملك و هر جنس صنعت گران
ز هر شهر و هر اصل سیمین بران

بسی ناقدانِ جواهر شناس
جواهر فروشان برون از قیاس
حکیمانِ یونان ، طبیبانِ روم
بسی اهل دانش ز هر مرز و بوم
دران شهر فرخنده جمع آمدند
چو پروانه بر نور شمع آمدند
یکی کعبۂ هفت اقلیم شد
دیارش همه دارِ ا سلیم شد
شنیدم که بنای آن تخت گاه
رسانید را یاتِ دین را به ماه

(۱)

سلطان برای علما و مشایخ عقیدت و احترام وافر داشت۔ وقتی خبر می یافت که عالم و صوفی به دهلی وارد می شود ، بهر استقبال وی از شهر بیرون می آمد و برایش در کاخ شاهی انتظام و انصرام اقامت می کرد۔ وقتی خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ به دهلی رسید ، سلطان برای وی احترامات و تسلیمات بجا آورد۔ خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ با دربار تعلق داشتن دوست نداشت۔ باز هم سلطان به وی احترامات زیادی گذاشت۔با وجود این که در احترامِ حضرت خواجه بختیار کاکیؒ سلطان التتمش قطب مینار در دهلی بنا کرد و برای بنای حوض شمسی با حضرت قطب الدین بختیار کاکیؒ مشورت کرد، حسودان از دیدن تعلق قلبیِ سلطان با حضرت بختیار کاکیؒ در آتش حسد و عناد سوختند۔

۱۔ فتوح السلاطین ، ص ۱۰۹

همه آنان سعی کردند که خواجه بختیار از دهلی به جای دیگری برود۔ حتیٰ حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیریؒ برای ملاقات با خواجه بختیار کاکیؒ به دهلی تشریف آورد، به دیدن آن اوضاع خیلی ناراحت شد که شیخ الا سلام دهلی نجم الدین صغریٰ با خواجه بختیارؒ رفتار خوبی نداشت و نمی خواست که وی در دهلی به سر برد فقط برای این که مردم دهلی با خواجه بختیارؒ خیلی ارادت و عقیدت دارند۔آخر کار حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ تصمیم گرفت که حضرت قطب صاحب را با خود به اجمیر برند۔ وقتی دربارۂ این مردم دهلی با خبر شدند ، در غم و اندوه گرفتار شدند۔ میر خورد اینطور بیان کرده است:

" پس درآن مرتبه شیخ قطب الدین همراه شیخ روانه اجمیر گردید۔ ازین مقدمه در تمام شهر دهلی شور افتاد همه اهل شهر مع سلطان شمس الدین دنبال بر آمدند و هرجا شیخ قطب الدین قدم می گذاشت خلائق خاکِ آن زمین به تبرك بر می داشت و نهایت اضطراب و زاری می نمودند۔" (۱)

خلفایِ حضرت قطب الدین بختیار کاکیؒ:

در تذکره ها اسمای خلفایِ خواجه بختیارؒ به این ترتیب آمده است۔

۱: شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ	اجودهن
۲: شیخ بدر الدین غزنویؒ	دهلی
۳: خواجه عماد الدینؒ	بلگرام
٤: خواجه سیّد محمد صغریٰؒ	بلگرام
٥: شیخ محمودؒ	نهر واله
٦: شیخ معز الدینؒ	دهلی

۱ ۔ سیر الاولیاء، ص ٦٤۔٦٥

۷: شیخ حامد الدینؒ نهرواله

۸: شیخ سعدؒ

۹: قاضی عمادؒ

برای نشر و اشاعت سلسله چشتیه فقط بابا فریدؒ و شیخ بدر الدین غزنویؒ خدماتی انجام دادند۔ شیخ بدر الدین اهل غزنین بود و از آنجا به لاهور تشریف آورد، بعد ساکن دهلی گشت و بر دست خواجه بختیارؒ بیعت کرد۔ تا وقتی زنده بود لحظه ای از خدمت پیر و مرشد خود دور نشد۔ شیخ بدر الدین در وعظ گویی ثانی نداشت۔ در مجالسِ وی بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ ، قاضی حمید الدین ناگوری ، قاضی منهاج سراج ، سیّد نور الدین مبارك غزنویؒ و مولانا مجد الدین حضور داشتند۔ وی با شعر و سخن علاقه هم داشت۔

شیخ بدر الدین بزرگی ذی مرتبه بود ولی بعد از وصال حضرت قطب الدین بختیار کاکیؒ وی از اثرات پایتخت محفوظ نماند۔ شیخ نظام الدین اولیاءؒ روزی درباره شیخ بدر الدین غزنویؒ فرمودند۔ " شیخ بدر الدین سخت بزرگ بود فاما هر گاه که در شهر آمد و به خلق مشغول شد کار اُو چگونه پیش رود۔" بعد از وفات التتمش احوال شهر دهلی ابتر شد و آن وقت شیخ بدر الدین غزنویؒ با ملك نظام الدین خریطه دار وابسته شد و خانقاه که ملك نظام الدین خریطه دار بنا کرده بود در آن خانقاه جاگزین شد۔ وقتی ملك نظام گرفتار مشکلات شد، شیخ بدر الدین غزنویؒ هم ایمن نماند و در آن حالت به بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ عرض دعا کرد۔ در جواب بابا فرید گنج شکرؒ فرمودند۔

" هر که بر سیرت و سنت پیران خود نرود هم چنین باشد۔(۱)

درزندگی شیخ بدر الدین غزنویؒ سلسله چشتیه زیاد پیشرفت نکرد۔ در تذکره ها از خلفایِ وی

۱۔ فوائد الفواد، ص ۱۳۵

شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ و اشاعت سلسله چشتیه در پنجاب۔

وقتی بابا فرید گنج شکرؒ آخرین مرتبه با خواجه بختیار کاکیؒ ملاقات کرد وی به بابا فرید گنج شکرؒ مصلیٰ خاص و عصا داد و گفت:

" من امانت شما یعنی سجاده و خرقه و دستار و نعلین به قاضی حمید الدین ناگوریؒ خواهم داد۔ بعد از پنج روز به شما خواهد رسانید آن را گرد آرید، مقام ما مقام شما است۔" (۱)

درهمان شب که حضرت قطب الدین بختیار کاکیؒ چشم از این جهان بر بست ، بابا فریدؒ وی را در خواب دید که اُو بابا فریدؒ را در دربار خود می خواست۔ صبح زود بطرف دهلی روانه گشت۔ از هانسی تا دهلی چهار روز سفر کشید ۔ قاضی حمید الدین ناگوریؒ امانت به بابا فرید گنج شکرؒ سپرد ۔ بابا فریدؒ خرقه زیب پوشید و بر سجاده قطب صاحبؒ نشست ۔ حالا سه روز گذشته بود که مردی به نام سرهنگا از هانسی به دهلی آمد۔ سعی کرد که بابا فرید گنج شکرؒ را ملاقات کند، ولی دربان اجازت نداد۔ روزی چون بابا فرید مسعود گنج شکرؒ از خانه بیرون آمدند، همان وقت سرهنگا در قدم مبارك حضرت بابا فریدؒ افتاد و با صدای غمگین گفت :

" شما در هانسی بودید من شما را آسان می دیدم ، حالا دیدن شما دشوار شده است۔"(۲)

بابا فرید گنج شکرؒ حرفهای سرهنگا را اشارۂ غیب شمرد و چشم دوربین وی احساس کرد که در دهلی رابطه با مردم کمتر می شود و محیط دارالسلطنت برای ترویج و تبلیغ سلسله پرفایده نخواهد شد۔ بنا بر این فوراً بطرف هانسی روانه گشت۔ مردمان عرض کردند که این شهر به وجود شما مقامی دارد۔ فرمود:

۱۔ سیر الاولیاء، ص ۱٦٦

۲۔ سیر الاولیاء، ص ۸۳

" نعمتی که مرشد من به من عطا فرموده است، لا محدود است و در شهر و بیابان یکسان است۔"(۱)

توجه بیشتر صوفیاءِ آن زمان به طرف امورِ سیاسی مبذول شده بود۔ ممکن بود که درین احوال کارِ دعوت و ارشاد دین کمتر بشود، بنا بر این بابا فرید گنج شکرؒ در هانسی و اجودهن دعوت و ارشاد دین خوب انجام داد۔ اثراتِ این دعوت نه فقط در پنجاب بلکه در تمام شمال هند رسید۔ عقیدت مندان از دور و نزدیك در خدمتش حاضر می شدند۔تقدس وی در دهلی اینقدر اثر پذیر شد که شیخ نظام الدین اولیاءؒ عاشق وی شدند۔ مولانا وحید الدین نبیسهٔ خواجه معین الدین چشتی از اجمیر تشریف آورده بر دست حق پرست بابا فرید گنج شکرؒ بیعت کردند۔

در فوائد الفواد مذکور است که زنی از ناگور در خدمتش هدیه می فرستاد۔ مردمان زیادی از اُوچ و ملتان در حلقهٔ ارادت وی شامل بودند۔ باری لشکر سلطان ناصر الدین محمود از اجودهن رد شد۔ تمام لشکریان به شیخ عقیدت و احترام گذاشتند۔ شیخ نظام الدین اولیاء در فوائد الفواد اینطور بیان فرموده است:

" در آنچه سلطان ناصر الدین جانب اوچه و ملتان روان شد درمیان اجودهن رفت۔ جمله لشکر روی به زیارت شیخ نهادند تا آن مقام که بود از انبوهی حیران شد، آن گاه آستین شیخ از بامی جانب کوچه بیاویختند، خلق می آمد و می بوسید و می رفت۔ تاهم پاره پاره شد۔ آن گاه در مسجد آمده و مریدان را گفت شما گرد بر گرد من باشید تا خلق درون نیایند۔(۲)

۱۔ سیر الاولیاء، ص ۸۳

۲۔ فوائد الفواد، ص ۱۷۱

بابا فرید گنج شکرؒ اینقدر گرفتار شده بود که تمام وقت عقیدت مندان پروانه وار در خانقاه جمع می شدند۔ درِ خانقاه تا نیمه شب باز می شد۔ هر نوعی مردم در خدمتش حاضر می آمدند۔ شیخ نظام الدین اولیاءؒ فرمودند:

" بخدمت شیخ الاسلام فرید الدینؒ از هر جنس درویش وغیره آن برسیدی۔"(۱)

پیروان هندو هم در خدمتش رفت و آمد داشت۔ بابا فرید الدینؒ با هر کسی به علم و صلاحیت وی حرف می زد۔امیران و غریبان نزد وی یکسان بودند۔ هر که اولین مرتبه در خدمتش حاضر می شد، با وی طوری رفتار می کرد که گویا آشنایان یکدیگر اند۔ ظاهر و باطنِ وی یکی بود۔ حضرت شیخ بدر الدین اسحاقؒ که در خلوت و جلوت همیشه با اُو بود می فرمود۔

" من خادم محرم بودم و هرچه بودی با من بگفتی و به هر کاری مرا بر راه کردی، در خلا و ملا ، یك سخن بودی هیچ وقت مرا در خلا سخن نگفت یعنی ظاهر و باطن یك روش داشت و این از عجائب روزگار است۔" (۲)

حضرت امیر خسروؒ فرموده است۔

"نیك و بد در آدمی پنهان نمی ماند چنان که نافه درجیب ملوك و باده در جامِ بلور"۔

خوبیِ گفتار و کردارِ حضرت بابا فرید الدینؒ در تمام اکناف عالم معروف گردید۔ شیخ نظام الدین اولیاءؒ بعد از وصال مبارك بابا فریدؒ را با یاس و حسرت اوصاف پسندیدۀ وی به این طریق یاد فرموده است۔

۱۔ فوائد الفواد، ص ۷۔٦

۲۔ فوائد الفواد، ص ۱۲٦

" مرا اوصاف پسندیده از اوصاف شیخ کمال بزرگی و غایت فضل و لطافت ایشان یاد آمد۔"(۱)

بابا فرید الدینؒ در عبادت و ریاضت کوشش و سعی فراوانی کرد که خاصهٔ وی بود۔ چله معکوس ، با روزه بودن و غذای کریل و پیلو وی را ناتوان ساخته بود۔ در آخر عمر یك مرتبه فرمودند:

" چهل سال هر چه خداوند متعال فرمود بنده مسعود بر آن عمل پیرا بودم۔ الان از چند سال گذشته هر چه در دلِ مسعود می گذرد ، یافته می شود۔" (۲)

حقیقت این است که بابا فریدؒ از لحاظ عظمت روحانی، بلندی کردار و درد مندیِ مخلوق سلسله چشتیه را به اوج کمال رساند۔ در زمان وی سلسله چشتیه گسترده تر شد۔ نظام اصلاح و تربیت شکل مستقل اختیار کرده بود ومریدان و عقیدت مندانِ وی خانقاهای سلسله را در اکناف عالم قایم کرد۔

اولاد و خلفایِ حضرت بابا فرید الدین گنج شکرؒ:

پیش از ذکر احوالِ خلفایِ حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ لازم می دانیم که دربارهٔ اولادِ حضرت بابا فرید الدین مسعودؒ ذکر بشود۔ حضرت بابا فریدالدینؒ پنج تا پسر و سه تا دختر داشت۔

(۱) شیخ نصر الدین نصر اللّهؒ ۔ (۲) شیخ شهاب الدینؒ ۔ (۳) شیخ بدر الدین سلیمانؒ ۔ (٤) خواجه نظام الدینؒ ۔ (٥) شیخ یعقوبؒ ۔ (٦) بی بی مستوره ۔ (۷) بی بی شریفه ۔ (۸) بی بی فاطمه۔

۱۔ فوائد الفواد، ص۔ ١٦٦

۲۔ خیر المجالس، ص۔ ۱۸۲

خلفاءِ حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ:

۱) حضرت شیخ جمال الدین هانسویؒ

۲) حضرت شیخ بدر الدین اسحاقؒ

۳) حضرت شیخ نظام الدین اولیاءؒ

٤) حضرت شیخ علی احمد صابرؒ

٥) حضرت شیخ عارفؒ

۱ـ حضرت شیخ جمال الدین هانسویؒ :

عزیز ترین خلیفه بابا فرید گنج شکرؒ بود۔ در محبت وی بابا فرید الدینؒ دوازده سال در هانسی سکونت ورزید۔ چندین مرتبه فرمود که جمال در حقیقت جمال ما است(۱)۔ طریق بابا فریدؒ این بود که اگر به کسی خلافت می داد ، می گفت که از جمال الدین تصدیق بشود۔ شیخ جمال الدین در زندگی بابا فرید الدین در گذشت۔

شیخ جمال الدین دو فرزند داشت ـ پسر بزرگ وی مجذوب بود و پسر کوچك مولانا برهان الدین صوفیؒ ـ شیخ جمال الدینؒ یك خادمه داشت که نام مادر مومنان مشهور شد که خیلی صالحه و عابده بود۔ وی با مولانا برهان الدین صوفیؒ در خدمت بابا فریدؒ حاضر آمد۔ بابافرید الدینؒ بر مولانا برهان الدینؒ چشم کرم و التفات نمود و خلافت عطا فرمود۔

مادر مومنان در زبان هندی عرض گذاشت " خوجا برهان الدین بالا هے" یعنی ای خواجه برهان الدین کودك است۔ بابا فرید الدینؒ در هندی جواب داد۔ " پونوں کا چاند بھی بالا هوتا هے" یعنی ماه شب چهاردهم تدریجاً به کمال می رسد۔ (۲) به گفتهٔ حضرت بابا فریدؒ

۱ـ سیر الاولیاء،ص ۲۹۳

۲ـ سیر الاولیاء، ص۔۲۹۹

مـولانـا بـرهـان الدینؒ اغلب در خدمت حضرت خواجه نظام الدین اولیاءؒ حاضر می شد۔ مولانا بـرهـان الـدیـنؒ بـا خواجه نظام الدین اولیاءؒ اینقدر محبت داشت که در زندگی مرشدش کسی دیـگر را مرید خود نمی کرد۔ بلکه می فرمود که من روا ندارم که در زندگیٔ خواجه نظام الدینؒ کسی دیگر را کلاهِ ارادت بدهم۔

۲۔ شیخ بدر الدین اسحاقؒ:

دامـاد و خـلیـفـه و خـادم خـاص بابا فرید گنج شکرؒ بود۔ در آغاز بطرف علوم ظاهری راغـب بـود۔ بـرای حـلِ چـنـد مشـکـل تـا بخارا سفر کشید ولی تشفی نیافت۔ بعد در خدمت حـضـرت بـابا فریدؒ رسید و در خدمت وی زندگی به سر برد۔ بابا فریدؒ وی را با خلافت سرفراز فرمود۔ شیخ نظام الدین اولیاءؒ با حضرت شیخ بدر الدین اسحاقؒ خیلی عقیدت و ارادت داشت۔ بعد از وفات حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ معاملات حضرت شیخ بدر الدین اسحاقؒ با فرزند و جانشین حضرت بابا فرید الدینؒ خوب نبود۔ بنا بر این شیخ بدر الدینؒ در مسجد جامع پـاك پتـن سکونت ورزید و تا آخر عمر در همین مسجد گوشه نشین شد۔ بعد از وصال در جوار هـمـان مسجد مدفون شد۔ شیخ بدر الدینؒ بهترین نمونۂ اثر تعلیمات پیر و مرشد خود بود۔ "بعد از وابسته شدن دامنِ تربیت بابا فرید گنج شکرؒ غرور علمی و کج کلاهی که اُو را تا بخارا برد نـمـانـد۔ آتـش عشـق و محبت اینقدر زیاد بر انگیخت که هیچ وقت چشم هایش از اشك خالی نـمـانـد۔" (۱) وقـت نـماز چاشت به حدی گریه و زاری می کرد که سجده گاهش تر می شد۔ شیـخ بـدر الـدیـن اسـحـاقؒ دو فرزند داشت۔ خواجه محمد امام و خواجه محمد موسیٰ۔ بعد از وفـاتِ شیخ بدر الدین اسحاقؒ حضرت خواجه نظام الدین اولیاءؒ هر دو برادر و مادر آن در دهلی طلبید و بر تعلیم و تربیت آنان توجه خصوصی داشت۔حضرت شیخ نظام الدین اولیاءؒ ، خواجه

۱۔ سیر الاولیاء، ص ۳۰۳

مـحـمـد امـام را از خـلافت سرفراز فرمود۔ وی درزندگی حضرت شیخ نظام الدینؒ خلق خدا را بیعت می کرد۔

۳۔ شیخ عارفؒ:

حـضـرت بـابـا فـریـد الدینؒ شیخ عارف را خلافت عطا فرموده به طرف سیوستان روانه کـرد۔ در سیـر الاولیـا ذکـرش بـا اختـصـار آمـده اسـت۔ سلسلهٔ طریقت بابا فرید الدینؒ بوسیلهٔ حـضـرت شیخ نظام الدینؒ اولیاءؒ و حضرت شیخ علی احمد صابرؒ به اوج کمال رسید۔ در زمانِ شیـخ نـظـام الـدیـن اولیـاءؒ آفتابِ سلسله چشتیه بر آسمانِ طریقت خوب تابید۔ وی در طول و عرض هند خانقاه های سلسلهٔ چشتیه را آغاز کرده اصلاح و تربیت مخلوق انجام داد۔

حـضـرت شیـخ عـلـی احمد صابرؒ در اشاعت و ترویجِ اسلام خود سعی و کوشش زیاد انـجـام نداد۔ تذکره ها وتواریخ از احوال حضرت علی احمد صابرؒ یکسر خالی است۔در تاریخ نشاة ثانیه سلسلهٔ چشتیه مشایخ و معاصر بزرگانِ سلسلهٔ صابریه نمایان بودند۔

حضرت شیخ نظام الدین اولیاءؒ و سلسله چشتیه:

بـنیـاد سـلسـلـه چشتیه در هند خواجه معین الدین چشتی اجمیریؒ و بابا فرید الدین گنج شـکـرؒ سـلسـلـه چشتیـه را مـنظم کرد و حضرت شیخ نظام الدین اولیاءؒ سلسله چشتیه را به اوج کـمـال رساند۔ خانقاهش در دهلی تا نصف قرن منبع رشد و هدایت و مرکز ارشاد و تلقین بود۔ مـردمان از اطراف ملك هند دیوانه وار دربارگاهش حاضر آمدند و تپش عشق الهیٰ و جذبه خلق خدا با خود می بردند۔ حضرت امیر خسروؒ عنوان یك قصیده اینطور گذاشت:

" مـدح شیـخ الـطـریـقه نظام الحق والحقیقته محمدی که عیسیٰ آخر الزمانش فرستادند تادم جان بخش او اسلام محمدی ﷺ را از سر زنده گردانید و عمر جاوید بخشید"۔ (۱)

در آغاز حضرت محبوبِ الهیٰ از انبوه مردمان ناراحت می بود۔" وقتی در غیاث پور

۱۔ مجنون لیلیٰ، ص ٦

ساکن شد زندگی وی در عسرت بسر می برد۔ بعضی وقت تا سه روز فاقه می کشید۔ اینقدر مستغنی بود که سلطان جلال الدین خلجی دهی درخدمت آورد قبول نکرد و فرمود " ما و خدمتگاران من احتیاج به دهِ شما ندارند ۔ خدا کارساز میرِ سامانِ ما است"۔ (۱) بعد هزاران نفر از لنگر وی استفادهٔ می کردند۔

حضرت محبوبِ الهیٰ با روزه بود و در سحری هم غذا نمی خورد که در شهر چندین نفر گرسنه خوابیده اند۔ مختصراً کسی که گرفتار مشکل می شد در خدمت حضرت محبوبِ الهیٰ می آمد و راحت و اطمینان حاصل می کرد۔ حضرت محبوبِ الهیؒ درد و غم گسار مخلوق خدا بود۔ هر کسی در خدمتش می آمد برایش از خداوند متعال دعا می خواست۔ بابا فرید گنج شکرؒ به حضرت محبوبِ الهیؒ دعا داد که مثل درختی باش که مخلوق خدا زیر سایه اش آسایش و راحت بکشد۔ درِ خانقاهِ حضرت نظام الدین اولیاءؒ برای هر کس بازاست۔ درِ خانقاهش برایِ هر کس باز است۔ امیر و غریب ، بزرگ و کوچك همه در خدمتش حاضر می شدند۔

ضیاء الدین برنی نویسندهٔ تاریخ فیروز شاهی از حلقهٔ مریدینِ حضرت محبوبِ الهیٰ بود از احوال شیخ چنین بیان می کند۔" در همین زمان شیخ الاسلام نظام الدینؒ بیعت عام شروع کرد۔ گنهگاران را خرقه می پوشاندو توبه می کردند و به ارادهٔ خود قبول می کرد۔ خلاصه خداوند متعال شیخ الاسلام نظام الدین اولیاءؒ را مثل جنیدؒ و بایزیدؒ به وجود آمد۔

خلفایِ حضرت شیخ نظام الدین اولیاءؒ:

در اطراف و اکناف هند از سعی و کوششِ حضرت محبوب الهیؒ سلسلهٔ چشتیه اثر پذیر شد۔ در این ایام سر زمین هند عجب شده بود۔ بنا بر اینکه از بارگاهِ خلافت وقتاً فوقتاً خلفای روانه می شد که از فیض آنان هر مکان و قطعه زمین هدایت آباد شد۔ بیان می شود که

۱۔ سیر الاولیاء، ص ۲۰۷

حضرت محبوب الهیؒ در تمام شهرهای هند بلند مرتبه و بلندکرامت بزرگان و خلفاء روانه فرمودند و هر یکی از آنان مثلِ آفتاب بود۔

(۱) حضرت مولانا شمس الدین یحییؒ ، (۲) شیخ نصیر الدین محمودؒ ، (۳) شیخ قطب الدین منورؒ ، (٤) مولاناحسام الدینؒ ،(٥) مولانا فخر الدین زرادیؒ ، (٦) مولانا علاء الدین نیلیؒ ، (۷) مولانا وجیه الدین یوسفؒ ، (۸)مولانا سراج الدین عثمانؒ ، (۹) مولانا شهاب الدین امامؒ ، (۱۰) شیخ بهاء الدین غریبؒ ، (۱۱) قاضی محیی الدین غریبؒ و خواجه محمد امامؒ از خلفایِ معروف حضرت شیخ نظام الدین اولیاؒ بودند۔

۱ ۔ حضرت مولانا شمس الدین یحییؒ:

عالم با عمل بود۔ میر خورد درباره مولانا شمس الدینؒ در سیر الاولیاء بیان کرده است۔

" جمله اهلِ عصر از علما ء و مشایخ منقاد و معتقد او بودند۔"(۱)

از بیعت گرفتنِ مردمان پرهیز می کرد۔ اگر بر خلافت نامه دستخطِ شیخ نبود ، هرگز قبول نکرد۔ محمد بن تغلق می خواست که مولانا بطرف کشمیر برود ، وی نمی خواست۔ در همین کیفیت مولانا شمس الدین فوت کرد۔

۲ ۔ شیخ حسام الدین ملتانیؒ :

در تصوف به علم و زهد و تقویٰ معروف بود۔ در علم فقه ماهر و هدایه به نوک زبان بود۔ قوت القلوب و احیاء العلوم به وی ازبر بود۔ وقتی حضرت محبوب الهیٰ به شیخ حسام الدینؒ خلافت داد ، آن موقع شیخ حسام الدینؒ به وی عرض کرد که اگر حکم بشود کنارِ آب جاری بیرون از شهر زندگی بکنم۔ حضرت محبوبِ الهیؒ فرمود ، در شهر باش و مثل مردم

۱۔ سیر الاولیاء، ص ۳۷۲

عمومی زندگی بکن۔ حضرت محبوبِ الهیٰ دربارۂ شیخ حسام الدینؒ فرمود " شهر دهلی در حمایت اوست۔"(۱) " وقتی محمد بن تغلق علما ء و مشایخ را از شهرِ دهلی بیرون کرد، حضرت شیخ حسام الدینؒ بطرف گجرات رفت و درهمانجا فوت کرد۔" (۲)

۳۔ مولانا فخر الدین زرادیؒ :

عالم با عمل بود۔ شیخ عبد الحق محدث دهلویؒ در اخبار الاخیار بیان فرموده است۔

" در امر دین صلابتِ تمام داشت و عظمتی وافر " (۳)

با حضرت شیخ محبوب الهیؒ عشق بی پایان داشت۔ بعد از وصالِ حضرت محبوب الهیؒ حضرت مولانا فخر الدین زرادی دائماً با روزه بود۔ وی از دهلی به دیوگیر سکونت پذیر شد۔ "برایِ حج سفر کرد۔ وقتی وآپس آمد ، در راه تصادف پیش آمد و کشتی وی غرق شد و مولانا فخر الدینؒ فوت شد"۔(٤)

٤۔ مولانا علاء الدین نیلیؒ:

حضرت مولانا علاء الدینؒ از مشاهیر علماء اوده بود۔ وقتی مولانا علاء الدینؒ از حضرت محبوب الهیؒ خلافت یافت بعداً از کسی دیگر بیعت نگرفت۔ با مرشد خود عشق لازوال داشت۔ ملفوظات مرشدش را با قلم خود نوشت و اکثر آن را مطالعه می کرد۔

۵۔ مولانا شهاب الدین امامؒ :

امام جمعه حضرت محبوبِ الهیؒ بود۔ صدایش دلکش بود ۔ مثلِ مشایخ و علماء دیگر

۱۔ سیر الاولیاء، ص ٤۰۸

۲۔ سیر الاولیاء، ص ٤۱۵

۳۔ اخبار الاخیار، ص ۸۹

٤۔ سیر الاولیا ء، ص ٤۳۲

بـه دکـن رفـت۔ پادشاه محمد بن تغلق وقتی مشایخ را از شهرِ دهلی بیرون کرد وی هم از دهلی رفت ۔ بعداً به دهلی باز گشت۔

٦۔ قاضی محی الدین کاشانیؒ:

قـاضـی مـحـی الـدیـن کـاشـانـیؒ از خـانوادۂ قاضیٔ اوده بود۔ وقتی در خدمت حضرت محبوب الهیؒ حاضر شد ، فرمان وظیفه را پاره کرد و زندگیِ فقر و مجاهده را اختیار کرد۔

چـنـدیـن بـزرگ کـه خـلافت نگرفتند مگر در شهرِ دهلی خدمت سلسلۂ چشتیه را از دل انجام دادند۔ مثلاً مولانا وجیه الدین پائلیؒ عالم با عمل بود۔ مولانا فخر الدین مروزیؒ همیشه در کتـابـتِ قـرآن پـاك مشـغـول می شد۔حضرت امیر خسروؒ دربارۂ حضرت شیخ نظام الدین اولیاؒ فرموده بود۔

خسـرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست　　　مـلـکیـت مـلك سخن آن خسرو راست
آن خسـرو مـاسـت نـاصر خسرو نیست　　　زیـرا کــه خـدایِ نــاصر خسرو مـاست

حـضـرت امیـر حسن سجزیؒ مؤلف فوائد الفواد ، مولانا ضیاء الدین برنیؒ صاحب تاریخ فیـروز شـاهـی ، فتـاویٰ جهـان داری و حسرت نامه و مثل آن دیگر بزرگان که ذکرِ آنان در سیر الاولیا ء و خیر المجالس و احسن الاقوال و فوائد الفواد آمده است۔

حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ :

حـضـرت شیـخ نـصیـر الـدین محمودؒ بعد از وفات پیر و مرشد خود حضرت شیخ نظام الـدیـن اولیـاء مـحبوب الهیؒ سلسله چشتیه را به اوج کمال رساند۔ صفاتِ حضرت شیخ نظام الدین اولیاءؒ در ذات وی پیدا شده بود۔ نویسندۂ سیر الاولیاء بیان کرده است۔

" بـوی کـه از مـجـلـس سـلـطـان المشایخ می آمد ، آن بوی از مجلس شیخ نصیر الدین محمودؒ بمشام جان کاتبِ حروف رسیده است۔" (۱)

۱ : سیر الاولیا ء ص۔۳۸۳

حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ بوسیلۂ حضرت امیر خسروؒ از پیر و مرشد خود درخواست کرد که مرا اجازت بشود که در مقام تنهائی مشغول عبادت بشوم۔ حضرت محبوبِ الهیؒ فرمود۔

" اُو را بگو ترا درمیان خلق می باید بود و جفا و قضایِ خلق می باید کشید و مکافاتِ آن بذل و ایثار و عطا می باید کرد۔" (۱)

حضرت چراغِ دهلویؒ به گفتۂ مرشدِ خود عمل پیرا شد۔ هیچ وقت حرفِ شکایت بر زبان وی نیامد۔ در اشاعتِ سلسلۂ چشتیه حضرت چراغِ دهلویؒ بسیار مشکلها پیش آمد۔ سلطان محمد بن تغلق حضرت را خیلی اذیت کرد لیکن وی از فرمانِ پیر و مرشدِ خود سرِ مو انحراف نکرد۔ در خانقاهِ وی عقیدت مندان این قدر حاضر می شدند که لحظه ای نمی توانست بخوابد۔ روزی فرمود:

" اکنون من باری فرصت مشغولی و خلوت ندارم، همه روز با خلق می باید بود۔ بلکه قیلوله نیز میسر نمی شود۔ بارها قیلوله می خواهم که بکنم ، بر می کنند که آینده آمده است بر خیزند۔"(۲)

حضرت چراغ دهلویؒ مجسمۂ مهر و محبت بود۔ درین شکی نیست که ملفوظات شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ " خیر المجالس" منبعِ درد و غم است و این نتیجۂ تکالیفِ محمد بن تغلق بود۔ حضرت چراغ دهلویؒ بمطابق ۱۸ رمضان المبارك سالِ ۷۵۷قمری/ ۱۳۵٦م در دهلی جانِ خود را به جان آفرین سپرد۔ در حقیقت وصال وی خاتمۂ دور اول سلسلۂ چشتیه در هند بود۔مطهر در مرثیۂ وی نوشت:

۱۔ سیر الاولیاء، ص ۳۸۷

۲۔ خیر المجالس، ص ٦۰

جهان بـه مـاتـم خـواجهٔ نصير الدين محمود　　هــزار گــونــه كــرد نــوحــه و زارى
بــقيــه ســلف و يــادگــارِ اهـل كـرم　　كه كرد ختم خلافت بملك دين دارى (١)

سلسله چشتيه در قرن شانزدهم و هفدهم:

در قـرن شـانـزدهـم و هـفدهم نظام تاريخ سلسلهٔ چشتيه يكسان نمى ماند۔ همان نظم و ضبـط كـه در قـرن اوّل ديـده مـى شود، الان داشت از بين مى رفت۔ درين دوره چندين بزرگان ديده مى شود۔

١۔ شيخ جلال الدين تهانيسرىؒ:

شيخ جلال الدين (المتوفى ٩٨٩ ق) خليفهٔ شيخ عبد القدوس گنگوهى چشتى صابرى بود۔ شيخ محدث دهلوىؒ در اخبار الاخيار دربارهٔ وى فرموده است۔

" از مشـاهير مشايخ وقت بود۔ عالم با عمل بود و مستقيم و كامل۔ از اوّل تا آخر عمر به اطـاعت و عبادت و درس و وعظ و ذكر و سماع و ذوق و حالت گزرانيد۔ سن طويل يافته بود۔ بر حفظ آداب و نوافل و رعايت اوراد و اوقات تا آخر حيات مستقيم بود۔"(٢)

بـه درس و تـدريس علاقه مند بود۔ بر اكثر كتب متداوله حواشى نوشت۔ارشاد الطالبين تـصنيف معروف وى بود كه داراىِ ٣٧ باب دربارهٔ تصوّف است۔از خلفاىِ شيخ جلال الدينؒ، خواجه نظام الدين تهانيسرىؒ و شيخ محب اللّه الهٰ آبادىؒ زياد معروف اند و در ديگر خلفاء شيخ ابـو سـعيـد گـنـگـوهـىؒ ، شيـخ حسـن بهـورىؒ ، شيـخ عبد الكريم لاهورىؒ ، شيخ عبد الرحمان كشـميـرىؒ ، شيـخ مـحـمـد صـادقى برهان پورىؒ و شيخ ابو سعيدؒ زياد معروف اند۔ شيخ جلال الدين تهانيسرىؒ در تصانيف شيخ اكبرمحى الدين ابن عربى دست كامل داشت۔

١۔ اخبار الاخيار، ص ٩٢

٢۔ اخبار الاخيار، ص۔٥٦٩

۲ـ شیخ عبد العزیز چشتیؒ :

فرزند ارجمند شیخ حسن طاهر بود۔ در سالِ ۸۹۸ق در جونپور به دنیا آمد۔ در کودکی با پدر بزرگوار به دهلی آمد و تا آخر عمر در دهلی زندگی کرد۔ شیخ عبد العزیز در سالِ ۹۷۵ق فوت کرد۔ شیخ عبد الحق محدث دهلویؒ در اخبار الاخیار در بارۂ وی نگاشته است۔

" در زمان خود یادگار مشایخ چشت بود، در دهلی به وجود اُو سلسله ارشاد و مشیخیت برپا بود۔ عوام و خواص با وی عقیدت داشت۔ بیرم خان خانخانان خصوصاً معتقد وی بود۔"(۱)

فرزند شیخ عبد العزیزؒ ، شیخ قطب عالمؒ دارایِ خوبی ها بود۔ شیخ محدث در اخبار الاخیار بیان کرده است:

" عالم و فاضل و صاحبِ اخلاق حمیده و صفاتِ پسندیده ، قدم صدق و استقامت بر سجاده پدر نهاده۔"(۲)

۳ـ شیخ سلیم چشتیؒ :

شیخ سلیم چشتیؒ از اولادِ حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ بود۔ در سالِ ۸۹۷ق به دنیا آمد۔ مدتی عازمِ ممالك اسلامیه مثلاً حجاز ، روم ، بغداد ، شام و نجف بود۔ بعداً در فتح پور سیکری سکونت ورزید۔ در تزك جهانگیری مرتبه سر سید احمد خان ذکر او موجود است۔

" مردم آن نواحی به شیخ اعتقادِ تمام داشتند۔" (۳)

۱ـ اخبار الاخیار، ص ۲۸۸

۲ـ اخبار الاخیار، ص ۲۸۸

۳ـ تزك جهانگیری، ص ۵۲

زندگی شیخ سلیم چشتیؒ اوّل در عسرت بسر شد بعداً وقتی اکبر پادشاه معتقدِ وی شد ، احوال شیخ بهتر شد۔ شیخ عبد الحق محدث دهلویؒ در اخبار الاخیار بیان کرده است۔

" به مرور ایام جمعیتی بظاهر احوالِ ایشان نیز راه یافت و عمارت و باغ ها و چاه ها ساخت و در مقامِ مشیخیت متمکن گشت و بعضی عاداتِ مخالف شریعیت که متعارف عوام باشد ،تغیر رو داد۔ " (۱)

در خلفای وی شیخ کمال الوریؒ ، شیخ پیاره بنگالیؒ ، شیخ فتح اللّٰه ترین سنبلیؒ ، شیخ رکن الدین اجودهنیؒ و حاجی حسینؒ شامل اند۔ در تبلیغ دین و سلسله چشتیه تمامِ این بزرگان خدماتِ لازوال انجام دادند۔ از اولادِ شیخ کسی به این مرتبه نرسید۔ پیش از شیخ سلیم چشتیؒ و شیخ عبد العزیزؒ نام یك بزرگ حضرت شاه بهاء الدین المعروف به بابا فریدیؒ در رجب پور (مراد آباد) دیده می شود۔ حضرت شاه بهاء الدین صد ها را به راهِ راست راهنمائ فرمود۔ از این دوره چند تا بزرگان معروف این اند۔ شیخ دانیال چشتیؒ ، سید علا ء الدین مجذوبؒ، شیخ نظام الدین انبیٹهی والؒ ، شیخ ادهن جونپوریؒ و سیّد ابنِ امروهیؒ۔

نشاة ثانیه سلسله چشتیه در قرن هجدهم:

دو قرن پیش نظام مرکزی سلسله چشتیه تقریباً از بین رفت۔ اصلاح و تربیت روحانیِ مردم هم کمتر شده و روایات مشایخ متقدمین هم فراموش شده بود۔ حضرت شاه کلیم اللّٰه جهان آبادیؒ از سعی و کوشش بسیار تمامِ روایات فراموش شده را دوام بخشید۔ خلیفۀ وی حضرت شاه نظام الدین اورنگ آبادیؒ در دکن برای اشاعتِ سلسله چشتیه کوشش گونان گون انجام داد۔ مرید و فرزند شاه نظام الدینؒ ، شاه فخر الدین اورنگ آبادیؒ دکن را خیر باد گفت و در دهلی خانقاه بنا ساخت۔ در زمانِ وی سلسله چشتیه به اوج کمال رسید و در اکنافِ عالم خانقاه هایِ سلسله چشتیه بوجود آمد۔

۱۔ اخبار الاخیار، ص ۲۹۰

مـرید عزیز وی شاه نور محمد مهاورئ در پنجاب خانقاه تاسیس کرد۔ تونسه شریف ، چاچران ، کـوت متهن شریف ، احمد پور و ملتان مرکز اصلاح و تربیت روحانی معروف گردید۔ خلیفۂ دیـگـر شـاه فـخـر الـدینؒ شاه نیاز احمد بریلویؒ در روهیل کهند خانقاهآغاز کرد ۔ مرکز سلسلۂ صـابـریـه در امـروهه رشد یافت۔ حضرت شاه عضد الدینؒ، حضرت شاه عبد الهادی و حضرت شاه عبد الباری محافلِ تزکیه نفس و تجلیه باطن بر پا کرد۔ حضرت حاجی امداد اللّٰه مهاجر مـکـیؒ سلسله صابریه را به اوجِ کمال رساند که از فیض و برکت وی نه فقط در تمام هند بلکه در کشـورهای اسلامیه هم روشن گردید۔ حضرت حاجی امداد اللّٰهؒ در سالِ ۱۲۳۲ق در تهانه بهون (هند) بدنیا آمد۔ بعد از تحصیلات مقدماتی بطرف حجاز مقدس مسافرت کرد۔ وقتی باز گشت ، درس ارشاد و تلقین را آغاز نمود۔

خانقاه های سلسله چشتیه در قرن هجدهم و نوزدهم:

حضرت شاه کلیم اللّٰه دهلویؒ:

بـعـد از وصـال حـضـرت شیـخ نـصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ نظام مرکزی سلسله چشتیـه تـقریباً تمام شده بود۔ حضرت سیّد محمد گیسو درازؒ ، حضرت نور قطب عالمؒ، علامه کـمـال الـدیـنؒ و مشـاهیر دیگر سلسله در تبلیغ و اشاعت سلسله نظامیه چشتیه سعی و کوشش نـمـودنـد۔ وقتی مرکزیت سلسله چشتیه ختم شد، اساس و بنیاد سلسه هم عوض شد۔ حضرت شـاه کلیم اللّٰه دهلویؒ نظامِ سلسله چشتیه را احیاء کرد۔حضرت شاه کلیم اللّٰهؒ در دور و نزدیك تـمـام هـنـد خـلفاء را روانه فرمود که این خلفاء در اشاعت سلسله چشتیه خدمات انجام دادند۔ حـقیـقت آن است که نشاة ثانیه سلسله چشتیه در هند از سعی و کوشش حضرت شاه کلیم اللّٰهؒ به وجود آمد۔

وقتـی مسـلـمـانانِ هند در تنگی و عسرت به سر می بردند ، آن وقت شاه صاحبؒ برای احیای ملت و اعلای کلمة الحق خدماتی انجام داد، در تاریخ اسلامی هند ، باید از آب زر نوشته

بشود۔در خانم بازارِ دهلی خانقاهِ وی بود۔ خانقاه حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ سرچشمۂ علم و معرفت ، رموز و حکمت و احسان و سلوك بود۔ میر غلام علی آزاد بلگرامیؒ در ماثر الکرام بیان کرده است:

" امراء و فقراء حلقه اعتقاد در گوش داشتند ، و به مطالب دینی و دنیوی کامیابی اندوختند"(۱)

مراتب علمی و روحانیِ حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ عالی و رفیع بود۔ مردمان به وی عزت و احترام می گذاشتند۔ حضرت شاه کلیم اللّٰه دهلویؒ در ۲٤ جمادی الثانی در سالِ ۱۰٦۰، ۱٦٥۰م در دهلی بدنیا آمد۔ تحصیلاتِ مقدماتیِ حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ در دهلی تکمیل یافت۔

شیخ برهان الدین المعروف به شیخ بهلولؒ و شیخ ابو الرضا الهندی عمویِ حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ بودند۔ حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ در تاریخ اسلامی هند برای احیای ملت جهد و سعی بی حد و حساب انجام داد۔ این دورۂ پادشاهِ اورنگ زیب عالمگیر بود۔ مرکز سیاست هند از شمال به طرف جنوب داشت منتقل می شد۔ پادشاه و خاندانِ وی و سپاه پادشاه هم بطرف دکن کوچ کرده بود و اهمیت شمال هند کمتر شده بود۔ حضرت شاه کلیم اللّٰه اوضاع و احوال زمان فهمید و عزیز ترین مرید خود شیخ نظام الدینؒ را به طرف دکن روانه فرمود و در مکتوب خود شیخ نظامؒ را نوشت:

" شما را اللّٰه تعالیٰ صاحب ولایت دکن ساخته است ۔ این کار را تمام نمایید۔ قبل ازین می نوشتم که لشکر به لشکر بروید، اکنون این امر است هر جا که باشید در اعلای کلمة الحق

۱۔ ماثر الکرام، ص ۱۱۸

بشاید و جان و مالِ خود صرف این کار کنید۔ "(۱)

جذبه اعلای کلمة الحق اینقدر غالب است که وقتی یك مرید منصب شاهی یافت ، حضرت شیخ نظام الدینؒ اورنگ آبادیؒ اطلاع داد و دیگر به آن مرید متوجه کرد که هدف اصلی ما و شما فقر است:

" ای برادر منصب ما و شما فقر است ، کوشش کنید در اعلای کلمة اللّٰه۔ " (۲)

در یك مکتوب اهمیت احیای دین و اعلای کلمة اللّٰه اینطور بیان کرده فرمود:

" شما را کارِ بزرگ ایصالِ فیض و اعلایِ کلمة اللّٰه فرموده ام و شما هم درین کار گرم آمدید۔"(۳)

حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ برای ترقی روحانی ، اتباع شریعت را لازم قرار داده است۔ عقیده راسخ وی این بود که بدون شریعت هر سعی و کوشش مثل نقش بر آب است۔ در مکتوبی نوشته بود که باید بر شریعت عمل پیرا بشوید۔

" همه واخلانِ طریقت را تاکید نمایند که ظاهر شریعت آراسته دارند و باطن به عشق مولیٰ پیراسته سازند"(٤)

عقیدۂ حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ این بود کسی که بر شریعت عمل پیرا نمی شود ، گمراه است و هرگز نمی تواند منازل طریقت و حقیقت طی بکند۔ در یك مکتوب نگاشته است۔

" آنچه در شریعت راسخ نیست ، ناقص است۔ بلکه طریقت و حقیقتِ اُو معلوم که

۱۔ مکتوبات کلیمی، م ۲۱، ص ٢٦

۲۔ مکتوبات کلیمی ، م ٥٤ ، ص ٤٩

۳۔ مکتوبات کلیمی ، م ۲۸ ، ص ۳۱

٤۔ مکتوبات کلیمی ، م۱۲۹ ، ص ۹٥

حقیقی ندارد۔ مراد آن است که جامع باشد میانِ شریعت و طریقت و حقیقت۔"(۱)

حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ دربارهٔ بیعت کردن زنان فرمود که آنان را نیز باید بیعت بکنید۔ نباید که دستِ آنان در دستِ خود بگیرید۔ این حرام است۔ در یك مکتوب بیان کرده است:

" برادرِ من همه زنان را بیعت کنید ، اما با زنانِ جوانان خلوتهای طویله که موجب فتنه مردم بشود ، نکنند و در صحبت اولیٰ وقت بیعت دامنی بر دست خود پیچیده دست بر دست اُو دارند که مس اجنبیه حرام است۔"(۲)

حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ خلفای زیادی داشت۔ نامِ خلفای وی که در تذکره ها آمده است، به شرح زیر است:

شاه محمد هاشم ، مولانا شاه ضیاء الدین ، مولانا شاه جمال الدین ، مولانا شاه محمد علی، مولانا شاه عبد اللطیف ، مولانا حافظ محمد عبد اللّٰه ، مولانا عبد الصمد، مخدوم شیخ تهارو، شیخ بدیع الدین عرف شیخ مداری ناگوری ، خواجه مصطفیٰ مراد آبادی ، سیّد محمد علی، شیخ بدهن ، حافظ محمد، حافظ سعید پسر شاه صاحب، شاه اسد اللّٰه، قاضی عبد الوالی و شاه جلیل قادری و غیر آن۔

حضرت شاه کلیم اللّٰه دهلویؒ در آخر عمر در مرضِ نقرس و وجع المفاصل گرفتار شد۔ در سنِ ۷۸ یا ۷۹ یك نامه نوشت که :

" آزار نقرس و وجح المفاصل با فراط شده که دست چپ و زانوی پای راست و هر دو پا آماسیده اند و چهار ماه است که صاحب فراشم ، درین روز لنگ لنگان به استعانت چندی از

۱۔ مکتوبات کلیمی، م ۹۰ ، ص ۷۲

۲۔ مکتوبات کلیمی، م ۲۱ ، ص ۲۵

اندرون به خانه می توانم رفت۔ نمازبه تیمم نشسته می خوانم۔ " (۱)

باوجودیکه حضرت شاه کلیم اللّهؒ مریض بود مگر حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادیؒ را نامه می نوشت وراهنمایی لازم هم می فرمود۔ حضرت شاه کلیم اللّهؒ در ۲٦ ربیع الاول سالِ ۱۱٤۲ق، ۱۷ اکتبر ۱۷۲۹ میلادی فوت کرد۔ بوقت وصال این بیت بر زبان وی جاری بود۔

غبار خاطر عشاق مدعا طلبی است **به خلوتی که منم یا دو دوست بی ادبی است (۲)**

حضرت شاه نظام الدین اورنگ آبادیؒ :

حضرت شاه نظام الدین اورنگ آبادیؒ عزیز ترین مرید و خلیفهٔ حضرت شاه کلیم اللّهؒ بود۔ حضرت شاه نظام الدینؒ به گفتهٔ پیر و مرشد خود بدکن رفت۔ آنجا بنیان خانقاهِ سلسله نظامیه چشتیه گذاشت۔ امیر و غریب ، جاهل و عالم همه پروانه وار در خدمتش حاضر می شدند۔ سرزمین دکن بعد از حضرت سیّد محمد گیسو درازؒ شیخ و صوفی جلیل القدرمثل وی ندیده ۔ حضرت شاه نظام الدینؒ آن موقع بدکن رفت که اورنگ زیب عالمگیر با مرهته بر سرِ پیکار بود۔ سلطنت مغلیه شان و شوکت ، اقبال و اقتدار از دست داده بود۔ دولت پادشاه لرزه بر اندام بود۔

حضرت شاه نظام الدینؒ بعد از بدکن رسیدن هنگامه ارشاد و تلقین برپا کرد که تمام هند از شعله نفسئ وی گرم شد۔ سال ولادت حضرت شاه نظام الدینؒ در تذکره های معاصر موجود نیست۔ در مناقب المحبوبین نوشته است که حضرت شاه نظام الدینؒ در سن ۸۲

۱۔ مکتوبات کلیمی، م ۱۲٥، ص ۹۳

۲۔ مناقب المحبوبین، ص ٤٥

وفات یافت۔ بنا بر این سال ولادت وی ۱۰٦۰ق می باشد۔ سلسلهٔ نسب حضرت شاه نظام الدینؒ بواسطهٔ حضرت شیخ شهاب الدین عمر سهروردی به حضرت ابو بکر صدیقؓ می رسد۔ حضرت شاه نظام الدینؒ تحصیلات مقدماتی خود در شهر خود به پایان رسانید و بعداً بدهلی رفت ـ آنوقت دهلی مرکز علمی و روحانیِ هند بود۔ در دهلی شهرهٔ علمیٔ حضرت شاه کلیم اللّه دهلویؒ شنید۔ چنانچه روزی در خانقاهِ حضرت شاه کلیم اللّهؒ رسید۔ آن وقت محفلِ سماع در خانقاهش جاری بود۔ دستور حضرت شاه کلیم اللّهؒ این بود که وقتی محفل سماع برپا می کرد ، درِ خانقاهش می بست و هیچ کس را اجازت وارد شدن در خانقاه نبود۔

شیخ نظام الدینؒ در زد۔ حضرت شاه کلیم اللّهؒ شنید و مرید را اشاره فرمود۔ وقتی آن مرید باز گشت ، گفت شخص غریبی بنام نظام الدین آمده است۔ حضرت فرمود وی غریب نیست بلکه در بیار۔ ازین نام بوی آشنایی می آید۔ حضرت شیخ نظام الدینؒ علوم ظاهری و باطنی از حضرت شاه کلیم اللّهؒ آموخت۔ چونکه حضرت شاه کلیم اللّهؒ در علوم ظاهری و باطنی یگانهٔ روزگار بود۔ حضرت شیخ نظام الدینؒ از پیر و مرشد خود حضرت شاه نظام الدینؒ بیعت کرد۔ روزی حضرت شاه صاحب در محفل بود ، وقتی محفل تمام شد حضرت شیخ نظام الدینؒ فوراً کفش حضرت شاه کلیم اللّه برداشت ، بعد نزد پای حضرت شاه صاحب گذاشت ـ خیلی خوشحال شد و فرمود " نظام الدین تو نزد ما برای علوم ظاهری آمده ای یا فواید باطنی که زیاد بهتر است۔ شیخ نظام الدینؒ جواب داد :

سپردم به تو مایهٔ خویش را   تو دانی حساب کم و بیش را (۱)

وقتی حضرت شاه کلیم اللّهؒ این بیت شنید به وی آن موقع یاد پیشین گویی حضرت یحییٰ مدنی آمد۔ یك مرتبه حضرت یحییٰ مدنیؒ به حضرت شاه صاحبؒ فرمود که" شخصی

۱ـ تاریخ مشایخ چشت، ص ۳۳٤

این بیت پیش تو می خواند که مالك نسبت ما خواهد شد۔ از وی سلسله چشتیه خیلی پیشرفت خواهد کرد۔" (۱)

حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ به توجه باطنی تعلیم و تربیت حضرت شیخ نظام الدینؒ کرد۔ شاه نظام الدینؒ وقتی فارغ التحصیل شد ، حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ فرمود که بدکن برو۔ آن زمان دکن مثل جهنم زار شده بود۔قتل و غارت گری ،از بی امنی و جنگ بدست مرهته ها زندگیِ مسلمانان ایمن نبود ۔مسلمانان هند جنوبی به طرف شمال مهاجرت می کردند۔ حضرت شیخ نظام الدینؒ در اورنگ آباد سکونت ورزید و برای خود خانقاه ساخت۔ آن خانقاه مرجعُ عوام و خواص گردید۔ اول حضرت شیخ نظام الدینؒ با دیدن مردمان دل گرفته می شد ولی بگفتهٔ مرشد خود حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ وی با مردمان رفتار خوبی داشت۔ حضرت شاه صاحبؒ فرمود که با هر کس و ناکس التفات بفرمایید۔

" از رجوعِ خلائق و کثرتِ مریدان خود را گم نخواهی کرد۔" (۲)

دربارهٔ سماع حضرت شاه نظام الدینؒ بر اصول و ضوابط پیر و مرشد خود عمل پیرا بود۔ پابند زمان و مکان و اخوان بود، می فرمود:

"سماع بسیار دل را بمیراند" (۳)

حضرت شیخ نظام الدینؒ در دکن روایات سلسله چشتیه را در نظر داشت۔ دیگران چندین مرتبه به وی گفتند که با پادشاه ملاقات قبول بفرمائید۔ اما حضرت شیخ قبول نکرد۔ حضرت شاه کلیم اللّٰہؒ وقتی معلوم شد که مرید وی پیکر استقامت و راسخ العقیده است، خیلی خوش حال شد۔ دریك نامه نوشت:

۱۔ خزینته الاصفیاء، ص ٤۹٦۔٤۹۷

۲۔ مکتوبات کلیمی، م ۱۰۰، ص ۷۹

۳۔ تکمله سیر الاولیاء، ص ۱۰۱

" خوب کردید که قبول این معنی نه کردید که همین طلب سلاطین دلیل رعونت و جباری است۔ اگر در طبیعت ایشان شکستگی و فدویت فقرا باشد۔ ابرام به سلطانیت نکنند بلکه خود از سر قدم ساخته بخدمت شتابند تا ممدوح جناب حمدیت که نعم الامیر علی باب الفقیر باشند۔" (١)

حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادیؒ در ١٢ ذی القعد ١١٤٢ق در اورنگ آباد جان خود به جان آفرین سپرد۔ مزار مبارك و گنبد عالی شان بر قبر وی ساخته شده است۔

حضرت شاه فخر الدین دهلویؒ :

درعهد محمد شاه آثار زوال و انحطاط واضع و نمایان شده بود۔ قتل و غارت گری سیك و مرهته ها امن و سکون مردمان تاراج کرده بود۔ اقتدارِ سیاسی مسلمانان تا دم مرگ آمده بود۔ دور ایبك و التتمش با رزم آرایی آغاز شده بود و بر بزم محمد شاه تمام شد۔ در این دوره بی امنیِ سیاسی و پستی اخلاقی بعضی از بندگانِ خدا در درس و تدریس مشغول بودند۔ از دست آنها چراغ دین روشن بود۔ یکی از آنها حضرت شاه فخر الدین دهلوی است۔ پدر ایشان حضرت شاه نظام الدین اورنگ آبادیؒ عزیز ترین مرید و خلیفهٔ حضرت شاه کلیم اللّهؒ بود۔

حضرت شاه فخر الدینؒ در سالِ ١١٢٦ق در اورنگ آباد چشم در جهان گشود۔ وقتی به حضرت شاه کلیم اللّهؒ این خبر رسید که در خانهٔ حضرت نظام الدینؒ پسر چشم گشوده است ، خیلی خوشحال شد۔ فخر الدین نام گذاشت و ملبوس خاصِ خود عنایت فرمود ودر حق وی دعا فرمود۔ در یك مجلس حضرت شاه فخر الدینؒ این واقعه ذکر کرد:

١۔ مکتوبات کلیمی، م٤٧، ص ٤٥

" حضرت شیخ بعد تولد من رقعه که برای حضرت قبله نوشته بودند۔ چنانچه تا حال آن رقعه پیش ما است۔ برای من بسیار بشارات و الفاظ زیاده تر از رتبهٔ من نوشته اند و به تصدیق تلفظ ایشان حق تعالیٰ بر من رحمت کرده است۔ " (۱)

حضرت شاه فخر الدینؒ چهار برادر و یك خواهر داشت، یك برادرِ حقیقی بود۔ برادرِ بزرگ مرید خواجه کامگار خاص بود، بقیه سه برادر بر دست حق پرست شاه فخر الدینؒ بیعت کرده بودند۔ حضرت شاه نظام الدینؒ صاحب بزرگ بود۔ برای پسر خود حضرت شاه فخر الدینؒ اهتمام تعلیم و تربیت خاصی کرد۔ حضرت شاه فخر الدینؒ فصوص الحکم ، صدرا، شمس بازعه از میان محمد جان تحصیل کرد۔ میان محمد جان عالم با عمل بود۔ حضرت شاه فخر الدینؒ بر تصانیف شیخ محی الدین ابن عربی دست کامل داشت و هدایه از مولانا عبد الحکیم خواند۔ دربارهٔ مولانا در تکمله سیر الاولیاء نوشته است۔

" بزرگ خوب عالم بود ــــــــــــــــــ در علم فقه تمام مهارت داشت و هم توکل بدرجه اتم بود۔" (۲)

حضرت شاه فخر الدینؒ بعد از تکمیل تحصیلات بر سجادهٔ پدر خود نه نشست بلکه در لشکر ملازمت اختیار کرد۔ لکن درویشی تقاضه فطری بود۔ حضرت شاه صاحب تمام شب در خیمه گاه عبادت می کرد۔ بعداً ملازمت لشکر را بدرود گفت و به طرف اورنگ آباد روی آمد۔ وقتی اورنگ آباد آمد بر سجادهٔ پدر نشست۔ مردمان از کمالات باطنی و ریاضات شاقه وی مطلع شده بودند و عقیدت مندان گروه در گروه نزد وی جمع می شدند۔ در تکمله

۱۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ۳۵۵

۲۔ تکمله سیر الاولیاء، ص ۱۰۶۔۱۰۷

سیر الاولیاء نگاشته است:

" روز بروز شهرت در افزایش شد۔ آن حضرت دیدند که تمام ملك دکن اشتهار شد۔ خواستند که بجای دیگر عز فرمایند و سرّ حال را بحال دارند۔" (١)

حضرت شاه فخر الدینؒ روزی با ملازمانِ خود قاسم و حیات از اورنگ آباد پیاده پا روانه شد۔ در مناقب فخریه نوشته است که شاه فخر الدینؒ در سالِ ١١٦٠ق به طرف دهلی سفر کرد۔ وقتی بدهلی رسید بر مزارِ مقدس حضرت شیخ قطب الدین بختیار کاکیؒ حاضر شد۔ سپس بر تمام مزاراتِ بزرگان سلسله چشتیه زیارت کرد۔ بعداً یك خانه به اجاره گرفت و درس و تدریس آعاز کرد۔ در مناقب فخریه آمده است۔

" آن حضرت در کڑه پهلیل حویلی به کرایه گرفتند و آن مکان به قدوم این گلبن رعنا رشك افزایِ گلزار شد و در آن محل شغل تدریس درپیش کردند۔"(٢)

در دهلی زیاد وقت نگذشت که عازم پاك پتن شد۔ سفر پاك پتن وی سفرِ عقیدت و احترام بود۔ آنوقت شیخ محمد یوسف سجاده نشین بود۔ شیخ محمد یوسف با حضرت شاه فخر الدینؒ با احترام و محبت پیش آمد و نزد مزارِ حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ برایِ حضرت شاه صاحب مخصوص فرمود۔ حضرت شاه فخر الدینؒ پیکر شریعت و سنت بود و به مریدان خود هم اتباعِ شریعت و سنت تاکید فرمود۔ در ملفوظات وی تلقین اتباع شریعت و سنت موجود است۔ در مناقب فخریه آمده است۔

" در امور جزوی و کلی اتباع سنت نبویﷺ و به بندگان نیز درین امر تاکید کرد۔"(٣)

١۔ تکمله سیر الاولیاء، ص ١٠٩

٢۔ مناقب فخریه، ص ٢٠

٣۔ مناقب فخریه، ص ٤٠

بهادر شاه ظفر با حضرت شاه فخر الدینؒ اظهار عقیدت و احترام کرده است۔ یك جای دیگر فرموده است:

مرشد پاك روان فخر الدین | قبله و کعبه جان فخر الدین
ایك جهان فخر جهان کهتا هے | پر هے فخر در جهان فخر الدین
رکھ ظفر هر نفس و هر ساعت | شغل وردِ زبان فخر الدین (١)

حضرت شاه فخر الدینؒ هر کسی را مرید خود ساخت ولی در معامله خلافت سخت بود۔ در آن زمان هندوها اسلام قبول می کردند اما می ترسیدند که دیگران مطلع نشوند۔ حضرت شاه فخر الدینؒ یك فرزند داشت که نام غلام قطب الدین بود ، که در دکن به دنیا آمد۔ وقتی حضرت شاه فخر الدینؒ به دهلی رفت پسرِ خود غلام قطب الدینؒ را حواله خواهر خود کرد۔ غلام قطب الدین در ١٨ محرم سالِ ١٢٣٣ق فوت کرد۔ غلام قطب الدین هم یك فرزند داشت که نام وی میاں نصیر الدین عرف کالی میاں صاحب بود۔

حضرت شاه فخر الدینؒ بمطابق ٢٧ جمادی الثانی سال ١١٩٩ق چشم ازین جهان بربست و سن مبارك وی ٧٣ بود۔ حضرت شاه فخر الدینؒ یك روز پیش از وفات خود بیت مثنوی ورد زبان داشت۔

وقت آن آمد که من عریان شوم | چشم بگذارم سراسر جان شوم (٢)

حضرت شاه فخر الدینؒ وصیت فرمود که بعد از وفات من میڈهو خان نماز جنازه من ادا بکند۔

١۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ٣٨٦۔٣٨٥

٢۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ٣٩٠

میڈھو خان مرید عزیز شاه فخر الدینؒ بود و در پهاڑ گنج زندگی می کرد۔ حاجی محمد امین مرید حضرت شاه ولی اللّه به شاه فخر پاك غسل داد۔ حضرت شاه فخر الدینؒ را نزدِ مزار پاك خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ مدفون شد۔

حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ :

حضرت شاه نور محمد مهارویؒ محبوب ترین خلیفهٔ حضرت شاه فخر الدینؒ بود۔ مولانا غلام سرور در خزینة الاصفیاء نگاشته است:

" حضرت مولانا را آنچه عنایت بی غایت الطاف بی قیاس بحق وی مصروف بود ۔ بحال احدی از خلفای خود نبود۔" (١)

در پنجاب تبلیغ و ترویج سلسله نظامیه چشتیه نتیجهٔ جدوجهد پر خلوص حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ بود۔ بعد از بابا فرید الدین گنج شکرؒ از بزرگان سلسله چشتیه کسی این قدر سعی و کوشش نکرد که در قرن هجدهم حضرت شاه نور محمدؒ انجام داد۔ در مناقب المحبوبین آمده است۔

" پس اول کسی که بعد از حضرت گنج شکرؒ اولاد و خلفای ایشان سکه برین ملك مذکور زد۔ حضرت خواجه نور محمدؒ بود که چندان فیض ازین جناب در ملك پنجاب و سند وغیره انتشار یافت که در هر قریه و شهر و بلدهٔ درویشان غلامان آنحضرت و غلامان غلام آن حضرت صاحب ذوق و وجد و سماع و صاحب خانقاه موجود اند و جوق در جوق گروه علماء آمده بعداً اطاعت و غلامی آنجناب به اعتقاد تمام در گردن خود انداخته داخل سلسله چشتیه نظامیه شدند۔ " (٢)

---

١ ۔ خزینته الاصفیاء،جلد اول، ص ٥٠٤

٢ ۔ مناقب المحبوبین، ص ١٠٦ ۔١٠٥

خانقاه های تونسه شریف ، احمد پور ، چاچران ، مکهد ،سیال شریف، جلال پور ، و گولره شریف از فیض خواجه نور محمد مهارویؒ روشن شد۔ پیش ازاستوار شدن خانقاهِ مهار شریف در پنجاب و سند خصوصاً مهار ، بهاولپور و اطراف ملتان سلسله سهروردیه معروف شده بود۔

" رونق دیگر سلسله ها در پیش این سلسله نظامیه چنان گم شد که درپیش آفتاب نور ستارگان و چراغان گم می شود۔" (١)

حضرت شاه نور محمد مهارویؒ بمطابق ١٤ رمضان المبارك در سال ١١٤٢ق در چوتاله اطراف بهاولپور چشم در جهان گشود۔ نام پدرش هنوال و از قوم کهرل بود۔ اجدادِ خواجه نور محمدؒ زراعت پیشه و بزدار هم بودند۔ روزی شاه فخر الدینؒ دربارۀ اجدادِ پرسید ، شاه نور محمد جواب داد۔

" زراعت می کردند و مواشی می چرانیدند و می دوشیدند و بر مالِ مردمان می دویدند۔" (٢)

تحصیلات مقدماتی در چوتاله تکمیل کرد۔ در سن پنج سال قرآن مقدس از حافظ مسعود خواند۔ حافظ مسعود در تقویٰ و پرهیز گاری یگانۀ روزگار بود۔ خواجه نور محمد برای تحصیلات بعداً به لاهور آمد و از لاهور به دهلی رفت و در مدرسه حافظ برخوردار جی قافیه خواند۔ حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ یك مرتبه با یك دوست در خدمت حضرت شاه فخر الدینؒ حاضر شد۔ حضرت شاه فخر الدینؒ پرسید ، کجا درس می خوانید؟ فرمود که در مدرسه میان برخوردار جی۔ حضرت شاه صاحب فرمود که از مدت درس ما موقوف شده است۔ فعلاً در همان مدرسه درس بخوان و بعد نزدِ ما بیای۔ حضرت شاه نور محمدؒ جواب

١۔ مناقب المحبوبین، ص ١٠٦

٢۔ مناقب المحبوبین، ص ٥٤

" عرصه مابین بسیار است و مسافت بعید، وقت ما درین آمد و رفت ضائع خواهد شد۔" (۱)

حضرت شاه نور محمدؒ از تبحر علمی شاه فخر الدینؒ حیران ماند۔ بعد از درس ظاهری شاه فخر الدینؒ فرمود که الان در درس باطنی مشغول شو۔ حضرت شاه نور محمدؒ در سال ۱۱۶۵ق بر دست حق پرستِ شاه فخر الدینؒ بیعت کرد۔ خواجه نور محمدؒ با مرشد خود حضرت شاه فخر الدینؒ در پاك پتن شریف حاضر شد۔ یك مرتبه شاه فخر الدینؒ فرمود " ای نور محمد خلق را با تو کار خواهد آمد"۔ بعد از خلافت و بیعت گرفتن از حضرت شاه فخرالدینؒ، حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ بمطابق حکم مرشدِ خود حضرت فخر الدینؒ در مهار شریف اشاعت سلسله چشتیه نظامیه را آغاز کرد۔ حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ هزاران مرید داشت ۔ وقتی به پاك پتن حاضر آمد تقریباً پانصد مریدان همراه وی بودند۔

خواجه نور محمدؒ بر تربیت و اصلاح مریدان توجه خصوصی می داشت ۔ همیشه می فرمود یکی آنکه بر کسی غصه مکن ، که غصه جوهری است در باطن وا ظهار آن نور معرفت را میراند۔دوم اینکه اگر کسی در حق احدی شکایت کند آن را با " دل بالخیر باید نمود ۔ حضرت شاه فخر الدینؒ با مرید خود خواجه نور محمد خیلی ارادت و محبت داشت۔ همیشه می فرمود که نور محمد تمام عمر بدون امر من کاری انجام نداد۔ حضرت خواجه نور محمدؒ هم با حضرت شاه فخر الدینؒ خیلی وارفتگی و عشق داشت۔ خواجه نور محمد بعد از وفات شاه فخر الدینؒ همیشه غمگین و ناراحت بود۔ حضرت خواجه نور محمدؒ در ۳ ذی الحج در سالِ ۱۲۰۵ق فوت کرد و مزار مبارك وی در تاج سرور است۔ در تاج سرور نوه بابا فرید الدین گنج شکرؒ تاج الدین سرور آسوده خاك اند۔

۱۔ مناقب المحبوبین، ص ۸۱

از خلفای خواجه نور محمدؒ شیخ نور محمد نارووال‌ه و حافظ غلام حسین زیاد معروف اند۔ نواب غازی الدین خان مرید شاه فخر الدین دهلویؒ بود و خلافت هم گرفته بود۔ در اشعار اینطور بیان می کند۔

ذکر نور محمد آن همه نور — گر نویسم جهان شود پرنور
دست نسبت عیان کشید اُو را — جذب دل سوئ جا کشید اُو را
پیکر اُو تمام پیکر جان — هست معینش ز گوهر جان
کارش از فخر دین گرامی شد — وارثِ نسبت نظامی شد
شیخ در حق اُو چنین فرمود — که زما هر چه بوده است ربود
هم بگفتا کزین جهان آرا — شده اُمید مغفرت ما را
هست امروزاو مراد مهان — مرجع خاص و عام شیخ زمان (۱)

حضرت شاه نیاز احمد بریلویؒ:

حضرت شاه نیاز احمد بریلویؒ مشهور ترین مرید و خلیفهٔ حضرت شاه فخر الدینؒ بود ۔ در علم و فضل یکتای زمانه **بود۔ برایِ زهد و تقویٰ معروف بود۔** خانقاه وی در بریلی شریف است که مرجع عوام و خواص است۔ مولانا غلام **سرور چنین بیان کرده است۔**

" **خلق بی** شمار به حلقهٔ ارادت وی در آمد و مردمان از اقالیم دور دراز یعنی از کابل و قندهار ، شیراز و از **بدخشان به خدمت** وی حاضر آمده مستفید و مستفیض شدند۔ " (۲)

حضرت شاه نیاز احمدؒ همیشه در عشق حقیقی مستغرق می بود۔ درد عشق سرمایهٔ حیات بود۔ همیشه آتش عشق **در سینهٔ وی روشن** بود که در صورت شعر نمایان می شد۔

۱۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ٤٢٤

۲۔ خزینته الاصفیاء، ص ۵۱۳

صاحب خزینته الاصفیاء نگاشته است:

" **حضرت شاه نیاز احمدؒ** دل آگاه به شعر رغبت تمام داشت و اشعار آب دار متضمن حقایق و معارف گفتی۔ **دیوان** نیاز که از تصانیف آن حضرت است بسیار مرغوب و مطبوع جماعت اصفیاء را است۔" (۱)

حضرت شاه نیاز احمدؒ در سال ۱۱۷۳ق بمقام سرهند به دنیا آمد۔ پدرش حکیم شاه رحمت صاحب در کودکی **وی فوت کرد۔** مادرِ وی در آموزش و تربیت هیچ دقیقه فرو نگذاشت۔ بعد از تحصیلات مقدماتی از سرهند به دهلی رفت۔ آنجا در خدمت با برکت حضرت شاه فخر الدینؒ تحصیل علوم ظاهری و باطنی تکمیل کرد۔ در سن هفده سال در معقول، فروغ و اصول حدیث و تفسیر دست کامل گرفت۔ بعد از علوم ظاهری بر دست حق پرست حضرت شاه فخر الدینؒ بیعت کرد۔ حقیقت آن است که در هند سلسه نظامیه چشتیه را دو مرید حضرت شاه فخر الدینؒ ، خواجه نور مهارویؒ در پنجاب و شاه نیاز احمد بریلویؒ در یو پی (هند) به اوج کمال رساندند۔

حضرت شاه نیاز احمدؒ طبیعت سوز و گداز داشت۔ عشق در خمیر شاه نیاز احمد موج زن بود۔ حضرت شاه نیاز احمدؒ خیلی کم شعر می سرود ، بنا بر این دیوان شعر اردو و فارسی مختصر است۔ بیتی ازحضرت شاه نیاز احمدؒ :

رکھتے هیں نیاز یه اهل دل ترے شعر سننے کا اشتیاق   غزل ایك دوسری اور که تجھے حق نے فکر رسا دیا (۲)

۱۔ خزینته الاصفیا ء، ص ۵۱۳

۲۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ۴۲۷

موضوع اصلی دیوانِ شعر شاه نیاز احمدؒ وحدت الوجود است۔ کاینات نزد جهان وی بحر روان است۔ شاه نیاز احمدؒ به وحدت ادیان قایل بود۔ شاه نیاز احمدؒ عالم با عمل بود۔ حضرت عزیز میاں در یك نامه نوشته است که حضرت شاه نیاز احمدؒ نویسندۂ چندین کتابها بود۔ مثلاً شمس العین شریف ، تحفۂ نیازیه ٔ ،حضرت بی نیاز، رساله راز و نیاز، رساله تسمیه المراتب، رساله تسمیه المراتب، حاشیه شرح چغمنی وغیرِ آن ۔

تعدادِ خلفاء حضرت شاه نیاز احمدؒ زیاد است۔ در هند و خارج از هند خانقاه های سلسله نظامیه چشتیه زیر سایه وی پیشرفت کرد۔ از خلفای وی تاج الاولیاء شاه نیاز الدین، مولوی عبد اللطیف سمرقندی ، مولوی نعمت اللّٰه خان بخاری کابل، حافظ وزیر خواجه کابل، مسکین شاه ولایتی ، مولوی یار محمد کابل، ملا جان محمد اخوند کابل، محمد فخر عالم شاه جهان پوری معروف اند۔

مسکین شاه ولایتی از نواح کشمیر منطقۂ کشتوار بود۔ وی اول در سلسله قادریه با حضرت کنگال شاهؒ بیعت داشت ، بعد در سلسله نقشبندیه از حضرت شاه غلام علی بیعت کرد و در آخر بر دست حق پرست حضرت شاه نیاز احمدؒ بیعت کرد۔ وی در ۲۸ جمادی الاول در سال ۱۲۷۵ق فوت کرد۔ در خزینته الاصفیا، تاریخ وفات وی اینطور بیان شده است۔

شه نیاز احمد ولی با صفا　　　واقف سر الهیٰ اهل راز
جلوه گر شیر خدا محبوب شد　　　رحلتش دیندار شیخ با نیاز(۱)

حضرت شاه نیاز احمد بریلوی در ۳۰ جمادی الثانی سال ۱۲۵۰ ق در بریلی شریف فوت کرد۔ مرقدش در بریلی مرجع خلایق عوام و خاص است۔ بعد از وفات شاه نیاز احمدؒ خلف اکبر حضرت تاج الاولیا شاه نظام الدین بر سجادۂ مشیخت رونق افروز شد۔

۱۔ خزینته الاصفیاء، ص ۵۱۳

حضرت خواجه محمد عاقلؒ:

حضرت خواجه محمد عاقلؒ ممتاز ترین خلیفۀ حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ بود۔ در پنجاب در اشاعت و **ترویج** سلسله چشتیه نظامیه خدمات وی نمایان است۔ خانقاه های چاچران، کوت متهن و احمد پور از سعی و کوشش حضرت خواجه محمد عاقلؒ به وجود آمد۔ در مناقب المحبوبین نوشته است:

" هزار ها مخلوق از دروازۀ ایشان فیض یاب شدند و صد ها صاحب خانقاها از ایشان مبعوث شدند۔" (۱)

حضرت خواجه محمد عاقلؒ از خانوادۀ فاروقی بود۔ اجدادِ وی نزدِ شاهانِ مغلیه و امرا قابل عزت و احترام بودند۔ در خانواده بزرگ بنام حضرت مخدوم نور محمد بود۔ ارادت خان که وزیر شاهجان بود مرید وی بود۔ از خانوادۀ خواجه محمد عاقلؒ، خواجه محمد شریف در یارانوالی سکونت ورزید و رئیس یارانوالی متهن خان بلوچ مرید و معتقد وی بود۔ روزی خواجه محمد شریف ازین جا رد شد ۔ نزد رود خانه این مقام پر فضاء بود۔ با دیدن این به متهن خان دستور داد که اینجا یك شهر آباد بکنید که مسکن صوفیه باشد۔ بعد در موجودگی حضرت مخدوم شریف علما و مشایخ از دور و نزدیك در کوٹ متهن آباد شدند۔اسم خانوادگی شاه محمد عاقل کوریجه بود۔ با فرامین شاهی لقب کوریجه نوشته می شد۔ می گویند که یك بزرگ از خانوادۀ شاه محمد عاقل روزی برای نماز به مسجد رفت و پرسید که کسی اذان گفته است۔ مردمان در نفی جواب دادند۔ آن بزرگ بعد به کوزه گفت که تو اذان بگو۔ از آن روز خانوادۀ شاه محمد عاقل با لقب کوریجه معروف گردید۔ بنا بر اینکه در

۱۔ مناقب المحبوبین، صف ۱۲۳

زبـان سـندھی کوزه را کورا می گویند و برای گفتن جو بکار می برند۔ پس با گردش زمانه این کـورا جو کوریجه شد خواجه محمد عاقلؒ در کودکی قرآن مقدس حفظ نمود۔ پدرش مخدوم مـحـمـد شـریف یـکتـای زمـانه و محدث دوران بود۔ حضرت خواجه محمد عاقلؒ تحصیلات مـقـدماتی از پدر خود تکمیل کرد و بعد از حضرت شاه فخر الدینؒ و حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ درس شرح عبد الحق ، سو السبیل و حدیث تکمیل کرد۔ خواجه محمد عاقل در کوٹ مٹھن خانقاه و مدرسه بنا کرد و خود صدها طالب عشق را درس می داد۔ نزد مدرسه لنگر خانه بزرگ هم داشت۔

حـضـرت خـواجـه مـحمد عاقلؒ بر دست حق پرست خواجه نور محمد مهارویؒ بیعت کـرد۔ در اولیـن سـاعـت کیفیت خواجه محمد عاقلؒ اینطور شد و این اشعار بر زبان وی جاری شد۔

" هیبت ـــــــــــــــآن بادشاه گدا لباس در گرفت۔" (۱)

بـــه شبهـــای سیـــه کـــه بـد امیـدم — کـــه روزی گـــردد ایـن روزِ سفیـدم

شبـــم را صبـــح فیـــروزی بـــر آیـد — غـــم و رنـــج شبـانـروزی سـر آیـد (۲)

خواجه محمد عاقلؒ همیشه بر اتباع سنت نبویﷺ تاکید فرمود۔ پیش از وصال مبارک در خـواب حـضرت پیغمبر اکرمﷺ را در خواب زیارت کرد و دید که حضرت رسول اکرمﷺ فرمود:

۱۔ تکمله سیر الاولیاء، ص ۱٤٠

۲۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ٤٤٠

" تو مارا بسیار خوش کردی که همگین سنت های مارا زنده کردی۔" (۱)

حضرت شاه محمد عاقلؒ بر اصلاح و تربیت مریدان خود خیلی سخت بود۔ همیشه سعی می کرد که مریدانِ وی با اصلاح باشند۔ حضرت شاه محمد عاقلؒ بمطابق ۸ رجب سالِ ۱۲۲۹ق فوت کرد و مرقدش در کوت متهن مرجع خلایق است۔

حضرت حافظ محمد جمال ملتانیؒ :

از آغاز اسلام ملتان مرکز سلسله سهروردیه بود۔ حضرت خواجه بهاء الدین زکریا ملتانیؒ در ملتان خانقاه سلسلۂ سهروردیه بنا کرد ۔ در قرن هجدهم خلیفۂ مجاز حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ ، حضرت حافظ محمد جمال ملتانیؒ در ملتان خانقاه سلسلۂ چشتیه نظامیه آغاز کرد۔ حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ به اشارۂ حضرت شاه فخر الدینؒ برای ترویج و اشاعت سلسله چشتیه حضرت حافظ محمد جمال ملتانیؒ را در ملتان متعین فرمود۔ در مناقب المحبوبین آمده است۔

" روزی در مجلس حضرت مولانا صاحب ، حضرت قبله عالم هم نشسته بودند و حافظ صاحب هم در آنجا نشسته بود۔ تذکره این افتاد که در ملتان تصرف هیچ وی به عظمت بهاالدین زکریا ملتانی پیش نمی رود و هیچ شیخ در آنجا کسی را بیعت نمی کند۔ مولانا صاحب فرمودند میاں نور محمد صاحب تا هنوز به ملتان ولایت بهاء الحق بود۔ لهذا تصرف وی دیگر کارگر نمی شد۔ اما حالا ملتان حواله مایان شده است، لازم است که مریدی از مریدانِ خود در آنجا فرستند و بگویند که در عین خانقاه بها ء الدین زکریا خلق را مرید کند و تصرف خود کند۔" (۲)

۱۔ مناقب المحبوبین، ص ۱۲۳

۲۔ مناقب المحبوبین ، ص ۱۲۷۔۱۲۶

حـافـظ مـحـمـد جمال ملتانیؒ خوش اخلاق بود۔ هر کسی در خدمتش می آمد با خنده روی رفتـار مـی کـرد۔اگـر امـرا و فـقرا برایش دعوت می کردند، همه جا می رفت۔ وقتی قاضی مـحـمـد عـاقل در قید و بند بود و در حالت پریشانی نامه نوشت و در آن نامه یك بیت و مصرعه نوشت۔

بــه لبـم رسیـده جــانـم تو بیـا کـه زنده مـانـم پس ازانکه من نمانم، به چه کارخواهی آمد
کششـی کـه عشق دارد نگذاردت بدین سان بـه جـنـازه گـر نیـایـی، بـه مزار خواهی آمد

" حافظ محمد جمال ملتانیؒ کمال باطن و تهذیب اخلاق و کمالات آراسته۔" (۲)

حـافظ ملتانی همین که نامه خواند فوراً در خدمت قاضی عاقل حاضر شد۔ حافظ جمال ملتانیؒ لباس خوبی و تمیز داشت۔ در مناقب المحبوبین آمده است۔

" در اکثـر اوقـات و گـاهـی مـی پـوشند، قلندری که نوعی است از آنکه که کشاده بغیر چیـن بر کمر و اندك می بود که دستار سپید می بندیدند، بلکه بطریق عمامه می بست چادر معلم را که در هندی لنگی می نامند و در سفر موزه یا جرموق می پوشند و دوست می داشتند۔" (۳)

حـافـظ جـمال ملتانیؒ در ۵ جمادی الاول در سال ۱۲۲۶ق ، ۱۸۱۱م فوت شد۔ تاریخ وصال حافظ ملتانیؒ در شعر کسی سروده است۔

خرد ز سالِ وصالش چو جست و جو می کرد ندای داد سروشم که یافت خوب وصال(۴)

۱۔ مناقب المحبوبین، ص ۱۲۷۔۱۲۶

۲۔ مناقب فخریه، ص ۳۰

۳۔ مناقب المحبوبین، ص ۱۳۶

۴۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ۳۲۴

حافظ جمال ملتانیؒ دو زن گرفته بود مگر فرزند نداشت۔ از خلفای وی مولانا خدا بخش ملتانی، زاهد شاه ، مولوی غلام حسن ، مولوی عبید اللّٰه ملتانی ، صاحبزاده غلام فرید و غیر آن شامل اند۔

حضرت شاه محمد سلیمان تونسویؒ:

درپنجاب فیض شاه فخر الدین دهلویؒ و نام سلسله چشتیه از حضرت نور محمد مهارویؒ آمد و تکمیل این از شاه محمد سلیمان تونسویؒ شد۔ هزاران گمراه بادیهٔ ضلالت در پنجاب و افغانستان از ارشاد و تلقین وی هدایت یافتند۔ خلفای حضرت شاه سلیمانؒ در تمام هند رفت و خدمت رشد و هدایت سلسله نظامیه چشتیه انجام دادند ۔ وقتی حضرت شاه سلیمان تونسویؒ مسند ارشاد گرفت سیکها در پنجاب دولت در دست گرفته بودند۔ در همین زمان تحریك آزادی حضرت شاه سید احمد شهیدؒ زور گرفته بود۔ حضرت شاه سلیمانؒ سرگرم در زنده کردن شریعت و سنت نبویﷺ بود۔

مردمان پروانه وار نزد حضرت شاه سلیمانؒ جمع می شدند۔ منطقه سنگره و تونسه مرکز علم و عرفان گردید۔ خانقاه های سیال شریف ، جلال پور،گولره، حیدر آباد ، شیخاواٹی و راجپوتانه زیر سایه شاه سلیمان تونسویؒ بنا شد۔ نور روشن این مرکز از هند به جزیرهٔ سراندیپ ، عدن ، افغانستان و ترکستان رسید۔

حضرت شاه سلیمانؒ در سال ۱۱۸٤ق بمقام گرگوجی زاده شد۔ اسم پدرش زکریا بن عبد الوهاب بن عمر خان بود۔ پدرش در کودکی وی فوت کرد۔ مادرش تربیت وی کرد۔ حضرت شاه سلیمانؒ تحصیلات مقدماتی در تونسه تکمیل کرد ، بعد در مدرسه میاں حسن علی ثبت نام کرد۔ حضرت فخر الدینؒ به حضرت خواجه مهارویؒ بشارت داد که وی یك شهباز طریقت را قید می کند که اشاعت و تبلیغ وی سلسله چشتیه به اوج کمال می رسد۔

بنا بر این هر سال شاه نور محمد به طرف اوچ شریف و کوت متهن مسافرت می کرد۔ حضرت

شاه سلیمانؒ وقتی در خدمت خواجه مهارویؒ رسید کیفیت باطنی وی عوض شد و فرمود مرا بیعت بفرمایید۔ حضرت خواجه نور محمدؒ شاه سلیمانؒ را بر مزار اقدس سیّد جلالؒ بیعت فرمود۔

حضرت شاه سلیمانؒ با پیر و مرشد خود عشق فراوان داشت۔ وقتی از وی جدا می شد، پریشان و بی قرار می شد۔اکثر در کیفیت وجد بطرف مهار شریف رخ می فرمود که از زحمت های سفر ناخن از پا جدا می شد و خون جاری می شد۔ در نافع السالکین آمده است۔

" برده ناخن از هر دو پای من جدا شدند۔" (۱)

حضرت شاه سلیمان تونسویؒ به گفتهٔ حضرت خواجه نور محمد مهارویؒ از گرگوجی در تونسه شریف سکونت ورزید و در اشاعت سلسله نظامیه چشتیه مشغول شد۔ در تونسه یك خانقاه درست فرمود و مسجد و مدرسه هم آغاز کرد۔ در این مدرسه برای طالبان علم تمام آسایش موجود بود۔ در این مدرسه لنگر هم موجود بود۔ درویشان و طالبان علم زین لنگر استفاده می کردند۔ در خانقاه حضرت شاه سلیمان تونسویؒ از دور و نزدیك مردمان حاضر می شدند۔ نوابان و جاگیرداران در حضور خدمت شاه سلیمان باعث افتخار می دانستند۔

شاه سلیمانؒ در معاملات شریعت و طریقت سخت بود۔می فرمود:

" هر که خواهد مقبول و محبوب حق سبحانه وتعالیٰ گردد باید در متابعت ظاهراً و باطناً کوشش نماید ۔ چنانچه نفس درین باب است۔ ان کنتم تحبون اللّٰه فاتبعونی یحببکم اللّٰه۔" (۱)

همیشه می فرمود که صفا قلب از لوازمات پیشرفت روحانی است بدون اتباع شریعت

۱۔ نافع السالکین، ص ۱۳۴

۲۔ نافع السالکین، ص ۱۵۵

حاصل نمی گردد۔ اگر یك ولی هم خلاف شریعت عمل می کند ولایت از وی سلب خواهد شد۔

" یك فعل غیر مشروع بنده را از مرتبه ولایت بیفگند۔" (١)

حضرت شاه سلیمانؒ همیشه بر متابعت نبی اکرمﷺ تاکید می فرمود۔ حضرت شاه سلیمانؒ می داند که حلِ تمامِ مسایل مسلمانان در اتباع سنت نبویﷺ موجود است۔

" درین زمان چون مسلمانان متابعت نبی اکرم ﷺ گذاشته اند، حق سبحانه وتعالیٰ کفار را بر ایشان مسلط کرده است۔" (٢)

حضرت شاه سلیمانؒ همیشه به مریدان و معتقدانِ خود تاکید فرمود که مقصد زندگیٔ انسان عبادت است۔ شاه سلیمانؒ هر کسی را به طبق و استعداد وی تلقین عبادت می فرمود۔ می فرمود که ریاضت به قدر استطاعت باید کرد۔

" سالك را چند چیز در دنیا چاره نیست و آن صوفیه کرام از دنیا نمی شمارند بلکه از امورِ دینیه انگارند ۔ چنانچه قوت ضروری برای عبادت جامه ضروری بنا بر ستر عورت و آب ضروری به جهت بقاء حیات و مسکن ضروری برای عبادت و علم ضروری برای عمل۔" (٣)

حضرت شاه سلیمانؒ با دیدن ماهِ صفر فرمود ، ماهِ سفر ما است، خدا خیر کند۔ بعد در ٧ صفر سالِ ١٢٦٧ق جان به جان آفرین سپرد۔ مولوی حسین علی فتح پوری تاریخ وصال در شعر اینطور بیان کرد۔

سلیمانِ زمان رحلت چو فرمود   یکایك در جهان ظلمت بیفزود

١۔ نافع السالکین، ص ١٢٨

٢۔ نافع السالکین، ص ٤٠ ، ١٠٦، ١٥٨

٣۔ نافع السالکین، ص ٣١٥

پـی ســـالِ وفــاتــش هــاتفِ غیـب بــگــفــت او آفتـاب چشتیـان بـود(۱)

تـعـداد خـلـفـایِ حـضـرت شـاه سلیمان تونسویؒ زیاد است۔ مثلاً مولوی محمد باران کلاچوی ، مولوی محمد علی خیر آبادی، مولانا احمد تونسوی ، حسن شاه قندهاری ، ولی اللّٰه خـراسـانـی ، میـان حسـن عسـکری دهلوی، شیخ احمد مدنی ، مولوی صالح محمد تونسوی ، صـاحبزاده غلام نصیر الدین عرف کالی میان صاحب ، حافظ غلام رسول ، غلام محمد ملتانی و مولوی محبوب عالم و غیر آن۔

حضرت خواجه شمس الدین سیالویؒ:

حـضـرت خـواجـه شـمـس الـدیـن سیـالویؒ محبوب ترین خلیفهٔ حضرت شاه سلیمان تـونسـویؒ بـود۔ حـضرت شمس الدین سیالویؒ در نشر و اشاعت سلسله نظامیه چشتیه جهد و کـوشـش انـجـام داد و در نتیـجـهٔ ایـن کـوشـش خانقاهِ جلال پور و گولره شریف بوجود آمد۔ حـضـرت خـواجـه شـمـس الـدیـنؒ در سـالِ ۱۲۱٤ق در سیال شریف به دنیا آمد۔ تحصیلات مـقـدمـاتـی از پدر خود میان محمد یار تکمیل کرد۔ در سن هفت سال قرآن مقدس خواند۔ بعد نـزد عـمـویِ خود در منطقه پندی گهیب تشریف برد و در مدرسه درس نام حق و کریما خواند۔ بـعـد حـضـرت شمس الدین مکهد رفت و آنجا سینزده سال تحصیلات خود را تکمیل کرد۔ در مـکهـد مـولوی محمد علی صاحب صدر نشین بود۔ خواجه سیالویؒ در خدمت مولوی محمد عـلـی عـلـوم ظـاهـری و باطنی را فرا گرفت۔ در همین زمان خواجه سیالویؒ مسافرت کابل هم کـرد۔ مولوی محمد علی فرزند نداشت۔ پس خواجه شمس الدین سیالویؒ را پسر خود گرفت و برای ترقی علمی وی از دل و جان کوشش نمود۔

۱۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ۵۰۲

حضرت خواجه شمس الدینؒ با اخلاق بود هر کسی در خدمت وی حاضر شد با محبت و عقیدت رفتار می کرد۔ در معامله شریعت سخت بود و با مریدان هم در معامله شریعت با سختی پیش می آمد۔ همیشه نماز باجماعت ادا فرمود۔ خواجه شمس الدینؒ سه فرزند داشت۔ خواجه محمد الدین ، خواجه فضل الدین و خواجه شجاع الدین۔ خواجه صاحب در ۲۱ صفر در سال ۱۳۰۰ ق جان خود به جان آفرین سپرد۔

از خلفای معروف وی خواجه محمد الدین ، خواجه فضل الدین، خواجه شعاع الدین، پیر غلام حیدر شاه ، پیر مهر علی شاه ، مولوی فضل الدین ، مولوی معظم الدین ، میاں پیر بخش، سیّد رستم علی شاه ، سیّد گلاب شاه ،سیّدشاه خدا بخش، مولوی فتح محمد و میاں محمد طیب شامل اند۔

سیّد غلام حیدر شاه جلال پوری نزد جهلم در جلال پور در سال ۱۲۵٤ق ۱۸۳۸م بدنیا آمد۔ نسب وی باحضرت مخدوم جهانیان جهان گشتؒ می پیوست۔ سیّد حیدر شاهؒ در سال ۱۲۷۱ق بر دست حق پرست خواجه قمر الدین سیالویؒ بیعت کرد۔

پیر سیّد مهر علی شاه هم از محبوب ترین مریدان حضرت خواجه شمس الدین سیالویؒ بود ۔ تحصیلات مقدماتی از پدر خود سیّد نظیر الدین شاه تحصیل کرد۔ در علوم ظاهری بزودی فارغ التحصیل گشت و در درس و تدریس مشغول شد۔ بعد به حجاز مقدس روانه شد۔ در مکه معظمه روزی با حاجی امداد اللّٰه مهاجر مکیؒ ملاقات کرد۔ حاجی امداد اللّٰه فرمود که در هند عنقریب یك فتنه ظهور کند ، شما ضرور در ملك خود واپس بروید و در تدارك آن سعی و کوشش نمایید۔ پیر مهر علی شاه گولڑویؒ بزودی آشنا شد که این فتنه ، فتنۂ قادیانی است۔ پیر مهر علیؒ در ردِ این فتنه شب و روز کوشش فرمود۔

فصلِ دوم

پیشینهٔ منظر تاریخی و فرهنگی گجرات:

"استان گجرات در مغرب هند واقع است۔ این استان دو تا بخش دارد، یکی جزیره نما است که سه اطراف این خشکی است و این حصه سورٹھ یا کاٹھیاروار گفته شود و بخش دوم چهار اطراف خشك است۔ این بخشِ جزیره نما در بحر عرب واقع است که مقابل عمان است۔ در شمال گجرات مارواڑ، میواڑ ، سروهی ، کچھ کارن و کوه اردلی واقع است۔ به طرف مغرب تهانه و ناسك (مهاراشتر) است۔ بطرف مشرق دانسواره و خاندیس ومالوه واقع است۔"(۱)

"در سنه ۹۳ ق محمد بن ثقفی ریگزار سنده طی کرد و در هند بنیان دولت اسلامی گذاشت۔ این هم مهم است که در سنه ۱۵ هجری یعنی بعد از وفات حضرت رسول اکرمﷺ، حضرت فاروق اعظمؓ ، عثمان بن ابی العاص ثقفیؓ را امیر بحرین انتخاب فرمود که شمار وی در صفِ صحابه کرامؓ می شود۔ بعداً عثمان بن ابی العاص ثقفیؓ برادر خود حکم بن ابی العاص را بر امارت بحرین فرستاد و دستور داد که بر هند حمله بکن۔ حکم سفر را شروع کرد و اوّل بر سواحل گجرات لنگر انداز شد۔ دراین حمله مسلمانان که شهید شدند ، درمیان آنان صحابهؓ هم شامل بودند۔ "(۲)

حکم بن ابی العاص بعد ازین حمله دوم بر بهروچ کرد۔ هر دو حملهٔ حکم بن ابی العاص موفق شد۔ در سال ۹۳ق سنده در تصرف مسلمانان آمد و در سال ۱۰۷ق هشام بن عبد الملك خلیفهٔ دمشق جنید بن عبد الرحمن مری را دولت سنده تفویض کرد و خود بعد از چند مدت بر بهروچ حمله آور شد و بعداً به طرف مالوه متوجه شد۔ بعد ازین حمله سلطان

۱۔ تاریخ گجرات، ص ٦

۲۔ یادِ ایام، ص ٤

محمود غزنوی با سی هزار لشکر در سال ٤١٦ هجری به ملتان آمد ـ ازینجا به طرف گجرات روانه گشت۔ در این سفر راه مشکل و آب کمیاب بود۔ سلطان محمود غزنوی به انهلواره رسید که در آن زمان پایه تخت راجه بهیم بود۔ محمود غزنوی انهلواره را زیر و زبر کرده به دیولواره رسید و بعد ازینجابطرف سومنات متوجه شد۔ درین حمله محمود غزنوی کامران شد و بی حد و حساب مال و دولت بدست آمد۔(١)

در سال ٥٧٤ هجری سلطان شهاب الدین غوری از راه ملتان بر گجرات حمله آور گردید و درین زمان راجه بهیم برگجرات حکومت می کرد۔ درین حمله شهاب الدین غوری از راجه بهیم شکست خورد، مگر بعداً قطب الدین ایبك (١٢١٠ـ١٢٠٦ م) به اجازت سلطان شهاب الدین غوری دوباره بر گجرات حمله کرد و در نهرواله راجه بهیم دیو را شکست داد و راجه بهیم قطب الدین را خراج داد۔ ولی ازین سلطان شهاب الدین اطمینان نیافت و در سال ٥٩٧ ق قطب الدین ایبك دوباره مهم گجرات را آغاز نهاد و راجه بهیم را شکست فاش داد و نهرواله را در تصرف خود گرفت۔(یاد ایام،ص ٧)۔ بعداً بزرگترین فاتح هند سلطان علاؤالدین خلجی در سال ٦٩٦ق الغ خان را برایِ تسخیر گجرات روانه کرد۔ در آن زمان راجه کرن بر گجرات حکومت می کرد۔ دراین حمله تمام مال و اسباب راجه کرن در دست الغ خان آمد۔ الغ خان تمام اسباب و مال و دختر راجه به دهلی فرستاد و نهرواله را مرکز حکومت قرار داد۔ الغ خان تقریباً بیست سال بر گجرات حکومت کرد و در دورهٔ وی تمام گجرات از فتنه و فساد پاك شد۔ (٢)

در زمان فیروز شاه تغلق (١٣٨٨ـ١٣٥١م) خانوادهٔ بهمنی در دکن حکومت می کرد۔

١ـ یادِ ایام، ص ٧ـ٦

٢ـ یادِ ایام، ص ٩ـ٨

در بنگال و کشمیر فرمانروایان خود سر بودند۔ بعد از وفات فیروز شاه هیچ کس از فرزندانِ وی قابل و اهلِ حکومت نبود۔ فرمانروایِ گجرات بغاوت کردند و آنوقت محمد شاه پسر فیروز شاه حکمران بود۔ محمد شاه یك امیر خود بنام ظفر خان را در سال ۷۹۳ق فرمانروای گجرات مقرر کرد۔ ظفر خان اوّل در گجرات بغاوت فرو کرد۔ بعد در گجرات اصلاحات اجراء فرمود که خطۂ گجرات گهوارۂ امن و آشتی گردید۔ مظفر خان در سال ۸۱٤ق درود به جهان گفت و بعد از وفات ویِ نوه احمد شاه(۱٤٤۲۔۱٤۱۱م) تخت نشین شد۔ احمد شاه پسر تاتارخان بود۔ احمد شاه پادشاهِ اولوالعزم بود و بنای شهرِ احمد آباد نهاد۔ احمد شاه تقریباً ۳۲ سال حکومت کرد و در سال ۸٤۳هجری وفات یافت۔ بعد از وفات احمد شاه پسرش محمد شاه عنان حکومت در دست گرفت۔" احمد شاه پادشاهِ فیاض و شجاع بود۔احمد شاه برایِ داد و دهش معروف بود و بعلت سخاوت و فیاضی بنام لك بخش معروف گردید۔ محمد شاه در سال ۸۵۵ق فوت شد۔ بعد از وفات وی پسرش قطب الدین احمد شاه تخت نشین شد۔" (۱)

قطب الدین نام احمد شاه برایِ خود انتخاب کرد و در دلیری و جفاکشی نعم البدل پدر خود بود۔ قطب الدین احمد شاه تقریباً هشت سال حکمرانی کرد و در سال ۸٦۳ق فوت شد۔ بعد از وفات قطب الدین برادرکوچك فتح خان محمود شاه حکومت گرفت و تقریباً چهارده سال حکمرانی کرد۔ فتح خان بر جونا گره و چانپانیر فوج کشی کرد۔ فتح خان پادشاهِ با تدبیر و با وصف بود۔ دربارۂ پادشاهی فتح خان در مراة اسکندری آمده است۔

۱۔ یادِ ایام، ص ۱۲

” در نصیب فتح خان پادشاهی ملك گجرات مقدر است و عنقریب از قوة بفضل می آید۔“(۱)

در زمان فتح خان احمد آباد مرکز صنعت و حرفت گردید و سورت ، بهروچ ، صائم، کهمنبایت و دیو و دمن وغیره از گرمئ تجارت آباد و پر رونق شد۔ نزد چانپانیر نیز محمد آباد و نزد جونا گره مصطفیٰ آباد بنا کرد۔ محمود شاه تقریباً پنجاه و چهار سال حکومت کرد و در سالِ ۹۱۷هجری فوت شد۔ بعد از وفات محمود شاه پسرش مظفر شاه حلم مالك تخت و تاج گردید۔ در علوم و فنون شاگرد علامه محمد بن محمد الایجی بود و علم حدیث از علامه جمال الدین محمد بن عمر تحصیل کرد۔ (۲) مظفر شاه تقریباً چهارده سال حکومت کرد و در سال ۹۳۲ق جان خود به جان آفرین سپرد۔ پسر مظفر شاه بنام اسکند ر شاه تخت نشین شد ولی بعد ازدورۂ مختصر برادر وی بهادر شاه حکومت گرفت۔ بهادر شاه از غداری و بغاوت پرتگیزیان در سال ۹٤۳ق به قتل رسید ۔ بعداً پدر برادرش محمود شاه تخت نشین شد۔ محمود شاه در قدر دانی و عزت و تکریم علما از اسلاف خود کم تر نبود۔ محمود شاه به علت غداریِ ضمیر فروشان در سال ۹٦۱ق به قتل رسید۔ بعد از شهادت محمود شاه گجرات بازیچۂ اطفال گردید۔ بالاخر در سال ۹۸۰ق اکبر شاه تیموری گجرات تحت تصرف خود آورد۔ (۳)

در دورۂ محمود شاه به علت خانه جنگیِ امرا تقریباً تمام گجرات از تصرف وی بیرون رفت، فقط سلطان پور ، دهولکا ، دهندهولکا ، پتن ، احمد نگر ، احمد آباد ، برو ده ، سورت،

۱۔ مرات اسکندری، ص ٦٧

۲۔ یادِ ایام ، ص ۱۳

۳۔ یادِ ایام، ص ۱٥

کهنبایت ، سومنات ، چانپانیر ، جونا دیوو دمن باقی ماند۔ (۱)

”شاهان گجرات تقریباً صد و هشتاد و چهار سال حکومت کردند و دوران این گجرات اینـقدر پیش رفت کرد که نظیر آن در تمام هند موجود نبود۔ پادشاهانِ گجرات بلند حوصله و مـدبر و مردم دوست بودند و در تمام گجرات نظام عدل و داد برپا بود۔“ (۲) در دکن سلاطین بهـمیـنه مدتی حکومت کردند۔ بعداً سلطنت دکن پاره پاره شد و در بیجا پور ، احمد نگر ، برار وگـول کـنـده یك خـانـواده حـکمران بود۔ شاهان گجرات شهر ها ، قصبه ها و باغات درست کردند۔ هنرمندان و کاریگران از ایران و خراسان آمدند۔ در باغها ، درخت ها ، میوه ها و گل ها نوع به نوع موجود بود۔

”مـحـمـود شـاه اول (۱۵۱۱ـ۱٤۵۸م) دوازده کـوس از احمد آباد شهری بنام محمود آبـاد بـنـا کـرد۔ وقتـی مـحمود شاه دوم (۱٤۵۱ـ۱٤٤۲م) سریر آرایِ سلطنت گردید و بجای احـمـد آبـاد، محمود آباد را پایه تخت خودقرار داد و از احمد آباد تا محمود آباد خیابان درست کـرد و دستـور داد کـه از احـمـد آبـاد تـا مـحمود آباد هر دو طرف بازار درست بشود که مرکز صـنـعـت و حرفت باشد۔ “(۳) در سال ۱۵۷۳م یا ۱۵۷۵ م پادشاه جلال الدین محمد اکبر بر گجرات تاخت آورد و احمد آباد ، بروده ، کهنبایت و سورت را فتح کرد ـ چنانچه ازآن زمان تا عـروج مـرهتـه هـا مـلك گـجـرات زیرنگین والیان گردید۔ شاهزاده خرم بعداً با لقب شاهجهان پـادشـاه از سال ۱٦۱۸تا ۱٦۲۲م بر گجرات حکومت کرد۔ در سال ۱٦٤٤م شاهزاده اورنگ زیب در گجرات نائب السلطنت بود و برادرش داراشکوه در سال ۱٦٤۸ م تا

۱۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۱۱

۲۔ یادِ ایام، ص ۱۹ـ۱۸

۳۔ یادِ ایام، ص ۲۲

١٦٥٢م فرمانروا بود۔ بعد مراد شاه در سال ١٦٥٤م تا ١٦٥٧م بر گجرات حکومت کرد۔ جسونت سنگھ در سال ١٦٥٩م تا ١٦٦٢ م استاندار گجرات بود۔" در آغاز قرن هجدهم مرهته ها زور گرفتند امن و آشتی ملك گجرات غارت شد۔ بالاخر در سال ١٨١٨م انگلیسیان گجرات گرفتند و خطهٔ گجرات از دست مسلمانان دور شد۔ "(١)

تعلق و واسطهٔ مسلمانان با گجرات قبل ازفرمانروایی آنان در گجرات استوار شده بود۔ بعد از فتح سنده روابط مسلمانان با گجراتیان زیاد شد۔ محمود غزنوی و شهاب الدین غوری در زمان خود بر گجرات فوج کشی کردند۔ در سالِ ٦٩٦هجری ١٣١٧م سلطان علاء الدین خلجی گجرات را فتح کرد۔ بعد از زوال حکومت تغلق امیری بنام ظفر خان در سال ٧٧٣ق ١٣٩٤م فرمانروایی گجرات بدست آورد ۔ این حکومت شاهان گجرات تقریبا تاً دو قرن استوار بود۔ شاهان گجرات در علم و فن خدماتی انجام دادند که در دورهٔ آنان گجرات خیلی پیش رفت کرد۔بنا بر این گجرات مرکز علم و فن ، صنعت و حرفت، تجارت و زراعت گردید و در تمام شعبه های زندگی گجرات مرکز تهذیب و ثقافت گردید و از خاك گجرات علماء و ارباب کمال پیدا شدند که از فیض آنان تمام هند سیراب شد و حتیٰ امروز هم خطهٔ گجرات از آثار دور اسلامی خالی نیست۔

خطهٔ گجرات از لحاظ نقاشی و سنگ تراشی در آن دوره بی نظیر و بی مثل بود۔ محلات شاهان،عشرت کده های وزراء، ساختمان امراء و قصر و ایوان اراکین دولت الان باقی نمانده است مگر مساجد و مندر های هندوان موجود است که از این مذاق تعمیرات گجراتیان ظاهر می شود۔ مسجد قلعه احمد آباد ، جامع مسجد که در میدان مانك چوك است، از لحاظ فنِ تعمیر نمونه بی مثل است۔" مسجد کالر پور و مسجد استوریه دیدنی است۔ "بیرون از

١۔ اردو دایره معارف اسلامیه، ص ٥٢٥

دربزرگ لال مسجد کهجوریه از لحاظ صناعی و نقش و نگاری شهره آفاق است۔ مسجد مرزا پور از لحاظ فن تعمیر همیشه براىِ ماهرین مرکز نگاه بوده است۔"(۱)

بیرون از احمد آباد ساختمان که در محمود آباد، دهولکه ، احمد نگر ، چانپانیر و جونا گره در تمام هند ثانی ندارد۔در سرکهیچ مقبرۂ شیخ احمد کهتو مرکز نگاه شده بود۔ پادشاه جهانگیر در تزك جهانگیری بیان کرده است۔"در تعمیر خانقاه شیخ احمد کهٹوئؒ تقریباً پنج صد هزار روپیه صرف شد ۔ علاوه به این مقبره حضرت شاه عالم ، مقبره دریا خان در تمام گجرات ممتاز است۔ کار سنگ تراشی در خانقاهِ محمود اول در سر کهیچ دیدنی است۔ " (۲) در کاتهیاوار و گجرات چندین مندر وجود دارد که از لحاظ فن تعمیر یك شاهکار است۔ در عهد پادشاهان گجرات پیش از سلطنت مغلیه تمام عمارات که بنا شده ، طرز تعمیر آن چینی است۔ یك شاخ دیگر فنون لطیفه موسیقی و رقص است۔ انسان فطرتاً زود تر بطرف موسیقی مایل می شود۔ در زمان سلطان احمد اوّل صوفی و بزرگ معروف حضرت شیخ احمد کهتوؒ ذوق سماع داشت و در خانقاه وی مجالس سماع برپا می شد۔ "در زمان سلطان محمود اوّل سماع پیش رفت کرد و آلات موسیقی ایجاد شد۔ سلطان مظفر حلیم طبعاً مذهب گرا بود مگر بطرف موسیقی میلان داشت و ماهر علم موسیقی بود۔ رباب و چتری و چترداد وسرمندل خوب می زد و استادانِ فن قایلِ مظفر حلیم بودند۔"(۳)

استاد فن و آواز خوانِ معروف در این دوره میاں منجو بود۔ بهادر شاه پادشاه در نغمات

---

۱ ۔ گجرات کی تمدنی تاریخ ، ص ۱٦۷

۲ ۔ تزك جهانگیری، ص ۲۷۹

۳ ۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۱۷۰

سحر انگیز وی مستغرق بود۔ حتیٰ در میدان کارزار هیچ وقت از او جدا نمی شد۔ دریا خان وزیر محمود ثالث بود۔ در زمان وی هر طرف رسوخ موسیقی بود۔ "حضرت شاه وجیه الدین گجراتیؒ صوفیِ معروف و شیخ وقت بود۔ تلامذه وی در تمام گجرات موجود بود و در موسیقی هم دست کامل داشت۔"(۱)

"دربارهای پادشاهان گجرات پر از علماء و فضلا بود۔ چندین کتب مهم در این دوره نوشته شد، مثلاً تاریخمظفر شاهی، احمد شاهی، محمود شاهی، بهادر شاهی و ظفر الواله و غیره۔ در این دوره قاضی عیاض ابنِ فراش را به فارسی ترجمه کرد۔ کتب واگ بهت استانگ روی از علی محمد بن اسماعیل در فارسی ترجمه کرد۔ بهروچی حصن حصین را به فارسی برگردانید و شرح بر لوایح و جام جهان نما کتب تصوف از حضرت شاه وجیه الدین گجراتیؒ نوشته شد۔ شرح بر کتب لغت معروف قاموس از قاضی علاء الدین عیسیٰ بن عبد الرحیم نوشت۔ شیخ علاء الدین علی بن احمد تفسیر مهائمی نوشت که درباره اش اهلِ هند می گویند که در فن تفسیر کسی به پایهٔ شیخ علی بن احمد نریسده است۔ شیخ محمد بن طاهر پتنی بر موضوع حدیث کتابی بنام "مجمع بحار الانوار" تصنیف کرد ۔"(۲)

در دوره سلطان احمد شاه اوّل(۱۴۴۲-۱۴۱۱م) شاعر معروف حلوی شیرازی تاریخ منظوم بنام احمد شاهی نوشت۔ در دورهٔ محمد شاه عالم در علم جفر خداوند خان امام وقت بود۔ در زمان سلطان محمود اوّل ماهر حساب ملك امین شاعر خوب هم بود۔ در دورهٔ سلطان مظفر دوم ملا شهدی و ملا قانعی شاعر و ادیب نامی بود۔ ملا قانعی نویسنده تاریخ مظفرشاهی بود۔ اختیار خان عالم، شاعر، ماهر علم نجوم، بدیحه گوی و در علم معما دست کامل داشت۔

۱۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۱۷۳

۲۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۱۷۶-۱۷۵

در دوره سـلـطـان محمود، مولانا محمد بن طاهر پتنی ماهر علم حدیث و علامه شاه وجیه الدین امـام عـلـوم عـقـلیه و نقلیه بودند۔مولانا عماد الدین طارمی ، حسام الدین علی متقی ، مولانا نور الـدیـن احـمـد شیـرازی ،جمال الدین محمد بن عمر حضرمی ، صدر جهان بینائی، شهاب الدین احـمـد عبـاسـی ، سیّـد شیـخ عید روس ، شیخ طیب سندهی و قاضی عماد بزرگانِ با کمالِ این دوره بـودنـد۔ خـداونـد خـان ، اختیـار خـان ، افضل خان بنبانی ، صدر خان ، عبد الکیم ، حمید الملك ، آصف خان و قیصر خان وزرایِ باکمال این دوره بودند۔" از پادشاهان گجرات، سلطان مـظـفـر دوم مـحـدث و مـفسـر و حافظ قرآن بود و خطاط درجه اول هم بود ۔ هر روز تقریباً دو رکـوع قـرآن مـی نـوشـت ، وقتـی قـرآن پـاك مـکـمـل می شد به مکه معظمه یا مدینه منوره می فرستاد۔" (۱)

"مـرغـوب تـریـن غـذای گـجـراتیان کهچری(برنج با عدس) بود و روزانه شامل غذای گـجـراتیـان بـود۔ در دوره سـلـطـان احـمد شاه اول کهچری میان مسلمانان رایج بود۔ در سال ۸۱۳هـجـری در احـمد آباد و کاتهیاوار در شب می خوردند و در سورت بوقت صبح استعمال مـی کـردنـد۔ احـمد شاه اول و حضرت شیخ احمد کهتوؒ غذای کهچری در شب می خوردند۔ شیـریـنـی هـم زیـاد مـی خـوردنـد و در دورِ آخـر سـلـطان مظفر وزیران خصوصاً در صبحانه می خوردند۔" (۲)در گجرات معمولاً مسلمان لباس طولانی می پوشیدند۔ عبا هم بر لباس تن میی کردند۔ زنان در گجرات شلوار و کرته و روسری و حجاب استعمال می کنند۔

از لـحـاظ تـعـمیـرات خـانـه هـا در احـمـد آبـاد یك یا دو طبقه خانه درست می شدند و گجراتیان خوب آرایش و زیبایش می کردند۔ برایِ مهمانان مهمان خانه هم درست می کردند۔

۱۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۱۷۷

۲۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۱۸۲

بوقت جشن یا دربار خانۂ خود را خوب آرایش می کردند۔ فرش رنگا رنگ در خانه ها داشتند و از آب زر و سیم نقش و نگار می آراستند۔ خانه ها از گل وعطر هر نوعی آراسته و پیراسته می شد۔ پرده های رنگ رنگ بر دیوار می آویختند۔وزیر مختار محمود ثالث (۹۵۰هجری، ۱۵٤۲م) دریا خان طوری جشن برپا می کرد که مردمان از رنگا رنگی وی مات و مبهوت می ماندند و در ورطۂ حیرت مبتلا می شدند۔ در زمانِ سلطان مظفر حلیم جشن بنام سرستی برپا می شد که در خانه ها آرایش و زیبایش اینقدر زیاد کرده می شد که مثل ندارد۔ پادشاه همایون وقتی بهادر شاه پادشاه را شکست داد ، با دیدنِ خیمه بهادر شاه حیران ماند۔ که حاصل زیبایی و آرایش بود و هر نوع چیزی خوردنی و دیدنی مهیا بود۔ جشن عید ها هم برگذار می شد۔ جشن عید میلاد در تمام ملك گجرات با جوش و خروش برپا می شد۔ از اول ربیع الاول محافل نعت از صبح تا شام جاری می شد۔

در گجرات کارخانه های مختلف نوع تاسیس شده بود، مثلاً کارخانۂ سنگ تراشی ، زر دوزی ، کارچوبی،صندل ، کارِ دندان فیل، پارچه بافی، زربفت ، کم خواب، سقرلات و چیره وغیره۔ این تمام صنعات در تمام دنیا از گجرات فرستاده می شد۔ اطلس (یك نوع پارچه) گجرات هم در تمام هند معروف بود۔ "علاوه به سورت کارخانۂ پارچۂ ابریشم ، پنبه و کار زردوزی بر پارچه ها قایم شده بود۔ در احمد آباد پارچۂ خصوصی بنام "چندر" ساخته می شد۔ چهار تا مرکز کارخانه های پارچه سازی در تمام هند معروف بود۔مثلاً دهاکه ، مسولی پتم ، گجرات و سنده۔ شهر معروف گجرات کهمنبایت برایِ قالین سازی در تمام هند معروف بود۔" (۱)

۱۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۷۳

در کیرونچ از خاك شیشه النگو های مختلف رنگ تیار کرده می شد و نیز کان سیم و آهن در همان شهرموجود بود۔ کاریگری عقیقِ گجرات تا امروز معروف است۔کارخانه های کاغذ سازیِ گجرات در تمام هند معروف بود۔ کاغذ احمد آباد در تمام دنیا معروف بود ۔ هزاران کارخانه های کاغذ سازی در تمام گجرات استوار شده بود ۔" الغرض ملك گجرات از لحاظ صنعتی زیاد پیش رفت کرده بود ۔ فقط در احمد آباد یك محله بنام عثمان پوره بود که در این محله تقریباً ده هزار خانه هایِ کاریگران موجود بود۔" (۱)

گجرات از لحاظ تجارت هم خیلی معروف بود ۔ مصنوعات ملکی از گجرات به تمام دنیا فرستاده می شد۔ معمولاً تمام تجارت ملك گجرات دریایی بود و با ممالك یمن ، شام ، مصر ، عراق ، عرب و حبشه و اروپا روابط تجارتی قایم بود۔ با مالوه ، دکن ، سنده از خراسان تجارت می شد۔ معمولاً اسپ ها از خراسان خریداری می شد۔ سیم زر از عراق و روم آورده می شد۔ گجرات برای اسلحه سازی هم معروف بود۔ مثلاً تفنگ از تلنگانه ، توپ از مصر و تلوار از اسپین و خنجر از خراسان آورده می شد۔ بعداً در گجرات کتارو تلوار تیار کرده می شد۔

در گجرات معمولاً نقد باجره ، مکئی ، راهر ، موتهه ، برنج خیلی کم کاشته می شد۔ بعداً تخم برنج از بیرون آورده کاشت کردند۔ در گجرات نیشکر هم کاشته می شد۔ در دورهٔ سلاطین گجرات باغها موجود بود۔ خود سلاطین گجرات در این زمینه سعی و کوشش انجام دادند۔ وقتی سلطان احمد بنای شهر احمد آباد نهاد ، قصر شاهی و محلات هم درست کرد۔ در دورهٔ محمد شاه بن احمد شاه ، امیری بنام ملك شعبان نزد احمد آباد باغ بزرگ تیار کرد که بنام باغ شعبان معروف بود۔ یك تالاب و مسجد و خانقاه هم نزد این بود۔(۲)

۱۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۷۹

۲۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ٩٤

در دوره سلطان قطب الدین هم باغ بنام نگینه باری در احمد آباد برای ندرت و زیبایی معروف بود۔ در زمان سلطان محمود بیگره هم چندین باغها درست کرده می شد۔ سلطان محمود با باغ و درخت ها عشق داشت۔ سلطان محمود باغِ میوه ها و گل ها درست کرد۔ در احمد آباد باغهای انبه ، انجیر ، انگور ، بادام ، سیب و ناریل موجود بود۔

سلاطین گجرات برایِ کارهای فلاح عامه سعی و کوشش انجام دادند۔ خیابان ها ، پل ، لنگر و مسافر خانه ها، آب جوی ، یتیم خانه ها زیاد بنا کردند۔ در زمان سلطان احمد خیابان ها کشاده و بزرگ شده بود۔ در زمان محمود اول خیابان بزرگ از پتن تا بروده تعمیر شد که در هر دو طرف وی درختان کاشتند۔ همانطور در عهد محمود ثالث از احمد آباد تا محمود آباد یك بزرگ راه تعمیر شد که هر دو طرف وی بازارآباد شد۔

در دورۂ سلاطین گجرات مدارس و کتب خانه ها زیاد وجود داشت۔ از مدرسه ها مدرسه سرخیز، خان سرور مدرسه ، مدرسه شیخ حسام الدین ، مدرسه شمع برهانی ، مدرسه قاضی صاحب معروف بود۔ حضرت شیخ احمد کهتو یؒ در سال ۸۳۹ ق / ۱۴۴۵م در سرکهیچ یك خانقاه و مدرسه بنا نهاد و بعد از وفات وی سلطان محمد شاه دوم یك مقبره و مدرسه تعمیر کرد که تا سال ۱۹۲۱ م موجود بود۔ مدرسه خان سرور در سال ۸۵۵ ق / ۱۴۵۱م در نهر والا پتن نزد تالاب خان سرور یك مرکز علم مذهبی و فنی ساخت۔ شیخ محمد عثمان الملقب به شمع برهانی المتوفی ۸۶۳هجری /۱۴۵۸ م خلیفۂ حضرت قطب عالم (۸۵۷ق / ۱۴۵۳م) بزرگ و صوفیٔ با صفا درعثمان پوره مدرسه بنام مدرسه شمع برهانی آغاز کرد۔ اینجا یك مسجد عالیشان و زیبا بنا کرد۔ درس درین مدرسه قرآن ، حدیث ، تفسیر ، فقه و اصول می آموختند۔ در نهر والا پتن نزد مرقد شیخ حسام الدین ملتانیؒ یك مدرسه بود که بنام مدرسه شیخ حسام الدین معروف گردید۔ دراین مدرسه مولانا تاج الدین درس می داد۔ همین طور قاضی برهان الدین عالم بنام در نهروالی یك مدرسه آغاز نمود که بعداً بنام مدرسه قاضی

صـاحـب مـعـروف گـرديـد۔ در پتن شيخ مته عالم معروف مدرسه بنام مدرسه شيخ مته بنا نهاد۔ عـالم و صوفى معروفِ گجرات حضرت شاه عالم (المتوفى ٨٨٠ ق / ١٤٧٥م) جانشين وى بيـاد وى يك مـدرسـه تـعمير كرد۔ در نهروالا پتن علامه محمد بن طاهر پتنى(المتوفى ٩٨٦ق/ ١٥٧٨م) بـنـاى مـدرسه نهاد كه براى علم حديث معروف گرديد۔ علاوه بر اين مدارس مدرسه عـاليـه عـلـويه ، مدرسه هدايت بخش ، مدرسه اسحاق بهروچ ، مدرسه عالمگيرى، مدرسه صدر جهان ، مدرسه عماديه و مدرسه سيف خان معروف بود۔

سـلـطان احمد در سال ٨٤٦ ق / ١٤٤٢م در گجرات حكومت خود مختار قايم كرد۔ آن وقـت در دربـارِ وى تمام اهل كمال و علم جمع شده بود۔ زير سايه آنان سلطان احمد اساس كتـب خـانـه هـم نهاد۔ سلطان محمد شاه بن احمد شاه المتوفى ٨٥٥ق/ ١٤٥١م براى مدرسه شـمـع بـرهانى ازين كتب خانه شاهى كتب وقف نمود۔ وقتى اكبر بادشاه گجرات را فتح كرد ، چند تا كتب به آگره برد و ميان مردمان تقسيم كرد۔(١)

حـضـرت شيـخ مـحـمـد عثـمـان شـمـع برهانى خليفه حضرت قطب عالم (المتوفى ٨٥٧ق / ١٤٥٣م) نـزد درياى سابر متى بناى يك دهِ جديد عثمان پوره گذاشت و با كمك سلطان محمد شـاه يك مسـجـد و مـدرسـه آغـاز كـرد۔ نزد مدرسه يك كتب خانه هم موجود بود۔ در سرخيز حـضرت شيخ احمد كهتوىؒ يك مسجد و تالاب و خانقاه تعمير كرد۔ محمد شاه همين جا يك مـقبـره و كتب خانه هم استوار كرد۔ شيخ معروف گجرات حضرت شاه عالم متوفى (٨٨٠ ق/ ١٤٧٥م) عـالـم بـا عمل و كتاب دوست بود۔ در كتاب خانه كتاب هاى كمياب و نادر وجود داشتند۔ در زمان جانشين حضرت شاه عالم ، سيد جعفر بدر عالم(المتوفى ١٠٨٥ق/ ١٦٧٤م) اين كتاب خانه خيلى معروف گرديد ۔"وزير بزرگ گجرات عبد العزيز آصف خان(المتوفى

١۔ گجرات كى تمدنى تاريخ، ص ٢١٩

۹٦۱ق / ۱۵۵۳م) عالم و فاضل ، صاحب ذوق و قدردان اهل علم و کتاب دوست بود۔ در کتاب خانۂ وی چندین کتب نادر و نایاب موجود بود۔ مولانا محمد بن محمود طارمی ماهر علوم عقلیه بود ، از شیراز به گجرات آمده و کتب خانۂ خود به همراه خود آورد۔ "(۱) مسند عالی شمس خان بن شیخ داؤد قریشی نائب شمس خان معروف به کروان عالم و فاضل و مدبرو کتاب دوست بود۔ کتب خانۂ وی در سال ۹۸۰ق / ۱۵۷۲م موجود بود۔ نزد مدرسه احمد بن سلیمان یك کتاب خانۂ بزرگ موجود بود۔ "در آمود (ضلع بهروچ) ملك تهاکر صاحبِ کتاب خانه بود۔ در سالِ ۱۳۰۲ق/ ۱۷۸۷م یك سیاح انگلیس این کتاب خانه را باز دید کرد ۔ آن وقت فقط سه هزار تاکتبِ مربوط به خوش نویسی درین کتب خانه موجود بود و خطاط ، نقاش ، خوش نویس ، جلد ساز و ناظم کتب خانه هم درین کتاب خانه حاضر بود۔"(۲)

علاوه به این کتاب خانه ها ، کتاب خانۂ علامه محمد بن طاهر، کتاب خانه علوی ، کتاب خانۂ پتن ، کتاب خانه هدایت بخش، کتاب خانۂ سیفیه ، کتاب خانۂ سلیمانی ، کتاب خانۂ ولی اللّٰه ، کتاب خانه کهنمبایت، کتاب خانۂ چانپانیر و کتاب خانه بهروچ در سراسر گجرات معروف بود۔ ازین تعدادِ کتب خانه ها معلوم می شود که اهلِ گجرات خصوصاً سلاطین و امرا و وزرا با علم و کتاب دوست بودند۔ در سرزمین گجرات چندین کتاب نادر و نایاب نوشته شد و با قدر دانی و سرپرستی امرا و سلاطین هزاران کتاب خانه بوجود آمد۔

۱۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، ص ۲۲۲

۲۔ گجرات کی تمدنی تاریخ،ص ۲۲۳

فصل سوم

ارتقاء سلسله چشتیه در گجرات

"در سرزمین گجرات نظام مرکزی سلسله چشتیه در زمان حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکیؒ آغاز شد۔ دو تا مریدانِ حضرت خواجه قطب الدینؒ شیخ محمود و شیخ حامد الدین اهل نهر واله بودند۔ در تذکرها احوال هر دو بزرگان خیلی کم موجود است۔ سه تا خلفای حضرت شیخ نظام الدین اولیاؒ سلسله چشتیه را در گجرات روشناس کردند۔" (۱) شیخ سیّد حسینؒ (۲) شیخ حسام الدین ملتانیؒ (۳) شاه بارك اللّهؒ ۔(۱)

شیخ سیّد حسینؒ صاحب علم و فضل بود و بر هدایه حاشیه نوشت و بر دست حق پرست حضرت محبوب الهیؒ بیعت گرفت۔ "حضرت شیخ نظام الدین اولیاؒ خرقۀ خلافت داده و برای تبلیغ و ارشاد بطرف گجرات روانه فرمود۔ در نهر واله (پتن) کنار آب جو مزار مقدس موجود است و مرجع خلایق آن دیار است۔ "(۲)حضرت خواجه نظام الدین اولیاؒ شیخ حسام الدین ملتانیؒ را بطرف دهلی روانه فرمود۔ در زمان محمد بن تغلق ناچار بطرف نهر واله روانه شدند و همانجا مزار مقدس شیخ حسام الدین مرجع خلایق آن دیار است۔ درباره شاه بارك اللّه در تاریخ اولیای گجرات نگاشته است۔

" مرید و خلیفه حضرت سلطان المشایخ سلطان الاولیاء اند۔ مقبرۀ ایشان بیرون دروازۀ ایدر نزدیك باره حاجی پوره واقع است۔"(۳)

بعد از مریدان حضرت محبوب الهیٰ بزرگان ذیل برایِ نشر و اشاعت سلسلۀ چشتیه در گجرات خدماتی انجام دادند۔ حقیقتاً در گجرات سلسله چشتیه از مرید و خلفایِ حضرت شیخ

۱۔ گلزار ابرار، ص ٤٤۔٤٣

۲۔ گلزار ابرار، ص ١١٦

۳۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ٨٦

نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ شروع شد۔ "حضرت شیخ نصیر الدین محمود بن شیخ یحییٰ بن شیخ عبد الطیف یزدیؒ از اولیای کبار هند بود۔ شان شیخ و صوفی وعلم وافر و احوال مستور داشت۔ از ابتدای حال تا انتهای سلوك همیشه ریاضت و مجاهدات را ترك كرده درمجاهدهٔ نفس مشغول می شد۔"(۱) حضرت شیخ نصیر الدین محمود در سال ٦٧٧ق در اوده كه فیض آباد می نامند ، بدنیا آمد۔ "در چهل سالگی از اوده به دهلی آمد و بر دست حق پرست حضرت سلطان المشایخؒ بیعت شد۔" (۲) وی در علوم ظاهری و باطنی دست كامل داشت و با لقب گنج معانی و محمود گنج معروف گردید۔

"حضرت چراغ دهلیؒ همیشه به مریدان خود فرمود كه لباس درویشانه در نگاه داشته باشید تا فردا روز قیامت پیش خدا و حضرت رسول اكرمﷺ شرمنده نمی شوید۔ با دیگران وفا كنید ، جفا نكنید۔" (۳)

حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ در شب جمعه در ۱۸ رمضان المبارك در سالِ ۷٥۷ق جان به جان آفرین سپرد و مزار مقدس آنحضرت در شاهجهان آباد نزد دهلی واقع است و مرجع خلایق آن دیار است۔

۱: حضرت شیخ كمال الدین علامهؒ:

مرید و خلیفه و نبهٔ حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ حضرت شیخ كمال الدین علامهؒ نشر و اشاعت سلسلهٔ چشتیه در گجرات آغاز نمود۔ حضرت شیخ كمال الدین علامهؒ در علم و فضل ممتاز بود۔ مفتی غلام سرور لاهوری در خزینته الاصفیاء دربارهٔ شیخ

۱۔ مراته الاسرار، ص ۲۸۱

۲۔ تحفته الابرار، ص ۱۷۲

۳۔ تحفته الابرار،ص ۱۷٤

کمال الدین علامہؒ می نویسد۔

" شیخ کمال الدین علامه قدس سره از کبرای اولیای و اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒو خواهر زاده حقیقی وی است۔ سلسله نسب وی بامیر المومنین حسن رضی اللّه عنه می رسد۔ چون در علوم حدیث، تفسیر، فقه و اصول طاق یگانۂ آفاق بود لهذا بخطاب علامه مخاطب گشت۔ اول بعد اخذ خرقه خلافتاز پیر روشن ضمیر به احمد آباد گجرات تشریف برد و در آنجا قبول عظیم یافت۔" (۱)

شیخ کمال الدین علامہؒ در جمیع علوم مستشنیٰ بودند و مولانا احمد تهانیسری ، مولانا عالم پانی پتی و مولانا عالم سنگریزه ملتانی و تاتار خان مرحوم شاگردان اوُ بودند و حضرت سیّد جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشتؒ قدس سره هم پیش شیخ کمال الدین علامہؒ درس خوانده بودند۔ سیّد السادات صاحب راز سیّد محمد گیسو دراز قدس سره العزیز در تالیفات خود بسیار مناقب شیخ کمال الدینؒ آورده اند و نیز شیخ کمال الدین علامہؒ در عهد خود مقتدای عصر بود۔ در اولادِ حضرت شیخ کمال الدین علامہؒ برابر بزرگان ظهور کردند که به همت همه آنان سلسله چشتیه درگجرات جاری و مستمر گشت ۔حضرت شیخ کمال الدین علامہؒ یك سال پیش از وفات حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ در ۷۵٦ هجری فوت شدند۔ مفتی غلام سرور لاهوریؒ در خزینة الاصفیا بیان کرده است۔

چون کمال الدین ولی با صفا

رفت از دنیا بفردوس برین

رحمت حق گو وصال پاك او

هم سفیر با متقی اهل یقین (۲)

۱۔ خزینته الاصفیاء، ص ۳٤۰

۲۔ خزینته الاصفیاء، ص ۳٤۹

۲: حضرت شیخ سراج الدین چشتیؒ:

مقتدای دین ، پیشوای اهل یقین ، شمع شبستان هدایت ، چراغ دودمان ولایت حضرت شیخ سراج الدینؒ فرزند حضرت شیخ کمال الدین علامہؒ است۔ حضرت شیخ سراج الدینؒ مرید و خلیفه حضرت خواجه نظام الدین اولیاؒ بود۔ شرف ارادت و خلافت از پدر خود شیخ کمال الدین علامہؒ گرفتند۔ حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ هم خرقه خلافت به وی عطا فرمود۔ در خزینة الاصفیاء مفتی غلام سرور لاهوری بیان نمود۔

"خلیفۂ اعظم و پسر بزرگ کمال الدین علامه است۔ از حد بزرگ صاحب کشف و کرامت و عشق و محبت و شوق و ذوق بود و در ستر کرامت و خوارقِ خود بسیار کوشیدی و پدر بزرگوار بوقت رحلت خود ، اوُ را به خلوت نزد خود خواند و نعمت های بزرگ بروی ایثار کردند۔ زان روز بر هر که نظر انداختی مست محبت الهیٰ می شد۔ وفات آن جامع الکمالات در سال هفت صد و شصت و دو هجری است و تاریخ یکم جمادی الاول بود و قبر شریف وی در پیران پتن احمد آباد است۔" (۱)

۳: حضرت شیخ علم الدین چشتی الگجراتیؒ:

بعد وفات حضرت شیخ سراج الدینؒ پسرش حضرت شیخ علم الحق والدین چشتی بر سجادۂ مشیخت رونق افروز شد۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود شیخ سراج الاولیاءؒ دارد نیز شرف اجازت از حضرت شیخ صدرالدین صاحب راز بنده نواز سیّد محمد گیسو درازؒ دارد۔ آنحضرت پسر دوم حضرت سراج الدینؒ اند و از بندگی مخدوم معین الدین چشتی خوردؒ بودند و صاحب درس و تدریس بودند۔ وفات آن عالی درجات به تاریخ بیست و ششم ماه صفر المظفر بوقوع پیوست۔ سال وفات آنحضرت هشتصد و نه ۹۰۸ق آمده است و

۱۔ تحفته الابرار، ص ۲٦۱

قبـر شـریف آنـحـضـرت در نهـر واله پتن درون گنبد حضرت سراج الاولیاء در پیر پور که الحال برکات پوره نامور است ، واقع است و مرجع خلایق آن دیار است۔

٤: حضرت شیخ محمود چشتی الگجراتیؒ:

حـضـرت شیـخ مـحمود چشتیؒ ، پسر حضرت شیخ علم الدین چشتیؒ بعد از وفات پدر خـود بر سجادۂ جلوه افروز شد ۔ شیخ محمود چشتیؒ معروف به شیخ راجنؒ در پٹن به دنیا آمد۔ شـرف ارادت و خـلافـت از پـدر خـود شیـخ عـلـم الدین چشتیؒ الگجراتی دارد و خرقه خلافت سـلسلۂ سهروردیه و شطاریه از حضرت قاذنؒ گرفت۔ چنانچه نسبت سهروردیه در پیران چشت امـروز هـم جـاری و ساری است۔ و خرقه چشتیه از سیّد محمد گیسو درازؒ و شیخ ابو الفتحؒ هم دارد۔ از شیـخ عـزیز اللّه المتوکلؒ و رکن الدین کان شکرؒ خلیفه زاهد چشتیؒ هم خرقه گرفت و خـلافـت سـلسـلۂ مغربیه از حضرت شیخ احمد کهتوؒ و شیخ قاذنؒ حاصل فرمود۔ حضرت شیخ محمود چشتیؒ بروزجمعة المبارك بوقت صبح صادق در ۱۲ صفر المظفر ۹۰۰ ق وفات یافت و در احـمد آباد شریف بر حوض خان اعظم دفن کرده بودند۔شیخ جمال الدین جمن چشتیؒ پنج مـاه بـعـد از وفـات حضرت شیخ محمود چشتیؒ جسد مبارك اش ازینجا بیرون کرده در نهر واله پیران پتن دفن کردند۔ (۱)

٥: حضرت شیخ جمال الحق والدین چشتی الگجراتیؒ :

بعد از وفاتِ حضرت شیخ محمود چشتی المعروف به شیخ راجن پسرش حضرت شیخ جمال الحق والدین چشتیؒ المعروف به شیخ جمن چشتی از اکابر اولیاء و اجل اصفیا بر سجادۂ مشیـخـت جـلـوه فـرمـان شد۔ شیخ جمن در پیران پتن بدنیا آمد۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود شیخ محمود معروف به شیخ راجن چشتیؒ دارد و نیز از عم زاده پدر خود شیخ

۱۔ مشایخ احمد آباد، ص ۲۲٦

نـصیـر الدین ثانی معروف به شیخ خواجه شرف خلافت دارد۔ حضرت شیخ جمال الحق والدین چشتی عالم ظاهر و باطن بود و صاحب دیوان اهل وجد و سماع بود۔ دیوان شعر حضرت شیخ جـمـن چشتـیؒ در رنگ دیوان مغربی است۔ چند تا اشعار شیخ جمال الدین چشتی بدین ترتیبؒ است۔

عــاشـق و مـعشـوق و عشـق ایـنجـا یکی یست
در دو چشـــم و در دلــم پیــدا یــکـــی ســـت
قـــطـــرهٔ مـــوج و حبــــاب از بـــحـــر شـد
لیك مــوج و قــطــره و دریـــا یــکـــی ســت
پیــــش غـــافـل صـد هـــزاران صورت انـد
پیـــش عــارف صـورت و مـعـنـی یـکـی ست
چــون بـــه دریــای جـمـالــش غـوطـه خـورد
دیـد جـمـــن دنیـــا و عـقبیٰ یـکـی ست (۱)

”حـضـرت شیـخ جـمـال الـحق والدین چشتی الگجراتیؒ معروف به شیخ جمن چشتی بمطابق ۲۹ ربیع الاول سالِ ۹۰۴ ق درود به جهان گفت و قبر شریف در حضرت احمد آباد در نور پوره کنار دریای سابر واقع شده حاجت روای خلق آن دیار است۔“(۲)

٦: حضرت مخدوم سراج الدین المعروف منجهلے میاں چشتیؒ:

حضرت مخدوم سراج الدینؒ پسر حضرت قطب عالم بود۔ لقب ایشان شاه عالم بود و

۱۔ تحفته الابرار، ص ۲۷۰

۲۔ تحفته الابرار، ص ۲٦۹

کنیت ابوالبرکات بن برهان الدین قطب عالم بود۔ بمطابق ۱۷ ذیقعد سال ۸۱۷ هجری برابر ۱٤۱٤ میلادی بدنیا آمد۔ وی از خانوادۂ حضرت سیّد جلال الدین مخدوم جهانیانؒ بود۔ خانوادۂ حضرت مخدوم جهانیانؒ در گجرات از حضرت سراج الدینؒ روشن شد۔ بعد از وفات پدر بزرگوار خود، حضرت شاه عالم از حضرت شیخ احمد کهتوؒ نعمت حاصل فرمود۔ درمشایخ احمد آباد مولانا یوسف متالا نگاشته است۔

" شاه عالم از حضرت شیخ احمد کهٹوؒ عقیدت و ارادت داشت و از خدمت وی فیض حاصل نمود و خرقه خلافت و اجازت یافت۔" (۱)

یك جماعتِ خلفایِ حضرت قطب عالم و حضرت شاه عالم در احمد آباد آسودۂ خاك اند که فی الحقیقت از آن بوی عشق و محبت می آید۔ وفات آنذاتِ با برکات بمطابق ۲۰ جمادی الثانی ۸۸۰ هجری بوقوع پیوست۔ در تحفته الابرار نگاشته است۔

" که وفات حضرت مخدوم سراج الدینؒ در ۲۰ جمادی الثانی صبح روز شنبه در سال ۸۸۰ هجری واقع شد و بر وقت وصال عمر مبارکِ وی ٦۳ سال بود۔ مزار مبارك حضرت مخدوم سراج الدین در احمد آباد گجرات واقع است۔ " (۲)

۷: حضرت شیخ خواجه حسن محمد چشتی الگجراتیؒ:

حضرت شیخ حسن محمد ، اسم جمال الدین کنیت ابو صالح بن شیخ احمد المعروف به میان جیو بن شیخ نصیر الدین ثانیؒ در سال ۹۲۳هجری در احمد آباد گجرات زاده شد۔ "حضرت خواجه شیخ حسن محمد چشتیؒ در دوازده سالگی مرید و خلیفه هم خود شیخ جمال

۱۔ مشایخ احمد آباد، ص ۱٤۵

۲۔ تحفته الابرار، ص ۲۰٦

الـدیـن جـمـنؒ شـد و در شـانـزده سـالگی از تحصیل علم ظاهری فارغ التحصیل شد و صاحب تـصـنیف گـردیـد۔ چـنـانـچه تفسیر محمد ، تقسیم الاوراد ، رساله چهار برادران ، حاشیه تفسیر بیـضـاوی، حـاشیـه قـوت الـقـلـوب بر شرح مطالع المرات از قسم ثانی و حاشیه نزهت الارواح تصنیفات حضرت شیخ حسن محمد چشتیؒ است“ (۱)

حضرت شیخ حسن محمد چشتیؒ در ۲۸ ذیقعد سال ۹۸۲ هجری در سالگی ٥۹ جان بـه جـان آفـریـن سپـرد و مـرقـدش در محله شاه پور احمد آباد واقع است و مرجع خلایق آندیار است۔

۸: حضرت شیخ محمد چشتی الگجراتیؒ:

”بـعـد از وفـات حـضرت شیخ حسن محمد چشتیؒ پسرش حضرت شیخ محمد شمس الدین که لقب محمد و قطب دارد بن حضرت شیخ حسن محمدؒ بر سجادۂ مشیخت رونق افروز شـد۔ حـضرت شیخ محمد در سال ۹٥٦ هجری در احمد آباد گجرات به دنیا آمد۔“ (۲) لقبِ قـطـب حضرت خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ به وی عنایت فرمود۔” وقتی حضرت شیـخ مـحـمـد بـرای زیـارت مزار مقدسِ حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ به دهلی آمد، سـنگ قبـر حضرت موصوف از درمیان شق شد و حضرت شیخ داخل قبر شد۔ چند لحظه بعد از قبـر مبـارك بیـرون آمد۔ آن وقت نان و حلوه در دست گرفته و تبرکات که همراه حضرت چراغ دهلویؒ دفن کردند، آن هم عنایت شد و با لقب قطب ملت ملقب گردید۔“ (۳)

۱۔ تحفته الابرار، ص ۲۷۲

۲۔ تحفته الابرار، ص ۲۷۲

۳۔ تحفته الابرار، ص ۲۷۳

حضرت شیخ محمدؒ عالم متبحر در علم شریعت و طریقت بود۔ تعداد خلفایِ حضرت شیخ محمد زیاد اند مگر معروف ترین خلیفهٔ وی حضرت شیخ یحییٰ مدنیؒ بن شیخؒ محمود اند۔ "حضرت شیخ محمد شمس الدینؒ بن حضرت شیخ حسن محمدؒ بوقت شب ، روز یکشنبه در ۲۹ ربیع الاول سال ۱۰۴۱ق واصل بحق شد و عمر شریف بوقت وصال آنحضرت ۸۵ سال بود و قبر شریف در پهلویِ قبر پدر خود حضرت شیخ حسن محمدؒ در احمد آباد گجرات واقع است و حاجت روای خلق آن دیار است"۔(۱)

۹: حضرت شیخ محمد یحییٰ مدنی چشتی الگجراتیؒ :

"شهباز میدان طریقت ، عندلیب گلزارِ حقیقت ، رئیس المشایخ والاولیا، قطب الواصلین شیخ الحرمین الشریفین الشیخ محمد محی الدین ابو یوسف محمد یحییٰ الچشتی المدنی الگجراتی احمد آبادی الشاپوری معشوق اللّٰه الملقب به قطب المدینه بن حضرت بندگی الشیخ محمد چشتی الگجراتیؒ به روز پنج شنبه در ۲۰ رمضان المبارك سال ۱۰۱۰هجری در احمد آباد گجرات بدنیا آمد۔"(۲)

خلفای اعظم و جد امجد حضرت شیخ محمدؒ بود۔احوال مفصل وی در معارج الولایت و مفتاح الکرامات موجود است۔" حضرت یحییٰ مدنیؒ صاحب کرامات و هدایات بود و مرشد حضرت شیخ کلیم اللّٰه جهان آبادی قدس سره بود۔ نقل می شود که حضرت رسول اکرم ﷺ به حضرت یحییٰ مدنی اشاره فرمود که" ای یحییٰ می خواهم که شما در مدینه زندگی بکن۔" به همین علت حضرت یحییٰ مدنی به طرف مدینه منوره روانه گردید و ز ندگی وی در مدینه منوره گزشت۔"(۳) حضرت شیخ یحییٰ مدنیؒ در ۲۷ صفر سال ۱۱۲۲ ق

۱۔ تحفته الابرار، ص ۲۷۳

۲۔ تحفته الابرار، ص ۲۷۳

۳۔ تحفته الابرار، ص ۲۷۳

در عمر ۱۱۲ سال درود به جهان گفت و قبر مبارك وی زیر قبهٔ حضرت عثمان غنیؓ در مدینه منوره است۔

۱۰: حضرت علامه وجیه الدین بن نصر اللّٰه بن عماد الدین علوی گجراتیؒ:

"حضرت شیخ علامه وجیه الدینؒ در ۲۲ محرم الحرام سال ۹۱۰ ق / ۱۵۰۰ م در چانپانیر گجرات به دنیا آمد۔ پدر بزرگوارش سیّد بهاء الدین مکی از عرب در زمان سلطان محمود ثانی به هند آمد و چانپانیر را مسکن خود قرار داد۔ حضرت شیخ وجیه الدینؒ در چانپانیر ازدواج کرد۔"(۱)

شیخ وجیه الدینؒ از علمای اکابر عهد خود بود و در علوم دین تبحر علمی داشت۔ در تصانیف و تدریس ثانی نداشت۔ تعداد تلامذه علامه وجیه الدین زیاد از هشتاد هزار است۔ علامه وجیه الدینؒ در سن پنج سال قرآن ناظره و در سن هفت سال قرآن مقدس را حفظ نمود۔ بعد بطرف علوم متداوله مشغول شد و از عمویِ خود درس حدیث خواند۔ سلطان مظفر با پدر حضرت شیخ وجیه الدینؒ ، شاه نصر اللّٰه عقیدت و ارادت داشت و در امور سلطنت با وی مشورت می کرد۔ سلطان مظفر به شاه نصر اللّٰه عرض گذاشت که در احمد آباد سکونت پذیر بشوند۔ چنانچه شاه نصر اللّٰه از چانپانیر به احمد آباد منتقل شد ۔ علامه وجیه الدین با پدر خود در احمد آباد تشریف آورد۔

"شیخ وجیه الدینؒ صاحب صدق و اخلاص و پیکر قناعت و سخاوت بود۔ هر چه که آمد بر تلامذه صرف می فرمود۔ در سال ۹۳٤ ق در خانپور ، احمد آباد مدرسه آغاز کرد و نام این مدرسه علویه گذاشت۔ شیخ وجیه الدین گجراتیؒ در سال ۹۹۸ ق ۱۵۸۹ میلادی در

۱۔ مشایخ احمد آباد، ص ۲۷۱

۲۔ مشایخ احمد آباد، ص ۲۷۲

احمد آباد گجرات وفات یافت و در مدرسه علویه مدفون شد۔" (۱)

۱۱: حضرت شیخ یعقوب چشتی گجراتیؒ :

حضرت شیخ یعقوب چشتیؒ فرزند مولانا خواجگی و خلیفه شیخ زین الدین دولت آبادی بود۔ در تصانیف حضرت محی الدین ابن عربیؒ دست کامل داشت۔ درس فصوص الحکم با کیفیت قلبی می داد و در حالتِ درس دادن در سال ۷۹۸ ق درود به جهان گفت۔ مرقد حضرت شیخ یعقوب چشتیؒ در نهر واله مرکز رشد و هدایت و مرجع خلایق آن دیار است۔ (۲)

۱۲: حضرت شیخ کبیر الدین چشتی ناگوریؒ:

عالم متبحر و ولی بلند مرتبه حضرت شیخ کبیر الدین ابن فرید الدین بن عبد العزیز ناگوریؒ در علوم ظاهری و باطنی با کمال بود۔ نبه حضرت شیخ حمید الدین صوفی سوالیؒ بود۔ به علت فرقه پردازئ کفار در گجرات تشریف آورد و در احمد آباد اقامت گزین شد و سلسله درس و تدریس را آغاز فرمود۔وی شرح مصباح النحو نوشت و به علت علم و فضل معروف بود۔ در تحفة الابرار نوشته است :

" شیخ کبیر الدینؒ در سال ۸۵۸ ق فوت شد۔ "(۳)

محمد یوسف متالا در مشایخ احمد آباد نگاشته است که" تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر الدین چشتیؒ بمطابق ۱۷ ذیقعد سال ۸۵٦ ق واقع شد۔" مرقد مبارك وی در احمد آباد گجرات مرجع خلایق است۔(٤)

۱۔ مشایخ احمد آباد، ص ۲۷۲

۲۔ تاریخ مشایخ چشت، ص ۲۱۱

۳۔ تحفته الابرار، ص ۲۱۲

٤۔ مشایخ احمد آباد،ص ۲۱۱

١٣: حضرت شیخ شهاب الدین احمد کهتوؒ :

"حضرت شیخ شهاب الدین احمد بن عبد اللّٰه کهتوی سر کهیچیؒ در سال ٧٣٧ ق در دهلی زاده شد۔ آبا و اجداد وی اهل دهلی بود۔" (١) نعمت ارادت و خلافت از مرشد خود بابو اسحاق مغربی گرفت که در موضع کهتو محو استراحت اند۔" حضرت شیخ کهتوؒ وقتی برای حج سفر را آغاز کرد و به پتن رسید ، با ملك فتح الملك ملاقات کرد که پدر راستی خان فرحة الملك ناظم گجرات بود۔حضرت شیخ احمد کهتوؒ از بندر کهنبایت سفر حج را آغاز فرمود مگر وقتی وآپس آمد در سنده بندر تهته قیام فرمود و بعد به طرف بخارا رفت۔" (٢)

در سالِ ٨٠٢ ق در دورهٔ مظفری به گجرات باز گشت و از شهر سه فرلانگ دور در موضع سر کهیچ اقامت گزید۔ بموجب درخواست سلطان احمد بنای شهر احمد آباد از دست مبارك حضرت شیخ احمد کهتوؒ برگزار شد۔" کرامات شیخ احمد کهتوؒ در عوام و خواص معروف بود۔ حضرت شیخ احمد کهتوؒ در ١٤ شوال بروز پنج شنبه قبل از وقت زوال در سالِ ٨٤٩ ق جان به جان آفرین سپرد۔" (٣) حضرت شیخ احمد کهتوؒ تمام عمر مجرد بسر برد۔ مزار مقدس حضرت شیخ احمدؒ مرجع خلایق آن دیار است۔" سلطان محمد شاه یك گنبد و مسجد و حوض بر مرقد وی تعمیر کرد۔ به سمت مشرق از مزار مقدس حضرت شیخ احمد کهتوؒ قبر سلطان محمود بیگڑه و سلطان مظفر واقع است۔ "(٤)

١۔ مشایخ احمد آباد، ص ١٢٠

٢۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ٤٥

٣۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ٤٥

٤۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ٤٦

۱۳: حضرت شیخ عزیز اللّٰه متوکلؒ :

حضرت شیخ عزیز اللّٰه متوکلؒ مرشد حضرت شیخ بهاء الدین باجن بود ـ حضرت شیخ عزیز اللّٰهؒ در سال ۸۱۹ق چشم در جهان گشود۔ حضرت شیخ عزیز اللّٰهؒ زندگئ فقیرانه داشت و توکل حد درجه بود۔ پیش از خواب رفتن در خانه هر چه زاید از ضرورت بود، در غربا تقسیم می فرمود۔ به دنیا و دنیا داران التفات نمی فرمود۔ صاحب فضل و کمال و کشف و کرامات بود۔" فرزندانِ شیخ عزیز اللّٰهؒ در علوم ظاهری و باطنی ممتاز بود۔ مرقدش در معدل پور است۔" (۱)" شیخ عزیز اللّٰه متوکلؒ در سال ۹۱۲ ق ۱۵۰٦ میلادی فوت شد۔"(۲)

۱٤: حضرت موسیٰ سهاگ چشتی الگجراتیؒ:

حضرت موسیٰ سهاگؒ با سلسلۂ چشتیه عقیدت و ارادتِ قلبی داشت۔ معمولاً النگوها در دست داشت و خود را از دیگران پنهان می گزاشت و وقتی فوت شد مرقدش هم مشخص نیست که کجا است۔ وقتی حضرت موسیٰ سهاگ فوت شد به حضرت شاه عالم از کشف معلوم شد که حضرت موسیٰ فوت شدند۔" حضرت شاه عالمؒ به میان مخدوم را دستور داد که کفن و دفن حضرت موسیؒ انجام بدهید۔" (۳)

کرامات شاه موسیؒ معروف است۔" می گویند که یك مرتبه در احمد آباد باران نیامد۔ قاضیِ شهر در خدمت بادشاه آمد و گفت که به موسیٰ سهاگؒ بگویید که برای باران دعا

۱۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ۷۹

۲۔ اخبار الاخیار، ص ۳٤

۳۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ۸۹

بـفـرمـایند ـ حضرت موسیؒ دعا فرمود و فوری باران آمد۔" (۱) حضرت موسیٰ سهاگؒ در سالِ ۸۵۳ ق بـمـطـابـق ۱٤٤۹م فوت شد و مدفنش در احمد آباد گجرات است و مرجع خلایق آن دیار است۔ (۲)

۱۵: حضرت شاه جلال گجراتیؒ:

حضرت شاه جلال الدین گجراتیؒ در سالِ ۸۳۹ ق در گجرات بدنیا آمد۔ حضرت شاه جـلال الـدینؒ مـریـد و خلیفه حضرت شیخ پیاراؒ است۔" حضرت شاه جلال الدینؒ شیخ کامل و صـاحـب تـصـرف و صـاحـب کرامت بود۔ در ظاهر و باطن مرتبه وی بلند و شانی رفیع داشت۔ حـضـرت شـاه جـلال الـدینؒ در خانقاه مثل بادشاهان جلسات برگزار می کرد و برای مریدان و معتقدانِ خود احکامات جاری می فرمود۔ بالاخر کسی این خبر به بادشاه داد ـ بادشاه غضبناك شـد و بـه سپاه خود دستور داد که حضرت شاه جلالؒ را قتل برسانید۔"(۳) می گویند که قاتلان در خـانـقـاه آمـد و خـون ریـزی شـروع کـرد۔" وقتی حضرت شاه جلالؒ را کشتند از سر مبارك حـضـرت شیخ جلالؒ کلمات اللّٰه اللّٰه بلند می شد۔ حضرت شاه جلالؒ در سال ۸۹۹ ق به درجهٔ شهادت فایز گشت۔"(٤)

۱٦: حضرت پیر سیّد غیبن شاه چشتی گجراتیؒ:

حـضـرت پیـر غیبـن شـاهؒ مـنبـع چشـمه فیضان انوارات بود۔ از مرقد مبارك وی تا الان کرامات ظاهر می شود۔ مردمان آندیار حضرت پیر غیبنؒ را بابا غیبی هم می گویند۔ اغلب در

۱۔ مشایخ احمد آباد، ص ۲۰۹۔۲۱۰

۲۔ مشایخ احمد آباد، ص ۲۱۰

۳۔ تاریخ صوفیای گجرات، ص ۹۵

٤۔ اخبار الاخیار، ص ۹۷

خـدمـت حـضرت شیخ محمد چشتی حاضر می شد۔(۱) مرقد مبارك حضرت بابا غیبن شاهؒ نزد بیـلـی مـور ، گـجـرات واقـع اسـت و مـرجـع خاص و عوام آن دیار است۔ مگر در تاریخ اولیای گـجـرات نـوشتـه است که " مرقد حضرت پیر سیّد غیبن شاه چشتیؒ بیرون دروازه شاه پور واقع است۔" (۲)

۱۷: حضرت بابو چشتی گجراتیؒ:

حـضـرت بابو چشتیؒ در کهنبایت برای اشاعتِ اسلام خدمات انجام داد۔ صد ها نفر از دسـت حـق پـرسـت حـضـرت بابو چشتیؒ مسلمان شدند۔ وی عالم با عمل بود و مبلغ اسلام و درویش کامل بود۔ حضرت بابو چشتیؒ در سالِ ۸۷۱ ق فوت شد۔ (۳)

۱۸: حضرت شاه قاضن چشتی الگجراتیؒ :

حـضـرت شاه قاضن چشتیؒ از اولیای نامدارن گجرات بود۔ اسم گرامی وی حسین بود و مـرید حضرت مولانا شیخ علم الدین چشتیؒ بود۔ حضرت شاه قاضن خلافت و ارادتِ سلسله چشتیه و سهروردیه از حضرت شیخ علم الدین چشتیؒ گرفت۔ سلسله ارادت و خلافتِ حضرت شـاه قـاضـنؒ به حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ می پیوست۔ حضرت شاه قاضنؒ مـریـد حـضـرت راجـو قتالؒ و حضرت راجو قتالؒ مرید و خلیفه حضرت مخدوم جهانیان جهان گشتؒ و وی مرید و خلیفه حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ بود۔

حـضرت شاه قاضن در پتن مدتی رشد و هدایت اسلام و سلسله چشتیه انجام داد۔ درس و تدریس مشغلۀ پسندیدۀ وی بود۔ حضرت شاه قاضنؒ در ۳ صفر سال ۹۳۰ ق ۱۵۱٤م

۱۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ۹۹

۲۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ۹۹

۳۔ تاریخ صوفیای گجرات،ص ۵۵

در پتـن ، گـجرات واصل بحق شد و مرقد مبارك حضرت شاه قاضنؒ در پٹن نزد تالاب شاه سرور واقع است و مرجع خلایق آن دیار است۔(۱)۔

۱۹: حضرت خوب میاں چشتی الگجراتیؒ :

حـضـرت شیخ حسام الحق والدین محمد فرخ المعروف خوب میان چشتیؒ بن حضرت مولانا رشید الحق والدین مودود لا لا چشتی الگجراتیؒ در سال ۹۷۹ق در احمد آباد، گجرات بـدنیـا آمـد۔ درویـش کـامل و شاعر قادر الکلام بود ۔ حضرت خوب محمد چشتیؒ مرید کمال مـحمد سیستانی بود۔ حضرت شیخ خوب محمد چشتیؒ در نظم و نثر مهارت کامل داشت و به فـارسـی و اردو مـی نـوشـت و شـعـر مـی سـرود۔ سـروده هـای اردو وی تاثیر ادبیات فارسی در گـجـرات روشـنـی متـصوفانه را نمایش می دهد۔" حضرت خوب محمد چشتیؒ بسیار تصانیف بـجـا گـذاشـت۔ وی شـرح جـام جهـان نـمـا نـوشت و امواج خوبی و خوب ترنگ هم تصنیف حـضـرت خـوب مـحـمد چشتیؒ بود۔ حضرت شیخ خوب محمد چشتیؒ بمطابق ۲٤ شوال در سـالِ ۱۰۲۳ ق در احـمـد آبـاد واصـل بحق شد و مرقدحضرت خوب محمد چشتیؒ در میدانِ احـمـد آبـاد نزد مسجد فرحت الملك نزدیك دروازه خان پور واقع است و مرجع خلایق آن دیار است۔" (۲)

تـمـام ایـن بزرگان در گجرات در نشر و اشاعت سلسله چشتیه سعی و کوشش کردند و خـدمـاتی انجام دادند۔ بعضی دیگر صوفیاء هم در گجرات، هند در اشاعت سلسله چشتیه سعی نـمودند۔ مثلاً حضرت شیخ سعد اللّٰه گجراتیؒ ، حضرت شیخ احمد کبیر چشتیؒ ، حضرت شیخ عزیز اللّٰه چشتیؒ، حضرت شیخ معین الدین خورد چشتیؒ، حضرت شیخ فرید الدین چشتی

۱۔ تاریخ صوفیای گجرات، ص ۲۰۲۔۲۰۳

۲۔ تاریخ اولیای گجرات، ص ۱۱٦۔۱۱۷

گـجـراتیؒ ، حضرت شیخ احمد بزرگ چشتیؒ ، حضرت شیخ جمال الدین چشتیؒ، حضرت شیخ صـلاح الدین چشتیؒ و حضرت فرید میان چشتیؒ و غیر آن۔ تمام این بزرگان در گجرات سلسله چشتیـه را ایـن قـدر مـقبول و معروف کردند که همه عوام و خواص با دامن اینها وابسته شدند۔ بـعـد از زوال نظام مرکزی سلسله چشتیه ، خانقاها که مناطق دیگر استوار بودند در دهلی منتقل گـردیـدنـد و در این خانقاه ها، خانقاه های سلسله چشتیهٔ گجرات هم در دور آخر شاهان مغلیه شامل اند۔

فصل چهارم

تذکره های بزرگان چشتیه

معانی تذکره بزبان عربی:

”کلمه تذکره در زبان عربی به معنی یاد کردن ، یاد آوری و یاد گار و گزرنامه آمده است و هیچ وقت به معنی کتابی در شرح حال و آثار رجال به کار نرفته است۔ کلمه تذکره از فعل ذکر ماخوز است۔“ (۱)

معانی کلمه تذکره بزبان فارسی:

کلمه تذکره در فرهنگ های فارسی به معنی ذیل آمده است۔

”در فرهنگ فارسی عمید به معنی یاد آوری ، آنچه موجب یاد آوری شود۔“ (۲)

”در فرهنگ فارسی به معنی یاد آوردی ، آن چه موجب یاد آوری شود ، وسیله تذکره ، یادگار ، یاد داشت، مجموعه و کتابی که در آن ترجمه و احوال شعرا و نویسندگان را گرد آورند۔“ (۳)

”در فرهنگ جامع به معنیٰ گذر نامه ، سوانح عمری و تذکره شعراء آمده است۔“ (٤)

در ”لغت نامه دهخدا به معنی یاد آوردن ، پند دادن یادگار و نقل کردن آمده است۔“ (٥)

۱۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان،ص ۱

۲۔ فرهنگ فارسی عمید، ص ٦٦٠

۳۔ فرهنگ فارسی، ص ۲٥۱

٤۔ فرهنگ جامع، ص ۲٥٠

٥۔ لغت نامه دهخدا، ص ٥۱٤

اولین تذکره فارسی:

قـدیـم تـریـن کتـاب که دارایِ احوال و نمونه اشعار شعراء که ما امروز دربارۀ آن اطلاع داریـم لبـاب الاالباب است۔ نویسنده این تذکره سدید الدین محمد عوفی است۔ دکتر علی رضا نقوی در تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان اینطور بیان کرده است۔

" پیـش از تـذکـره لبـاب الالبـاب دو تا کتاب های شبیه تذکره نگاشته شده است۔ یکی مناقب الشعرا که تالیف ابی طاهر الخاتونی است که در اواخر قرن پنجم نوشته شد و دیگر چهار مقاله از نظامی عروضی سمرقندی است که در سال ۵۰۵ هجری نگاشته شد۔" (۱)

اهمیت تذکره های فارسی:

تـذکـره های فارسی از لحاظ چند موارد دارای اهمیت و ارزش می باشد که بعضی از آن در سطور ذیل خلاصه می شود۔

۱: تـذکـره هـای فـارسـی در زنده کردن آسامی بعضی از شعراء و شعر آنان نقش مهمی را ایجاد کـرده اسـت کـه اگـر امروز آن کتب تذکره ها وجود نداشت ، ما از اکثر آنان شعراء بی خبر می بودیم۔

۲: در مورد شرح و احوال شعراء غالباً تنها مآخذ اطلاع برای ما تذکره ها است۔

۳: در بـعـضـی تـذکـره های عمومی اشعار شعرای متقدمین و متاخرین هر دو را شامل است و با مـراجعه به این تذکره ها خواننده می توانند که اطلاعات مفیدی بدست آورند۔ اینجوری تذکره ها برای تدوین و ترتیب تاریخ شعر فارسی لازم می باشد۔

٤: بعضی تذکره ها در ذکر شرح حالِ شعراء بوضع زمانی ایشان اشاره می کند و بعضی

۱۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ،ص ۱۵۔۱٦

حـکـایـات و واقـعـات که در تذکره آمده است ، گوشۂ ای از آداب و رسوم آن دوره را بیان می کند۔

۵: چـنـد تـا تـذکـره ها ادبای و شعراء نام آور را که در ضمن شرح حال و نقل اشعار وی مقام و مـرتبه ادبی بلند آنان ر اشاره می کند۔ ارزش و اهمیت اینجوری تذکره ها از لحاظ علمی و ادبی مهم است۔

٦: بـعـضـی تذکره نگاران اشعار شعرای را با اشعارِ شاعران دیگر مقایسه نموده اند ۔ همینطوری در موقع نقل اشعار آنان با اشعاری که دیگر شاعران در همان معنی یا در ردیف و قافیه سروده اند نیز نقل کرده اند۔

تذکره های صوفیه که خارج از شبه قاره نوشته:

۱: طبقات صوفیه :

"تـالیف خـواجـه عبـد الـلّه انصاری(المتوفی ٤٨١ هجری) است ۔ دراین تذکره تقریباً ۱۲۰ تـن صـوفیـاء ذکـر آمده است۔ این تذکره بعد از وفات خواجه عبد اللّه انصاری از یکی از مریدان وی ترتیب داده شد۔" (۱)

۲: تذکرة الاولیاء:

"تالیف شیخ فرید الدین عطارؒ (المتوفی ٦٢٨هجری) است۔ درین تذکره تقریباً ۷۵ صوفیاء را ذکر شده است۔" (۲)

۳: نفحات الانس من حضرات القدس :

تالیف حضرت شیخ نور الدین عبد الحمن جامیؒ (۸۹۸ هجری) است۔ حضرت مولانا

۱۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷۵۸

۲۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷۵۸

عبد الرحمن جامیؒ تقریباً ۵۶۷ تن صوفیه را ذکر کرده است۔(۱)

٤: تحفة المرشدین من حکایات الصالحین:

”ترجمه فارسی روضة الریاحین فی حکایات الصالحین است۔ درین تذکره تقریباً ۵۰ تن صوفیاء را ذکر آمده است۔ نوسینده این تذکره جلال الدین محمد بن عبادی کازرونی است۔“(۲)

۵: مناقب العارفین:

”تالیف شمس الدین احمد افلاکی ایست که مرید جلال الدین عارف است۔ جلال الدین عارف نوه حضرت مولانا جلال الدین رومیؒ است۔“(۳)

٦: کتاب ملّا زاده:

رسالہ ملا زاده تالیف احمد بن محمد معروف به معین الفقراء که در قرن نهم می زیسته است۔ این تذکره مشتمل بر شرح حال عرفاء خصوصاً صوفیه بخارا است۔(٤)

۷: انیس الطالبین :

تالیف محمد شاه محمود بن میرزا فاضل قراس است۔ این تذکره در ذکر صوفیه خصوصاً خواجه محمد عبد اللّٰه بن خواجه یحی شادی است۔ (۵)

۱۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷٦۰

۲۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷۵۸

۳۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷۵۹

٤۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷۵۹

۵۔ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷٦۱

تذکره های اولیای چشت:

۱: مراة الاسرار :

نویسنده این تذکره عبد الرحمن چشتی است۔ از زمان خلفایِ راشدین آغاز می شود تا عرفای زمان نویسنده۔ این تذکره در سال ۱۰۶۵هجری، ۱۶۵۴م تکمیل یافت۔ این تذکره بزبان اردو ترجمه شده است۔

۲: مخزنِ چشت:

این تذکره مشتمل بر صوفیاء سلسله چشتیه است۔ از آغاز تا ذکر خواجه خدا بخش ملتانی خیر پوری (۱۲۵۰هجری۔ ۱۸۳۴م) مشتمل است۔

۳:معارج الولایت:

معارج الولایت تذکره صوفیای شبه قاره است۔ این تذکره در سال ۱۰۹۴ هجری، ۱۶۸۲م مکمل شد۔ تا الان این تذکره شائع نشده است۔ نویسنده این تذکره عبد اللّٰه خویشگی است۔

۴: سیر العارفین :

تذکره نامور عرفای شبه قاره است۔ نویسنده این تذکره جمالی دهلوی (۹۴۲هجری۔ ۱۵۳۶م) است۔ جمالی دهلوی مرید شیخ سماء الدین (۹۰۱هجری۔۱۴۹۵م) و شاعر نامور زبان فارسی هم بود۔ درین تذکره علاوه به ذکر مشایخ سلسله چشتیه دیگر مشایخ سلسله هم ذکر شده است۔

۵: اخبار الاخیار فی اسرار الابرار:

درین تذکره چندین عرفاء و صوفیاء سلسله چشتیه ذکر آمده است ۔ نویسنده این تذکره شیخ عبد الحق محدث دهلویؒ است۔ این تذکره در زبان اردو هم ترجمه شده است۔ مولانا سبحان محمود و مولانا محمد فاضل مترجم اردو هستند۔

٦: گلزار ابرار :

گلزار ابرار اردو ترجمه اذکار ابرار است۔ نویسنده این تذکره محمد غوثی شطاری ماندوی است۔ اذکار ابرار در سال ١٠١٤هجری به عهد جهانگیر پادشاه نوشته شد۔ مترجم اذکار ابرار فضل احمد جیوری است۔ این تذکره در سال ١٤٢٧هجری بچاپ رسید۔

۷: جواهر فریدی:

در این کتاب ذکر اولیاء و عرفاء سلسله چشتیه آمده است۔ اول ذکر حضرت رسول اکرمﷺ آمده و در آخر ذکر حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ و اولاد و خلفای حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکرؒ آمده است۔ نویسنده این تذکره مولانا مولوی محمد علی اصغر چشتی است۔

۸: مونس الارواح:

این تذکره مشتمل بر احوال حضرت خواجۀ خواجگان است۔ نویسنده این تذکره دختر نیك اختر شاهجان پادشاه ، جهان آراء بیگم است۔ این تذکره معین الارواح ترجمه اردو است۔ نام فارسی این کتاب معین الارواح است۔ مترجم این کتاب مولوی محمد عبد الصمد کلیم قادری اویسی است۔

۹: سفینة الاولیاء:

نویسنده این کتاب شهزاده دارا شکوه قادری است۔ این کتاب در زبان فارسی نوشته شد۔ محمد علی لطفی در زبان اردو ترجمه کرد۔ سفینة الاولیاء مشتمل بر ذکر عرفاء و اولیاء هر چهار سلسلۀ تصوف است و در آخر کتاب ازواج مطهرات و نساء العارفات هم ذکر شده اند۔

۱۰: معین الاولیاء :

مشتمل بر احوال و ملفوظات و مناقب و مقامات حضرت خواجه معین الدین حسن سنجری اجمیریؒ است۔ نویسنده این کتاب منشی قاضی سید امام الدین حسن خان است۔

معین الاولیاء بمطابق ماه ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ هجری نگاشته شد و در اجمیر شریف بچاپ رسید۔

۱۱: حدیقة الاولیاء :

حدیقة الاولیاء تذکره عرفاء و صوفیاء پنجاب است۔ نویسنده این کتاب مفتی غلام سرور لاهوری است۔این کتاب نزد سال ۱۸۷۵م نگاشته شد۔ درین کتاب ذکر صوفیاء تمام سلسلۂ تصوف مثلاً قادری، نقشبندی ،سهروردی و چشتیه آمده است۔

علاوه به این چندین کتاب های است که دارای ذکر صوفیای چشتیه است۔ ذکر تمام آن کتابها اینجا آوردن مشکل است۔ بنا بر این چند تا نام آن کتابها که مشتمل بر ذکر عرفای چشتیه است اکتفاء می کنیم۔ مثلاً رساله قطبیه عشقیه، سالك طریقت ،شجره طیبه خاندان چشتیه، گلِ بهشتی، اعراس بزرگان، منبهات فی علم الاموات، بحر ذخار، ثمرات القدس، روضه اقطاب و ستر الاقطاب۔

" فصل پنجم "

معرفی و اهمیت " مجمع الکمال "

تـاریـخ هـزار سـالـه زبـان و ادب فـارسـی در شبه قاره از دورهٔ سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰ـ ۹۷۱م) آغـاز مـی شـود۔ ازدوره مـحـمـود غـزنـوی تا انحطاط سلطنت مغلیه (۱۸۵۷م) زبان فـارسـی در این خطه زبان ادبی و رسمی بود۔ دوران این مدّت در شبه قاره شاعران ، نثر نویسان ، عـلـمـاء و مشـایـخ عـظـام استـعـداد علمی و تخلیقی و اظهار ذوق ادبیٔ خود را در زبان فارسی ایـراد کـردنـد۔مـوضـو ع تـحـقیـقی ما "مجمع الکمال" شاهکار نثر نویس ممتاز شبه قاره محمد اسـمـاعیل چشتی الگجراتی است که مشتمل بر احوال و آثار و خدمات صوفیای سلسلهٔ چشتیه گجرات (هند) است۔

مسـلـمـانان قبل از تسخیر گجرات روابط تجارتی با این شهر استوار کرده بودند۔ بعد از فتـح سـنـده از مـحمد بن قاسم (۷۱۲ ق) روابط مسلمانان با اهل گجرات مربوط شد۔ محمود غزنوی (۱۰۳۰ـ۹۷۱ م) و سلطان شهاب الدین غوری(۱۲۰۶ـ۱۲۰۲م) در دورهٔ فرمانروایی خود بر گجرات فوج کشی کردند۔

بـعداً سلطان علاؤ الدین خلجی (٦۹٦ق/ ۱۳۱۷م) عنان گجرات بدست خود آورد و خـطهٔ گجرات تحت اثر دولت مرکزی دهلی آمد ، ولی در تاریخ اهمیت گجرات بعد از تاسیس فـرمانروایی آزاد ظفر خان (۷۷۳ق/۱۳۹٤م)بعد از زوال خانواده تغلق شد۔ این سلطنت تقریباً تـادو صـد سـال ادامـه داد۔ درین مدت چندین فرمانروای اولوالعزم پیدا شدند که عظمت و شان بـزرگـی بـدسـت آوردنـد۔ هـمه آنها در پیش رفت گجرات علاقه مند بودند۔ بنا بر این در زمان سـلاطیـن ، گـجـرات مـرکز علم و ادب ، صنعت و حرفت و تجارت و زراعت گردید و از خاك گـجـرات هـنر منداںِ با کمال ، شاعران ، علماء و عرفا پیدا شدند که از فیض آنان تمام گجرات سیراب شد و تا امروزگردا گرد گجرات هیچ جا از آثار اسلامی خالی نیست۔

صـوفیـه و عـرفـا در خـطـهٔ گجرات (نهر واله(پتن) ، احمد آباد ، کهمنبایت ، بهروچ و مـانگرول) برای تبلیغ اسلام تشریف آوردند و بعداً همین جا سکونت پذیر شدند۔ آنان مساجد

و مدارس هم بنا کردند ـ صوفیاء و عرفاء لحظه های فرصتِ خود را با تصنیفات علمی آراستند و به نتیجهٔ این گنج بی نظیر علم و ادب و عرفان و معرفت فارسی بوجود آمد۔ علاوه به این بزرگانِ سلسله چشتیه هم خدمات علمی و ادبی فارسی هم انجام دادند۔

موضوع زیر نظر " مجمع الکمال " هم یك تذکره صوفیاء سلسله چشتیه است که مربوط به خطهٔ گجرات (هند) است۔ این تذکره از احوال و آثار حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ شروع می شود ـ بعد از ذکر حضرت چراغ دهلویؒ، ذکر حضرت شیخ کمال الدین علامهؒ است۔ حضرت شیخ کمال الدین علامهؒ خلیفه مجاز ، مرید و نوه حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ بود۔ در خطهٔ گجرات آغاز سلسله چشتیه از ذکر حضرت شیخ کمال الدین علامهؒ (٧٥٦ق/ ١٣٥٥م) می شود و در آخر با ذکر احوال و آثارحضرت شیخ محمد فرخ المعروف به خوب میان چشتیؒ اختتام پذیر می شود۔ درین تذکره اشعار و تصانیف و کرامات بزرگان چشتیه ذکر شده است۔ چند تا اثر و شعر عرفاء به شرح زیر است۔

شیخ جمال الدین جمن (المتوفی ٩٤٠ق/ ١٥٣٣م) در شاهپور ، احمد آباد یك مدرسه آغاز کرد و خود مدرس در همین مدرسه بود۔ رساله مذاکره و کتاب های دیگر تصنیف فرمود۔ یك دیوان شعر فارسی با شیخ جمال الدین منسوب است۔ شیخ حسن محمد چشتی (٩٨٢ق/ ١٥٧٤م) که مدفنش در شاهپور ، احمد آباد است تفسیر قرآن مقدس بنام " تفسیر محمدی " نگاشت۔ تفسیر بیضاوی و نزهة الارواح بر موضوع تصوف نوشت۔ "رساله الاربعون " مشتمل بر مضامین مختلف است۔ "حاشیة التلویح " در عربی نوشت۔ حضرت شیخ حسن محمد چشتیؒ نزد دروازه شاهپور ، احمد آباد یك مسجد و مدرسه بناکرد که بنام مسجد چشتیه معروف شد و بر دروازهٔ مسجد این شعر کنده است۔

قطب زمانه شیخ حسن ساخت مسجدی
کانجا کنند اهل عبادت دعای شیخ
چون شیخ این رفیع مکان را بنا نمود
تاریخ سال روز قضای بنای شیخ

حضرت شیخ محمد چشتیؒ (المتوفی ۱۰۴۰ هجری/ ۱۶۳۰م) که مدفنش در شاهپور ، احمد آباد است، به زبان عربی و فارسی مهارت کامل داشت۔ شیخ محمد چشتیؒ " منهاج العاشقین " بر موضوع تصوف نوشت ۔ علاوه به این " چهل رساله " نگاشت که مشتمل بر چهل رساله است و موضوع این تصوف و عرفان است۔ در زبان عربی " جواهر العلوم " نوشت ۔ درین کتاب مطالب و معنیٰ تصوف بیان شده است۔ در دیگر تصانیف بساتین الحاشیه ، اسرار الانوار و فیوض القدس شایسته تذکر است۔ شیخ جمال الدین ثانی بن رکن الحق (المتوفی ۱۱۳۲ق/ ۱۷۶۱م) شاعر بزرگ فارسی بود و چشتی تخلص داشت۔ یك دیوان شعر فارسی هم داشت۔ شرح "جام جهان نما" و " مرأت العاشقین " نوشت۔ شیخ حسام الدین فرخ (المتوفی ۱۱۷۵ق / ۱۷۶۹م) در غزل فارسی یکتا بود و صوفی تخلص داشت۔ مهم ترین شیخ سلسله چشتیه که خطۀ گجرات بر آن می نازد، حضرت شیخ رشید الدین مودود لاله چشتیؒ بن رکن الحق والدین (المتوفی ۱۱۶۸ق / ۱۷۸۹م) هستند۔ مدفنش در شاه پور ، احمد آباد است۔ حضرت شیخ رشید الدینؒ مهم ترین کتاب تذکره بر احوال و آثار صوفیاء و عرفاء چشتیه در " مخبر الاولیاء " نگاشته است۔ دراین کتاب احوال صوفیای سلسله چشتیه در گجرات موجود است۔ حضرت شیخ محمد فرخ المعروف خوب میان چشتیؒ (المتوفی ۱۲۰۳ق/ ۱۸۲۴م) که مدفنش در کارنج، نزد دروازۀ خار ، احمد آباد است، بر زبان عربی ، فارسی ، اردو و گوجری دست کامل داشت۔ شاعر و نثر نگار بنام بود و تخلص وی خوب بود۔ حضرت خوب محمد چشتیؒ در زبان گوجری خوب ترنگ ، بهاؤ بهید وچهندان چهند نگاشته و علاوه بر این شرح جام جهان نما نوشت و شراب جام نام نهاد۔ در دیگر تصانیف وی شامل امواج خوبی، صلح

کل، خلاصهٔ موجودات، عقاید صوفیان، قلزوم ، مفتاح التوحید و صراط مستقیم است۔

حضرت شیخ جمال الحق والدین المعروف به شیخ جمن بن شیخ محمود راجن چشتیؒ در زبان فارسی شعر سرود۔ چند تا اشعار وی ذیل است که ازین اشعار رنگ عشق مجاز و حقیقت نمایان می شود۔

عاشق و معشوق و عشق اینجا یکی است
در دو چشم و در دلم پیدا یکی است
قطره و موج و حباب از بحر شد
لیك موج و قطره و دریا یکی است
پیش عاقل صد هزاران صورتند
پیش عارف صورت و معنیٰ یکی است
صورت حوا و آدم آفرید
در حقیقت آدم و حوا یکی است۔

حضرت شیخ یحییٰ مدنیؒ که سال تولد ۱۰۱۰ق است، در احمد آباد گجرات بدنیا آمد۔ حافظ میان منیر الدین صاحب محمودی که دوست و پیر برادرِ کاتب الحروف بود ، در شان و عظمت حضرت شیخ یحییٰ مدنیؒ یك قصیده تهنیت سروده است۔

حبذا ای عشقِ یحییٰ روشن ایمان کرده ای
شکر للّٰه نفس کافر را مسلمان کرده ای
ای سواد شام کاکل وی بیاض صبح رخ
وه چه این شیرازهٔ دل را پریشان کرده ای
ای ز نور پاك تو دل های عالم پر فروز
یك ز حسن شمع خود صدها چراغان کرده ای

عشــق لیــلــیٰ در دلــت تــاثیـر کـرده ای مـنیـر
مثـل مـجـنـون چــاك دامـان و گریـان کرده ای

حـضـرت شیخ رکن الحق والدین احمد بزرگ چشتیؒ در سال ۱۰۱۵هجری بدنیا آمد و در احـمـد آبـاد، گـجـرات زاده شـد۔ رهبـر کـامل و شیخ طریقت هم بود۔ گاه گاه شعر هم می سرود۔

مـــحـــمـــد پـــادشـــاه مـــلك جـــان ســـت
فـــدای خـــاك پـــایـــش جـــان و مـــان ســـت
زمـــن تـــنـهـــا نـــه ای خـــاك اویـــم
هـــمـــه عـــالـــم دریـــن شـــور و فـغـــان ســـت

حـضـرت شیـخ رشید الدین مودود لاله چشتی الگجراتیؒ ، شان و بزرگی حضرت خوب میان چشتیؒ اینطور بیان فرموده است۔

عشــق آمــد بســـرم ،ای شـــه خـوبــان مـددی
کـعبــۀ صــدق و صــفـا قبـلـۀ پـاکـان مـددی
هـــفـــت افـــلاك ز نـــورت تـــجـــلا گشتـــنـــد
ای مـــه چـــرخ کـــرم ، مهـــر درخشـــان مـددی
هســـت بـــر چهـــرۀ زیبـــای تـــو رضـوان مـفـتـون
ای گـــل ســـر سبـــد رشك گـــلستـــان مـــددی
بهـــر بـــخشـــایـــش آمـــده از لـــطف رشیـــد
خـــوب شـــد نـــام تـــو ای فـــرخِ دوران مـــددی

مقام و مرتبه " مجمع الکمال ":

پیشتر از سلاطین در هند برای نشر و اشاعت اسلام ، خدماتِ اهل اللّٰه و صوفیه قابل صد

تحسین و ستایش است۔ هرسو که بزرگان رفتند نقوش مهم اجتماعی و تعلیمی خود بجا گذاشتند که مردمان این خطه تا امروز معتقد و حلقه بگوش اینان هستند۔ خطۂ گجرات هم با تعلیم و تربیت این بزرگان فیض یاب شد۔ تعلق خانوادۂ چشتیه در گجرات با سلطان المشایخ حضرت خواجه نظام الدین اولیا محبوب الهیؒ و حضرت خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ بود۔ گفتار و رفتار و اطوار آنان ، یادگار معاشی و معاشرتی تمدن دهلی بود۔ نخستین بزرگ این خانواده حضرت شیخ کمال الدین علامهؒ (۷۵٦ق) بن شیخ محمود بود که مرید خاص ، نوه و خلیفه حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ بود۔ شرف خلافت و سجاده مشیخت از عم حقیقیِ خود حضرت شیخ چراغ دهلویؒ گرفت۔ در آخر ذکر شریف حضرت شیخ محمد فرخ معروف به خوب میان چشتیؒ (۱۲۷۷ق) آمده است۔ گویا این تذکره آئینه دار تاریخ پانصد سال گجرات است۔ چندین تذکره های عرفا و صوفیا نوشته است مگر درین تذکره " مجمع الکمال " احوال معاشرتی و تمدنی گجرات هم آمده۔ نویسنده این تذکره محمد اسماعیل چشتی الگجراتی هست۔ از مقدمه این تذکره درباره احوال نویسنده معلومات زیادی بدست نمی رسد ۔ فقط اینکه نویسنده هم با سلسله چشتیه وابسته بود۔ " مجمع الکمال" تذکره ای است مشتمل بر احوال و آثار بزرگان سلسلۂ چشتیه در گجرات (هند)۔ نویسنده محمد اسماعیل چشتی الگجراتی حتماً در گجرات زندگی می کرد۔ دربارۂ احوال نویسنده زیاد اطلاعاتی بدست نداریم ۔ فقط این که نویسنده در مقدمۂ مجمع الکمال اسم خود آورده است۔

" کمترین بندگان راجی بالغفران محمد اسماعیل چشتی نظامی النصیری الفرخشاهی المحمودی را وابسته شوقه بنظر فایدۂ "

از این هم معلوم می شود که نویسنده خود در سلسله چشتیه دست ارادت داشت۔ یك نقطۂ دیگر اینکه نویسنده شاید مرید حضرت محمود میان چشتی الگجراتی بود۔ در مقدمه این تذکره

بـعـد از ذکـر خـواجه نصیر الدین چراغ دهلویؒ ذکر محمود میان چشتیؒ با عزت و تکریم آورده است۔

" حـضـرت مـخدومی رئیس المشایخین ، سلطان الموحدین ، معدنِ جود و سخا و منبع علم و حیا ، شیخ الافراد و قطب الاوتاد، مرجع عالم ، مخدوم جهان و واقف اسرار نهان حضرت الشیخ محمود میان چشتی الگجراتی احمد آبادی شاه پوری دام فیوضاتهم۔"

نویسنده در این تذکره ذکر دوستان و عزیزان آورده است۔ مثلاً یك جا نگاشته است۔

" میان حافظ منیر الدین محمودی برادر دینی کاتب الحروف مؤلف جواهر محمودی"

(ص۔۱۷۵)

و جای دیگر اینطور آورده است۔

" محبی و مخلصی میان حافظ محمد منیر الدین صاحب محمودی المتخلص به منیر که از برادرانِ دینی کاتب الحروف اند۔" (ص۔ ۲۰۶)

نویسنده ذکر دوستان اینطور بیان کرده است۔

" کـه روزی ایـن فقیر بعد از نماز عصر با چندان یاران نشسته بود و در آن میان شیخ شهر اللّٰه پسر شیخ نیز بودند و برادرم شیخ عبد الرشید مریض بود و امید زندگانی منقطع شده بود۔"

(ص۔۲۳۹)

اهمیت " مجمع الکمال":

"مـجـمـع الـکـمال" تذکرهٔ شاهکار عظیم شبه قاره است که دارایِ ذخیره لازوالِ علم و ادب فارسی است۔ این تذکره از زمانه تالیف خود تا امروز از صاحبان علم و ادب دنیا پنهان شده است ۔ نـویسنـدهٔ ایـن تـذکـره مـحمد اسماعیل چشتی الگجراتی است۔ به تحقیق ما " مجمع الـکـمال " نسخهٔ قلمی ایست که در کتابخانهٔ عوامی خیر پورسنده محفوظ است و تا الان هیچ نسـخـه ای دیـگـر پیدا نشده است۔ یك جلد فوتو کپئ این نسخه " مجمع الکمال" در کتابخانهٔ

مـرکزی دانشگاه پنجاب موجود است و در ذخیرهٔ مجددی بر صفحهٔ ۳۸٤ و بحواله (P.No: 351 A) مـندرج است۔ هدف تصحیح و تدوین این نسخه ، این است که جوانان امروز با اقدار و روایـات تهـذیبـی و ثـقـافتی اسلاف خود روشناس بشوند و برای پیش رفت شخصیت نژاد نو لازم و ضـروری اسـت که تعلیمات و فرمود ه هایِ عرفا و صوفیه عمل پیرا بشوند۔ این گل های ادبـی اگـر متعارف نمی شود ، به نتیجه تحقیق و تدوین این تذکره " مجع الکمال " دنیای زبان و ادب فـارسـی بـا ایـن گـنـج بـی نـظیر آشنا می شود و اعزاز شناختن این تذکره به عهدهٔ دانشگاه پـنـجـاب مـی آیـد۔ ایـن تذکره تا الان با زیور طباعت آراسته و پیراسته نشده است۔ انشاء اللّٰه با تحقیق و تدوین ما این تذکره خدمتِ گرانقدر علم و ادب فارسی ایران و شبه قاره می باشد۔

سبك نگارش " مجمع الکمال ":

شیـوهٔ نـگـارش این تذکره " مجمع الکمال " ساده و آسان است۔ نثر این کمی پیچیده و مسـجـع و مقفع و مصنوع است۔ نویسنده محمد اسماعیل چشتی الگجراتی از آیات و احادیث و عبـارات عربی واردو و شعر عربی، فارسی و اردو استفاده کرده است۔ امّا نثر این تذکره مغلق و سـنـگیـن نیست۔ ظاهراً سبب آن است که نگارنده تمام واقعات و کرامات صوفیه و عرفاء درین تـذکـره مـذکـور شـده بـرایِ تـعـلیـم و تربیت سالکانِ راه سلوك و مردم عامه بیان کرده است و منظورش این بوده که گفته های صوفیاء را در زندگئ خود درك بکنند، مسایل شرعی را بدانند و آنها را عملی کنند و برای خوانندگان هنر نمایی علمی و ادبی نبوده۔

نویسنده تذکره " مجمع الکمال " را به راهِ سادگی و بی پیرایگی را پیمود و تلاش کرده اسـت۔ مطالب علمی و ادبی را خود به زبان ساده و گویا ضبط کند و درین کار موفق هم شده۔ هـمیـن سـادگـی و بـی پیـرایـگی اُو درین نوشتار است ـ نکتهٔ دیگری که درضمن سبك نگارش تـذکـره شایان است ، این است که مؤلف در پیروی دیگر تذکره ها از روایات به روش مکالمه و سوال و جواب اختیار نه نموده است۔

نـویسـنـده در مقدمه این تذکره بیان کرده است که اُو در نگارش این تذکره با نسخه های معتبر استـفـاده کـرده اسـتـ۔ خصوصاً با نسخه مخبر الاولیاء که اثر حضرت شیخ رشید الدین مودود لالـه چشتـی الگجراتی است ، استفاده کرده است۔نویسنده نامِ بعضی کتب چشتیه آورده است کـه الان فقط اسم آن کتب موجود است۔ مثلاً جواهر محمودی ، بزودی ، فرادیس فرخشاهی ، شـجـرـة المحمود ، سلسلة الکلام ، منشور الخلافه ، شرح الرساله ، جامع العلوم ، شرح مشارق ، مدارك ، برهان المشیخه ، مرات کیاویه ، رساله موصوفه و رساله معتبره وغیر آن۔

نـویسـنـده در ایـن تـذکره " مجمع الکمال " اقتباساتِ کتب مذکور را هم آورده است۔ مثلاً از رساله موصوفه این اقتباس آورده است۔

" در رسـالـه مـوصوفه نگارین گشته که چون حضرت شیخ بیرون بلدۀ احمد آباد شریف در مسـجـد بـی بـی اچهـوت کـوکی معتکف بودند و در آن وقت هیچ کس حاضر نبود۔ بر آن حـضـرت حـال غـالب شد ۔ وحوش و طیور غایت الحد جمع شده پیش حضرت سر افگندند و بیهـوش شدند و تجلی انوار گوناگون و اسرار بوقلمون ظهور آورده وحوش و طیور بر زبان خود کلام می کردند۔" (ص۔۲۸۹)

و از مخبر الاولیاء این اقتباس بیان کرده است۔

" در مـخبر الاولیاء نگارین گشته که واله این فقیر فرمود که بر شهر اؤمد آباد جنگی واقع شـده و مـردمـان سراسیمه گشتند و جایی نقل کردند که حاکم شهر فراری شد و شهر تاراج می شود۔" (ص۔۲٤٤)

و اقتباس از شجرة المحمود اینطور است۔

" و صـاحـب شـجـرـة الـمحمود می گویند که بعد از سرفراز شدن خلعت قطبیت همان وقـت حـضـرت سیّـد جـلال بـخـاری و حضرت سیّد احمد مشهدی به اتفاق یك دیگر تشریف آورده قدمبوسی نموده منتظر وقت صبح بودند۔" (ص۔۲٤٦)

نویسنده در این تذکره واژگان محلی نیز استفاده کرده است مثلاً دو تهان (ص۔ ۲۹۱) ڈوله ، دلهن ، دستار ، ململ ، ڈوپٹه (ص۔۲۹۵)

نویسنده در نگارش این تذکره با واژگان انگلیسی نیز استفاده کرده است مثلاً یك جا آورده است ، کپتان جهاز (ص۔ ۲۹۰)

مؤلف در نگارش این تذکره نام چندین شهر به عزت و تکریم آورده است۔ مثلاً اجمیر را دارالخیر اجمیر شریف (ص۔۲۹۵) نگاشته است و احمد آباد را احمد آباد شریف (ص۔۲۹۵) نگاشته است۔

نویسنده در این تذکره بعضی جا تواریخ تولد و وفات بزرگان نه نوشته است۔ شاید تواریخ آن بزرگان به دست نه رسیده باشد۔ برای همین آن جاها را خالی گذاشته است ۔ مثلاً در ذکر شریف حضرت معین الدین چشتی الگجراتی تاریخ وفاتش نه نگاشته است۔

" وفات آن پادشاه مجاذیب بتاریخ ماه۔۔ سنه ۔۔ واقع شده۔" (ص۔ ۲۹۹)

و در ذکر شریف حضرت بڑی میان صاحب چشتی اینطور آمده است۔

" وفات آحضرت بتاریخ ماه ۔۔ سنه ۔۔ واقع شده۔" (ص۔۲۸۷)

نویسنده محمد اسماعیل چشتی در نگارش با فرموده های بزرگان هم استفاده کرده است۔مثلاً

" نقل است که از زبان شریف حضرت سیّد یوسف حسینی و حضرت شیخ محی الدین عباسی و حضرت محمد اکرم خاکی رحمته اللّٰه علیهم مسموع گشته که پنج تن از درویشان و مسافران که از ثاندانِ چشت و قادریه بودند ، تشریف شریف آورده از قطب المجذوبین ملامتی گشتند ۔" (ص۔ ۲۸۱)

و جای دیگر اینطور نقل شده است۔

" نقل است از زبان شریف حضرت سیّد یوسف چشتی قدس سره که از اولاد امجاد حضرت شیخ ما صاحب راز سیّد محمد گیسو دراز قدس سره بود و تمام عمر خود به خدمت

شریف حضرت قطب المحبوبین تصرف فرمود ، شرف ارادت و خلافت از قطب ممدوح می داشت۔" (ص۔۲۷۲)

نویسنده یك جا ملفوظ حضرت شیخ احمد العباسی نقل کرده است ، می فرمایند:

" نقل است در ملفوظ حضرت شیخ احمد چشتی العباسی ، نگارین گشته که روزی حضرت قطب فرمود که وقتی من خرقه پوشیدم ، روح حضرت پیغمبر ما ﷺ و ارواح جمیع بزرگان تشریف فرما بودند و هر یك برای من دعا می نمود و من در گریه بودم ۔،، (ص۔۲٦٦)

نویسنده در این تذکره با واژگان اردو نیز بکار برده است۔ ازین معلوم می شود که محمد اسماعیل چشتی الگجراتی با زبان عربی ، فارسی ، انگلیسی و اردو نیز آشنایی داشت۔ مثلاً خود از گاڑی نیز بر آمد۔ همانطور جای دیگر اینطور بیان کرده است که حضرت دهل و تالی می زدند ۔ (ص۔۱۸۳) بهائی فرید (ص۔۱۸۲)

نویسنده در نگارش این تذکره ابیات عربی ، فارسی و اردو نیز آورده است۔ بعضی جا اشعار عرفا و شعرا نیز آورده است که فقط ذکر آنها در کتب موجود است۔ از این کلام آن عرفا و شعرا در این تذکره محفوظ شده است۔مانند،

شعر عربی:

یا سراج الهدیٰ و رکن الدین
یا دلیل الوصول الیٰ الادیان
یا غیاث الغمات ادرکنی
انا غرق بقلزم الخدلان
یا امام الطریق خذ بیدی
نجینی نجینی من العصیان

انـــــت شيــــخ الـــــزمــــان ذو شــــرف
يــــا جــلـيــل الــقــدر عــظيــم الشــــان
حــــال شــــوق الـــیٰ وصـــــالــكــم
كيف اصبـــــــر لـــــغيــــــر كــــم آلان
يــــا نسيـــم الشـــمــــــال قــل لهـــم
انــت ســـاق و انــت عــطشــان (ص، ٧٧)

شعر اُردو:

وصف روی ركـن الـديـن كـا جب بيـان هو جـاے گـا
مهــر اغـلــب هـے كــه روپوش از جهـان هو جـاے گـا
جـــب تـــجــلائ رُخ انــور عيـــان هــو جـــاے گـــا
مــحــو نــظـــاره هـر يك پير و جـوان هـو جـاے گـا
قــد عـــالـــی ســـروِ بـــاغ قـدسيـان هـو جـاے گـا
روی پــوش شــمــع بـــزم صــوفيـان هـو جـا ے گـا

در ایـن تـذكـره در چـنـد مـورد غلط املایی دیده می شود۔ مثلاً نویسنده بر خواستند را به جای بـرخـاستـند نگاشته است۔ در تمام متن گ را به صورت ك نوشته است مثلاً گفت را كفت نوشته است۔

نـویسـنـده در تـمـام متـن هیچ جا نقطه گزاری و پاره كرافی نكرده است ـ مگر در تصحیح متن نـقـطـه گـزاری و پـاره گرافی انجام داده شده است۔ در این تذكره قطعات تاریخ كه نوشته شده است از آن مادۀ تاریخ درست پیدا نمی شود۔

دریـن تـذكـره " مـجـمـع الـكـمال " به منابع نیز اشاره ها موجود است۔ نگارنده محمد اسـمـاعیـل چشتی الگجراتی در نگارش این تذكره از كتب تصوف و تذكره های مستند استفاده

کرده است، مثلاً

۱ بحر الاسرار۔ ۲ برهان المشیخته۔ ۳ بزودی۔ ٤ جامع العلوم۔ ٥ جواهر محمودی۔ ٦ خزینته الاصفیاء ۔ ۷ رساله معتبره۔ ۸ رساله موصوفه ۔ ۹ سلسلته الکلام۔ ۱۰ شجره المحمود۔ ۱۱ سیر الاولیاء ۔ ۱۲ شرح الرساله ۔ ۱۳ شرح مشارق۔ ۱٤ فرادیس فرخشاهی ۔ ۱٥ گلزار ابرار۔ ۱٦ مخبر الاولیاء۔ ۱۷ مدارك۔۱۸ مرأت الاسرار۔۱۹ مرأت کیاویه۔ ۲۰ معدن الاولیاء ۔۲۱ مفتاح الکرامات ۔۲۲ منشور الخلافته۔۲۳ آثار السلوه۔ ۲٤ آداب المریدین۔۲٥ الذکار الدلائل ۔۲٦ اخبار الاخیار۔۲۷ بحر الاسرار حسینیه۔۲۸ بحر المعانی۔ ۲۹ برهان المشحنه۔ ۳۰ بساتین الحسینیه۔ ۳۱ تفسیر مدارك بیضاوی ۔۳۲ تفسیر حسینی ۔ ۳۳ تفسیر مختصر و تغیر نصیری۔ ۳٤ توضیح و تلویح و تنقیح۔ ۳٥ چهل رساله۔ ۳٦ حاشیه فوائد ضیایه۔ ۳۷ خزینته الاصفیاء۔ ۳۸ در شرح الرساله۔ ۳۹ رسائل دره التاج۔ ٤۰ رساله معتبره۔ ٤۱ رکن الطریقه۔ ٤۲ زبده و قطبی ۔ ٤۳ سلسلته الاسلام ۔٤٤ سیر الاولیاء۔ ٤٥ شجره طیبه۔ ٤٦ شرح عقاید و خیال ۔ ٤۷ شرح المس لفتح الکمال ۔ ٤۸ شرح لوائح و جام جهان نما ۔ ٤۹ شرح فصوص الحکم ۔٥۰ شرح رساله۔ ٥۱ عروه الوثقیٰ۔ ٥۲ عوارف المعارف۔ ٥۳ فرادیس فرخشاهی۔ ٥٤ گلزار ابرار۔ ٥٥ لوائح شریف۔ ٥٦ مخبر الاولیاء۔ ٥۷ مجالس الحسینیه۔ ٥۸ مدائن العالمین۔ ٥۹ مفتاح الکرامات ۔٦۰ مثنوی شریف۔ ٦۱ مرأت کیاویه۔ ٦۲ مرات العارفین۔ ٦۳ مرات جمال۔ ٦٤ معدن الاولیاء۔ ٦٥ مشارق الانوار۔ ٦٦ مشهد الجمال۔ ٦۷ منشور الخلافه۔ ٦۸ منطوق الکلام۔ ٦۹ نور الاولیاء۔ ۷۰ احمد شاهی۔ ۷۱ بهادر شاهی ۔ ۷۲ تاریخ مظفر شاهی۔ ۷۳ تزك جهانگیری۔ ۷٤ تفسیر مهائمی۔ ۷٥ جام جهان نما ۔ ۷٦ حصن حصین۔ ۷۷ شرح لوائح۔ ۷۸ ظفر الواله۔ ۷۹ لغت قاموس۔ ۸۰ مجمع بحار انوار ۔۸۱ مرات اسکندری۔ ۸۲ محمود شاهی۔ ۸۳ امواج خوبی۔ ۸٤ تاریخ اولیای گجرات۔ ۸٥ تحفته الابرار۔ ۸٦ حاشیه قوت القلوب۔ ۸۷ خوب ترنگ۔ ۸۸ رساله چهار برادران ۔۸۹ شرح مصباح

الـنـور۔ ۹۰ مشایخ احمد آباد۔ ۹۱ انیس الطالبین۔ ۹۲ تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان۔ ۹۳ تـحـفتـہ الـمـرشـدیـن من حکایات الصالحین۔ ۹۴ ثمرات القدس۔ ۹۵ جواہر فریدی۔ ۹٦ چهـار مـقالہ۔ ۹۷ سالك طریقت۔ ۹۸ طبقات صوفیہ۔ ۹۹ لباب الالباب۔ ۱۰۰ مخزن چشت۔ ۱۰۱ معارج الولایت۔ ۱۰۲ معین الاولیاء۔ ۱۰۳ ملّا زادہ۔ ۱۰٤ مونس الارواح۔ ۱۰۵ مناقب الشعـرا۔ ۱۰٦ نـفحات الانس من حضرات القدس۔ ۱۰۷ بهاؤ بهید۔ ۱۰۸ قلزوم۔ ۱۰۹ صلح کل۔ ۱۱۰ مجمع الکمال و مانند آن۔

روش تصحیح

تـصحیح متون بہ خلاف آنچہ بہ طنز گفتہ اند قبر نیست بلکہ گنج یابی احیای فرهنگ و کـار بسیـارپـر خطر است۔ اهمیت و ارزش تصحیح متون علمی و ادبی بسی افزون تر است، زیرا اصلاح و شرح آن بدون اهلیت و سابقہ تحصیلی و احاطہ بہ مقدمات علمی امکان پذیر نیست۔ تـصـحیـح متـون کـار دشوار و در عین حال ظریفی است۔ برای تصحیح یك متن علمی علاوہ بر داشتن مهارت های فنی و استفادہ از راهنمایی اساتید نزدیکی فکری و روحی مصحح با نویسندہ جایز اهمیت است۔

امروز سہ روش در تصحیح متون خطی بہ کار می رود۔

(۱) روش انتقادی (۲) روش التفتاطی (۳) روش توام

مصححٖ روش اول را انتخاب کردہ است ۔ درین روش مصحح متن را عیناً نقل می کند۔ بـدون اینـکـہ در متـن اصـلـی دخل و تصرفی نماید۔ نتیجہ این روش در عمل غالباً این است کہ مـصحح اصیل ترین نسخہ ها را متن قرار می دهد و تفاوت سایر نسخ را در پاورقی ضبط می کند تا خوانندہ در قضاوت و اختیار آنچہ بہ نظر وی صواب می نماید مختار باشد۔

۱ ۔ موازنہ نسخہ خطی " مجمع الکمال":

☆ متـن نسـخه " مجمع الكمال" كامل است و كاتب چندين جمله را گزاشته و بعضی واژه ها و جملات را فراموش كرده و به سبب همان بودن واژه ها به جملهٔ ديگر رفت۔

☆ در بـرخـی جـا" ك" را بـه" گ "تبـديل گرديده است۔ مثلاً كردد ،گردد چكونه ـ چگونه، نكاشته، نگاشته

☆ جـای يـای مـعـروف" ے" يـای مجهول" ی" استفاده شده است۔ مثلاً مهارتے ، مهارتی، خيالے، خيالی

☆ با فعل امر " ب " را چسپانديم۔ مثلاً به كن ، بكن ، به فهم ـ بفهم وغيره

☆ يای نكره و تا نقطه داشت آن را به اين صورت نوشتم۔ پی پی ، بی بی

☆ بجای يای كوتاه "ء" از "ی" استفاده شده است۔

۲:صورت پاره گراف:

در نسخهٔ كتاب بعضی جا پاره گراف وجود ندارد۔ پس به پارا گراف كوچك وطولانی طبق مباحث مربوط در نظر گرفته شده است۔

۳:استفاده از نقطه گزاری و رموز و اوقاف:

در نسـخـه كتـاب نـقـطـه گـزاری در نـظر نگرفته شده بود۔ به اين سبب از نقطه گزاری مـنـاسب استفاده شده است۔ بستن در پايان جملات علامت گزاری به تكنيك های جداگانه به نصب "" و برای نشان دادن اقوال و سخنان از علامات ؛ و پرانتز ( ) استفاده شده است۔

٤:املای واژه های قديم :

طبق اصول و مقررات فارسی امروز به هنگام تصحيح متن واژه ها تصحيح شده است۔

۱: حرف اضافه "به " قبل از اسم جداگانه نوشته شده است۔ مثلاً بصفات ـ به صفات، بنامی۔به نامی، بزبان ـ به زبان

۲: " می " از فعل جداگانه نوشته شده است۔ مثلاً ميشود ـ می شود ، نميكرد ـ

نمی کرد ، میکنی ـ می کنی۔

۳: جای که " است " پیوسته نوشته شده بود ، جدا نوشته شده است۔ مثلاً در اینست ـ در این است ، عبارتست ـ عبارت است۔

٥: توضیح اصطلاحات تصوف و عرفان :

چون این کتاب بر موضوع تصوف و احوال عارفان است لذا پر از اصطلاحات تصوف است۔ در آخر مقاله اصطلاحات تصوف و عرفان توضیح و شرح داده شده است۔

٦: استخراج :

در این مقاله آیات قرآنی را استخراج کرده ترجمه فارسی آن آیات داده شده است و بعضی اقوال را هم ترجمه فارسی شده است۔بعضی اشعار عربی ، فارسی و اردو در آخر مقاله هم ذکر شده است۔

۷: حرف آخر :

باوجود کوشش بسیار اعتراف می کنم که حق مطالب را ادا نکرده ام و حتماً اشتباهاتی در این مقاله رخ داده است۔ با این حال ازین بررسی پشیمان نیستم۔ آنچه خواستم انجام دادم۔ امیدوارم که دانشمندان و بزرگان اشتباهات و لغزشهای مرا ندیده بگیرند و بیشتر یاری ام دهند تا آینده درکار تحقیق سعی و کوشش انجام نمایم۔

دو سه نمونه نثر از تذکره "مجمع الکمال " در اینجا ضبط می شود۔

(۱)۔ ذکر شریف حضرت بندگی شیخ محمود چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ الحرمین شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه گجراتی احمد آبادی قدس اللّٰه اسرارهم۔

شرف ارادت و خلافت از پدر عالی قدر خود حضرت شیخ الحرمین شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه دارند و نام نامی آنحضرت شیخ نصیر الدین محمود است۔ نقلست که وی فرزند حضرت شیخ الحرمین است۔ چون حضرت شیخ بطرف حرمین الشریفین روانه شدند و در

مسـجـدِ مولانا قاسم یك شب ماندند۔ چون روز شد همه کسان برایِ قدمبوسی در آنجا حاضر شدند بعد از نمازِ جمعه شخصی عبد النبی بحضرت شیخ معروضداشت که این عزیزان و بزرگان معروض می دارند که حضرت تشریف فرما می شوند و خانقاه بکدام کس می سپارند۔ فرمودند بـخدا سپردم ، باز معروضداشت که آنچه حضرت می فرمایند بیان واقع است۔ اما کسی باید که در مجالس رواتب اعراس بجای حضرت می نشسته باشد و ما نزد آن آمده نشینیم ۔ فرمودند که کـرا بسپارم ، معروضداشت که شیخ محمود هم حاضر اند۔ در آنوقت حضرت شیخ محمود که پسر بزرگ حضرت شیخ بودند تشریف آورده ایستاده شدند۔ حضرت شیخ پیراهن بالانین خود از بدن شریف کشیده ایشانرا پوشانیدند و نصایح بلیغ فرمودند که اگر پیرویِ بزرگان خواهید کرد و خـدمتِ خانقاه بجا خواهید آورد ، ما و بزرگان ما خشنود خواهیم شد وگرنه ذمه خود ساقط سـاختیـم۔ شـمـا دانید و بزرگان شما فی امان اللّٰه بروید۔ بخدا سپردم و بعد از آن حضرت شیخ، شیخ هدایت اللّٰه خادم را فرمودند که پیراهن از بقچه بیرون کرده بیارید۔ چون آورد پیراهن زیرین کـه عـرق آلـوده بـود ازبـدن خـود کشیـده بـحضرت مخدومی قطب العارفین عنایت فرمودند۔ چنانچه این قصه در احوال شریف حضرت قطب العارفین مفصل ذکر کرده شده الغرض حضرت شیـخ مـحـمـود چشتی قدس سره بعد تشریف فرما شدند، حضرت شیخ الحرمین بسمت حرمین الشـریـفیـن در خـانـه خود تشریف آورده گوشه نشینی اختیار کردند۔ در آن روز هیچ جا نرفته و آنچه صاحب مفتاح الکرامات نگارش نموده که آنحضرت فضیلت تمام داشتند۔ اما در فرادیس فـرخشـاهـی کـه نسـخـۀ موثوقه است نگارین گشته که علم ظاهری چندان نداشتند تا شرح ملّا خـوانـده بودند و درفارسی نیز خط و کتابت می دانستند و از دیگر علوم آشنایی نداشتند۔ اما در فـن مشیـخـت و خـانقاه داری پخته کاربودند و اعراس و رواتب و آداب خانقاه بطریق حضرت شیخ الحرمین نگاه داشتند و جمیع خادمانِ خانقاه را که به حضور حضرت شیخ بودند همچنان بـرقـرار داشتـند و از طعام وغیره خبر ایشان می گرفتند و در شجاعت و سخاوت بی نظیر بودند۔

هـر کسـی بـخـدمـت ایشـان مـی آمـد محروم نمی ماند و محمد امین را که از تربیت یافته شیخ هـدایـت الـلّـه خـادم حـضرت شیخ الحرمین بود به محافظت خانقاه منسوب فرموده بودند و او مـردی بـود سـنـجیـده۔ حـاصل کلام بعد از روانه شدن حضرت شیخ خانقاه بذات مبارك ایشان معمور بود و هر که می آمد خوش می شد و تحسین می کرد۔ نقلست که در فرادیس فرخشاهی نـگـاریـن گشتـه چـون عـمـر شریفِ حضرت شیخ محمودؒ به شصت و سه سال رسید و مرض رحلت عارض شد ، جده این فقیر را که خواهر بزرگ ایشان بود طلبیدند و معذرت بسیار فرمودند و وداع کـردنـد و شیـخ الـلّـه بـخش بن شیخ یوسف بن حضرت شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّه چشتیؒ را نـزد حضرت مخدومی شیخ قطب العارفین فرستادند که مرا امید زندگانی منقطع شده است و مـا و شـما را همیشه اخلاص واختصاص از آبا و اجداد است۔ علی الخصوص حضرت شیخ ما هر دو را از دیگر فرزندان و قبایل دیگر امتیازی عطا فرمودند۔ باید که قدم رنجه فرمایند تا بـالـمشافه هم کلام شده غبار و خطره از دل دور کنیم و مرا بعد مردن حسرت نماند که ما چنین بـرادر مـلاقـات نکردیم و این همه برای آن بود که حضرت مخدومی طب العارفین از بدسلوکی بـعـضـی از فـرزنـدان ایشان از خانه و خانقاهِ خود در محله نمی رفتند اگرچ کسی آمده ملاقات کردی منع هم نه بود۔

الـغـرض حـضـرت مـخدومی قدس سره تشریف آوردند و حضرت شیخ محمودؒ آب در دیـده گـردانیـدنـد و دست مبارك حضرت مخدومی بر سر خود نهادند از طرفین معذرتها رفت۔ نـقلست در جلد پنجم مرأت کیاویه نگارین گشته که حضرت شیخ محمودؒ بر وقت وصال خود حـضـرت قـطـب الـعارفین الشیخ رکن الحق والدین چشتی قدس سره طلبیده فرمودند که امانت خـود بـگیـرید و از ذمه آن ما را خلاص سازند۔ حضرت مخدومی عرضداشتند که مارا وجود با وجود حضرت شیخ الحرمین قطب الواصلین بسته است و برین چند سنگها دل نه بسته ام۔ آنچه بـکـارِ آن حـضـرت نیـامـد ما را چه نفع خواهد رسانید۔ اگر همت برین داشته باشم چند خانقاه

سنگین اساس می توان کرد۔ می فرمودند که الحال ما در قبر رفتنی است و این ریش سفید خود را بحضرت شیخ الحرمین چگونه نمایم۔ این کلید را بگیرید و از عبده خود ما را خلاص سازید بعده حضرت قطب العارفین آن کلید ها را در کیسۀ خود انداخته و از آنحضرت مرخص شده و بخانقاه تشریف آورده به ضبط آن اسباب مقید گردیدند ۔ کذا فی مخبر الاولیاء وفات آنحضرت در شب هژدهم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و یکصد و هشت واقع گشت۔ عمر شریف ایشان شصت و سه سال بود و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات در روضه حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سره بر چبوتره غرب رویه پایانِ حضرت سلطان الصومین شیخ احمد چشتی دقس سره واقعیت یزار و یتبرك به کذا فی مخبر الاولیاء۔

۲: ذکر شریف حضرت بندگی شیخ سراج الحق والدین چشتی الگجراتی بن حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی محبوب اللّٰه قدس اللّٰه سرهما۔

شرف ارادت و خلافت از پدر خود دارد۔ ایشان محرم راز حضرت قطب الاقطاب محبوب اللّٰه بودند و مدار المهام کلی و جزی بدیشان تفویض بود و در علوم عربیه و فارسیه بهره تمام داشتند۔ شیخ حامد منجم و شیخ محمد عارف ولد شیخ حامد و شیخ شاه محمد صدیقی و شیخ خضر صدیقی از شاگردانِ ایشان بودند و با برادرِخود شیخ محمود محبت تمام داشتند و جمیع امور معیشت و دخل و خرج حضرت قطب الاقطاب بدست مبارك ایشان بود و تربیت فرزندان حضرت شیخ محمود ایشان کردند۔ نقلست که چون وقت وصال حضرت شیخ سراج الحق والدین قریب رسید ، حضرت شیخ الحرمین شیخ یحیٰ چشتی را طلب فرموده فرمودند که آن چیکه فرمودۀ پیر من بود بجا آمد۔ اکنون انتقال ازین عالم ضروری شد۔ بعضی از مصالح بگفتن آن لابد بود۔ بحضرت شیخ الحرمین گفته و نصایح بلیغ در باب مشیخت و توکل و تحمل فرمودند۔ بعد از آن فرزند ارجمندِ خود حضرت شیخ عبد الرشیدؒ را بحضرت شیخ سپردند که این برادر شما و هم خادم شما است۔ این را بفرزندی قبول کنید و بخدمتِ خود

بـداریـد و تـربیـت ایـن بـر خـود لازم دانیـد و حـضرت شیخ عبد الرشیدؒ را فرمودند که بابا رشید صـحبـت شیـخ را غـنیـمـت شمری و خدمت ایشان بجا آری که سعادت دارین تو درین است و مـریـد حـضـرت شیخ الحرمین کنانیدند وهم خود بدولتِ خلافت از طرف قطب الاقطاب یافته بـودنـد عنایت کردند و حضرت شیخ الحرمین نیز اجازت دادند۔کذا فی فرادیس وفات آنجناب بتـاریـخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یك هزار و پنجاه بوقوع پیوست و عمر شریف ایشان شصت و سه سال بود و عمر شریف حضرت شیخ عبد الرشید قدس سره دوران ایام در هفده سالگی بود و قبـر شـریف در روضـۂ حـضـرت قـطـب الاولیـاء در پـوره شاه پور شریف بحضرت احمد آباد گـجـرات مقابل روضۂ حضرت قطب الاولیاء غرب رویه واقع است۔بزار و تبرك به کذا فی مخبر الاولیاء۔

۳: ذکـر شـریف حـضـرت شیـخ عـزیـز الـلّـه چشتـی الگجراتی بن حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

صـاحـب مـراتـب اعـلـیٰ و حـافـظ قرآن بود۔ شرف ارادت و خلافت از پدر خود قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی قدس سره دارد و ایشان را تربیت و پرورش از برادر خود شیخ سراج الـحـق والـدیـن بـود و خود را از فرزندان ایشان می شمردند و می گفتند که حضرت شیخ سراج الـدیـن بـرادر مـن مـرا بـطریق فرزندان پرورش و تربیت می کردند نقلست هر که نزد ایشان قرآن خـوانـد ، حافظ شد و اگر حافظ نشد چنان ضبط داشت که حافظان را نباشد و فقرا که ایشان را کسـی تـعـلیـم می کرد و کند ذهن و سخت زبان بودندی بندگی شیخ عزیز اللّٰه می کردند بلکه بـعـضـی حـافـظ می شدند و بعضی کسان را از خود جز طعام و جامه می گرفتند و تعلیم هم می کـردنـد در بـرکـت نـفـس ایشـان بعضی ناظرا می خواندند و در جوانی اکثر رفیق حضرت شیخ الـحـرمیـن بـودند و اعتقادی و محبتی با ایشان داشتند و در آخر سفر با حضرت شیخ الحرمین به دکـن رفتـه بـودنـد و از فـن و فریب دنیوی دور می ماند۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔ وفات آن حافظ

کـلام الـلّـه بتـاریـخ بیسـت و هـفتـم ماه جمادی الاول و سنه وفات هم دست نشد و قبر شریف بـحـضـرت احـمـد آبـاد گـجـرات محله تخته نور شاه پور در روضۂ حضرت قطب الاولیاء واقع است۔ بزار و تبرک۔

فصل ششم

مجمع الکمال

از

محمد اسماعیل چشتی الگجراتی

الحمد الذی جعل الصوفیه خیر الخلایق اجمعین والصلوته والسلام علی محمد مظهر جماله و علی آله و اصحابه التجلی الجلیته احواله۔ (۱)

اما بعد کمترین بندگان راجی بالغفران محمد اسماعیل چشتی نظامی النصیری الفرخشاهی المحمودی را وابسته شوقه بنظر فایدۂ عام چه از قسم برادران دینی و چه طالبین و شایقین و غیر انام بترغیب و تحریص برادرانِ دینی اعینی میان منیر الدین صاحب حافظ کلام ربانی میان رحمان شریف صاحب منشی از نسخه مخبر الاولیاء که آن هم به حسن اتفاق همراه مکرمی حضرت میان فخر الدین صاحب قبله چشتی مدظله العالی برادرِ عزیز القدر و خلیفه گرامی حضرت مخدومی حین رونق افزای بلدۂ موجود بود و از دیگر نسخ معتبره فراهم نموده رساله مرتب ساخته در آن ذکر شریف از حضرت قطب الاقطاب فرد حقیقت ابراهیم الثانی الشیخ نصیر الحق والدین محمود والا اودهی چراغ دهلوی چشتی قدس سره العزیز با فرزندان و برادران ذی عزت و شان، حضرت مخدومی رئیس المشایخین سلطان الموحدین معدن جود و سخا و منبع علم و حیا شیخ الافراد و قطب الاوتاد مرجع عالمِ مخدومِ جهان واقف اسرارِ نهان الشیخ محمود میان چشتی الگجراتی احمد آبادی شاه پوری دام فیوضاتهم درج نمود۔

هر چند اوصاف و تصرفات حضرات اظهر من الشمس لاکن بوجه عدم ورود و گدایِ حضرت بسمت حیدر آباد ساکنین اینجا سعادت کرامت در نیافته بودند۔ هر گاه که حضرت مرشدی و مالکی دام فیوضاتهم بحسبِ اتفاق حسنه که ذکرش بر جای خود با حسن وجه منظور خواهد شد از اقدام میمنت التزام خطه حیدر آباد دکن را منور فرمودند و رای اکثر این

۱: شکر خدا که اُو صوفیا را از بهترین مخلوقات خود تخلیق کرد و صلوٰت و سلام بر مظهر و جمال حضرت پیغمبر اکرمﷺ و بر اصحاب حضرت رسول اکرمؐ و بر جمال و تجلیات و احوال حضرت رسول اکرمﷺ ۔

هـرزه گـو هم شرف بیعت یافته۔ آنچه حالات و خوارق عادات حضرت مسبوق که اجداد کرام حـضرت قطبی و مرشد دام فیوضاتهم می شوند۔ به صحت از کتب های معتبره که داخلۂ آن هم در آن مـنـدرج شـد نیسـت ،حاصل ساخته درین مختصر موسوم به " مجمع الکمال " در آورد و منقسم به دو فصل ساخت۔

فصل اوّل : دربیـان حـضـرت خـواجـه نـصیـر الحق والدین محمود چراغ دهلوی قدس سره و متعلقان حضرتِ ممدوح

فصلِ دوّم: در ذکر خلفاء خاندانِ نظامیه نصیریه۔

پـس بـالیـقین ناظرین عموماً و خصوصاً صاحبانی که از خوارقِ عاداتِ ممدوحین مطلقاً اطـلاع نـداشتـه باشند به مطالعه آن بهرور گشته به جلدوی شکر همچو بحق این راجی غفران از یاد آوری دعای خیر در گذر نخواهند فرمود۔

فصل اوّل:

در بیان حضرت چراغ دهلویؒ و متعلقان آنحضرت قدس اللّٰه اسرارهم

۱: ذکر شریف حضرت قطب الاقطاب فرد حقیقت ابراهیم الثانی الشیخ نصیر الحق والدین محمود الاودهی چشتی چراغ دهلی قدس اللّٰه سره العزیز:

آنحضرت از اعاظم اولیاء و اکابر اصفیا بوده ، شرف ارادت و خلافت از حضرت خواجۂ ما سلطان المشایخ نظام الدین محبوبِ الٰهی قدس اللّٰه سره دارد و تولد شریفِ آنحضرت به روز یکشنبه سنه ششصد و هشتاد و پنج۔ اسمِ شریف شیخ محمود و لقب منیف نصیر الدین و در سلسلة الاسلام مذکور است که لقب آنحضرت عبد الواحد است، غلط صریح است و اصل آنحضرت اوده است۔ انسب سامی آنحضرت بدین منوال بسلطان اعظم فرخشاه کابلی متصل شده بامیر المومنین رئیس الاصحاب عمر ابن الخطاب رضی اللّٰه عنه می رسد۔ شیخ نصیر الدین محمود بن شیخ یوسف بن حضرت عبد الرشید بن حضرت قطب ارباب القلوب شیخ یعقوب بن حضرت قطب الزمان شیخ عبد الرحمان بن شیخ کمال الدین بن شیخ عبد الرحمان بن شیخ عمر بن شیخ طیب بن شیخ طاهر بن شیخ شمس الدین بن شیخ سلطان اعظم فرخشاه کابلی بن سلطان شیخ نسیمان بن سلطان نصیر الدین بن سلطان شهاب الدین بن نسیمان بن عبد اللّٰه بن شیخ مسعود بن شیخ واعظ الاصغر بن واعظ الاکبر بن ابی الفتح بن اسحق ؒبن شیخ ثامر بن ابراهیم بن شیخ عبد اللّٰه مفتی الصحابه بن امیر المومنین عمر بن الخطاب رضوان اللّٰه اجمعین۔
والده ماجده آنحضرت همشیره حقیقی سیّد علاء الدین جی پوری چشتی است۔

نقل است در مخبر الاولیاء نگارین گشته که آنحضرت از اعاظم خلفای و صاحب سجاده با جاده و قایم مقام حضرت رحمته للعالمین سلطان المشایخ نظام الدین بوده اند و در اخبار

الاخیار مسطور است که آنحضرت صاحب سرّ و وارثِ احوال و ولایت دهلی بعد از شیخ نظام الدین اولیاء به وی انتقال یافت و بغایت اتباع شیخ داشت و طریقۂ او فقر و تسلیم و رضا بود۔ نگارین گشته که تولد ایشان در شهر اوده بوده و ایشان را والد بزرگوار نه ساله گذاشته از عالم رحلت نموده و والدۂ ماجده در پرورش و تعلیم علوم دینی ایشان مساعی جمیله می نمودند۔

علوم ظاهری را تا بیست و پنج سالگی کسب نمودند و بعد از آن به تحصیل کمالات باطنی مشغول گشتند و ریاضت و مجاهداتی عظیم داشتند و مدت هفت سال با یك درویش تا نماز جماعت فوت نشود در صحرا ها رفته مشغول می شدند و اکثر افطار ایشان به برگ سنها بود و چون چهل و سه ساله مسافر گشته به دهلی رسیدند و به شرف ارادتِ حضرت شیخ نظام الدین اولیاء قدس اللّٰه سره مشرف شدند و در خدمت پیر خود به طلب حق مشغول می بودند۔

ایشان را در اوده خواهری بود رابعه وقت به جهتِ تفقد حال همشیره از پیر خود رخصت شده به شهر اوده می رفتند و باز نیامدند و اکثر در خانۂ شیخ برهان الدین غریب (که یکی از خلفاء حضرت سلطان الاولیاء بودند) می بودند۔ روزی حضرت شیخ نصیر الحق والدین محمود به ذریعه حضرت امیر خسرو به خدمت ذی درجت حضرت سلطان المشایخ عرض کناینده که من در اوده می باشم و از سبب مزاحمت خلق مشغول نمی توانم بود۔ اگر فرمان باشد در صحرا و کوه ها خدای تعالیٰ را به فراغ خاطر عبادت کنم۔ حضرت امیر قبول کرد که بگذرانم و امیر خسرو را معهود بود که به نوبت خود در جماعت خانه بودن، بعد از نماز خفتن به وقت استراحت به خدمت سلطان المشایخ برفتی و بنشستی و از هر جنس حکایت کردی۔

الغرض حضرت امیر درین محل عرضداشتِ شیخ نصیر الدین کرد۔سلطان المشایخ فرمودند که او را بگو که ترا درمیان خلق می باید بود و جفا و خفا ء خلق می باید کشید و مکافات آن به بذل و عطا می باید گرفت۔ عرض می دارد کاتب الحروف بر آنجمله که سلطان

المشایخ به کمالِ عقل و حکمت و کرامت موصوف بود۔ هر کس را کاری می فرمود که شایان آن می باید دید۔ یکی را فرمود که لب ببندی و دوّم را فرمود که در کثرت مزید بکوشی و سیوم را فرمود که ترا درمیان خلق می باید بود و جفا و خفا خلق می باید کشید و با ایشان حسن معامله باید ورزید و این مقامِ انبیاء و اولیاء است۔ کذا فی سیر الاولیاء والمخبر الاولیاء۔

نقل است در معدن الاولیاء نگارین گشته که حضرت قطب عالم شیخ نصیر الدین چراغ دهلی قدس سره تا مدت بیست و هشت سال و سه ماه و دو روز بمرتبه قطب مداری بود۔بعد از آن به مقام فردانیت عروج فرموده رحلت فرمودند و در بحر المعانی گوید که ای محبوب گوش دار که مرتبۂ اقطاب و قطب مدار چیست؟ اقطاب ایشان اند که اگر ولی را از ولایت اُو معزول کنند توانند و مرتبه قطب مدار که قطب اعلیٰ است، اگر او خواهد اقطاب را از مقام قطبیت معزول کند تواند و حق تعالیٰ فرشته را کار فرموده باشد که از گفتۂ قطب مدار کار فرموده باشد و احکام لوح محفوظ را نیز به تصرف او می کند و چون ترقی کند در مقام فردانیت عروج نماید تصرفات محو شود۔ یعنی فردانیت مقام انبساط است۔ پس او را مراد نباشد۔ همه مراداتِ حق تعالیٰ گردد و در بحر الاسرار نگارین گشته که حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلی قدس سره گفته است که من و قاضی عین القضاة شش ماه در یك مقام بودیم ، پس بیشتر شدیم۔

هم در بحر الاسرار مسطور است که حضرت نصیر الدین محمود بقصد صوت عورت نشنیده اند و نزدیك خود ننشانده اند۔ الغرض روزی در خانه شیخ ما شیخ کمال الدین علامه و شیخ این الدین قدس اللّه سرهما دفِ زنان سرود می گفتند منع نکردی و پیش از وفات سه روز در خانه شیخ کمال الدین در کارِ خیر پسر بزرگ شیخ سراج الدین دف زنی سرود می گفت ، بسبب زحمت شیخ نصیر الدین منع کردند۔ شیخ فرمود چرا منع کردید گفتن بدهید یا ز او گفتن گرفت۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

نقل است صاحب مرات الاسراردر جلد دویم می فرمایند، آنحضرت شانی بزرگ و علمی وافر و

احوال مسطور داشت و از ابتدای حال گرفته تا انتهای سلوك پیوسته به ریاضت و مجاهدات مشغول بود و در مرتبه رضا و تسلیم نظیری نداشت۔ کمال خوارق عادات وی آن است که از وی خوارق عادات کم ظاهر شد۔

نقل است میر سیّد اشرف جهانگیر در لطایف اشرفی می فرمایند که هر چند همه خلفای حضرت سلطان المشایخ بر مسند شیخوخیت و ارشاد متمکن بودند، اما حضرت شیخ نصیر الدین محمود که راز حق تعالیٰ ولایتی کرامت کرده شده بود که بدان مرتبه هیچ یکی از خلفا نتواند رسید و آنقدر آثار ولایت و انوار هدایت که از شیخ نصیر الدین محمود به ظهور پیوست از هیچ کس ظاهر نشد۔ بلکه در همه هندوستان هیچ صاحب ولایت مقاومت او نتوانست کرد۔ چنانکه این سخن نزد همه مشهور و معروف است۔ رباعی:

غلام بخت بلندش آیاز مقصود است
کسی که همت او چون نصیر محمود است
شب حصول و وصول خدا بمعراجش
کمینه منزل و ادنیٰ مقام محمود است

نقل است در بحر المعانی که از تصانیف امیر کبیر محمد نصیر جعفر حسینی مکی قدس سره است که حضرت قطب عالم قدس سره در مناجات بود۔ گفت الهیٰ ما الحکمته فی خلقتنی یعنی چه حکمت است درآفریدن من، و در سرش ندا کرد که الحکمته فی مرات روحك و محبتی فی قلبك۔ یعنی فرمان شد که حکمت من در خلقت تو آن است تا جمال خود در آینهٔ تو بینم و محبت خویش را در دل تو افگنم۔ انتهیٰ کذا فی مخبر الاولیاء۔

پس ازینجا کمالات قیاس باید نمود که خود حق تعالیٰ فرمود که حکمت من در خلقت توآ ن است که تا جمال خود را ببینم۔ پس ثابت شد که کسی که از جمال پر انوار آنجناب مشرف گشت ، حق تعالیٰ را یافت و البته اعلم العرض وفات آن ذات همایون بالاتفاق

روایات بتاریخ هجدهم ماه رمضان المبارك شب پنجشنبه وقت عشاء سنه سبع و خمسین و سبعمایه به وقوع پیوست۔

کذا فی مخبر الاولیاء و سیر الاولیاء و مرآت الاسرار و هم صاحب سیر الاولیاء می گویند که در خانه شیخ نصیر الدین مقامی بود که سالها آن مقام منظور نظر مبارك او بود ، در آن دفن کردند ، از روضه او بوی بهشت می آید و قبله حاجات خلق گشته رحمته اللّٰه علیه۔ عمر شریف هفتاد و دو سال و مدت شیخیت سی و دو سال و صاحب مرآت الاسرار گوید که وفات شیخ نصیر الدین محمود در شب جمعه بتاریخ و ماه سنه مذکور در زمانه سلطان فروز شاه واقع شد۔

قطعه تاریخ وصال:

بیا این چرخِ دون چه ساز بنمود
همه درد و بلای رنج افزود
چو رخت خود ازین عالم روان برد
بزمرۀ قدسیان گردیده مسعود
چو جستم سال تاریخش خرد گفت
بگو خواجه نصیر الدین محمودؒ

ذکر شریف حضرت شیخ ما شیخ الاولیاء مخدوم کمال الحق والدین المشتهر بالعلامه چشتی قدس سره العزیز۔

آنحضرت شرف ارادت و خلافت از خواجۀ ما سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء دارد و نیز شرف و خلافت و سجادۀ مشیخیت از عم و خالِ حقیقی خود شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلیؒ دارد و سلسلۀ نسب آن حضرت بدین منوال به جد حقیقی حضرت فردِ حقیقیت شیخ نصیر الدین محمود رسیده به حضرت سلطان فرخشاه کابلی می رسد۔ چنانچه مخدوم

کمال الدین علامه بن شیخ محمود بن شیخ رشید الدین که جد حقیقی شیخ نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ است و والدهٔ حقیقی آنحضرت از سادات حسینیه است۔

نقل است که آنحضرت در جمیع علوم متشنیٰ بودند و مولانا احمد تهانیسری ، مولانا عالم پانی پتی ، مولانا سنگریزه ملتانی و تاتار خان مرحوم شاگردان او بودند ۔ حضرت سیّد جلال الدین مخدوم جهانیان قدس سره هم پیش کمال الدین علامه خوانده بودند۔ در جامع العلوم مسطور است که خود حضرت مخدوم جهانیان فرمودند که من شرح مشارق پیشِ حضرت کمال الدین علامه خواندیم و نیز حضرت مخدوم جهانیان فرمودند که سلطان محمد دعا گو را و ابو سعید نبیسهٔ شیخ جلال الدین اچه را در دهلی طلب کرد۔ مخدومِ من والد دامت برکاته اجازت کرد که برو شهر اچه امتثال واجب است۔ اللّٰه تعالیٰ بخیر کند۔

چون آمدم در خانقاهِ شیخ الاسلام شیخ نصیر الدین محمود فرود آمدم حجره تعین کرده ، شیخ دعا گو را بر خواهر زاده خود شیخ کمال الدین علامه داد۔حاجی بود گفت بخوان دیگر مولانا شمس الدین از ا یشان شرح مشارق شنیدم و قاری مولانا جمال الدین بود۔ کذا فی فرادیس ۔

نقل است چون حضرت شیخ کمال الدین علامه را اشتیاق زیارت خانه کعبه و روضهٔ رسول اللّٰه صلی اللّٰه تعالیٰ علیه وسلم غالب شد۔ به خدمت حضرت سلطان المشایخ قدس سره التماس عزیمت زیارت خانه کعبه کرد۔ حضرت سلطان المشایخ وداع کرد و جامه ملبوسِ خود پوشانیده مجاز خود گردانید و خلافت نامه داد۔شیخ کمال الدین سر بر قدم سلطان المشایخ نهاد و روانه شد۔ به برکت نظر مبارك حضرت سلطان المشایخ زیارت خانه کعبه و زیارت روضهٔ نبی علیه الصلوته والسلام و زیارت بیت المقدس حاشل شد و بطرف خراسان مراجعت فرمود۔ سلاطین آن دیار به زیارت شیخ کمال الدین آمدند و تعظیم ماوجب بجا آوردند و فتوحات بسیار آوردند۔ چون به حضرت در دهلی رسیدند، سیزده خروار تنکه زر و

نـقـره و اسبـاب دیـگـر نیـز آوردنـد۔ در آن زمان بندگی سلطان المشایخ ازین عالم انتقال فرموده بـودنـد۔بـنـدگـی شیـخ نـصیر الدین محمود بر سجاده ایشان بودند۔ چون حضرت چراغ دهلی سیـزده شتـر پر از مال و اسباب دیدند، فرمودند که شیخ کمال الدین چندین دنیا گرد آورده ای۔ بـنـدگـی شیـخ کـمـال الدین معروض داشتند، در راه شنیدم که حضرت سلطان المشایخ رحلت فرمودند و آنجناب بر سجاده نشسته اند، اگر مفلس خواهم یافت نذر خواهم گذرانید ، بنای مرا مردمان چیزی خواهند گفت۔ سبب ظاهر حال من به سبب آن معنی آورده ایم۔

اکـنـون در بـاب علما و صلحا خرج خواهم کرد و تجرید خواهم شد، همچنان کرد۔ بر تـنـکـه از سیـاهی مالید و علما را در کاغذ یا در جامه بسته می داد و می فرمود که سیاهی است ، قبـول کنید۔ بدین شتر مال علما و صلحا و مساکین را داد و تجرید اختیار فرمود۔ بعد از آن تاتار خـان هشتـاد تنکه وظیفه روزینه پروانه از دیوان نبشته آورد۔ حضرت کمال الدین پیشِ حضرت شیخ نصیر الدین محمودؒ برد و گفت چه اشارت است؟ شیخ فرمود چون بغیر طلب و قصد شما وظیـفـه شـد، به مرتبهٔ فتوح است ، قبول کنید۔حضرت شیخ کمال الدینؒ قبول فرمود۔به برکت نـظر مبارك حضرت سلطان المشایخ و حضرت شیخ نصیر الدین محمودؒ ذات با برکت آنجناب از جمله زهاد و عباد مقتدای وقت شد۔للّٰه الحمد والمنه کذا فی مخبر الاولیاء۔

نـقـل اسـت چـون حضرت شیخ کمال الدین علامهؒ بعد فراغ زیارات در حضرت دهلی تشـریف آورد، حـضـرت شیـخ نـصیـر الدین محمود چراغ دهلی قدس سره فرمود ، اگر شما هم حـصـور خواهید ماند ، پس نسل نخواهد ماند۔ اگر شما معیل شوید ، نسل بیشتر شود۔حضرت شیـخ ما قبول فرموده معیل شد۔ بعده تا شش سال با محل خود الفت نگرفت زیرا که رخ پر انوار حـضـرت بـی بـی صاحبه به صفت آب حیات که به تاریکی است ، متصف بود۔ حضرت چراغ دهلویؒ تفحص ایشان کردند، از متعلقان اهل خانه حقیقت معلوم کردند۔

روزی حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سره حضرت زین الدین پسرِ خواهر بزرگِ

خـود را فـرمـود کـه یك خـانـه را شسـت بـکنید ـ چون حضرت زین الدین خانه مرتب کرده به خـدمت حضرت شیخ عرضداشت نمودند، حضرت شیخ طعام و آنچه لوازم آن است فرمودند تا مهیا کردند و همه فرزندان و متعلقان را در آن خانه دعوت کردند۔ حضرت شیخ نصیر الدین بعد ادای نـمـاز جمعه در آن خانه مبارك تشریف آورده بعد از فراغ طعام مهمانی حضرت شیخ کمال الـدیـن عـلامه مع محل مبارك هر دو طلبید و گفت این خانه را به شما دادیم۔ درین خانه باشید و فـرمـود مـردمـان بر رنگ نظر می کنند و نظر بر شکم این عورت نمی کنند۔ یگان یگان اولیاء از شـکـم ایـن عـورت پیـدا شـوند۔ به برکت نفس ایشان از اولاد شیخ کمال الدین علامہؒ اولیاء و صلحا خواستند و می شوند۔ کذا فی بحر الاسرار والفرادیس

در مـجـالـس الـحسینیه مسطور است که به برکت نظر مبارك حضرت شیخ نصیر الدین مـحمود چراغ دهلوی قدس سره الیٰ یومنا سجاده مشیخیت در اولاد حضرت شیخ کمال الدین عـلامـه(مـعـنـعـن) مسلسل می آید تا باد چنین بادا۔ بفضل اللّٰه تعالیٰ و عنایته آمین رب العالمین انتهیٰ۔

در فـرادیـس نـگارین گشته ،حضرت شیخ نصیر الدین محمودؒ بسیار تعظیمِ شیخ کمال الـدیـن عـلامـہؒ می کردند و از محلی که دستار شیخ کمال الدینؒ در نظر مبارك شیخ نصیر الدینؒ مـی افتـاد ، قـایـم مـی شدی و نیز در آن کتاب مسطور است که سیّد السادات صاحب راز سیّد مـحـمد گیسو دراز قدس سره العزیز بسیار مناقب شیخ کمال الدینؒ در تالیفات خود آورده اند و نیـز در آن مـذکـور اسـت ، شیـخ کـمال الدین علامه در عهد خود مقتدای عصر بود۔ ابو المظفر سـلـطان فیروز شاه انار اللّٰه برهانه و امراء و وزرای اُو بسیار عقیدت از حضرت شیخ کمال الدینؒ داشتند۔ انتهی۔

حـضرت شیخ ما قطب المحبوبین شیخ رشید الحق والدین مودود لاله چشتی قدس سره العزیز به وصف آنجناب قصیدۂ بی نظیر تحریر فرموده اند و آن این است۔ قصیده:

ای شهسوار عرصهٔ دین فتحیاب تو
خورشید چتر سایه و مه شد رکاب تو
ای پادشاهِ ملك ولایت نظر بکن
بگرفته اند زنده دلان زان رکاب تو
اقطاب روزگار ز فیض تو سرفراز
افراد هر دیار ز رای صواب تو
بنگر که برق جامه شق کرد بر تنش
چون دید با عدوی تو هم اضطراب تو
از نام پاك اقدس تو دین کمال یافت
علامهٔ روزگار شده زان خطاب تو
شکر خدا که عارف کامل وظیفه ساخت
هر صبح و شام نام مبارك جناب تو
مدح تو گر رشید بخواند که سر کند
باید بشوید اُو دهنش از گلاب تو

نقل است ، روزی مولانا کمال الدین رح از حضرت شیخ نصیر الدین محمود سوال کرد که در کتابی دیده ام، نبشته که مقام مشاهده از مقام ذکر فاضلتر است، چرا که خواجه ذکر اللّه بالخبر فرمودند ، هر ذکری که هست در آن سوال است۔ اگر یا رزاق خواهد گفت گویی مسألتِ رزق می کند و اگر یا غفور خواهد گفت گوی مسالت مغفرة میکند و همچنین در جمله صفات مسالت است و اگر با اللّه خواهد گفت آن خود مجتمع جمیع صفات است۔ پس مشاهده از ذکر فاضلتر باشد۔

وفات آن جامع الکمالات به تاریخ بیست و هفتم ماه ذی القعده سنه ست و خمسین و

سبعمایه و قبر شریف آنحضرت در روضه چراغ دهلی متصل قبر شیخ زین الدین به جانب چپ واقع است و جنت روای آن دیار است۔ رحمته اللّٰه علیه ۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت مولانا زین الدین چشتیؒ خواهر زاده حضرت خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلوی قدس سرهما۔

شرف ارادت و خلافت از خواجهٔ ما خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ دارد۔

نقل است که آن حضرت از سادات اند و والده ماجده آنحضرت خواهر حقیقی بزرگ حضرت قطب الاقطاب شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ است۔ نظم:

شیخ ابرار و سیّد احرار
منبع سرو مطلع انوار
نو بهار است هند ز جلوهٔ اُو
زینِ دنیا و دین بیا نیکو

و آنحضرت محرم راز و خادم خاص و معامله فهم حضرت سلطان المشایخ بوده و ذکر آنحضرت درملافیظ حضرت فرد حقیقت و صاحب راز سیّد محمد گیسو درازؒ همت یافته است و به هر کاری که حضرت فرد حقیقت شیخ نصیر الدین محمودؒ بدو احتیاج افتادی فرمان بر ایشان شدی و آنحضرت آن را به سر انجام رسانیدی و آداب طریقت را نیکو دانستی ۔ فی الجمله وجود شریف ایشان آیینی در مشایخ سلف۔ وفات آنحضرت بتاریخ بیست و هفتم و به روایتی بیست و هشتم ماه صفر المظفر سنه در دهلی واقع است و قبر شریف در گنبدی است که پایان گنبد حضرت فرد حقیقت چراغ دهلویؒ است۔ رحمته اللّٰه علیه۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت مخدوم المشایخ بندگی حضرت شیخ سراج الدین المعروف به سراج الاولیاء قدس اللّٰه سره العزیز۔

شرف ارادت و خلافت از خواجهٔ ما فرد حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دهلویؒ دارد

و بعد از آن از پدر خود بندگی شیخ کمال الدین علامۀؒ نیز به شرف خلافت مشرف گشت۔ چنانچه در فرادیس و مخبر الاولیاء مسطور است که بندگی شیخ سراج الدینؒ چهار ساله بودند که حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ ایشان را مرید کرده خلافت دادند و بعد از آن از پدر خود گرفتند۔

نقل است چون حضرت کمال الدین علامۀؒ به جوار رحمت الهیٰ پیوست و حضرت سراج الاولیا ء به حضور حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلویؒ جلوه گر شد، حضرت فرد حقیقت چراغ دهلویؒ ایشان را خرقه پوشانیده و سبحه در گلو انداخته فرمود که ازین روز باز هر جا نخواهند رفت۔ کذا فی مخبر الاولیاء ۔

پس مخفی مباد که هیچ سجاده مشیخیت الیٰ یومنا از اولاد حضرت شیخ سراج الحق والدین چشتی قدس سره بجز زیارات حرمین الشریفین و در حضرتِ دهلی و در دارالخیر اجمیر دیگر جا رونق بخش نگردیده اند۔و آلا حضرت قطبی و مالکی مدظله العالی حسب اشارۀ غیبی برای حصول زیارت شیخ ما سیّد محمد گیسو دراز قدس سره در قصبۀ گلبرگه تشریف ارزانی داشته بازدر حیدر آباد دکن به طلب محی الدوله مرحوم مغفور قدم رنجه فرموده اکثر خلایق این دیار را از شرف بیعت خود امتیاز بخشیدند۔

نقل است حضرت سراج الاولیاء تا عمر چهل سال طلب علم کردند و در دهلی از مولانا عالم پانی پتی و مولانا عالم سنگریزه ملتانی علم گرفته اند و خوارق عادات آنحضرت بلا حد و لاعد بود و در تقویٰ نظیری خود نداشت۔ چنانچه پادشاه دهلی آنجناب را شیخ الاسلام دهلی کرده بود ۔ کذا فی فرادیس۔

نقل است چون سلطان فیروز شاه بهمنی کمالات آنحضرت شنیده به دکن طلب کرد و هفتاد هزار تنکه زر دکهنی برای خرچ راه فرستاد ، بندگی شیخ سراج الاولیاء در آن وقت به گجرات آمده در پتن نهرواله ساکن شده بودند۔ چون طلب فیروز شاه آمد فرمودند خدای تعالیٰ

در گجرات لابد داده است۔ اگر از اینجا به دکن روم ، سفر من برای دنیا باشد و آن نزد مشایخ و صلحا مذموم است۔ کذا فی مخبر الاولیاء ۔

نقل است در فرادیس نگارین گشته چون حضرت سراج الاولیاؒء از حضرت دهلی تشریف آورده در نهر واله پتن سکونت اختیار فرمودند۔ در آنوقت بادشاه سلطان مظفر بود و از حضرت سراج الاولیاء اعتقاد تمام داشت۔ در آن زمان مردی ذهین از جهت سبق خواندن آمدی و حضرت سراج الاولیاء رحمت بروی لا نهایت کردندی ۔ بعد از مدتِ یك سال آن مرد گفت که از جهت ما به سلطان مظفر یك رقعه نویسند۔ سلطان مذکور معتقد آنجناب است۔ حضرت شیخ پرسیدند که نام تو چیست؟ آن مرد حیران ماند و گفت که یك سال شده است ما سبق پیش حضرت می خوانیم و رحمت بر ما لا نهایت است و نام ما نمی دانند، این چه سبب است؟ حضرت شیخ گفتند که مرا چه حاجت که نام تو پرسم۔ اکنون حاجت افتاد ، پرسیدم ۔ کذا فی شرح الرساله۔

الغرض چون رحلت شریف شیخ سراج الاولیاء قریب شد ، چند روز اندام مبارك ملول شد۔ پسر خود شیخ علم الدین را طلبید و گفت ملایکه آمده اند می خواهند که نظر بر اعمال ما می کنند۔ ما می گوییم که مسلمانیم و عصیان ما عارضی اند، توبه کردیم و العوارض لا تقصیر۔ خدمت شیخ علم الدین التماس کردند ، دیگر چه می گویند۔ سراج الاولیا فرمودند چیزی می گویند که پیش کسی نگویم۔ ("و قد آدمی با ظهار الانعامات النبی و هبالی ربی و قرا یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی۔") (۱) کذافی مخبر الاولیاء

وفات آن ذات بابرکات بتاریخ بیست و یکم ماه جمادی الاول شب پنج شنبه وقت عشاء سنه عشرتما نمائه بوقوع پیوست و روضهٔ رضوان آن حضرت در قلعه گلبرگهٔ قدیم بلدهٔ

۱: خدا آدم را با انعامات سرفراز کرده که در قسمت اُو نوشته است و فرمان اُو همین است۔

نهرواله پتن واقع است، یزار یتبرك به۔ مولانا حمزه ناگوری که مردی متعلم و از شاگردانِ حضرت سراج الاولیاء بود، تاریخ وصال ایشان بدین طریق گفت۔نظم:

امروز رفت علم ازین شهر چون عیان
امروز نیست آنکه کند پژودی بیان
مفتاح و مطالع توضیح هم بدیع
آن کیست کو بگوید در درس با توان
این ظلمت سراسر در دهر از کجا است
دانم سراج ملت دین رفت از جهان
از عالمان شهر چنین بود آیتی
افسوس صد هزار زمان رفت رایگان
ناقه جمادی الاول در بیست و یك ز شهر
میل الخمیس وقت عشاء بود دفن شان
در سال بود هشتصد و هژده شمار او
چون رفت سوی جنت آن شیخ ازین مکان

و آنحضرت گاه گاه شعر فارسی هم می گفتند۔ دیوان ایشان هم بود، در فتور سلطنتِ گجراتیان از سرکار فیض آثار حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سره گم شد ،جای دیگر به نظر نیامده۔ مگر یك بیت که حضرت قطب الاقطاب در شرح الرساله حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی قدس سره آورده اند و آن این است۔

بار دیگر هم همین گوید سراجؔ
قبلۂ ما نیست الا روی دوست

کذا فی فرادیس والمخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت صاحبِ مقامات العلیٰ والدرجات الحسینی الشیخ معین الدین چشتی الگجراتی بن شیخ سراج الدین قدس اللّٰه سرهما۔

شرف ارادت و خلافت از حضرت سیّد محمد زاهد چشتیؒ که از فرزندان مفتی الشرق والصین خواجه قطب الدین مودود چشتی کلان بوده اند، می داشت و نیز شرف خلافت از والد بزرگوار خود حضرت شیخ سراج الاولیاء می داشتند و نام مادر آنحضرت بی بی صفیه بنت مخدوم شیخ یحییٰ بن مخدوم لطیف الدین دریا نوش فقر پوش است و نام والد بزرگوار آنجناب شیخ الاسلام شیخ سراج الاولیاء سراج الدین بن حضرت مخدوم کمال الدین علامهؒ است۔ و آنحضرت صاحب جذبه و تارك بودند گاه گاه سیاقی می کردند ، ناگاه حال بروی غالب شدی۔ از اختیار خود می گذشتی۔ صاحب نفس بودی، هر چه از زبان مبارك او بیرون می آمدی همان می شدی۔

نقل است که حضرت مخدوم معین الدین از صحبت پادشاهان احتراز فرمودی و تلطف بر ایشان نکردی۔ اگر کسی پادشاه هم حاضر می شدی التفات نفرمودی۔ چنانچه سلطان احمد انار اللّٰه برهانه روزی بخدمت فیض درجت حاضر شد، حضرت ممدوح به مجرد ملاحظه فرمودن آن از جای خود برخاست فرموده بجای دیگر نشست۔ سلطان همانجا رسیده به شرف مصافحه مشرف گشته عرضداشت کرد که در حق این بیچاره همت باید فرمود و ما را از یکی خادمانِ خویش تصور نمایند و چون آنحضرت باز گشته مخدوم علم الدین را فرمودند که بابا ایشان بلایانِ خدا اند واز بلا احتراز واجب باید شمرد و در اختلاط بر ایشان نباید گشود۔ کاتب الحروف این حکایت را مجملاً نوشته و مفصلاً در مخبر الاولیاء و در فرادیس مذکور است۔فان شئت فارجع الیها۔ وفات آن جامع البرکات بتاریخ بیست وپنجم ماه جمادی الاول بوقوع پیوست و مدفن در شهر نهر واله پتن در روضهٔ والد بزرگوار حضرت شیخ سراج الاولیاء است رحمته اللّٰه علیه، کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت مطهر شیونات دیانته منهاج العارفین مخدوم علم الحق والدین چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سره۔

شرف ارادت و خلافت و سجاده شیخوخیه از پدر خود شیخ سراج الدین المعروف به سراج الاولیاء دارد و نیز شرف اجازت از حضرت شیخ ابو الفتح صدر الدین صاحب راز سیّد محمد گیسو دراز چشتی قدس سره دارد و مادر آنحضرت بی بی صفیه بنت مخدوم لطیف الدین دریا نوش فقر پوش است و جد مادری آنحضرت سیّد علاء الدین جی پوری است۔

نقل است که آنحضرت پسر دوم حضرت سراج الاولیاء اند و از بندگی مخدوم معین الدین خورد بودند و صاحب درس و تدریس بودند و بعد از ارتحالِ حضرت سراج الاولیاء الیٰ جوار قرب اللّٰه تعالیٰ بر طالب علم که سبق خود گذاشته بود ، از همان محل بیشتر ترقی می فرمودند و میان احمد میران و میان حسن نعم اللّٰه از شاگردان آنحضرت بودند۔ کذا فی مخبر الاولیاء

نقل است که مولانا بدر الدین مالکی شرح صحیح بخاری و غیر ذالك را که بحر العلوم بود علیه الرحمته والغفران با آنحضرت مباحثه علمیه واقع شده۔ مولانا گلگل بر شگفته فرمود "انت الاسد و ابن الاسد"۔ وفات آن عالی درجات بتاریخ بیست و ششم ماه صفر المظفر به وقوع پیوست و قبر شریف درنهر والا پتن درون گنبد حضرت سراج الاولیاء در پیر پور که الحال برکات پوره نامور است واقع است رحمته اللّٰه علیه و سنه وصال آنحضرت در مخبر الاولیاء مذکور نشده مگر از کتب دیگر مثل خزینته الاصفیا در سنه ۸۰۹ق نزد نه ۹۰۱ق ثابت می شود۔ واللّٰه اعلم با الصواب۔

ذکر شریف حضرت نور حقیقته المصطفویه امام الصومین مجد الحق والدین چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سره از اولیای مقربین و اتقیا بهترین اند۔

شرف ارادت و خلافت از والد خود حضرت شیخ سراج الاولیاء دارد و نام مادرِ

آنـحضرت نیز بی بی صفیه و جد مادرین آن بی بی سیّد علاءالدین جی پوری مسطور است و در فـرادیـس نگارین گشته که حضرت مخدوم رحمت اللّه بن شیخ قطب الاقطاب الشیخ عزیز اللّه قـدس اللّه سرهما می فرمودند که ما را نعمت از حضرت شیخ المشایخ مجد الحق والدین رسیده اسـت۔ چـنـانـچه این بنده روزی بخدمت ذی درجتِ آنحضرت حاضر شده بود۔ در آنوقت آن قـطـب دایـره ولایـت بـه مـن نـمـکـدان عـطا فرموده فرمان داد که تو صاحب کندوری خواهی شد۔همان نفس مبعث از بحر سینهٔ الهیٰ گنجینه جوش زده بود ، مرا در کار شد۔

نـقـل اسـت حـضـرت مخدوم جمال الدین جمن قدس سره فرمودند که من از والد خود شـنیـده ام کـه روزی وزیـری از آن سـلطان احمد انار اللّه برهانه حضرت شیخ مجد الحق والدین مـحمد را گفت که ترا از تذکرهٔ علما دور خواهم کرد۔ حضرت شیخ در جوابش فرمود که ترا از دیوان (وزارت) دور کردیم۔ عنقریب از عهده معزول خواهی شد۔ کذا فی مخبر الاولیاء

وفـات آن ذات ستـوده صـفات به تاریخ بیست و دوم شهر شوال و سنه وفات همدست نشـد۔ قبـر شریف در نهر واله پتن در روضهٔ والد خود حضرت سراج الاولیاء در پیر پور واقع شده حاجت روای خلق آن دیار است۔ رحمته اللّه علیه۔

ذکـر شـریف حـضرت صاحب راز مظهر اللّه مخدوم سعد اللّه چشتی الگجراتی قدس سره

آنحضرت ازا فاضل روزگار و عالم متبحر بودند۔ در علم وعمل و سخا و کرامت نظیری خـود نـداشـت و بـر مدارك هفت صد سوالات کرد و جوابش خود بر نگاشت۔ شرف ارادت و خـلافـت از پـدر خـود شیـخ سـراج الاولیـاء دارد و نبیسه زاده سیّد علا الدین جی پوری است و حـضـرت سـراج الاولیـاء بـر وقـت رحـلت در حق او فرمود که هر که در ده سال علم بخواند ، فرزندم شیخ سعد اللّه در دو سال خواهد خواند۔

نـقـل اسـت آنـحضرت در وقت حیات پدر خود سبق بزدوی یاد می کرد و پند نامه می

گفت۔بعد از رحلت حضرت شیخ سراج الاولیاء قدس سره علماء از خراسان رسیده بودند و شیخ مولانا خواجه از ایشان علم خواند و یکی از علمای محول شد۔ کذا فی مخبر الاولیاء

نقل است که آنحضرت در سخاوت مبالغه داشت و در هیچ روز بغیر مهمان طعام نخوردی و علماء و صلحا و صوفیاء در جماعت خانۀ ایشان محلها گرفته می ماندند و علم می خواندند و ارشاد می گرفتند۔

چنانچه شیخ کبیر وحید مرید و خلیفه شیخ بابو بن شیخ عمر بن شیخ سعید چشتی قدس اللّٰه اسرارهم و شیخ سعد اللّٰه بنگالی نبیسه حضرت امام غزالی و شیخ محمد خلوتی از شاگردانِ ایشان بودند۔ کذا فی فرادیس و سنه وصال و تاریخ و ماه میسر نشد و قبر شریف در نهر واله پتن در روضه والد خود واقع شده حاجت روای خلق آن دیار است۔ رحمته اللّٰه علیه ۔

ذکر شریف حضرت قطب المحققین مخدوم شیخ نصیر الدین ثانی چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ مجد الحق والدین چشتی الگجراتی قدس سرهما۔

از عاظم عارفانِ روزگار و اکابر اولیاء نامدار بودند و درین طایفه مشرب عالی داشت۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود حضرت شیخ مجد الحق والدین چشتی دارد۔

نقل است که آنحضرت در چهارده سالگی از فراغ علم متداوله اقتباس نور کرده بود و چهل چهل روز ترك طعام می کرد و افطار از برگ ترب می نمود۔ بعد از شصت سال ترك تدریس علم ظاهری کرده گوشه نشینی اختیار نمود و با مردم ملاقات کم می کردند۔ اما با حضرت قطب الاقطاب الشیخ احمد کهتو مغربی قدس سره بسیار الفت می داشت و فراوان دلبستگی۔

نقل است که حضرت شیخ راجن قدس سره را با حضرت شیخ نصیر الدین ثانی محبت بسیار بود و حضرت مخدوم شیخ جمن خدمت حضرت شیخ نصیر الدین بسیار کرده اند و حضرت شیخ نصیر الدین بر حضرت شیخ جمن چنان لطف نمودند که هیچ کس نفرموده اند و حضرت شیخ جمن هم در خدمت شیخ راجن و در خدمت شیخ نصیر الدین هیچ تفاوت

نـکـردنـد۔ کذا فی فرادیس الیٰ وفات آن عالی درجات بتاریخ بیست و هفتم ماه رجب المرجب سـنه نو صد و ده (۹۱۰ق) واقع شده در کنار تالاب محمد امین خان مدفن فرموده بودند و بعد از یك سـال کـامـل مخدوم شیخ جمن از پتن تشریف شریف آورده از قبر مبارك بر آورده در شهر نهـر والـه پتـن در روضـهٔ مـخـدوم سـراج الاولیاء مهد زرینِ آنحضرت در آن گل زمین جلوه گر گـردانیـدنـد۔ اما کفن مبارك کهنه نشده بود و ریخته نشده۔ عمر شریف یك صد و دوازده ساله بود۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکـر شریف حضرت قطب الارشاد الشیخ محمود المعروف شیخ راجن چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ علم الدین چشتی الگجراتی قدس سرهما۔

شـرف ارادت و خـلافـت از پـدر خود شیخ علم الدین چشتیؒ دارد و نیز صاحب سجادهٔ پـدر خود اند۔ وقتی که حضرت شیخ ابو الفتح قریشی در گجرات تشریف شریف ارزانی داشتند از ایشـان نیـز خلافت یافته اند و از حضرت مخدوم عزیز اللّٰه المتوکل علی اللّٰه و از حضرت شیخ احمد کهتو مغربی و از حضرت شاه قادن چشتی قدس اللّٰه اسرارهم نیزخلافت یافته اند از اعاظم مشـایـخ نیـکـو سـرشـت اهـل بهشت است و در علم ظاهری و باطنی یگانهٔ آفاق بودند و بعد از وصال پدر بزرگوارِ خود بر سجادهٔ مشیخیت نشست و سُنن آباء و اجدادِ خود جاری ساخت۔

در حـق ایشـان جـدهٔ ایشـان مـفـخـر النساء بی بی صفیه فرموده بودند که چراغ پسر من الشیخ علم الدین از شیخ راجن روشن خواهد شد، همچنان شد۔

نـقـل اسـت حـضـرت شیـخ جمال الدین جمن قدس سره فرموده است که از زبان ملك صـدر جهـان بـن مـولانـا خـواجـه بن حضرت سراج الاولیاء سراج الحق والدین شنیده ام که در مـجـلـسِ حـضـرت ابـی الـفتـح چـون بندگی شیخ راجن می آمدند از هر جایی که روی متبرکهِ حـضـرت راجـن مـی دیدند ایستاده می شد و می گفت از هر محلی که شیخ نصیر الدین محمود دستار شیخ کمال الدین علامه می دید ایستاده می شد۔

نقلست که حضرت شیخ راجن با دختر شیخ عزیز اللّٰه منسوب شده بودند و آن بی بی عفیفه روزگار مهك نام داشت۔ با صلاح و تقویٰ آراسته و پیراسته بود۔ حضرت شیخ جمال الدین جمن از بطن شریف ایشان اند۔ کذا فی فرادیس وفات آن ذات نیك صفات روز جمعه بوقت طلوع صبح بیست و دوم ماه صفر المظفر سنه نهصد اوّل در احمد آباد شریف بر حوض خان اعظم دفن کرده بودند۔ بعد چند مدت مخدوم شیخ جمال الدین از اینجا بیرون کرده بر روضۂ حضرت سراج الاولیاء در نهر واله پتن برده دفن فرمودند۔ کذا فی مخبر الاولیاء والفرادیس و آن حضرت بحر طویل منظوم بزبان عربی بسیار خوب تصنیف فرموده اند۔ اگر منظور باشد در کتاب مخبر الاولیاء مندرج است، ملاحظه فرمایید۔ تاریخ وصال منظومۂ آنجناب این است۔

آن قطب زمان که عارف کامل بود
از دار فنا سوی بقا قصد نمود
در بیست و دوم ماه صفر آدینه
دروقت طلوع صبح رحلت فرمود
جستیم چو تاریخ وفاتش از عقل
از هاتف غیب در دلم کرد ورود
حرفی که چو چشم و خط و خال است بگو
از تاریخ وصال شیخ راجن محمود

کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت قطب الانام بدرباهتمام المهام الشیخ جمال الحق والدین المعروف شیخ جمن چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ محمود راجن چشتی قدس اللّٰه سرهما۔

از اکابر اولیاء نیکو سرشت و اجل اصفیاء خانوادۂ چشت اهل بهشت است و در علم درسی و موهبی و حقایق و معارف یگانۂ روزگار بوده شانی عالی داشت۔ شرف ارادت و خلافت از پدر خود مخدوم شیخ راجن محمود چشتی دارد و نیز شرف خلافت از عم خود مخدوم شیخ نصیر الدین ثانی چشتی دارد۔

نقل است مردی شیخ حسین گیلانی در مجلس اقدس آنحضرت آمد و از وجه حکمت و انگشتان خمسه که در دست است و سوال کرد و آنحضرت فی الفور جوابش داد۔ قال ان فیه وجوه احداً انه یدل علی خمسة ایام و موهدة عمر الادمی و یوم واحد سقط للولادت و واحد للموت من الاسبوغ فبقی خمسة کُلما اشارة الیه من قال۔

بیت:

این پنج روز مهلت ایام آدمی است
بر خاك دیگران به تکبر چرا رود

(ثانیاً و ان عدد الخمس یدل علی التوحید والتفرید و التجرید و التصفیته و نحو ذلك من الکلمات المناسبة التی احرفها خمیس و ثالثها انه یحصل بالا حرف الخمس نقش اسم الجلالة و هو اسم اللّٰه و علی هذا القیاس یقاس و شجرح الکثرة بسبب هذه المناسبات فان قضیته من اقوی المرعبات فی العوالم کلها۔)

و در رسالۂ مذاکره که از تصنیفات آنحضرت است می فرمایند که موقت آثاری که به واسطه آن ذات و صفات حقیقت منکشف می شود و معلوم می گردد و بر بسیاری از اسرار ذات عارف مطلع گردد، بر دو نوع است۔ یکی کسبی است، عقلانرا که عقول ایشان بنور شرع منور

اسـت، حـاصل می شود۔ دوم هوهویی است که سالکانِ اسلام و مرتاضان سبل اسلام را حاصل مـی شـود و هادیان ریاضت و مواظبت شرایع و اعمال حضرت خیر البریات و ایشان را مجذوب سالك مجذوب نامند و جذبهٔ ایشان بعد سلوك طریق حق است یا غیر ریاضت بلحض موهیت و ایشان را مجذوب سالك گویند ، زیرا که جذبه ایشان قبل السلوك است۔

و الیـه الارشـارات فـی قوله علیه السلام عرفت ربی بربی ولو لا فضل ربی ما عرفت ربی و قـوله علیه السلام۔ حکایته عن اللّٰه تعالیٰ من طلبنی وجدنی و من وجدتی عرفنی(۱) و میان طایفه نیـز تـفـاوت اسـت درمیـان عقلا۔ چنانچه در عقلابعضی خواص و بعضی عوام و بعضی ذاکر و بـعضی صامت قانع به مجرد و مشاهده و بعضی اهل صعود وبعضی اهل سکر بعضی مستغرق در دریـای تـوحید و نفی ماسوی اللّٰه و بعضی مستغرق در دریای بحر شهود کثرت من حیث انه من تـجـلـی الـحق و هم دیوان اشعارِ آنحضرت در رنگ دیوان مغربی(محمد شیرین مغربی) است۔ شعر بر مقامات تصوف و قلیلی از آن بر صدق دعوی ایراد کرده می شود۔ غزل:

۱: در این بطرف قول مبارك حضرت پیغمبر اکرم ﷺ اشاره ها موجود است که من خدا را برای ایـن شـنـاختـم کـه اُو خدا است۔ اگر فضل خدا بر من نبود، من نتواستم اُو را بشناسم که اُو خدا اسـت۔حـضرت پیغمبر اکرم ﷺ از خداوند متعال روایت می کردند که هر که مرا طلبید ، اُو مرا یافت ، و هر که مرا یافته ، اُو مرا شناخت۔

عاشق و معشوق و عشق اینجا یکی است
در دو چشم و در دلم پیدا یکی است
قطره و موج و حباب از بحر شد
لیك موج و قطره و دریا یکی است
پیش عاقل صد هزاران صورت اند
پیش عارف صورت و معنی یکی است
صورت حوّا و آدم آفرید
درحقیقت آدم و حوّا یکی است
گرچه در فردوس اشجار اند بیش
شد محقق کاندران طوبی یکی است
همچو مجنون عاشقان بی حد و عد
لیك پنهان و عیان لیلیٰ یکی است
چون به دریای جمالش غوطه خورد
دید جمن دینی و عقبیٰ یکی است

غزل:

ای جلوهٔ جمال تو در جمله کاینات
وی مظهر کمال تو اعیان ممکنات
جاریست بحر فیض وجود تو هر طرف
گر خانقاه باشد و گر دیر سومنات
طالع شد آفتاب ظهور تو بر عدم
احداث یافت ز آن همه در آب محدثات

فی الجمله هر چه هست همه حسن بروی تست
گر بنگرم بدیدهٔ دل در تعنات
چون از وجود خویش بکلی عدم شدم
دیدم جمال قدس بهر ذات و بهر صفات

غزل:

ای که بنمودی جمالت را به اطوار دگر
بهر حسنت ساختی هر سو خریدار دگر
طالب حسن خودی بر خود نظر ها می کنی
نیست یارا جز محبت با خودت کار دگر
گاه پوشی دلق صوفی گه قبای سلطنت
مظهری سازی دگر از بهر اظهار دگر
نه منم آشفته تنها بر رخ زیبای تو
زلف تو دارد به هر مویی گرفتار دگر

کذافی مخبر الاولیاء وفات آن ذات مسجع صفات بتاریخ ماه ذالحجه سنه نو صد و چهل در حضرت احمد آباد واقع شده و قبر شریف نوره در شیخ پور بر دریای سابر واقع شده حاجت روای خلق آن دیار است۔ رحمته اللّٰه علیه۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت قطب الارشاد شیخ احمد کبیر مشتاق اللّٰه چشتی الگجراتی بن حضرت مخدوم شیخ نصیر الدین ثانی چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنحضرت بزرگی با برکت و عظمت و شیخی با وقار در سلسله عالیه چشتیه بود۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود حضرت قطب المحققین الشیخ نصیر الدین ثانی چشتی

الگجراتی قدس سره دارد و لقب شریف شیخ احمد میان جیو بود۔

نقل است چون والد شریف آنحضرت حضرت شیخ نصیر الدین ثانی قدس سره ازین دارِ فنا به دارالبقا خرامان شدند حضرت شیخ کبیر و حضرت شیخ ابو محمد و بی بی خونرا لهوری (لاهوری) گذاشتند و بی بی موصوفه را با علی خان ولد نصیر خان فاروقی نکاح کرده بودند و ازیشان دختر شد راجی عالم خاتون با تاج خان فاروقی نسبت شد۔ چنانچه اولاد ایشان در برهان پور است ، کذا فی فرادیس۔

نقل است چون حضرت شیخ ما شیخ نصیر الدین ثانی قدس سره رحلت فرمود، پادشاه وقت سلطان محمود انار اللّٰه برهانه به ا ستماعِ این خبر نهایت افسوس کرد و گفت که مرا بسیار اشتیاق ملاقات بود چه کنم که ملاقات میسر نشد و باز گفت که به چه مقدار وظیفه بود۔

حضرت مخدوم شیخ جمال الدین جمن برای خبر دادن پادشاه وقت فرستادهٔ حضرت والدهٔ شیخ کبیر بود۔ فرمودند که یك هزار و دویست تنکه مقرر بود۔ سلطان گفت هر چند که وظیفه والد بزرگوار شیخ احمد کبیر را از نزد ما مقرر بود، به خدمت فرزند دلبند آنجناب گذرانیده شود۔ الغرض حضرت شیخ احمد کبیر مشتاق اللّٰه را به ظاهر وظیفه وافر بود و آن همه خرج می شد۔ اسپان و گاڑی هم بود و ایشان را خانقاه بود و خانه هم ساخته اکثر از مشایخ معتبر و علما و صلحا می آمدند و در آن خانه سکونت می کردند۔ کذا فی مخبر الاولیاء

وفات آن معدن البرکات بتاریخ بیست و ششم ماه رجب المرجب سنه نهصد و شصت و سه (۹٦۳) و عمر شریف هشتاد سال وقبر منیف در حضرت احمد آباد گجرات بر تختهٔ نور شاه پور غرب رویه واقع است و حاجت روای خلق آن دیاراست۔ رحمته اللّٰه علیه و رحمة واسعه ما دامت الشمس طالعه۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت قطب الاولیاء شیخ الاتقیا حضرت شیخ حسن محمد چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ کبیر شیخ احمد میانجیو چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما

از پیران و اولیاء نامدار و مشایخ عظام و مقتدایان ذوی الکرام است۔ شانی عالی و مشرب متعالی داشت۔ شرف ارادت و خلافت از حضرت شیخ جمال الدین جمن چشتیؒ دارد۔ نام نامی آنحضرت شیخ حسن محمد است و کنیت منیف ابو صالح در علم ظاهر و باطن وحید العصر بودند و در عمر شش سالگی خلافت یافتند و در شانزده یا پانزده سالگی علوم ظاهری تحصیل فرمودند۔ مادر زاد صالح بودند و در حضور پدر خود حضرت شیخ کبیر احمد میان جیو قدس سره العزیز مشهور آفاق گشتند و در ایام صغر مردمان معتقد ایشان شده بودند و در دوازده سالگی مرید شد و در هژده سالگی حضرت مخدوم جمن وصال یافتند و ایشان بر سجادۀ مشیخت نشستند۔

تا مدت چهل و یك سال بر مسند ارشاد متمکن بودند۔ بیست و هفت سال در حیات پدر خود چهارده سال بعد از انتقال ایشان تربیت خلق و تعلیم می نمودند و تولد شریف آنجناب در سنه نهصد و بیست و سه سال و والدۀ ماجدۀ آنحضرت مفخر النساء بی بی خدیجه بنت میان شیر ملك بن شیخ یوسف بن شیخ بدیع اللّٰه بن شیخ عطا اللّٰه بن شیخ نصر اللّٰه بن شیخ یحیٰ بن شیخ لطیف الدین دریا نوش فقر پوش قدس اللّٰه اسرارهم۔

نقل است که حضرت شیخ محمد بن علی نور بخش در حضرت احمد آباد آمدند و قصد حج داشتند و ایشان صاحب ورع و تقویٰ بودند و اخبار غیب از ماضی ، حال ، و استقبال از ایشان بسیار سرزد می شدی و مطلع براسرار و غیوب و ضمائر بودند۔ چند روز در خانه مبارك حضرت شیخ کبیر ماندند و حضرت قطب الاولیاء در آن ایام دو و نیم ساله بودند۔ خدای تعالیٰ شیخ محمد علی را آگاهانیده بود۔ شیخ علی حضرت قطب الاولیاء از قرآن سوره التکاثر تا آخر تعلیم کردند۔ روزی با حضرت شیخ کبیر فرمودند که برادرم شیخ احمد فرزند شما شیخ حسن

مـحمد عالـم مخول و متخلص با خلاق اللّٰه و متصف با وصاف اللّٰه خواهد شد و من قصد کردم کـه اُو را خـلافـت بـدهـم۔ پس خدای تعالیٰ مرا الهام کرد که بعد از فراغ حج ان شاء اللّٰه تعالیٰ خلافت خواهم داد۔ پس ایشان به طرف حرمین الشریفین روانه شدند۔ حضرت قطب الاولیاء در آن وقـت بـه عـمـر شـش یـا پنج ساله بود که حضرت شیخ جمال الدین جمن قدس سره به خانه مبـارك شیـخ کبیـر تشـریف شـریف بـرده۔ حضرت قطب الاولیاء را نزدیك خود طلبیده از شرف بیعت و خلافت مختار فرمودند۔ چون حضرت شیخ کبیر تشریف آوردند حضرت مخدوم جمن قـدس سره فرمود ك بیای میان جیو من پسر شما را مرید کردم و خلافت دادم۔ پسر شما صاحب اوصـاف حـمیـده و اخـلاق سـنیـه خـواهـد شد۔ حضرت شیخ کبیر بسیار خوش شده چیزی از شیـریـنـی طـلبیـده تـقسیـم فـرمودند۔ بعد از آن حضرت محمد بن علی نور بخش از سفر حجاز آمـدنـد۔ حضرت قطب الاولیاء را طلب فرموده خلافت سلسلۂ قادریه و نور بخشیه و طیفوریه و هـم خـانـوادۂ دیگران عطا فرمودند و چون حضرت قطب الاولیاء به حد بلوغت رسیدند از والد مـاجـد خـود نیـز خـلافـت جلب فرمودند۔ حضرت شیخ کبیر از شرف خلافت خود آنجناب را شرف امتیاز بخشید۔

نـقـل اسـت کـه حـضـرت قـطب الاقطاب شیخ حسن محمد چشتی قدس سره نگارش نـمـوده اند که مرا معلوم نیست که والد من قطب الاولیاء کسی را شجرۂ قادریه داده باشند، مگر آنـکه عجمی با من ملاقات کرده ، او گفت که مرا حضرت شیخ حسن محمد شجرۂ قادریه داده انـد و نیـز حـضـرت قطب الاقطاب اکثر شجرۂ چشتیه از طرف بندگی شیخ جمن قدس سره می داد۔ بـایـد دانسـت کـه حـضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد چشتی قدس سره شجره قادریه را جـاری فـرمـودنـد و حضرت شیخ یحییٰ چشتی الملقب به قطب المدینه قدس سره را بسیاری از مریدان به طرف قادریه بودند۔

حـضـرت شیخ الحرمین را قاعده بود اگر در سلسله چشتیه عالیه کسی مرید می شد، آن

را شـجره به طرف مخدوم جمال الدین جمن می دادند و چون کسی از فرزندان شیخ کبیر احمد مـرید می شد به طرف شیخ کبیر می دادند و اگر کسی از فرزندان حضرت مخدوم عزیز اللّه مرید شـد بـه واسـطـه مـخـدوم شیخ جمن بطرف مخدوم عزیز اللّه شجره می دادند و چون در حرمین رفتند اکثر شجره از طرف شیخ کبیر می دادند۔ کذا فی فرادیس و مخبر الاولیاء

نـقـل است در گلزار ابرار، نگارین گشته که شیخ حسن محمد پور میان جی احمد عالم و عـارف و عـاشـق و عابد مرید هم خود شیخ جمال چشتی بود۔ از نسل شیخ نصیر الدین چراغ دهـلـی قـدس سره است۔ خوابگاه احمد آباد است۔ فهرست روزنامچه کرد۔ اُوآنکه نخست به ادای فـرض بـامـداد متـصـل تا نیمروز تلاوة و به درس رسمی گزرانیدی۔ پس لختی با درویشانِ خانقاه به طعام پرداختی بعد از قیلوله نماز پیشین گذاردی۔ آنگاه مجلس وعظ فرمودی به عصر رسـانیـدی سپـس بـه ورود دعـا تـا شام مشغول شدی۔ باز پیوسته به نمازِ شام ذکر جهر تا وقت عشاء کردی ، دیگر عشاء گذارده به حجره در آمدی نماز را با نیاز آمیختی ، شب به تنهایی زنده داشتی۔چون سفیدی بامداد دمیدی کار معهود از سر گرفتی۔ القصه یك چشم زدن زندگی را به بیکاری نسپردی۔

نـقل است که سلطان محمود شهید بن سلطان لطیف شاه بن سلطان مظفر بسیار معتقدِ حـضـرت قطب الاولیاء بود و همچنین امراءِ آن زمان هم اعتقاد تمام داشتند و سلطان موصوف حـضـرت قطب الاولیاء را چهار و به یکی اشارده و سه دیگر وظیفه کرده بود و از امراء نیز نیازها بسیـار مـی آمدند و شاهپور که بیرون دروازه واقع است۔ چکلۂ رکن الملك که به چکلۂ شاهپور مشهـور اسـت، در تشرف حضرت قطب الاقطاب بود و ماجرات فقرا وغیره بسیار بود۔ چنانچه آنـحـضـرت گـاه گـاه برای زیارتحضرت شیخ احمد کهتو مغربی قدس سره و دیگر بزرگان می رفتـنـد بـا چـنـان تحمل می رفتند که کسی نادیده اگر بیند، گوید که کدام امیر می رود و به فقرا وغیـره بسیار خیرات مرحمت فرمودی و در اعراس بزرگان دین بسیار طعام پخته تقسیم فرمودی

،کذا فی فرادیس۔

نـقـل اسـت کـه مـردی از مریدان حضرت قطب الاولیاء قدس سره در آخر شب نشسته بود۔ شیطانی به لباس زنی سیاه رنگ بد شکل پستان دراز و دندان دراز پیش آن مرد ایستاده شد۔ آن مـرد بیـچـاره در خـوف شـد۔ حضرت قطب الاولیاء را یاد کرد، دید که حضرت شیخ حاضر آمـده آن زن را بـه زور دفـع کـردنـد و سـاعتـی در پیش آن مرد ایستاده بعده غایب شدند۔ بعد از مـدت آن مـرد این معامله را بحضرت شیخ عرض کرد و شیخ هیچ نفرمودند۔آن بیچاره کم فهم بـود، گـفـت کـه شـما چون آمده بودید حضرت شیخ فرمودند که ترا با این پرسیدن چه حاجت است۔ کار تو شد، همین قدر بس است۔ کذا فی مخبر الاولیاء ۔

نـقـل اسـت چـون مـرض وفـات بر حضرت قطب الاولیاٍ غالب شد و وقت انتقال قریب رسیـده الـلّـه اللّه بسیار می گفت و لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه هم می گفت و هم شیخ نصیر الدین می گفت تا روز قریب دو پاس شد ، فرزندان و برادرن و هم دیگر مردمان حاضر بودند و از پهـلـو به پهلو شده دست مبارك بالا کرده بر پشت حضرت قطب الاقطاب نهادند و ایشان را در کـنـار گـرفتند و فرمودند اللهم مالك الملك ، پس بر پهلوی راست شده و گفتند وقت نماز ظهر شد۔

حـضـرت قـطـب الاقطاب معروض داشت که شده است۔ بر پهلوی چپ شدند، باز به پهـلـوی راست شدند و سوی حضرت قطب الاقطاب دیدند و گفتند " فاطر السموات والارض انـت ولـی فـی دنیـا والاخـرـة تـوفـنی مسلماً والحقنی بالصالحین۔"(١) حضرت قطب الاقطاب گفتند آری۔ پس چند بار اللّه اللّه و چند بار لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه گفتند و چند بار

١: ای آفـریـنـنـدهٔ آسـمانها و زمین ؛ تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما۔ (سوره یوسف ، آیت ١٠١)

نـام مبـارك حـضـرت شیـخ نـصیـر الـدین گفتند و اندك تبسم کرد۔ باز اللّه اللّه اللّه و لا اله الا اللّه مـحـمد رسول اللّه گویان جان بحق سبحانه و تعالیٰ تسلیم نمودند۔ اندکی بر دو پاس رفته بود۔ انّـا لـلّه و ان الیه راجعون۔ بتاریخ بیست و هشتم ماه ذیقعد روز دو شنبه سنه نهصد و هشتاد و دو و عـمـر شـریف ایشان پنجاه و سه سال بود و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات بر تخته نور شاه پور متوسط واقع شده قبلهٔ خلق است رحمته اللّه علیه ۔

فـرزنـدان حـضـرت قـطـب الاولیاء چهار فرزند و دو دختر بوده۔ فرزند اول شیخ کمال الـدیـن محمد و آنحضرت با پدر خود مناسبتی نبود و فرزند دوم حضرت قطب الاقطاب شیخ ما شیـخ مـحـمـد چشتـی قدس سره که احوال شریف آنحضرت مستقل نوشته خواهد شد و فرزند سیـوم حـضـرت شیـخ قـطـب محمد ، ایشان بعد از وصال پدر عالیقدر چند سال مانده به طرف بـرهـان پـور رفتـنـد و سـکـونت اختیار کردند۔ چون عمر ایشان به چهل و دو سال رسید، فوت شـدنـد و قبـر ایشـان در بـرهـان پـور نـزدیك روضهٔ مخدوم بهاء الدین عرف حضرت شیخ باجن چشتـی قـدس سره واقع است و ایشان بعد از فوت شیخ صالح محمد غوث، فوت شدند و عقب ایشـان نـماند و فرزند چهارم شیخ صالح محمد بعد از وصال پدر خود ، چند سال حیات یافتند۔ چـون عـمـر ایشان به سی و نه سال رسید به بددعای حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی قـدس سـره در عنفوان شباب به مرض تپ فوت شدند۔ چنانچه این قصه مفصل در مخبر الاولیاء مـندرج است۔ بنده کاتب الحروف ادب را پیش نهاده وجه بددعای حضرت قطب الاقطاب که در حق شیخ محمد صالح کارگر شد ، در قید تحریر نیاورد۔

ذکر شریف حضرت قطب الاقطاب بلا شك والا زیاب مظهر اللّه الصمد الشیخ مـحـمـد چشتی الـگـجـراتـی بـن حـضـرت قطب الاقطاب شیخ حسن محمد چشتی الگجراتی احمد آبادی شاه پوری قدس اللّه سرهما۔

آنـحـضـرت شیـخ الـکـونیـن در دریـای مـجمع البحرین از عظمای مشایخ چشت نیکو

سرشت است، جمال طریقت و کمال حقیقت و کرامت ظاهره و کمالات باهره داشت۔ شرف ارادت و خلافت از پدر عالیقدر خود حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سره دارد۔ نام شریف آنحضرت شیخ محمد است و کنیت منیف ابی الحسن و لقب لطیف شمس الحق والدین۔ نام والدۂ ماجده آنحضرت بی بی امت الغنی بنت شیخ عطااللّٰه بن شیخ امان اللّٰه بن شیخ رفیع اللّٰه بن شیخ سعد اللّٰه بن شیخ عزیز اللّٰه المتوکل علی اللّٰه چشتی قدس اللّٰه اسرارهم است و تولد گرامی آنحضرت در سال نهصد و پنجاه و شش بوده۔

چنانچه از لفظ شیخ ولی مفهوم می شود و چون والد آنحضرت را شیخ محمد نام بود، و چون بر زبان مردمان شیخ حسن محمد مشهور شده بود، نام فرزند ارجمند خود نیز شیخ محمد نهادند و صاحب مرات آنحضرت را بدین وجه یاد کرده که قطب زمان مقتدای اهل عرفان شمس الدین ابو الحسن شیخ محمد چشتی بن شیخ حسن محمد چشتی از عجایب قدرت الهیٰ بوده و خوارق که از ایشان به ظهور رسیده از حصر بیرون است۔ تحصیل علوم ظاهری و باطنی و استفاده از غیر پدر خود هیچ جا نکرده اند و بعد از وفات پدر بزرگوار حل مشکلات از روح شریف پدر خود در معامله می کردند۔

نقل است که چون فقر ظاهری و عداوت معاندان از حد گذشت ، حضرت قطب الاقطاب در مسجد ملك مقصود که بر کنارۂ آب سابر نزدیك روضۂ میان خان چشتی واقع است، خلوت اختیار کردند و بر بام مسجد حجره ای که طرف شمال مقابل قبله واقع شده خلوت حضرت ایشان است۔ روز جمعه در شهر آمده در خانقاهِ والد خود نماز جمعه ادا می کردند و باز همانجا می رفتند و گاه گاهی یکشب در هفته به خانۂ خود می ماندند و گاهی تا چهل روز در آن مسجد مشغول می بودند و چون اربعین تمام می شد، درشهر می آمدند۔ چند شبب به همین نمط گزرانیدند و در آنجا اشغال و اذکار و مراقبات به کمال رسانیدند۔ خصوصاً شغل هوا که خاصۂ خاندان چشت است ، بسیار کردند و اکثر اوقات در شب سرو پا برهنه بر

کنارهٔ دریا گشت می کردند و بر هر قدم لفظ اللّٰه را به کار می بردند و شغل زیارت نقش قبر مبارك حضرت رسالت صلی اللّٰه تعالیٰ علیه وسلم نیز بسیار کردند۔ و در آن قلت طعام و کلام و منام و صحبت مع الانام از حد گذشته بود و صائم الدهر می ماند۔

چون خوارق عادات به ظهور آمد از مردمان مرید و معتقد شدند۔ در شهر سکونت ورزیدند و به درس و تلقین و تصانیف مشغول شدند۔ چنانچه از دستور العمل ایشان ظاهر شد۔ دستور العمل از اوائل ایام مشیخت وقت طلوع صبح از خانهٔ مبارك بیرون تشریف آورده نماز فجر با جماعت در مسجد والد خود ادا می فرمود۔ اما مقرر کرده بودند اکثری از اوقات با وی نماز می گذاردند و بعضی از اوقات خود امام گشته نماز ادا می فرمود و بعد از نماز در همان مسجد به اوراد و تلاوت مشغول می بودند۔

نماز اشراق گذارده در روضه متبرکه والد خود آمده به درس مشغول می شدند۔ تا یك و نیم پاس روز بر آمده نماز ضحیٰ ادا کرده بخانهٔ خود تشریف می بردند و در آنجا قیلوله می فرمودند و وقت ظهر اول وقت بیدار شده به خانقاه تشریف برده نماز زوال و نماز ظهر مع سنن و نوافل ادا می کردند و بعد فراغ در روضه متبرکهٔ والد خود آمده در حجره رفته به مطالعه و تصنیف و تلاوت مشغول می شدند و وقت عصر در خانقاه آمده نماز ادا کرده همانجا به ورد مشغول می بودند۔ بعد از فراغ ورد اگر شخصی حاضر بودی، می فرمودند تا از کتب سلوك با ملا فیظ مشایخ می خواندند و خود می شنیدند و مردمان که در آن وقت به خدمت می آمدند از فواید مستفید می گشتند و اگر کسی خواننده حاضر نمی بود ، خود کتاب را ملاحظه فرموده فواید بیان می فرمودند و وقت نماز مغرب ادا کرده به نوافل و ورد مشغول می شدند و بعد از ادا نوافل البته اگر چیزی رسیدی، تناول می کردند و بعد از آن نماز عشاء مع نوافل ادا فرموده به خانه مبارك تشریف می بردند و طعام می خوردند و بعده به مطالعه کتب مشغول شدند و چون نصفی از شب می گذشت نماز تهجد ادا کرده به خواب می رفتند۔ باز وقت طلوع صبح بیدار

شـده و وضـو سـاختـه در مسـجد والد خود تشریف برده در همان اوقات صدر که مذکور شد ، مشغول مو بودند۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

نـقـل سـت کـه آنـحـضرت سماع قوالان وغیره سوای فواحش می شنیدند و سازها در مـجلس حاضر نیامدی۔ مگر دفِ خورد که آن را خنجری می گویند و دیگر سازها مثل طنبور و ربـاب و سـارنـگـی و بین و نی و دف و دائره در خلوت شنیدند و حضرت بندگی خود در شرح الـرسـالـه فـرمـوده انـد کـه مـراد از مجلس آن است که برای عرس بزرگی از اکابران باشد۔ لفظ خلوت بر وی اطلاق می کنند و آداب مجلس سماع هم در شرح الرساله مذکور است۔

نـقـل اسـت باتفاق مشایخ روزگار بر زمانهٔ قطبیت حضرت قطب الاقطاب محبوب اللّه مسـلـم و مـقرر شد۔ چنانچه اکثری از بزرگان را که صاحب باطن بودند، معلوم شد و بعضی در وقـت خـلـعـتِ قـطبیـت حـاضـر بودند و حضرت بندگی را قطبیت به شرط تحمل و اظهار داده بودند۔

الـغرض حضرت قطب الاقطاب را هاتف غیبی آواز داد که خدمت قطبیت بشرط تحمل و اظهـار بـه نـام تـو مـقـرر کـرد یم و ترا تفویض می کنیم۔ حضرت بندگی را از شنیدن این مژده حالتی و مستی روی داد تا سه روز مستانه و بی هوشانه می بودند و هیچ کاری ازصحبت مردمان وغیـره بـه وقـوع نمی آمد۔ لختی در مستی و ذوق می بودند و لختی در خوف که رعایت شرط کـه تـحـمـل اسـت، چـه گونه به جا آورده شود۔ بعد از سه روز خلعت قطبیت عطا کرده شد و همان روز در تمام شهر مشهور و معروف گشت که شیخ قطب زمان است۔ حاصل کلام بتاریخ بیسـت و ششـم مـاه رمـضـان سـنـه یك هـزار و بیسـت هـجری مقدسه حضرت قطب الاقطاب مـحبـوب الـلّه به خادم خود که ولی نام داشت، چیزی از نقد داده فرمود که از بازار نبات خریده بیـار۔ چـون آورد فـرمـود کـه در حجره بدار۔ وقت نماز فجر شریف خواهند آمد۔ چون اشارت شـود بـدیشـان بـدهـی ۔ خـادم فـرموده به جا آورد و دیگر خادمان را نیز معلوم شد، همه حاضر

بودند۔ وقت تهجد بیست و هفتم ماه مذکور سنه صدر خلعت قطبیت عطا شد۔

آخر شب قبل از صبح صادق حضرت شریف عبد القادر عید روس ابن شریف شیخ عید روس قدس اللّٰه سرهما که عمدۂ بزرگان و فضلا و سر آمد عرفاء و علما بودند۔ تنها تشریف آورده با حضرت بندگی ملاقات کرده نماز فجر همراه بندگی ادا کردند۔ بعد از فراغ از ذکر و فاتحه که معمول مشایخ چشتیه است، شریف موصوف از همه پیش شده مصافحه کردند و فرمودند که قطبیت مبارك شد۔ خادم را اشارت رفت تا قند آورده به شریف داد۔ دیگر مردمان که حاضر بودند همه مبارك باد قطبیت دادند۔ شریف هر یکی را به دست خود پارۂ قند به طریق تبرك می دادند۔ از هر طرف آواز بر آمد که شیخ محمد قطب تا آنکه از در و دیوار صدا می آمد که شیخ محمد قطب همان روز در اکناف و اطراف آواز قطبیت شایع شد۔ تا وقت ضحیٰ مردمان از خواص و عوام می آمدند و تهنیت می کردند و شریف موصوف بر وقت چاشت بر گاڑی سوار شده به خانۂ خود تشریف بردند۔ الحمد اللّٰه علیٰ ذالك۔ کذا فی فرادیس و المخبر الاولیاء

نقل است چون حضرت قطب الاقطاب برای زیارت تربت حضرت فرد حقیقت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی قدس اللّٰه سره العزیز رفتند۔ قبر مبارك حضرت چراغ دهلی که از سنگ تراشیده بود و آن سنگ یك لخت بود ، شگاف افتاد۔ حضرت بندگی درمیان قبر رفتند، خادمی از خادمان دزدیده نگاه می کرد۔ حیران و سراسیمه گشته دیگر خادمان را آگاه کرد۔ همه ها به دروازۂ عالی شان جمع شدند مگر هیچ کس را طاقت نبود که اندرون گنبد رود۔ تا مقدار دو ساعت اهل تیمم همچنین حالت ماند۔ چون بندگی از قبر شریف حضرت فرد حقیقت بیرون جلوه فرما شد، نوری که آفتاب و ماه پیش وی تاریك نماید از چهرۂ مبارك پرتو افکند همه خادمان و مجاوران لرزان و گریان بر پای مبارك افتادند و اکثری غلاف قبر شریف را برداشته می بینند که از طرف سر قبر تا پا شگافی نمایان است۔

دراصـل سنگ یك لخت بود۔ الحال دو لخت برابر شده است۔ القصه چون این حکایت در تـمـام حـضـرت دهلی و اطراف وی مشهور و معروف گردید، همه از که و مه می آمدند و به شرف قدم بوسی مشرف می شدند واکثری از خوانین و امراء و بادشاه به ملازمت آمدند و در آن وقـت بـادشـاه جهانگیر در حضرت اجمیر بود۔ متصدیان داخل وقایع کرده فرستادند که بندگی شیـخ مـحـمـد چشتـی از گـجـرات به زیارتِ بزرگان خود در حضرت دهلی آمدند و این چنین خـوارق از ایشان به ظهور آمده ، بادشاه حکم فرستاد تا مبلغی برای خرچ فقرا که در راه شده بود ، از سـر کـار نـقـد بـدهـنـد و مقرر نمودند تا آنجا بمانند این قدر برسانند و هم بخدمت آنجناب عـرض کـنـنـد کـه چـون حـضـرت برای فاتحهٔ بزرگان آمده اند، البته برای فاتحه حضرت قطب الـمشـایـخ خـواجـهٔ خواجگان الشیخ معین الحق والدین چشتی قدس اللّٰه سره العزیز در حضرت اجمیر تشریف خواهند آورد، با ما ملاقات خواهند کرد و چون ازآنجا روانه شوند برای خرچ راه بـدرقه معقول همراه کرده به حضرت اجمیر رسانند۔ ملازمان بادشاهی بذریعه خواجه سرای که همیشه به خدمت آنجناب می آمد چیزی نقد برای خرچ راه می رسانید۔

چـون حـضـرت بـنـدگی بعد از چند روز به سمت حضرت اجمیر روانه شده داخل شهر مـوصـوف شـدنـد بـه استماع این خبر بادشاهِ وقت التماسِ ملاقات بذریعه خواجه سرای کرد۔ حـضـرت بـنـدگـی قبول فرمود۔ بادشاه روزی وقتی معین کرده در خلوت طلبیده ملاقات کرد۔ هـمان روز حضرت بندگی رخصت خواستند که ما را اشتیاق زیارت تربت پسر خود شده است، مـی خواهم تا آنجا برویم ۔ بادشاه معروض داشت که بنده را به دعا یاد می فرموده باشند۔ چون حـضـرت بـنـدگـی به جای خود تشریف آوردند، خواجه سرای آمده چیزی نقد از طرف بادشاه گذرانید و گفت که بادشاه فرموده است که مطلب شیخ نوشته بیارند۔ حضرت بندگی فرمودند کـه مـا را هیـچ مـطلب نیست۔ مطلب ما رضای حق است۔ خواجه سرای این کیفیت به بادشاه رسـانیـد۔ بـادشـاه فـرمـود کـه ما می دانیم شیخ بجز حق پروای هیچ کسی نمی کند ۔ اما چون

آنحضرت را طلبیده ملازمت کردیم۔هر چند چیزی نقد گذرانیدم وظیفه دهی، معقول هم باید داد تا متعلقان و فرزندان ایشان را هم به کار آید و دعای در حق ما بکنند۔ چون حضرت بندگی این خبر شنید، بفرمود که ما وظیفه ترك کرده ایم ـ اما چون حکم بادشاه می شود با توجه به حضرت خواجۀ خواجگان می کنیم۔ اگر حکم ایشان می شود می گیریم، وگرنه هرگز نخواهم گرفت۔ حضرت بندگی توجه به خواجه کردند۔ حکم بر آن رفت که شما سعی و تردد نکنید، و اگر بی سعی شما می آید بجای فتوح است، رد نکنیدْ بعد از دو سه روز خواجه سرای را فرمود که حکم خواجه ما بدین گونه رفته است۔ فقیر را با وظیفه هیچ کاری نیست۔ اگر خواهشِ بادشاه باشد، دهی که به نام این فقیر است، بنام متعلقان و فرزندان کرده بدهند تا ایشان را به کار آید۔ خواجه سرای به بادشاه ظاهر نمود۔ بادشاه به ملازمان تاکید کرد که بزودی فرمان تیار کرده به شیخ گذرانند متصدیان دهی جهاپوری که بادشاه زاده دین پناه سلطان خرم شاه جهان وظیفه کرده بود، به نام فرزندان کاغذ نوشته به خدمت شیخ فرستادند۔ حضرت بندگی فرمودند که شش حِصه کرده چهار حصه چهار فرزندان و یك حصه برادرزاده، یك حصه اهلیه حضرت بندگی، خواجه سرای را فرموده به طرف حضرت احمد آباد روانه شدند۔ خواجه سرای معروض داشت که یا حضرت چند روز توقف فرمایند که تا فرمان تیار شود و یا خادمی را گذاشته، تشریف فرما شوند۔ حضرت بندگی خادمی را فرمود که اگر فرمان کرده بدهد، بگیری وگرنه خود بزودی نزد ما رسانی۔ خادم قبول کرد و حضرت بندگی روانه شدند و خواجه سرای به ذمه خود کرده در چند روز اسناد تیار کرده داد۔

چون خادم به حضرت احمد آباد آمده اسناد به خدمت حضرت گذرانید، در آن وقت حضرت بندگی فرزند با امتیاز صاحب راز شیخ سراج الحق والدین را داده فرمودند که شما سر انجام این ده داده خبر برادران و متعلقان می گرفته باشید و این قصه در سنه یك هزار و بیست واقع شد۔ کذا فی فرادیس ـ

نقل است که حضرت قطب الاقطاب محبوب اللّه قدس سره اکثر اوقات در حجره مبارك خود در شب به مطالعه مشغول می بودند و شب تاریك بودی و چراغ هم نبوده، دستار مبارك از فرق شریف بالا می کردند۔ روشنایی مانند ستاره پیدا می شد و حجرۂ تاریك روشن می شد۔ اگر کسی خواهد که تا چیزی بنویسد و یا بخواند و یا رشته در سوزن کشد ، تواند کرد و حضرت بندگی در همان روشنای مطالعه می کردند۔بعضی کسان را معلوم شد طفلان و دختران که از فرزندان حضرت بندگی بودند از شگاف دروازه نگاه می کردند۔ می دیدند که مانند ستاره از فرق حضرت بندگی طلوع کرده است۔ کذا فی مخبر الاولیاء

وفات آن ذات مستجمع کمالات بر وقت چاشت روز یکشنبه بتاریخ بیست و نهم ماه ربیع الاول در سنه یك هزار و چهل(١٠٤٠ق) به وقوع پیوست و حضرت شیخ ما قطب المحبوبین قدس سره حسب تحریر جد بزرگوار خود می فرمودند که وفات حضرت قطب الاقطاب محبوب اللّه نزد بعضی در سنه یك هزار و چهل و یك(١٠٤١ق) واقع شده و نزد بعضی در یك هزار و چهل(١٠٤٠ق) معلوم نشد که قول صحیح کدام است ، اما اکثری از مردمان که چهل می گویند معتبر واللّه اعلم با الصواب

و قبر شریف در تختۂ نور شاه پور به حضرت احمد آباد گجرات در روضۂ حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سره شهر غرب رویه واقع است و قبلۂ حاجات آن دیار است رحمته اللّه علیه۔

مخفی مباد که چون حضرت قطب الاقطاب را دفن کردند، همان روز شاه حیدر بندگی شیخ سراج الدین را گفته که آنجناب قایم مقام حضرت بندگی قطب الاقطاب و صاحب سجادۂ ایشان اند و هم کمالات ظاهری و باطنی دارند و هم خلافت و اجازت دارند، باید که شما قایم مقام شوید۔ حضرت بندگی شیخ سراج الدین فرمود که حضرت بندگی مرا به زبان مبارك خود فرموده بودند که شیخ یحییٰ را قایم مقام و صاحب سجادۂ خود کردم۔ شما تبرك به

دست خود پوشانیده بجای من خواهید نشاند۔ شاه حیدرو بعضی دیگر از مشایخ گفتند که هر چند شیخ یحیٰ لایق و شایستهٔ این امر اند لاکن در عالم شباب است و آنجناب مسن و عم ایشان اند۔ پس مناسب آن است که آن جناب بجای پدر خود بنشیند۔ بندگی شیخ سراج الدین فرمودند که مناسب همان است که حضرت بندگی در حیات خود به زبان مبارك فرمودند من از حکم ایشان عدول نخواهم نمود۔ همه ساکت ماندند۔ چون حضرت شیخ یحیٰ این چنین سخنان شنیدند در دل اندیشه کردند که بر عم بزرگ پیش قدمی کردن لایق نیست۔ حضرت بندگی سراج الدین بر اندیشه ایشان مطلع گشته روز دوم حضرت شیخ الحرمین شیخ یحیٰ را طلبیده فرمودند که فردا روز سیوم شریف حضرت بندگی است، هرچه که من به شما خواهم گفت، قبول خواهید کرد و هیچ وجه عدول نخواهید ورزید۔

حضرت شیخ الحرمین گفتند که آن جناب عم بزرگوار من اند و مشایخ نیز بر آنجناب راضی می شوند۔ مرا از این کار معذور دارید۔ حضرت بندگی شیخ سراج الدین فرمود که حضرت بندگی قطب الاقطاب شما را بجای خود مقرر فرموده اند، از فرمان ایشان عدول نباید نمود۔ حضرت شیخ الحرمین ساکت ماندند۔ الغرض به روز زیارت شریف که همه مشایخ و عوام و خاص حاضر بودند، حضرت شیخ الحرمین بعد از ختم قرآن در خانه خود تشریف بردند۔ حضرت شیخ سراج الدین در آنجا تشریف برده فرمودند که بابا چرا از فرمان پیر خود عدول می کنید۔ بیایید تبرك پوشید و به مقام ایشان بنشینید۔ حضرت شیخ الحرمین عرض داشت که مرا ملاحظه آن است که بر مقام این چنین بزرگی نشینم۔ اگر ادب و شروط آن مقام بجا آورده نشود ، فردای قیامت به روی ایشان شرمنده باشم۔ بندگی شیخ سراج الدین فرمودند چون حضرت قطب الاقطاب شما را بجای خود نصب کرده اند۔ شما توجه به جناب ایشان نموده امتثال فرمان ایشان باید کرد۔ پس دست حضرت گرفته به مجلس آورده تبرك به دست مبارك خود پوشانیده علیٰ رؤس الاشهاد فرمودند که فرمان حضرت قطب الاقطاب به این فقیر چنان

بـود کـه به دست خود تبرك پوشانیده به جای من بنشانی، امتثال فرمان ایشان نمودم ـ این چنین فـرموده مصافحه کردندـ همه مشایخ و اکابر بر انصاف و پیر پرستی حضرت بندگی شیخ سراج الدین تحسین نموده از هر دو بزرگوار مصافحه کردند و همه که و مه به یك زبان گفته که الحق شـمـا مـقبول حضرت قطب الاقطاب بودید و این کارِ شما ، از دیگری هرگز این چنین نشودـ بـعـد از آن بـه طـریقی که معهود است ، قوالان سماع در دادند و مولود خوانان شروع نمودندـ کذافی مخبر الاولیاء و فرادیس ـ

مـخـفی مباد که حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی را چهار فرزند بودند و همه صـاحـب حال و صاحب خلافت و اجازت بودندـ اما از هیچ کسی سلسله جاری نشدـ مگر از حـضرت بندگی سراج الدین قدس اللّٰه سره العزیز که بعضی از مردمان و زنان مرید ایشان بودندـ چـنـانـچه ذکر آن صاحب زادگان پیشتر خواهد آمد و احوالاتِ خلفاء حضرت قطب الاقطاب شیـخ مـحـمد چشتی و خلفای حضرت قطب المدینه شیخ الحرمین الشیخ یحیٰ چشتی و خلفاء صـاحبزادگان ذوی الاحترام بعد از ذکر شریف حضرت قطبی و مرشدی مدظله العالی هر چه که به صحت همدست شده، نوشته خواهد شد ، ان شاء اللّٰه المستعانـ

ذکـر شـریف حـضرت شیخ حسن محمد چشتی الگجراتی فرزند بزرگ حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی الگجراتی احمد آبادی قدس اللّٰه سرهماـ

شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی دارد و از پـدر خـود مـحبـت تـمـام مـی داشـت و خـوف الهیٰ به حدی بود که از هر درویشی و یا بزرگی مـلاقات می کرد، معروض می داشت، دعا کنید که حق سبحانه و تعالیٰ ایمان به سلامت دارد و پیش ازین پیر از دنیا بردارد که مرا طاقتِ برداشت غم و دوریِ وی نخواهد ماندـ

نـقل است روزی میان شیخ محمود برادر خود از شرارت معاندان شکر رنجی واقع شدـ بعد از چند روز معلوم شد که معاندان بر خلاف ظاهر کرده بودند ، بندگی شیخ حسن محمد در

دل خود پشیمان شده بکفارت آن خلوت اختیار فرمودند و دو روز از حجره بیرون نمی آمد مگر بالضرورت۔

نقل است که آنحضرت بر وقت وصال پدر بزرگوار مریض بودند۔ چون ملك خادم معروض داشت که حضرت بندگی قطب الاقطاب ازین دارِ فنا بداربقا خرامان شدند، بمجرد شنیدن این سخن بیهوش شده افتادند۔ آن روز روز سیومِ حضرت قطب الاقطاب بود وجمیع مردمان حاضر بودند که خبر رسید که صاحبزادۂ عالیشان انتقال فرمود۔ همه مردمان از ختم زیارت فارغ شده به تجهیز و تکفینِ صاحبزاده جنت نشان مشغول شدند۔ وفات آنجناب روز سه شنبه ٦ ماه ربیع الثانی وقت چاشت سنه مذکور بود و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات در نور شاه پور اندرون احاطۂ حضرت قطب الاولیاء واقع است۔ یزار و یتبرك به، کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت بندگی شیخ محمود چشتی بن حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی قدس اللّٰه سرهما۔

شرف ارادت و خلافت از پدر خود دارد و محبوب ترین فرزندان حضرت قطب ممدوح اند چنانچه خود حضرت قطب الاقطاب فرزند شیخ محمود را بر سجادگی خود مقرر فرموده بودند۔ چنانچه ذکر آنجناب پیشتر خواهد آمد۔

نقل است وقتی که حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی محبوب اللّٰه به مقام محبوبیت رسیدند ، چند روز در مجلس سماع به جای خود نشاندند و ایشان خلوت دوست بودند۔ هیچ جای در شادی و غمی نمی رفتند۔ اکثر در روضۂ متبرکه حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سره با چند کس که محرم راز ایشان بودند، می نشستند و تا قریب نیم شب همان جا می بودند۔ بعد از آن به خانه مبارك خود می آمدند و بر وقت وصال پدر بزرگوار مریض بودند۔ کذا فی فرادیس۔

وفـات آن جـنـاب شب یکشنبه نهم ماه ربیع الاخر در سنه مذکور واقع شد و قبر شریف در تـختـه نـور شـاه پـور حـضرت احمد آباد گجرات بطرف پایان حضرت شیخ احمد میان جیو چشتی بیرون احاطه واقع است۔ بزار و تبرك به کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکـر شـریف حـضـرت بـنـدگـی شیخ سراج الحق والدین چشتی الگجراتی بن حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی محبوب اللّٰه قدس اللّٰه سرهما۔

شـرف ارادت و خـلافـت از پـدر خـود دارد۔ ایشـان مـحـرم راز حضرت قطب الاقطاب محبوب اللّٰه بودند و مدارالمهام کلی و جزیی بدیشان تفویض بود و در علوم عربیه و فارسیه بهره تـمـام داشتند۔ شیخ حامد منجم و شیخ محمد عارف ولد شیخ حامد و شیخ شاه محمد صدیقی و شیـخ خـضر صدیقی از شاگردانِ ایشان بودند و با برادرِ خود شیخ محمود محبت تمام داشتند و جمیع امور معیشت و دخل و خرج حضرت قطب الاقطاب به دست مبارك ایشان بود و تربیت فرزندان حضرت شیخ محمود ایشان کردند۔

نـقـلسـت که چون وقت وصال حضرت شیخ سراج الحق والدین قریب رسید ، حضرت شیـخ الحرمین شیخ یحیٰ چشتی را طلب فرموده فرمودند که آن چه که فرمودۀ پیر من بود، به جا آمـد۔ اکـنـون انتـقـال ازیـن عـالـم ضـروری شـد۔ بعضی از مصالح که به گفتن آن لابد بود۔ به حضرت شیخ الحرمین گفته و نصایح بلیغ در باب مشیخت و توکل و تحمل فرمودند۔ بعد از آن فـرزنـد ارجـمندِ خود حضرت شیخ عبد الرشیدؒ را بحضرت شیخ سپردند که این برادر شما و هم خـادم شما است۔ این را به فرزندی قبول کنید و به خدمتِ خود بدارید و تربیت این بر خود لازم دانیـد و حـضـرت شیـخ عبـد الـرشیدؒ را فرمودند که بابا رشید، صحبت شیخ را غنیمت شمری و خـدمـت ایشـان بـه جـا آری کـه سـعـادت داریـن تـو درین است و مرید حضرت شیخ الحرمین کـنـانیـدنـد و هـم خـود بـدولـتِ خـلافت از طرف قطب الاقطاب یافته بودند، عنایت کردند و حضرت شیخ الحرمین نیز اجازت دادند۔ کذا فی فرادیس

وفـات آنـجـنـاب بـه تـاريـخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه يك هزار و پنجاه(۱۰۵۰ق) به وقـوع پيـوسـت وعـمـر شـريف ايشـان شـصت و سه سال بود و عمر شريف حضرت شيخ عبد الرشيد قدس سره در آن ايام در هفده سالگی بود و قبر شريف در روضهٔ حضرت قطب الاولياء در پـوره شـاه پـور شريف به حضرت احمد آباد گجرات مقابل روضهٔ حضرت قطب الاولياء غرب رويه واقع است۔يزار و يتبرك به۔ كذا فی مخبر الاولياء۔

ذكر شريف حضرت شيخ عزيز اللّٰه چشتی الگجراتی بن حضرت قطب الاقطاب شيخ محمد چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

صـاحـب مـراتـب اعـلـیٰ و حـافـظ قرآن بود۔ شرف ارادت و خلافت از پدر خود قطب الاقطاب شيخ محمد چشتی قدس سره دارد و ايشان را تربيت و پرورش از برادر خود شيخ سراج الـحـق والـديـن بـود و خود را از فرزندان ايشان می شمردند و می گفتند كه حضرت شيخ سراج الدين برادر من مرا به طريق فرزندان پرورش و تربيت می كردند۔

نـقـل اسـت هـر كـه نـزد ايشـان قرآن خواند ، حافظ شد و اگر حافظ نشد، چنان ضبط داشـت كـه حـافظان را نباشد و فقرا كه ايشان را كسی تعليم می كرد و كند ذهن و سخت زبان بودندی، بندگی شيخ عزيز اللّٰه می كردند بلكه بعضی حافظ می شدند و بعضی كسان را از خود جـز طـعـام و جـامـه مـی گـرفتـند و تعليم هم می كردند در بركت نفس ايشان بعضی ناظره می خـوانـدنـد و در جـوانی اكثر جا رفيق حضرت شيخ الحرمين بودند و اعتقادی و محبتی با ايشان داشتـنـد و در آخـر سـفر با حضرت شيخ الحرمين به دكن رفته بودند و از فن و فريب دنيوی دور مـی مـاند۔ كذا فی مخبر الاولياء۔ وفات آن حافظ كلام اللّٰه به تاريخ بيست و هفتم ماه جمادی الاول و سـنـه وفـات هـم دست نشد و قبر شريف به حضرت احمد آباد گجرات محله تخته نور شاه پور در روضهٔ حضرت قطب الاولياء واقع است۔ يزار و يتبرك به۔

ذکر شریف حضرت بندگی زبدة الواصلین قدوة السالکین الشیخ سراج الحق والدین چشتی بن حضرت شیخ محمد بن حضرت شیخ جمال الدین جمن چشتی قدس اللّٰه اسرارهم۔

آنحضرت عظیم الشان والمقدار، صاحب عزت و وقار بودند و از وی خوارق بسیار به ظهور آمد و تا حال تصرف ایشان جاری است۔ شرف ارادت و خلافت از پدر خود شیخ محمد دارد و نیز شرف خلافت از حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد چشتی محبوب اللّٰه دارد و نسب سامی آنحضرت بدین منوال که شیخ سراج الحق والدین بن شیخ محمد بن قدوة الانام الشیخ جمال الدین جمن بن شیخ محمود عرف شیخ راجن بن شیخ علم الحق والدین چشتی بن الشیخ سراج الدین المعروف به سراج الاولیاء بن شیخ جمال الحق والدین چشتی المعروف بالعلامه که به آنحضرت متصل شده به سلطان فرخ شاه کابلی می رسد۔ مادر آنحضرت دختر شیخ رحمت اللّٰه که از فرزندان مخدوم شیخ سعد اللّٰه بن شیخ عزیز اللّٰه قدس اللّٰه اسرارهم بودند۔

نقل است چون والده ماجدۀ ایشان فوت شدند بندگی شیخ محمد را نسبت در سادات که از فرزندان دختر بن ملك عبد اللطیف دارد الملك شهید اند واقع است و به سبب فتور سلطنت حضرت احمد آباد در بیرم گاه که قصبه ای است معروف سکونت اختیار کردند۔ چون حضرت شیخ سراج الدین جوان شدند، نسبت ایشان نیز در قبیله مذکور واقع شد۔ ایشان نیز سکونت در آنجا اختیار کردند۔ حافظ قرآن بود و فضیلت کامله حاصل کرد۔ چون در حضرت احمد آباد می آمدند، به خدمت حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد چشتی قدس سره ملازمت می کردند و کتب مشایخ صوفیه پیش ایشان می خواندند و تربیت می شدند و حضرت بندگی قطب الاقطاب ایشان را به خطاب سراج العارفین ملقب ساختند و به همان لقب مشهور و معروف گشتند۔ کذا فی فرادیس وفات آن سراج العارفین بتاریخ پنجم ماه رجب

المرجب سنه يك هزار و چهل و يك (۱۰٤۱ق) و قبر شريف در بيرم گام برابر قبر والد ايشان است۔ يزار و يتبرك به۔

ذكر شريف آن شهبازِ ميدان طريقت، عندليب گلزار حقيقت، رئيس المشايخ و الاولياء، زبدة الاتقيا والاصفياء، قطب الواصلين شيخ الحرمين الشريفين الشيخ محمد محى الدين ابو يوسف محمد يحيىٰ الچشتى المدنى الگجراتى احمد آبادى الشاه پورى معشوق اللّٰه الملقب به قطب المدينه بن حضرت بندگى الشيخ محمود چشتى الگجراتى قدس اللّٰه سرهما ۔

از اعيان اولياء و اركان اتقياء مشايخ عظام و مقتدايان ذوى الكرام است و درين طايفه شانى بزرگ داشت۔ شرف ارادت و خلافت از جدّ حقيقىِ خود قطب الاقطاب الشيخ محمد چشتى دادر و نيز شرف خلافت از عمِ حقيقى خود الشيخ سراج الحق والدين چشتى دارد۔ اسم شريف آنحضرت شيخ محمد يحيىٰ و كنيت سامى ابو يوسف و لقب گرامى محى الدين و نامِ والده ماجدۀ آنحضرت عفيفۀ روزگار بى بى رابعه بنت شيخ تاج محمد كه از عمدۀ امراى سلاطين گجرات بودند و حضرت شيخ ما قدوة المشايخ قدس سرهما آنحضرت را در فرديس فرخشاهى به اين طريق ياد فرموده اند كه بايد دانست مناقب و مناصب آن ذات عالى صفات از احاطۀ تحرير و تقرير بيرون است۔ الحق كه وجود مبارك آنجناب حجت بود بر مشايخ سلف بلكه در صوفيه متقدمين هم مثل ذات مبارك ايشان غريب و نادر بود۔ بالجمله اگرش سلطان ابراهيم و يا بايزيد و يا سلطان سيّد عبد القادر جيلانیؒ و يا حضرت خواجۀ خواجگان خواجه معين الدين چشتیؒ و يا شيخ الشيوخ شيخ شهاب الدين سهروردى و يا شيخ احمد كهٹو مغربى و يا سيّد جلال الدين محمد مخدوم جهانيان گفته شود، بجا است و سزاوار است۔ ولادت با سعادت آنحضرت بتاريخ بيستم ماه رمضان المبارك بروز پنج شنبه سنه يك هزار و دو(۱۰۰۲ق) در حضرت احمد آباد گجرات واقع است۔ چنانچه تاريخ ولادت شريف منظومه از تصنيف

حضرت شیخ ما قطب المحبوبین قدس اللّٰه سره العزیز است، این است۔

قطعه:

چــو ســلــطـــان الــولایـــت شیـخ یـحــیٰ
کــــه بـــر وی از خــدا صــد آفــریـن بـــاد
تـــولـــد یــــافـــت در تــــاریــخ مســعــود
ســعـــادت ذات پـــاکـــش را قــریـن بـاد

وهـم تـاریخ دیگر از لفظ رضی واضح می شود۔ شیخ محمد فاضل چشتی بن شیخ فیروز در مـفتـاح الـکـرامات می فرمایند (می فرمودند) که چون آنجناب به تاریخ ماه و سنه صدر تولد فـرمـود از آداب مـاه صیـام بـه روز شیر نخوردی و به شب نوشِ جان فرمودی و میان حافظ منیر الـدیـن مـحـمـودی برادر دینی کاتب الحروف مولٔف جواهر محمودی که بعد تالیفش ملاحظه اشـرف و اقـدس حـضرت مرشدی و مالکی مدظله العالی گذرانیده و حضرت مخدومی من اوله الـی آخـره آن را مـلاحـظه فرموده به جاهایی که اصلاحش ضرور و مناسب دانستند، به دستخط خـاص مـزیـن نـموده مرحمت فرموده اند و در رساله موصوفه نویسند که حضرت شیخ الحرمین الشـریـفیـن حسب الحکم حضرت رسول مقبول ﷺ از حضرت احمد آباد نقل فرموده به مدینه طیبـه سـکـونـت اختیـار فرمودند۔ به این وجه لقب شریف مدنی مشتهر گشت و هم یك قصیده مـدحیه حضرت قطب المدینه مصنفه مولف شجرة المحمود به مقتضات مناسب در اینجا آورده شده۔

قصیده:

حبــذا ای عشــق یــحــیٰ روشـن ایـمــان کــرده ای
شـکــر لـلّٰــه نـفـــس کــافــر را مسلمـان کـرده ای
ای ســوادِ شـــــام کـــاکـل وی بیـــاض صبـح رخ

وجــــه ایــن شیـــرازۀ دل را پــریشـــان کــرده ای
ای ز نــور پـــاك تــو دل هـــای عـــالــم پــر فــروغ
یك زشـمـع حسـنِ خـود صـد هــا چراغـان کرده ای
دور کـــــرده خـــار کثـــرت از ســوادِ خـــاطـــرم
ای گــل رعــنـــای مـــا آن را گــلستــان کــرده ای
ای خیـــال نـــازنیـنـــان بـعـد مـردن هـم نـرفـت
مــحشــر صــغـرىٰ کـه در گـورِ غـریبـان کـرده ای
دل مـــرا آن وقـــت گــفتـــه هست قـرآن در غـلاف
مـصحف رخســار خـود چون زیـرِ د امـان کـرده ای
عشـــق لیــلـــیٰ در دلـــت تـــاثیــر کــرده ای مـنیــر
مثــل مــجنـون چــاك دامــان و گــریبــان کـرده ای

نـقـل اسـت روزی حـضـرت قـطـب الاقطاب محبوب اللّٰه قدس اللّٰه سره العزیز در محل مبـارك بـا اهـلیـهٔ خود تشریف فرما بودند سخن در فرزندان برفت ـ بی بی فرمودند که ما را این چهـار فرندان بس اند۔ حضرت قطب الاقطاب فرمودند که بعد از من بر سجادۀ بزرگان نشیند و والـی ولایـت مـن باشد و سلسلۀ عالیه حضرت چراغ دهلی قدس سره روشن کند تا حال ظهور نـکـرده اسـت۔ بـی بـی التـمـاس کـردند که مرا همین فرزندان بس اند۔ فرزند دیگر نمی خواهم حـضـرت قـطـب الاقـطاب فرمودند لابد آمدنی است، البته خواهد آمد۔ بی بی فرمودند مرا نمی بـایـد، هـم در آنوقت حضرت شیخ محمود چشتیؒ والد حضرت شیخ الحرمین تشریف آوردند۔ حـضـرت قطب الاقطاب فرمودند به فرزندم شیخ محمود بخشیدم ـ بی بی التماس نمودند که به فـرزندم شیخ حسن محمد ببخشید، ارشاد شد اکنون وقت رفت، آنچه شدنی بود شد۔ هم در آن ایـام والـده مـاجـدۀ حـضـرت شیـخ الحرمین بار دار شدند۔ الغرض به تاریخ مذکور آن خورشید

حقیقت از افق غیبت مطلع شهادت جلوه فرمود۔ حضرت قطب الاقطاب بغایت مبتهج و مسرور گشته بر زبان گهر بار راند که کسی است که بعد از من طریقه علو بزرگانِ خود جاری خواهد ساخت و طالبان حق را به مطلوب حقیقی خواهد رسانید۔ کذا فی فرادیس فرخشاهی ۔

نقل است که حضرت شیخ الحرمین در ایام طفلی بازی نمی کردند مگر در خانۂ خود چون می آمدند به حضور حضرت قطب الاقطاب می بودند و یا پیش معلم۔ روزی آنحضرت با سه چهار طفل در روضه متبرکه حضرت شیخ حسن محمد و حضرت شیخ کبیر شیخ احمد میان جیو قدس سرهما تشریف فرما بودند با يك ديگر گفتند که مایان همه چشم بندیم و یکی از میان ما پنهان شود۔ بعد از آن همه چشم کشاده او را از جایی که پنهان شده باشد، بجوییم و بگیریم۔ همچنین نوبت به نوبت می گردند۔ چون نوبت پنهان شدن به حضرت شیخ الحرمین رسید، ایشان در فرجه ای که میان قبر حضرت قطب اولیاء و قبر حضرت شیخ کبیر است، پنهان شدند۔ چون طفلگان چشم کشاده جستند ، دیدند که میان قبر پنهان شده اند، خواستند تا بگیرند، حضرت شیخ در قبر حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی مخفی شده به طرف شرق بیرون آمدند چون طفلان خواستند تا بگیرند باز در قبر شده میان دو قبر آمدند۔ چون از آنجا خواستند تا بگیرند حضرت شیخ در قبرِ حضرت قطب الاولیا شیخ حسن محمد چشتی مخفی شده به طرف شرق بیرون آمدند۔ چون طفلان خواستند تا بگیرند باز در قبر شده بیرون آمدند۔ همچنین دو سه کرت در قبر شریف رفته بیرون آمدند۔ طفلگان متنبه شده دست از ایشان باز داشتند و دهشت خورده دور ایستادند و به معذرت پیش آمدند و به هیچ وقت بحضرت شیخ بازی نمی کردند۔چون می آمدند خدمت بجا می آوردند چون مادران و پدران ایشان این ماجرا به حضرت قطب الاقطاب رسانیدند۔ارشاد شد که هیچ نگوید" وه کٹا شیخ هوئے گا " یعنی آن شیخ بزرگ خواهد شد، کذا فی مخبر الاولیاء۔

نقل است درفرادیس فرخشاهی نگارین گشته که این فقیر از حضرت مخدومی شنیده و

ایشـان از حـضـرت شیخ روایت کردند که بندگی شیخ سراج الدین الملقب به سراج العارفین بن شیـخ جـمال الدین جمن قدس اللّٰه اسرارهم که ذکر آنجناب بالا مذکور شد، به حضور حضرت قـطـب الاقـطاب نشسته بودند و حضرت شیخ الحرمین نیز در آن مجلس بودند۔ حضرت قطب الاقـطـاب به سراج العارفین فرمودند که فرزندم شیخ یحیٰ قرآن حفظ کرده است۔ حضرت شیخ سـراج الـعارفین فرمودند که بابا شیخ یحییٰ رکوع یوصیکم اللّٰه بخوانید۔ حضرت شیخ الحرمین تـمـام خـوانـدنـد و هیـچ جـا خـطـا نـکردند۔ حضرت سراج العارفین آفرین فرمودند۔ بعد از آن حـضرت شیخ الحرمین به حضرت سراج العارفین فرمودند که آنجناب نیز حافظ قرآن اند، سوره قمر بخوانید۔ حضرت سراج العارفین تبسم کرده فرمودند بابا شیخ یحیٰ" سوره قمر توڑی کمر" یعنی بشکند کمر را نیز حضرت قطب الاقطاب تبسم فرموده برخاست فرمودند و حضرت سراج الـعارفین از راهِ شفقت هر دو گوش مبارك حضرت شیخ گرفته فرمودند بابا شیخ یحیٰ طریقۂ جد خـود بیـاموزید و قدم بر قدم ایشان بروید و دعای درازی عمر و توفیق نیك و ترقی درجات کرده تشریف بردند۔ انتهیٰ۔

نـقل است چون حضرت شیخ را عمر شریف به بیست و یك سال رسیده حضرت قطب الاقـطـاب قـدس سره با دختر شیخ عبد السلام که نامِ حافظ جمال داشت بتاریخ ۲۲ ماه شعبان شـب سـه شـنبـه عقد شرعی نکاح بستند و شیخ عبد السلام بن شیخ حبیب اللّٰه از اکابر شهر و از فـرزنـدان حـضـرت بـندگی شیخ حمزه ابن شیخ کریم الدین چشتی قدس سره العزیز بودند۔ مزار ایشـان در قـصبۂ دهر سو مشهور و معروف است و سلسلۂ نسب ایشان با امیر المومنین ابی بکر صـدیـق مـی رسـد و سـلسـلۂ ارادت ایشان به چهار واسطه به حضرت صاحب راز بنده نواز سیّد مـحـمـد گیسـو دراز قـدس سـره می رسد۔ غرض چون حضرت شیخ الحرمین متاهل شدند، به استدعای حضرت قطب الاقطاب ملازمت جمال خان که خدمت فوجداری سرکار پتن نهرواله مـی داشـت و در شـجـاعـت و سخاوت بی نظیر بود، اختیار فرمودند همراه حضرت شیخ بندگی

مـخدوم عزیز اللّه بن حضرت قطب الاقطاب ملازمت وی بودند۔ مرزا عیسیٰ در عدل و گستری و رعیت پروری مشهور و معروف بود، از حضرت شیخ الحرمین جمال خان و مرزا عیسیٰ اعتقاد تـمـام مـی داشـت و خـدمـت مـی کـرد۔ چـون حضرت شیخ الحرمین و حضرت شیخ عزیز اللّه نـوکـری مـرزا عیسـیٰ گـذاشتـه حسـب " استر قهای " حضرت قطب الاقطاب به قصد تجارتِ اسبان به طرف دکن روانه شدند ۔ چون ازین کار فارغ شدند ناگاه حضرت قطب الاقطاب را در معامله دیدند که می فرمایند که اینجا چه نشسته ای، زود بیا۔ حضرت شیخ الحرمین با شیخ عزیز اللّه گفته به جلدی تمام از آنجا روانه شده به خدمت حضرت قطب الاقطاب رسیدند۔ حضرت بـنـدگـی ایشـان را نـعمت فراوان ارزانی داشت و صاحب سجادهٔ خود کردند۔ به تاریخ غره ماه ربیـع الثـانی روز سه شنبه حضرت شیخ الحرمین را بندگی شیخ سراج الدین به دست مبارك خود پیـراهن پوشانیده بر سجادهٔ حضرت بندگی نشاندند۔ چنانچه این مفصل بالا مذکور شد۔ تاریخ جلوس حضرت بر سجاده این است:

شیـخ الـحـرم آن قـطـب زمـان غـوث وری
چـون بـر سـرِ سـجـاده نهـاد آن کف پـا
تـاریـخ جـلـوسـش بـه دلـم هـاتف غیـب
در دادنـد بـا شیـخ مـحـمـد یـحـیٰ

۱۰٤۰ کذا فی مخبر الاولیاء۔

نـقـل اسـت شیخ ما قدوة المشایخ حضرت شاه فرخ صوفی چشتی الگجراتی قدس سره العزیز در فرادیس فرخشاهی می فرمایند که این فقیر از حضرت مخدومی شنیده که بادشاهِ اسلام حـامـیِ دیـن شـاه جهـان سـلـطـان محمد اورنگ زیب بادشاه به صوبه داری حضرت احمد آباد مـنسـوب شـد و ایشان را از بزرگان دین و مشایخ و علما و صلحا و زهاد محبتی و اعتقادی تمام بـود۔ چـون بـر احـوال شـریف حضرت شیخ ما شیخ الحرمین قدس سره العزیز که آنحضرت در

شـرع مـحـمـدی ﷺ استقامت دارند و بهره بیم از علم ظاهری و باطنی دارند، اطلاع یافته قصد مـلاقـات کـردنـد۔ شیـخ نـظـام را کـه استاد ایشان بود، به خدمت حضرت شیخ فرستاده عرض کـنانید که آنجناب با ما ملاقات بکنند۔ حضرت شیخ انکار کرده فرمودند که کار ما دعا گویی اسـت و آن خـدمـت از این جا هم ادا کرده می شود۔ حاجتِ ملاقات چیست؟ شیخ نظام الدین حـقیـقـت را بـه بـادشـاه رسانیده باز به خدمت حضرت شیخ حاضر آمده عرض داشت کرد که بـادشـاهِ مـا از پـدر خود عهد کرده است که در خانۀ فقرا نخواهم رفت۔ حضرت شیخ فرمودند عهـدی کـه بـا پـدر که بادشاهِ دنیا است نتوان شکستن ،عهدی که با خدای جهان آفرین مالك الـمـلك بـاشـد ، چـگـونه توان شکستن ۔ شیخ نظام این کیفیت به بادشاه زاده معروض داشتند ، بـادشـاه مـعتقد تمام شده پرسید که شیخ کدام روز فرصت می باشد تا ملاقات کرده شود۔شیخ نـظـام گـفت که روز جمعه بر وقت اشراق ، بادشاه روز جمعه به بهانه شکار بیرون شهر آمدند و شیخ نظام را به خدمت شیخ فرستادند تا معلوم کنند که بادشاه برای ملاقات می آیند۔

الـغرض چون بادشاه حاضر بارگاه مقدس شده، حسب معروضه شیخ نظام اول ملاقات از حـضـرت بـنـدگـی شیخ عبد الرشیدؒ کرده گفت السلام علیکم ۔ حضرت بندگی عبد الرشیدؒ جـواب سـلام داد۔ بـادشـاه در مسـجـد دوگـانـه تحیة گذارده به اشاره شیخ نظام متوجۂ حجره حـضـرت شیـخ الـحرمین شدند۔ حضرت شیخ از جای خود جنبیده چند قدم پیش رفتند۔ هر دو مـصـافـحـه کردند۔ باز حضرت شیخ به جای خود مستقل قبله نشستند و بادشاه مقابل حضرت شیـخ زانوی ادب زده نشستند و حضرت بندگی شیخ عبد الرشید بر بازوی حضرت شیخ نظام بر بـازوی بادشاه زاده از رومال مگس می راندند۔ حضرت شیخ و بادشاه زاده تا دیری سر به حبیبِ مـراقبه کرده نشستند۔ بعد از آن بادشاه معروض داشت که حضرت مرا چیزی نصیحت فرمایند، ارشاد شد که " یا ایها الذین امنو ذکرو اللّٰه ذکراً کثیرا۔"(۱) اما بادشاه گفت که کدام ذکر

۱: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید (سوره احزاب ، آیت ٤۱)

فرمودند؟ " افضل الذکر لا اله الا اللّٰه "(۱) باز گفت که کدام وقت، فرمودند " الذین یذکرون اللّٰه قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم"(۲) اما در شجره طیبه نگارین گشته که چون بادشاه زاده معروض داشت که کدام وقت فرمودند " و سبحوه بکرةً و اصیلا " (۳)باز گفت که به کدام جلسه؟ فرمان شد " ان الذین یذکرون اللّٰه تا آخر ، باز معروض داشت که حضرت دعا بکنند تا حق سبحانه و تعالیٰ چنانچه علوی دین محمدی باشد ، همان کند۔ فرمودند ان شاء اللّٰه تعالیٰ در آنچه مصلحت مسلمین و علوی دین اسلام خواهد بود ، همان خواهد شد۔ بعد از آن دست برداشتند فاتحه خیریت خوانده بر خاستند۔ حضرت شیخ چند قدم متابعت کرده باز به جای خود تشریف آورده نشستند و حضرت بندگی شیخ عبد الرشیدؒ تا دروازهٔ خانقاه رفته رخصت شده باز به خدمت حضرت شیخ آمدند۔ چون در نیت بادشاه از علوی دین سلطنت خود بود و به زبانِ حضرت شیخ برآمده که همچنان خواهد شد، حق سبحانه وتعالیٰ سلطان محمد اورنگ زیب را بادشاه عالمگیر گردانید و دین محمدعلیه الصلوة و التسلیم را قوت بخشید که در بادشاهان پیشینه دیده و شنیده نشد و معارك و مغازی که ازین بادشاه به وقوع آمد، هیچ بادشاهی را میسر نیامد۔ اللّٰه تعالیٰ مغفرت و ترقی درجات نصیب وی گرداناد۔ کذا فی مخبر الاولیاء و صاحب شجرة المحمود۔

آورده اند که حضرت مخدومی و مرشدی دام فیوضاتهم فرموده اند که چون عالمگیر بادشاهِ هندوستان به خدمت حضرت شیخ حاضر آمده عرض پیرا شد که آنحضرت در وقت خاص از دعا فراموش نفرمایند۔ ارشاد شد که وقتی که یاد آمد بر آن وقتِ خاص خاك افتد۔

۱: بهترین ذکر لا اله الا اللّٰه هست۔

۲:همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته ، و آنگاه که بر پهلو خوابیده یاد می کنند۔ (سوره آل عمران ، آیت ۱۹۱)

۳: و صبح و شام اُو را تسبیح گویید۔(سوره آل عمران ، آیت ۱۹۱)

انتهیٰ ۔

مـی گویند که هر چند که بادشاه عالمگیر خواست که چیزی معین وظیفه و یا یومیه بنام حـضـرت شیخ کند، لاکن حضرت شیخ قبول نفرمود، جواب داد که وظیفه و یومیه معین کردن مـنـاسـب اهلِ توکل نیست۔ آخر الامر بادشاه هر سال دو صد روپیه نقد و یك دستار و یك کمر بـنـد و مـکتوب به دست خود نوشته ارسال می داشتند۔ چنانچه یك سال آن فتوح نرسید۔ سال دوّم چهار صد روپیه جمع کرده فرستادند۔ هیچ گاهی ازین طریق تفاوت نکرد۔

نـقـل اسـت حضرت شیخ الحرمین قدس سره به اشارۂ الهیٰ و به اجازت والده ماجده به تـاریخ غره جمادی الاول سنه یك هزار و شصت و هفت (۱۰٦۷ق) بعد از نماز مغرب به طرف حـرمیـن الشریفین زادهما اللّٰه شرفاً و تعظیماً تشریف بردند۔چند کس مثل حضرت شیخ فرید که بـرادرِ حـضـرت شیـخ می شوند و شیخ قاسم بن احمد خطیب و شیخ ولی خادم حضرت قطب الاقـطـاب شیـخ هـدایـت اللّٰه و سیّد محمد خاندیسی شیخ ابو محمد و شاه محمد و منشی عبد الـغـفـور هـمـراه بـودنـد۔ هـر چند که حضرت شیخ برادر خود شیخ فرید را مانع شدند که والده مـاجـده بـه سبـب جـدایـی ما و شما پریشان اند، باید که شما در خدمت ایشان باشید تا تسکین ایشـان بـاشـد۔ حـضـرت شیخ فرید التماس کردند که مرا مادر تویی و پدر تویی و مرشد تویی و رسـول تـویـی خـدا تـویـی۔ مـن کسی را نشناسم ۔ حضرت فرمودند فریدبهایئ سخن به اندازه بـگـوییـد۔ آری اعتـقـاد شـمـا همچنین است، سخن گفتن لایق نیست۔ چون حضرت شیخ بعد حـصـول زیـارت حـرمیـن الشـریـفین بسیاری از بزرگان ملاقی شدند۔ چنانکه در مدینه منوره از حـضـرت شیـخ احـمد قشابشی قدس اللّٰه سره العزیز که مردمان شهر و موصوف ایشان را قطب مـدیـنـه می گفتند ، ملاقات شد و حضرت شیخ از شیخ احمد قشایشی محبت تمام می داشت و ایشان نیز چون حضرت شیخ را می دیدند، برخاسته جای خودبگذاشتندی و تعظیم و تکریم بجا آوردنـدی و بـعـد از عبـد الـلّـه خـادمِ شیـخ خصوصیتی و محبتی پیدا آورده بوده ملاقات شد و

حضرت شیخ احمد قشایشی مکتوب هر سال می نوشتند و حضرت شیخ الحرمین نیز ازاینجا می نوشتند۔ چنانچه ذکر آن مکتوبات در احوال شریف حضرت شیخ ما قطب الکاملین شیخ الافراد خواجه رکن الملته والدین احمد بزرگ چشتی قدس سره خواهد آمد۔ ان شاء اللّٰه تعالیٰ۔

چون حضرت شیخ الحرمین از مدینه منوره مراجعت فرموده به مکه معظمه رسیدند، بزرگی بود عبد الخالق نام داد قطب مدار بود۔ چنانچه مردمان آنجا قطب مکه می گفتند و آنجناب بر وقت نزدیك باب شامی نشسته متوجه کعبه شده عاشق وار می دیدی و جامه کهنه پوشیدی و دستار کوتاه بر سر می بستی و حضرت شیخ اکثر اوقات نزدیك ایشان می نشستند۔ چون معتقدان حضرت عبد الخالق می آمدند، اشارت می کرد تا با حضرت شیخ مصافحه کنند و می گفتی که هذا شیخ کبیر است چون شیخ الحرمین از حرمین الشریفین مراجعت فرمود در بندر فحا رسیدند از حضرت شیخ محمد علی یمینی مردی بزرگ مشهور و معروف بودند، ملاقات کردند و حضرت شیخ محمد علی با حضرت شیخ محبت تمام می داشت۔الحاصل چون حضرت شیخ در حضرت احمد آباد تشریف آوردند از نزد دولقه بعضی از خدام را پیشتر فرستادند تا معلوم گردد که فردا حضرت شیخ به شهر خواهند آمد۔ روز دوم تمام مردمان محله و خادمان و مریدان و فرزندان همه به استقبال رفتند۔ حضرت شیخ مریدان وغیره بر اسپی سوار کنانیدند ۔ چون حضرت شیخ فرید دیدند که شیخ بر اسب سوار شده اند، خود از گاڑی(ماشین) نیز بر آمده عصای حضرت بر کتفِ خود نهاده پیش پیش اسب می رفت و بآواز بلند صلوة می گفت که الصلوة والسلام علیك یا رسول اللّٰهﷺ۔ همچنین صلوة گویان بخانه مبارك رسیدند و جمیع مردمان را به صلوة گفتن حضرت شیخ فرید رقتی پیدا گشت و والده ماجده را بهجت تام روی داد و قوالان از هر جا آمده سرود می گفتند و دهل می زدند و انعامها می یافتند۔

مخفی مباد که حضرت شیخ الحرمین سوای فواحش هر سماعی که می بودی می

شنیدند و در مجلس سوای دف خورد که آن را خنجری می گویند، حاضر نمی شد و در خلوت هـر سـازی که حاضر می بود می شنیدند۔ چنانچه در شادی فرزندان زنان روبروی حضرت دهل و تـالـی می زدند و سماع می کردند که حضرت شیخ منع نفرمودی کذا فی فرادیس و در شجرة الـمـحـمود مسطور است که از حضرت مخدومی و مرشدی دام فیوضاتکم شنیدم که روزی در مجلس سماع حضرت قطب المدینه غزل حضرت مولانا جامی قدس سره سراینده می شد۔

کـی بود یا رب که رو در یثرب و بطحا کنم

گـه به مکه منزل کنم و گه در مدینه جا کنم

حـضرت موصوف به غایت مشغولی فرموده که ان شاء اللّٰه فردا و امروز و اکنون خواهـم رفـت ـ الـغـرض در همان حالت از وضو فارغ شده به سمت حرمین الشریفین زادهم اللّٰه شرفاً و تـعـظیـمـاً روانـه شـدند و هر گاه بعد از چند سال معاودت از مکه فرموده داخل سورت شدند و وقـت وضـو ارشـاد فـرمـودنـد کـه مـمـکن است از همان وضو که ازینجا کرده روانه شده بودم دوگانه شکریه ادا کنم، مگر تجدید وضو اولیٰ و انسب است۔ انتهیٰ

و در مـخبـر الاولیـاء نـگارین گشته که حضرت شیخ به تاریخ هجدهم (۱۸) ماه مبارك رمـضان در مجلس سماع فارغ شده و در روضۂ حضرت قطب الاقطاب و قطب الاولیاء تشریف بـرده دسـت دعـا بـلـنـد کـرده چیـزی آهستـه آهستـه می فرمودند۔ مصطفی قوال که مزاج دان آنـحـضـرت بـود چـون دانسته بود که حضرت را درین ایام اشتیاق مدینه منوره از حد زیاده شده است ، این غزل مولوی عبد الرحمن جامی قدس اللّٰه سره آغاز کرد۔

کـی بود یا رب که رو در یثرب و بطحا کنم

گـه بـه مـکـه منزل و گه در مدینه منزل کنم

حـضـرت شیخ چت نشسته و دست خود بر روی ریش مبارك آورده فرمودند ان شاء اللّٰه تـعـالـیٰ برین غزل لذت تمام گرفتند و مصطفیٰ ذاکر مذکور که همیشه گوی سعادت می ربود ،

بدین غزل سرفرازی جاوید یافت۔ کذا فی فرادیس ۔

نـقـل اسـت روزی مـرزا بـاقـر مـحتسـب که مصاحب و ملازم بادشاه عالمگیر بود و از حـضرت شیخ الحرمین عناد و تکبر می داشت ، بغیر حکم بادشاه موصوف حکم موقوفی قوالان و مـولـود خـوانـان داد۔ چـونـکـه این تقریب نزد آن جناب می شد۔ غرض حضرت شیخ نامه پر عتاب بنام بادشاه عرضدار فرمودند۔ بادشاه موصوف از مطالب آن مطلع گشته محتسب مذکور را زجـر و توبیخ فرموده ، عریضه در جواب آن رقم کرد۔ چنانچه نقل عریضه درجواهر محمودی مندرج است۔

نـقـل اسـت کـه حـضرت شیخ علاء الدین می فرمایند که مردی طالب علم سخنان اهل کشف و حـکـایـات صـوفیـه بـه خـدمـت حضرت شیخ بیان کردی، روزی بعضی سخنان را به حـضـرت سـلـطان عبد القادر قدس سره نسبت کرده به به طریق ظرافت اداکرد۔ چنانکه به طور طـالـب علمان ظاهر می باشد۔ به مجرد شنیدن این سخن مزاج شریف حضرت گرم شد و آثار نا خـوشی بر چهرهٔ مبارك هویدا گشت و از نگاه تیز بر وی نظر کردند۔ چون آن مرد به مکان خود رفـت ، آتشـی در بدنِ وی پیدا شد و روز بروز افزون می شد تا آنکه تمام بدن وی سرخ گشت۔ قـرابـت داران ایشـان سراسیمه و مضطرب گشته آن مرد را بر سریری انداخته به خدمت حضرت شیـخ حـاضـر آورده مـعـروض داشتـند۔ حضرت شیخ هیچ التفاتی بر آن نفرمود۔ آیندگان مکرر مـعـروض داشتـنـد، حضرت چیزی بر آب دمیده نوشاندند۔ به مجرد نوشیدن آب آتش اندرونی انطفا یافت و در اندك روز صحت کامل روی داد۔ کذافی فرادیس فرخشاهی۔

نقل است در فرادیس فرخشاهی نگارین گشته که این فقیر از زبان حقایق و معارف آگاه فـضـائل و کمالات دستگاه شیخ علی رضا سرهندی شنیده که فرمودند که مرا قاعده بود که هر شـب نـزدیك حـجرهٔ حضرت شیخ نشسته می ماندم و خواب نمی کردم۔ شبی از شبها دیدم که شـخـصـی جوان خوش رو و سیاه ریش از حجرهٔ شیخ بیرون آمد و حالانکه حجره را خادمان از

بیرون قفل کرده خفته بودند۔ به مجرد دیدن وی برخاستم و گفتم، من انت؟ گفت عبد القادر۔ گفتم ، من زین۔ گفت من النواء ۔ من ساکت ماندم و آن مرد رفت ، چون وقت یافتم به خدمت حضرت شیخ معروض داشتم ۔ ارشاد شدکه این مرد از ابدال است۔ برای پرسیدن بعضی از مقدمات انتظامِ جهان که کار ایشان همین است، از بغداد نزد این فقیر آمده بود۔ بعده فرمودند اگر سلطان عبد القادر جیلانیؒ برین بنده نوازشی فرموده تشریف آرند، آنهم عجب نیست۔ اما این مرد عبد القادر مردِ دیگر است که از ابدال است و صاحب مفتاح الکرامات این عبد القادر را حضرت غوث الاعظم دانسته سخنهایی نوشته اند اما از فرادیس فرخشاهی و از مخبر الاولیاء ثابت نمی شود۔

نقل است در فرادیس فرخشاهی نگارین گشته که شخصی از متعلمان پوربی که در سفر حرمین الشریفین به جهازی که سوار بودند، نشسته بود۔ می گفت که چون طعام پخته به حضور انوار آمدی دیگر آن را تقسیم فرمودی و خود بدولت هر دو دست خود را نزد طعام برده بخاری بر دست گرفته نزدیك بینی آورده بوی کردندی و فرمودندی که ازین هم قوت دماغ بسیار می شود۔ اما صاحب شجرة المحمود می گویند که حضرت مخدومی دام فیوضاتهم می فرمودند که حضرت شیخ قدس سره ارشاد می کرد که بو نکردن هم ممکن است۔ اما لحاظ این معنی است که با حاملان عرشِ برین همسری می تواند شد۔ پس متعلم پوربی مذکور می گفت که هیچ روزی سوای قهوه نوشیدن و خوردن و آشامیدن و خفتن و غایط و بول کردن دیده نشد۔ با چهل روز من ملازم ایشان بودم، همان وضو که از سورت کرده بر جهاز سوار شده بودند به جده رسیدند۔ بالجمله این خرق مشهور و معروف است۔ انتهی۔

مخفی مباد که حضرت شیخ در سنه یك هزار و هشتاد و هفت(۱۰۸۸ق) به قصد زیارت حرمین الشریفین از حضرت احمد آباد روانه شدند و در همین سال حج گذارده به مدینه منوره رفتند و در سنه یك هزار و هشتاد و هشت برای حج نیامده بودند و یك هزار و هشتاد و نه

برای حج نیامدند۔ بعد از آن هر سال حج می کردند۔ چنانچه حضرت شیخ ما قدوة المشایخ قدس اللّه سره در فرادیس فرخشاهی تحریر فرموده اند که از حضرت مخدومی به همون طریق شنیده ـ پس به این اعتبار حضرت شیخ یك حج اوّل مرتبه که به طرف حرمین رفته بودند، گذارده بودند۔ چون بار دیگر به طرف حرمین الشریفین روانه شدند و آنجا سکونت ورزیده سیزده حج گذاردند۔ جمله چهار حج گذاردند، اما بعضی دیگر چیزها می گویند و بعضی در کتب نوشته اند، اعتباری ندارد و این فقیر چون حرمین الشریفین رفته بود، از بعضی خدام حضرت استفسار این حکایت کرد موافق فرموده حضرت مخدومی بیان می کردند ، اما به تاریخ بیست و سوم ۲۳ماه ذی قعده سنه یك هزار و یك صد (۱۱۰۰ق) پارهٔ تپ به وجود مبارك حضرت شیخ الحرمین معشوق اللّه قدس سره ظاهر شد و هفت روز ماند و در غره ماه ذوالحجه سنه مذکور به دستور معهود خود از حضرت مدینه طیبه به سوی مکه معظمه روانه شدند و در راه هیچ اثر تپ معلوم نمی شد۔ اما نا توانی به مرتبهٔ تمام بود و در هفت روز به مکه معظمه رسیده طواف کعبه و دیگر ارکان حج بجا آورده در هر مکان که می رسیدند به اندوهِ تمام گریه می کردند، همه مردمان دانستند که حضرت بار دیگر اینجا نخواهند آمد۔ در آن ایام روزی یکی از معتقدانِ حضرت تکلیف ضیافت کرده به خانهٔ خود برد طعامی مهیا ساخته حاضر آورد۔ کسانی که همراهِ حضرت شیخ بودند خوردند و حضرت صایم بودند۔ هیچ تناول نفرمودند۔ بعد از فراغ طعام در حرم آمده در مصلیٰ مالکی قریب یك ساعت اهل تنجیم نشسته خادمانِ خود را نصایح فرمودند۔ بعد از آن برخاسته نزدیك دروازهٔ بیت اللّه شریف آمده به توجه تمام دعا خواستند و گریه فرمودند و بر زبان مبارك راندند که این آخرین وداع است ـ همه حاضران از اهلِ هند و عرب وغیره در گریه شدند۔ بعد از فراغ دعا سیّد فیض اللّه خادم را فرمودند که سر انجام رفتن به سوی مدینه طیبه زود تر کنید۔ سیّد فیض اللّه سر انجام عرضداشت بتاریخ چهاردهم شهر ذوالحجه از مکه معظمه روانه شده بدستور معهود خود در

عرصه هفت روز داخل مدینه طیبه گردیدند ـ اما روز به روز نا توانی زیاده تر می شد۔ آخر الامر به تاریخ بیست و پنجم ماه صفر المظفر در سنه یك هزار و یك صد و یك (۱۱۰۱ق) حرارت و ضعف به مرتبه تمام رسید و خادمان وغیره متفکر شدند۔ اما حضرت شیخ به مقدار معهود خود وقت عصر از حجره بیرون آمده بار می دادند۔ همه کسان می آمدند و به دیدار مبارك حضرت مشرف می شدند۔ به تاریخ بیست و هفتم ماه مذکور روز شنبه خادمان وغیره حاضر شدند۔ به طریق دور قرآن شروع نمودند، چنانچه به تاریخ بیست و هفتم ماه مذکور قرآن ختم فرموده بر هر یکی نظر فیض اثر انداخته چنان نمودند که گویا آخرین صحبت است۔ بعد از آن فاتحه خوانده در حجره شریف تشریف برده نماز مغرب ادا کرده به نوافل و اوراد که معتاد خود بود، مشغول شدند و قهوه نوشیدند تا وقت عشاء در رسید، هم نماز عشاء ادا نموده مشغول با اوراد شدند۔ خادمان به طریق معهود درحجره وابسته بیرون آمدند، اما به تفحص حال حضرت می بودند تا آخر شب حس و حرکت می کردند۔ بعد از آن نزدیك طلوع صبح حس و حرکت معلوم نشد۔ خادمان با یکدیگر گفتند که شاید حضرت از این جهان انتقال فرموده باشند۔ باز اندکی توقف کردند، چون حس و حرکت معلوم نشد، آهسته در حجره کشادند۔ چون نزدیك حضرت شیخ رسیدند، حضرت در سجده بودند۔ اندکی توقف کردند، چون حرکت معلوم نشد تفحص کردند، دیدند که حضرت به عالم بالا خرامیدند۔ جسم مبارك را سر به آسوده کردند۔ از سیّد فیض اللّه و شیخ علاء الدین و مرزا عبد الرشید و دیگر خادمان شنیده شد که معلوم نشد که آن نماز تهجد بود و یا سنت فجر۔ اما اغلب آن است که بعد از نماز تهجد وتر ادا کردند و بعد از آن دو رکعت تشفیعاً الوتر گذاردند و در رکعت دوم در سجده روح مبارك حضرت شیخ بر عالم بالا عروج فرمود و این واقعه روز یك شنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه صفر المظفر در سنه یك هزار و یکصد و یك به وقوع پیوست و عمر شریف حضرت شیخ نود سال و پنج ماه و هفت روز بود وبعد از وصال حضرت شیخ شخصی سرو پا برهنه پراکنده گرد آلوده

مجذوب وضع نا معلوم و نا آشنا پیدا شد و گفت ” لا تمکثو وصل الحبیب الی الحبیب“ (دوست را به دوست وصل کردن دیر نکنید) همین گفت و رفت و هیچ کس او را بیشتر ندیده بود و بعد از آن هم بنظر در نیامد۔

پس مدفن پاك در شهر مدینه طیبه نزدیك روضه حضرت امیر المومنین عثمان بن عفانؓ واقع شده زیارت گاه خلایق است و قبر حضرت سیّد احمد جعفر شیرازی گجراتی و قبر حضرت شیخ آدم بنوری متصل مزار حضرت شیخ الحرمین است رحمته اللّٰه علیه۔ کذا فی فرادیس و المخبر الاولیاء۔

تاریخ وصال حضرت شیخ الحرمین معشوق اللّٰه اکثری از معتقدان به نظم آورده اند۔ اما آنچه حضرت شیخ ما قدوة المشایخ قدس سره یافته اند با قصیده تمام درینجا نوشته می شود۔

قصیده:

رهبر راهِ حق ، ولی خدا
شیخ یحییٰ که بود قطب ورا
شاه آفاق ، فخر اهل جهان
مرشد و رهنمای اهل وفا
روی پاکش به نزد اهل بصر
مطلع شرق ، وحدت عظمیٰ
نور حق در جبین او ظاهر
اهل دل یافت زو فروغ و ضیا
تاجدار ولایت عرفان
آفتاب سپهر صدق و صفا
شرف دودمان آل عمر

مــفـــخـــر چشتیـــان بـــه عـــز و عـــلا
چـــــون ز دریـــــای ذات مـــوج بُـــده
مـــوج از بـــحـــر خـــویـــش نیســت جـدا
صـــــورت مـــوجیـــــت چـــو رفـــت ازو
لا جـــــرم بـــــا خـــدا شـــده یـــکتـــــا
دیـــــد ذاتـــــــش چـــو دیـــد ذات خــــدا
ذات تـــــاریـــخ وصـــل گشتـــــه نـــدا

و تـاریـخ دیـگـر از لفظ سلطان المشایخ واضح می شود و لفظ رضی تاریخ تولد است و لفظ اکمل سال عمر شریف و لفظ اکمل تاریخ وصال است۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکـر شـریف حـضـرت بـنـدگی شیخ رشید الدین چشتی الگجراتی بن حضرت شیـخ سـراج الـدیـن چشتـی بـن حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی قدس اللّٰه اسرارهم۔

آنـحضرت از کاملین وقت بودند۔ شرف ارادت و خلافت از برادر عم زاد خود حضرت شیـخ الـحرمین الشریفین الشیخ یحیٰ چشتی معشوق اللّٰه دارد و نیز خرقه خلافت از پدر عالیقدر خود الشیخ سراج الدین چشتی دارد۔

نـقـل اسـت کـه چون والد ایشان ازین عالم انتقال فرمودند در آن ایام عمر شریف ایشان هـفـده سـالـگی بود۔ بر وقت وصال بعد از نصایح به خدمت حضرت شیخ الحرمین سپردند که ایـن بـرادر شـمـا و هـم خادم شما است۔ این را به فرزندی قبول کنید و به خدمت خود بدارید و تـربیـت ایـن بـر خـود لازم دانیـد و حـضـرت بـندگی شیخ عبد الرشید را فرمودند که بابا رشید، صحبت شیخ غنیمت شمری و خدمت ایشان بجا آری که سعادت دارین تو درین است۔

نـقـل اسـت چـون بـادشـاه عـالمگیر انار اللّٰه برهانه برای ملاقات حضرت شیخ الحرمین

حـاضر شدند، شیخ نظام نزدحضرت شیخ آمده عرض داشت که یك خادم نزد آنحضرت باشد و باقی جای دیگر باشند۔ حضرت شیخ بندگی عبدالرشید را که پسر عم و داماد ایشان بود، اختیار کردند۔ چون بادشاه زاده آمد شیخ و حضرت بندگی عبد الرشید به اتفاق استقبال کردند۔ شیخ نـظـام شیـخ عبد الرشید را از بادشاه ملاقات کناینده گفت که این پسر عم و داماد حضرت شیخ اسـت۔ بادشاه گفت السلام علیکم ، حضرت بندگی شیخ عبد الرشید جواب سلام داد۔ چنانچه در احوال حضرت شیخ الحرمین مسطور است ۔ کذا فی فرادیس۔

نـقـل اسـت چـون حـضرت شیخ الحرمین بار اول قصدرفتن مکه معظمه کردند بندگی شیـخ عبـد الرشید که همراه شاه زاده بودند، حضرت شیخ ایشان را نوشته فرستادند که از بادشاه رخـصـت حـاصـل نـمـوده خود را درینجا رسانند۔ حضرت بندگی رخصت گرفته از آنجا روانه شدند۔چون نزدیك سالیتر رسیدند که خبر محبوس ساختن بادشاه زاده دارا شکوه و بادشاه دین پـناه شاه جهان را هر چهار طرف شایع شده ، راها مسدود شدند و حضرت شیخ عبد الرشید را از سبـب نـا موافقت آب و هوا مرض صعب روی نمود و در آمدن تاخیر شد ، به دشواری تمام بعد از ایام بسیار در حضرت احمد آباد رسیدند۔ حضرت شیخ راه نیافتند۔ خواستند که اگر حضرت شیـخ در دلو باشند رفته سعادت ملاقات حاصل کنند۔خبر یافتند که حضرت شیخ بر جهاز سوار شـده روانـه شـدنـد۔ مـرض عـود نـمـود و بعد از رسیدن بحضرت احمد آباد و هشت روز زنده مـانـدنـد۔ روز نهـم وقت فجر روز چهار شنبه پانزدهم ماه محرم الحرام سنه یك هزار و شصت و هـفـت (١٠٦٧ق) ازین عالم انتقال فرمودند وعمر شریف سی و سه سال و چند ماه بود و همان روز و هـمـان وقت حضرت شیخ الحرمین برادر خود شیخ فرید را فرمودند که فرید بهایی، رشید بهایی (١) انتقال نمود۔ هر دو برادر و دیگر خادمان دست برداشته فاتحه خواندند و قبر شریف

١: واژه اردو به معنی برادر۔

آنحضرت در احمد آباد گجرات در تخته نور شاه پور در روضه حضرت قطب الاولیاء بیرون دروازۂ اوٹی حضرت شیخ سراج الدین شهر قرویه واقع است۔ یزار و یتبرك به۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت بندگی شیخ فرید الدین چشتی گجراتیؒ بن حضرت بندگی شیخ محمود چشتی بن حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد چشتی الگجراتی قدس اللّٰه اسرارهم۔

آنحضرت از ارباب کمال و صاحب سکر و وجد و حال بودند۔ چنانچه صاحب مفتاح الکرامات رحمته اللّٰه علیه آنحضرت را بدین طریق یاد فرموده اند که حضرت قطب زمانه، غوث یگانه، تارك الدنیا بر گذیدۂ رب العالمین حضرت مولانا شیخ فرید الدین چشتی قدس اللّٰه سره ۔

شرف ارادت و خلافت از برادر کلان حقیقی خود حضرت شیخ الحرمین الشیخ یحیٰ چشتی دارد و از حضرت شیخ الحرمین دوازده سال در کسب سلوك بودند۔ بعد از چند سال نسبت با پریان پیدا کردند۔ اکثر از اوقات ظهور جنیان و پریان بر ایشان وارد گشتی۔ در آن وقت مست وار ایستاده پس و پیش مانند پیل دمان میل می کردند۔ هیچ کس نزد ایشان نمی آمد ، اگر ناگهان کسی مقابل ایشان می آمد ، اثر جن و پری بر وی طاری می شد۔ روزی امت الحبیب دختر حضرت شیخ خورد سال بود و حضرت شیخ فرید نزدیك دروازه خانۂ حضرت ایستاده مست و مدهوش پس و پیش جنبش می کردند۔ امت الحبیب از راه نادانی نزدیك رفته سر بیرون کرده به طرف ایشان نظر کرد۔ شیخ فرید نیز به طرف وی دید هر دو چهارچشم شدند۔ همان وقت اثر جنیان و پریان شد و هیچ وجه دفع نشد۔ آخر الامر طعام و سماع قبول کردند۔ آن گاه به حال خود آمدند و هر سال می دادند و اکثر تاخیر می رفت۔ جنیان و پریان آمده اثر می کردند۔ تمام عمر ایشان همچنین بوده۔

نقل است چون آنحضرت به قصد زیارت حضرت بندگی بنده نواز سیّد محمد گیسو

دراز قدس سره در ایام عرس شریف تشریف آوردند ، مردمان آنجا را معلوم شد که آنحضرت از فرزندانِ حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ اند۔ باوجودی که لباس فقیرانه پوشیده بودند، به تواضع پیش آمدند و فرزندان و مجاورانِ حضرت سیّد را دشوار آمد تا آنکه متولی آنجا مجاوران را اشارت فرمود که خیلی ایشان آمدند۔ شما مانع نشوید و بگویند که این جای نشستن تو نیست۔ جای مشایخین و دولتمندان است و جای شما درمیان قلندران و یا ملنگان است۔ حضرت شیخ فرید فرمودند که من از فرزندانِ شیخ نصیر الدین هستم ۔ مجاوران جواب دادند که مثل تو بسیار دروغ زنان می دانیم، تو کیستی؟ لختی درمیان ایشان بحث رفت۔ آخر الامر حضرت شیخ فرید از روضهٔ حضرت سیّد بیرون تشریف آورده و مقابل روضه ایستاده بآواز بلند فریاد کردند که ای سیّد محمد گیسو دراز، ترا بنده نواز گویند، من فرزند چراغ دهلی ام، برای زیارت تو آمده بودم۔ فرزندان تو مرا بی آبروی کردند و به اهانت پیش آمدند۔ اگر تو مرا می دانی چیزی ایشان را بنما و مرا امتیازی فرمای ، وگرنه من این که می روم با تو سرو کاری ندارم ۔ تو دانی و پیر تو داند۔ ناگاه بادی سخت درآمد و در گنبدِ حضرت سیّد واقع شد و بر روضه ایشان برقهای سرخ نصب کرده بودند۔ از میان شکسته شد و چنان آواز در آمد که مردمان روضه شنیدند و آن برقه در هوا چرخ کنان رفت و جای که حضرت شیخ فرید تشریف فرما بودند از روضه مسافت بسیار بود۔ آن برق بر سر شیخ فرید آمده بسوی زمین مائل شد۔ حضرت شیخ به هر دو دست گرفته برداشته بوسه داده از چشم بر سر نهاده رقص کنان در روضهٔ حضرت سیّد درآمدند و دود و روغن وغیره به روی خود مالیده رقص می کردند و می گفتند۔ دم دم شیخ نصیر، دم دم گیسو دراز ، دم دم بنده نواز ۔ تا دیری رقص فرموده سر بر پایان تربت حضرت سیّد نهاده و بوسه داده رقص کنان بیرون تشریف فرما شدند و فرزندان و مجاورانِ حضرت دویده بر پای مبارك افتادند۔

حضرت بر هیچ کس التفات نفرموده رقص کنان از آنجا روانه شدند و فرزندان و

مـجـاوران کسـان خـود را در پـی ایشان فرستادند که به هر طوری که توانند باز آرند تا مکافات گستـاخـی و بـی ادبـی کـه واقـع شده بود، به ظهور آرند۔ اما حضرت شیخ بر هیچ کس التفات نـفـرموده برقه بر کتف خود گرفته و روی سیاه و سپید داغ کرده می رفتند۔الغرض شب در آنجا گذرانیده روز دوّم از گلبرگه شریف جای دیگر روانه شدند۔ کذا فی فرادیس فرخشاهی۔

نـقـل اسـت کـه چـون آنـحـضرت به شهر بیجا پور رسیدند نزدیك دروازۂ شهر مسـکـن جـوگی بود با سلاح و اسب می ماند و در مکتبۂ او مجمعی می شد ۔ چون آنحضرت وی را در مـجـمـع دیـدنـد از وی سـوال کـردنـد کـه ایـن همه برای چیست؟ جوگی مذکور با خودپرستی که در سر می داشت، با آنحضرت گفت که شما را این چه کار است؟ آنحضرت به نظر حلال بر وی نگریسته فرمودند که این اسپ و سلاح ترا همچو نخود بریان نخواهم خورد۔ ازینجا نخواهم رفت۔ بعده بر سنگی مقابل آن بر نشست و تا مدت دوازده سال به حیثی نشسته بـود کـه بـرای قـضـای حاجت انسانی وغیره بر نمی خاست و کف از دهان مبارك بر می آمد۔ آخر الامر آن جوگی مطیع و منقادِ آنحضرت گشت و بر سلاح خود رو در سپر انداخته و اسب مـاده گـرفتـه دریـن معرکه پیشِ آنحضرت در رنگ سپر انداخت و برین ماجرا سلطان علی عادل شـاه واقف گشتـه سـکپهـال خـاص بـرای سواری آنحضرت روان و خود نیز به سعادت حضور پرنور سعید سرمدی گردیده به محل خاص خویش برد و اکثر ملوك زادگان و امراء وغیره هم بـه خـدمـت پـر عـظمت خود آمده به دست بیعت نمودند و یکی از معتقدانش گردیدند و همه بیك زبـان آنـحـضـرت را حضرت شیخ فرید الدین چشتی الگجراتی افراد اللّٰه می گفتند۔ کذافی مفتاح الکرامات۔

نـقـل است که زنی بود که مردمان آنجا ازوی ترسان بودند۔ هیچ کس نزدیك خانۂ وی نـمـی رفت۔ اگر کسی آنجا رفتی البته او را آسیبی می شد۔ حضرت شیخ فرید فرمودند در آنجا رسیـدنـد ومردمان آنجا غله آرد وغیره پیش کردند۔ حضرت شیخ فرمودند که اگر آتشی باشد ،

نـان پـختـه بـكار بريمـ زنى بود لطيفه گو ، گفت شيخ در خانه فلان آتش استـ اگر شما بياريد بدهند وگرنه مايان را طاقت نيست كه آنجا رفته طلب كنيمـ

حضرت شيخ فرمودند كه به چه سبب در خانه ايشان كسى نمى رودـ ديو است يا بلاى ديـگر است كه شما بترسيدـ گفتند كه آدمى زاده است مگر هر كه به خانه وى مى رود ، جگر وى مـى خوردـ حضرت شيخ فرمودند كه من به خانه او خواهم رفت و آتش ازو گرفته خواهم آوردـ فـى الـفـور برخاسته نزديك وى تشريف برده آواز دادند كه اى بنده خدا، فقير براى آتش آمـده اسـت، آتـش بيارـ آن زن اخگر هاى كلان به داندن گرفته دهن گشاده مقابل ايشان آمدـ حضرت شيخ جامه فراز كرده آتش گرفتندـ هيچ آسيبى بدآن جامه نرسيدـ آن زن تيز تيز به سوى آنـجـنـاب ديد تا آسيبى بر ايشان زند، هم حضرت شيخ به طرف او تيز تيز مى ديدندـ آخر آن زن تاب نياورده بيهوش بر زمين افتاد و حضرت شيخ ازآنجا باز گشتند و آن زن بعد از ديرى به هوش آمده بر جاى خود رفتـ كذا فى مخبر الاولياءـ

نـقـل سـت كه آنحضرت بتاريخ بيست و چهارم ماه ربيع الاول در عرس حضرت بى بى فتـحـى تشـريف ارزانـى داشتـه بـودنـد و مـقـابـل روضه منوره بى بى موصوفه ايستاده فاتحه مى خـوانـدند و چون دامن مبارك فراز كرده دعا خواستند، برگ كه از نقره بود و بر قبر بى بى آويخته بـودند ، آن برگ از آنجا پريده در دامن پاك آنحضرت افتادـ همه مجاوران درگاه متحير گشتندـ امـا لاچـار بـودنـد چـه كنندـ چون اين مقدمه از غيب سرزده بود چيزى نتوانند گفتـ كذا فى فراديسـ

وفـات آن ذات فـرخـنـده صـفـات بتـاريخ شانزدهم ماه صفر المظفر سنه يك هزار و نود (۱۰۹۰ق) و قبـر شـريف در حـضـرت احـمـد آباد گجرات به محلهٔ تخته نور شاه پور در روضه قطب الاولياء واقع استـ يزار وى تبرك به ، مخبر الاولياءـ

ذکر شریف آن عارف صاحب ولایت و آن گنجینۂ علم و هدایت ، شمع صوفیان و چراغ چشتیان و یگانۂ روزگار و محبوب پروردگار و صاحب الاسرار و مخزن الانوار ممتاز بتصرف محبوب امام الطریق حضرت قطب العارفین، عمدة الموحدین الشیخ رکن الحق والدین احمد بزرگ چشتی الگجراتی احمد آبادی بن حضرت بندگی شیخ رشید الدین گجراتی بن حضرت شیخ سراج الدین گجراتی بن حضرت قطب الاقطاب الشیخ محمد چشتی گجراتی قدس اللّٰه اسرارهم۔

آنحضرت از اکابر اولیاء و اعاظم خلفاء حضرت شیخ الحرمین شیخ یحییٰ چشتی اند۔ شانی عظیم و همتی بلند و عشق کامل و شوقی وافر داشت و در علم شریعت و طریقت یگانۂ عصر بود و در رضای و تسلیم نظیری نداشت و شرف ارادت و خلافت و سجاده مشیخت از حضرت شیخ الحرمین قطب المدینه الشیخ یحییٰ چشتی الگجراتی دارد۔ نیز شرف خلافت از پدر بزرگوار خود حضرت بندگی شیخ عبد الرشید چشتی دارد۔

عارف حق شناس و قطب یقین
شاه کونین شیخ رکن الدین
در رهِ عشق گرم رو چون برق
با سکون همچو کوه از تمکین
نظرش ما رایت الا اللّٰه
کرده تحقیق از آب و آتش و طین
نسبت اینما توبو را
کرده در خود درست آن شهِ دین
جلوه گاهش درون اهل صفا
خلوت خاص او به عرش برین

ان لـــلـــعــــاشـــقيـــن جـــنـــت را
جـــلـــوه ســـر اوســـت حـــور الـعيـــن
لـــى مـــع الـــلّـــه وقـــت را روحـــــش
يـــافـــت ميـــراث از رســول اميـــنﷺ
شيــخ الافــراد خـــاتــمــــش مــلقــب
زآن كـــــه او فـــــرد بـــوده در رهِ ديـــن
جـــانـــــش انــدر مــحيــط تــم الــفـقــر
شستـــــه از خـــود كـــدورت تــعيـــن
دلــــــش آيــــنـــــه دار شيـــخ حـــرم
بــــاطـــن او نـــديـــم آن شـــــهِ ديـــن
قـــطـــب عـــالـــم نـصيـــر ديـــن و مــلــل
آفتـــــاب ولايـــــت تـــمـــكيـــن
چشتـــــى مـــــا و آستـــانـــــهٔ تـــو
كـــه ســـرش را هـــميـــن بـــود بـــاليـــن

تـولـد مبـارك حضرت قطب العارفين شب يك شنبه وقت عشاء در سنه يك هزار و پانزده (۱۰۱۵ق) واقـع شـده ، چون آن حضرت هفت ساله شدند والد شريف آنحضرت بندگى شيخ عبـد الـرشيـدؒ ازيـن عـالـم رحـلـت فـرمودند و چون هشت ساله شدند به خدمت حضرت شيخ الحرمين مقيد شدند و در يك سال قرآن مجيد تمام فرموده بعد از آن علم صرف و نحو و منطق و حديث و اصول و فقه و حقايق و معارف از حضرت شيخ الحرمين خواندند۔ بعده در رياضت و مجاهدات مشغول شدند ۔

الـغـرض جميع كمالاتِ ظاهرى و باطنى از حضرت شيخ الحرمين حاصل فرموده اند و

بـه هیـچ جـای دیـگر برای استفاده تشریف فرما نشده اند۔ مگر به خدمت آن سر مست ازل شاه عبد الفتاح عسکری قدس سره حسب الحکم حضرت شیخ الحرمین کرات مرات مثنوی شریف گـذرانیـده خوانده اند۔ چنانچه حضرت قدوة المشایخ الشیخ حسام الحق والدین المعروف شاه فـرخ صـوفـی چشتـی قـدس سـره در شجرهٔ طیبه می فرمایند که این بنده در آخر مجلدات مثنوی شریف حضرت سیّد عبد الفتاح به خط قدسی نمط حضرت قطب العارفین در رسیده که این بنده نـه کـرت بـخـدمـت سـامـی به قرات مثنوی معنوی مطهر استرشاد شده و بر باربطی دیگر قرأت حـاصـل گشت و از صحبت آنحضرت بهره بر گرفت و قدری بیضاوی از عالم باللّٰه فانی فی اللّٰه حـضـرت شیـخ فـریـد مـدرس رحـمتـه الـلّٰه علیه که از کبرای عالم و فاضل بود، خوانده بودند۔ الـغـرض حـضـرت سیّد عبد الفتاح عسکری از حضرت شیخ ما قطب العارفین اعتقاد کامل می داشت و التفات بسیار می کردی و حضرت شیخ ما هر روز بر وقت چاشت به خدمت ایشان می رسیـدی و یك ساعت از وقت خود تجاوز نمی کردی۔ تاآنکه سیّد موصوف از بصارت ظاهری مـعـذور بـودنـد۔ بـنـا بـر ایـن وقت نماز چاشت درس مثنوی مقرر فرموده بودند و عادت شریف ایشان چنان بود که خبر آمدن شیخ ما رسیدی ، نماز چاشت گذارده با وضو از خانه خود بیرون آمدندی۔

روزی بطریق معهود حضرت شیخ ما تشریف بردند۔ سیّد موصوف وضو کرده همچنان بـرخـاستـه بیـرون آمـدند و از حضرت شیخ فرمودند عادت ما چنان است وقتی که شما می آیید وضو کرده و نماز چاشت خوانده بیرون می آییم۔امروز شما آمدید و چون برای وضو نشستم در دل خـطـور گـذشـت کـه نماز بهتر که صحبت مرد کامل بهتر۔ با خود درین گفتگو بودم۔ آخر بـرین مقرر شد که نماز را قضا هم می توان کرد۔ اما صحبت را قضا نیست۔ پس صحبت از نماز بهتر است و اولاً لاجرم وضو کرده بیرون آمدم و نماز نگذاردم ۔ حضرت شیخ قطب العارفین فی الفور این بیت با خواندند:

نشست باد به پیشست نماز چیست سلیم
نماز را تو قضا کن که آفتاب نشست

سیّد موصوف برین بیت بسیار خوشحال شدند ـ بعد از آن فرمودند که اکنون آن صحبت حاصل گشت ـ اگر اجازت باشد نماز گذارم، حضرت شیخ به تواضع پیش آمدند ـ سیّد موصوف نماز گذارده بعد از آن به صحبت پرداخته ـ

الغرض در شجره طیبه نگارین گشته که چون حضرت قطب العارفین را سال نوزدهم آغاز شد ـ به فرمودهٔ حضرت شیخ الحرمین قطب المدینه شب بیست و چهارم ماه رجب المرجب شب جمعه به دختر نیك اختر شیخ فتح محمد یعنی مادر این فقیر که نام ایشان راجی مراد بخت است، منسوب شدند و سلسلهٔ آن بی بی بدین منوال است: بی بی راجی مراد بخت بنت شیخ فتح بن شیخ احمد بن شیخ جمال محمد بن شیخ شرف محمد بن شیخ مبارك بن شیخ نصیر الدین بن شیخ عبد الباقی بن شیخ هارون بن شیخ جمال الدین بن شیخ موسیٰ بن شیخ نجیب الدین بن شیخ عزیز محمد بن حضرت سلطان التارکین مخدوم حمید الدین ناگوری چشتیؒ که از خلفاء خاص و مرید با اختصاص حضرت خواجهٔ ما خواجه بزرگ اند و نسب شریف آنحضرت شیخ به زید بن امیر المومنین عمر ابن الخطابؓ می رسد و جدّات اکثر از این بزرگواران از اولاد پاك نهاد حضرت خواجهٔ بزرگ خواجه معین الشرع والدین چشتی اجمیریؓ اند ـ لهذا قطب العارفین از آباء و اجداد فاروقی و از طرف جدّات سیّد موسوی الحسینی اند ـ

نظم:

ای جهان صفا و جان جهان
الامان الامان من الطغیان
قطب دینی فرید دنیایی
ای معین ز من نظام زمان

بـــا ســـراج الهـدیٰ و رکـن الـدیـن
بـــا دلیـــل الـــوصـول الـــی الادیـــان
یـــا غیـــاث الــغیـــاث ادرکـنـــی
انـــا غـــرق بــقـلـــزم الـــخـذلان
بـــا امـــام الـــطـریـق خـذ بیـدی
نـجّـنـــی نـجّـنـــی مـن الـعـصیـــان
انـــت شیـــخ الـــزمـــان ذو شـــرف
بـــا جـلیـل الـقـدر عـظیـم الشـــان
حـــال شـوق الـــیٰ وصــــالـکـم
کیف اصبــــــر لــــغیـــــر کـــم آلان
نـــــار شـــوق الیك تـــحــــرقـــنـــی
کثـــرتــــه الـدمـع نـطـفـــی الـنیـران
قـــصتــــه الـعشـق کیف امـــلاء هـــا
شـــــــر حهــــــــالا نـــطیـــفة الاوان
یـــــا نسیـــم الشــمــــال قـــل لهــم
انـــت ســـاق و انتیـــی عـــطشـــــان
جـــرعتــــــه مـــنك تـــغـــنـــی ابـــدا
مـــن شـــرور الـــدهـــور والازمـــــان
ایهــــا الســــاکــنــون عــنــدهــم
قـــد جـــلـــلتـم بـــا شـرف الاوطـــان
تـــا شـکـــر والـــلّـــه شـکـــر الا

و اذکرونی بحضرت ا لسلطان
انهاهب لنا بحر منهم
رحمته من لدنك یا رحمن ۱
از کرم نو امید کی باشم
بشنوم لائییس به گوش نهان
از در تو رشید می خواهد
صدق اخلاص عفوة العصیان

و صاحب مفتاح الکرامات آنحضرت را به این طریق یاد فرموده اند که حضرت مخدومی و مرشدی مولانا شیخ رکن الدین چشتی که اعظم خلفاء حضرت شیخ الحرمین قطب الواصلین الشیخ یحییٰ معشوق اللّٰه قدس سره اند، از ابتدای تربیت به خدمت پر عظمت حضرت شیخ الحرمین ادب آموخته جمیع علوم ظاهری و باطنی از حضرت شیخ الحرمین استفاده فرموده اند مگر به فرمان حضرت پیر دستگیر مثنوی شریف پیشِ حضرت سیّد عبد الفتاح گذرانیده اند و قدر دو سیپاره بیضاوی نزد میان شیخ فرید فایز گشته و نیز می فرمایند که حضرت مخدومی یك لحظه از خدمت حضرت شیخ الحرمین قدس سره مهجور نمی شدند و چنان تربیت یافته بودند که اگر یك لمحه از ملازمت کیمیا خاصیت جدا می گشتند ،حضرت قطبی پیر دستگیر معشوق اللّٰه آنحضرت را یاد فرموده به حضور پرنور خود می طلبیدند و از حضرت فیض موهبت خود فایض می ساختند۔ انتهیٰ

در مخبر الاولیاء نگارین گشته که آنحضرت قطب العارفین گاه گاه فکر شعر بطریق صوفیه متقدمین هم می کرده اند و این چند ابیات از اشعار آن حضرت است۔

نظم:

مـحـمـد بـادشـاه مـلك جـان ا سـت

فـدای خـاك پـايـش خـان و مـان ا ست

نـه مـن تـنـهـا فـدای خـاك اويـم

هـمـه عـالـم دريـن شـور و فـغـان ا ست

ازينجا مستفاد می گردد که کمال جان بازی آن است که در متعابعت سرور انبیاﷺ که سـر حـلـقـه عـارفان است و سر دفتر محبوبان و محبان کوشد و کمر خدمت استوار بندد و گاه بيگاه علی الدوام چه صبح و شام قدم بر قدم آورند و دم بر دم او برآرد که سر لشکر مجردان مفرد کـه خـلـعـت اجسـاد با ارواحنا ارواحنا اجساد ناپوشيده اند، اوست عليه الصلوة والسلام و همه طالبان چه کامل و چه ناقص خوشه چين خرمن اوی اند ـ

شـاقـع بـوم ديـن رسـول بـس اسـت

رکـن ديـن را کـه بـس کمينـه کـس است

يـوم ديـن اشارت از تجلی انقياد و تجلی انقياد اشارت است از مرتبه که در ؤن سالك هر چـه بيـنـد و هر چه شنود و هر چه گويد از حق گويد و هر چه جويد از حق جويد و چون ابراهيم عليه السلام "انی وجهت وجهيه للذی فاطر السموات والارض حنيفاً وما انا من المشرکين"(۱) در وجود سازد اين مرتبه را جمع الجمع نامند ـ

الهـیٰ شيـخ يـحيـیٰ را بحق احمد مرسلﷺ

نـگـه مـی دار تـا باشد مه و خورشيد را تا بی

يعنی تا که خورشيدِ احديت در آينۀ ماه وحدت می تابد، دامن فيض حضرت شيخ بر

۱: مـن روی خـود را بـه سـوی کسـی کـردم کـه آسـمـانها و زمين را آفريده ، من در ايمان خود خالصم و از مشرکان نيستمـ (سوره انعام ، آيت ۷۹)

سرِ طالبان و فایضان سایه گستردد۔

و دو سه مکتوبات هدایت آیات به طالبان راسخ و عاشقان واثق قلمی فرموده اند و ارشاد تمام نمود ۔ یکی از آن میان ایراد کرده می شود۔ القلیل یدل علی الکثیر۔

مکتوب مخلصاً محباً مشفقاً محباً مکرماً فلان از جانب احقر الناس کژ کارِ پریشان روزگار رکن الدین بعد از تبلیغ اسلام بلسان افتفار مرفوع ضمیر منیر آنکه احوال لا فی حا فی به مقتضای ارادت اللّه مستوجب حمد است و عافیت و فلاحیت آن مشفق حق سبحانه در کاری که مطلوب خود باشد بدارد۔ بمنه و کمال کرمه بیت اللّه ترا بس است۔ ای الهیٰ بشکیب ز خلق فراغت نخواهی مشفقا از خلقت انسان همین شناخت حق است۔ چنانچه حق تعالیٰ فرمود" وما خلقت الجن والانس الّا لیعبدون" (۱) و از لیعبدون مراد لیعرفون داشته اند۔ بس عبارت از عرفان است۔ " من عرفه نفسه فقد عرف ربه " کسی شناخت ذات خود را پس بدرستی که شناخت رب خود و عرفان ذات خویش مشکل در مشکل است۔ از هزاران یك کسی شناخته باشد یا زو نزدیك ۔ اکثر عرفا ممکن ته زیرا که وجدان حق تعالیٰ موقوف بر فقدان خود۔ پس اگر با خود است نشناخته است و اگر همچون است که شناخته ، چونکه از خود فانی باشد به حق باقی باشد۔ پس حق را حق یافت۔ "عرفت ربی" بربی(۲) محقق شد۔ پس سعی باید نمود در فنای خویش که نتیجه اش بقا بحق باشد و خود را به هر وجه که تواند نابود سازد۔ اگرچه حقیقت نابود است و وجود معدومی دارد و طریق های این بسیار است۔ طرق الوصول الی اللّه بعدد انفاس الخلائق اما طرق آسان این است که اولاً ذات خود تصور کند و با معانی نظر تامل نماید که نسبت این قالب من مگر مرکب از اربع عناصر خاك و باد و آب و آتش۔ پس این قالب وجود

۱: و ما انسان و جن را برای عبادت خود خلق کردیم ۔ (سوره الذاریات ٥٦)

۲: هر که خدا را شناخته ، خدا را یافته۔

ندارد ، وجود آن اربع عناصر دارند و آن اربع عناصر چه چیز اند۔ مظاهر از مظاهر های آثار السما حق سبحانه و تعالیٰ چه خاك مظهر اسم ممیت است و باد مظهر اسم حی و آب مظهر اسم محی و آتش مظهر اسم قابض۔ پس آنها هم وجود ندارند۔ وجود آن آثار اسما است که درین مظاهر ظاهر اند و اسم چیست ، علمی است مر ذات را که ذات بهر فعلی و صفتی که ظاهر می شود۔ ذات را مناسبت آن فعل و آن صفت نام نهاده می شود مثلاً شخصی راکه تا علم نیاموخته است عالم نگویند ، پس وجود نیست مگر آن ذات تا و اثر و اسم و مظهر فرع ذات وجود اصل دارد که چون قیام شی بر شی بود۔حقیقت آن شی باشد۔ کس داند که قیام ذات خویش بر قیام حق است۔ پس ذاتِ این را وجود نباشد۔ وجود ذات حق است۔ همچنین صفات خود و حرکات و سکنات خود تصور نماید که قیام افعال من بر قیام افعال وی و قیام صفات من بر قیام صفات وی ۔ غرض که اکل و شرب و نوم و لفظ و قیام و قعود و ذهاب و ایاب و تکلم و سکوت از او اند و این دانایی را هم بر دانایی او داند۔ چون دانایی این شخص و شنوایی و بینایی ۰ گویایی و حیوةفوت و قدرت همه این صفات قایم بر صفات وی تعالیٰ است۔ پس این شخص نیست ، عین ما بود و محض فنا است و بو و نمودی که دارد هو هو است و بود محض نیست مگر ذات حق را و هم برین قیاس جمیع موجودات را قیاس کند۔ چون این منظور نظر باشد خود را یافت که هم نیم و نابود محضم۔

پس حق را یافت که غیر از او اصلاً و قطعاً وجود ندارد۔ ” من عرفه نفسه فقد عرفه ربه“ (۱) ثابت شد۔ چونکه روشن است که فرصت ندارم برین اختصار نموده شد ، باید که مطالعه خوب نمایند۔ اگر جمعیت شد فهوالمراد و الّا نه باز نمایند۔ آنچه دانسته شده بود مرقوم نموده شد و پیشتر آنچه در دانست خواهد آمد، نوشته خواهد شد به شرط آنکه به کس ننمایند۔ زیرا

۱: هر که نفس خود را شناخته ، خدا را شناخته۔

که گندم نمایی جو فروشی است۔ آنکس نالائق محض است، هیچ نمی داند و نمی فهمد۔ چنانچه آن عزیز خوب طریق می داند و می شناسد ۔

مخفی مباد که در مخبر الاولیاء و در شجره طیبه نگارین گشته که معتاد شیخ ما چنان که بود پیش از رفتن حضرت قطب الواصلین مدام روزه داشتی۔ گاهی ترك نکردی۔ مگر در ایام عیدین و در آخر عمر دو سه سال صوام و دام ترك داده بودند و بعد از نماز اشراق تا چاشت به تدریس مشغول می شدندی و درس مثنوی هیچ گاه ترك نفرموده اند و بعد از چاشت به خانه تشریف می بردند و در آن ایام که صایم نمی بودند قهوه می نوشیدند ۔ وقت دوپهر چیزی تناول فرموده بیرون آمدندی و نماز ظهر ادا فرموده در حجره متبرکه می رفتی و تا سه پهر در حجره شریف بسته می داشتی۔ در آن میان خواب هم نفرمودی و وقت سه پهر باز به خانه مبارك تشریف آوردی و وقت نماز عصر گاهی چیزی از رسایل و یا ملا فیظ و یا تفاسیر می نوشتی و گاهی نمی نوشتی و نماز عصر اول وقت بیرون می گذاردی۔ بعد از آن دو سه سبق سلوك یا تصوف درس فرمودی و در اوائل سخنهای تحصیل هم درس فرمودند و در آخر درس این چنین سخنها ترك فرموده بودند و در ایام که صائم می بودند بعد از نماز مغرب چیزی تناول فرموده قهوه می نوشیدی و نماز عشاء گذارده بیرون می نشستند تا یك پاس بعد از آن به خانه مبارك می آمدندی و به مطالعه تصانیف حضرت قطب الاقطاب قدس سره مشغول می شدندی و همه تصانیف نوبت به نوبت مطالعه فرمودندی و تفسیر حسینی علی الدوام مطالعه فرمودندی۔ هر بار که تمام می شد باز شروع فرمودی۔ چنانچه بر وقت وصال شریف تفسیر برین آیهٔ کریمه رسیده بود " کل شئ هالك الا وجه له الحکم و الیه ترجعون"(۱) تا نیم شب درین مطالعه مشغول می بودند و صاحب مفتاح الکرامات دستور العمل حضرت قطب العارفین قدس سره به

۱: همه چیز جز ذات پاكِ اُو فانی می شود ۔ حاکمیت تنها از آن اوست و همه به سوی او باز گردانده می شوید۔ (سوره القصص ، آیت ۸۸)

این طریق تحریر فرموده اند که این احقر احوال صوری آنحضرت به چشم خود مشاهده نموده بـه اظهـار آن مـی پردازد۔ بدانکه آنحضرت شیخ پیوسته صایم الدهر و قایم الیل بودند و چون از نـمـاز صبح فارغ می شدند سه سیپاره از قرآن مجید بطریق دور می خواندند و در آن ضمن آنچه اوراد مـقـرر اسـت بظهور می آوردند تا وقت اشراق بوده بدرس مشغول می بودند۔ در آن ضمن نـمـاز ضـحیٰ ادا فـرموده قریب دو پاس فارغ گشته بخانه تشریف می بردند و بعد از آن از خانه مبـارك بیـرون تشـریف آورده نـمـاز ظهـر ادا فرموده اندرون حجرۀ مبارك رفته در وظائف و اوراد مشـغول بوده یا بین ظهر و عصر خواب می فرمودند و پیش از عصر برخاسته اندرون محل خاص رفته در آنجا یك دو لمحه مانده چون بانگ نماز عصر می شود بیرون آمده نمازعصر ادا فرموده و بـقیـه هـفتـی کـلام اللّه خوانده به اوراد اشتغال می داشتند و بعد ادای مغرب دو رکعت سنت ادا فرموده در خانه مبارك تشریف می بردند و باز برای ادای نماز عشاء در مسجد تشریف آورده بعد انـفرا غ نماز درخانقاه شریف خود می نشیند و قریب یك و نیم پاس بعد از آن در خانۀ مبارك رفته طـعـام تـنـاول فـرموده یك هفتی دیگر خوانده به نماز تهجد می گردانیدند و بعد از ادای آن نماز وظیـفـه و اوراد خوانده در مطالعه کتاب بسانین الحسینیه مشغول شدند و کمتر وقت در مطالعه کتب دیگر اشتغال می ورزیدند و همچنین مدام و مستدام عمل می فرمودند۔

نـقـل اسـت که چون حضرت شیخ الحرمین قطب المدینه قدس سره بار دوم قصد مدینه مـنـوره فـرمـودنـد حـضـرت مـخـدومی قطب العارفین تا بندر سورت همراه بودند۔ چون هنگام سـواری جهـاز مـرتـب شـد حـضـرت قطب العارفین عرضداشت که من هم حاضر همراه رکاب آنـجـنـاب خواهم ماند ـ حضرت قطب المدینه فرمودند که مقام حضرت قطب الاقطاب مظهر اللّـه الـصـمـد الشیـخ مـحـمـد چشتـی مقامی است عالی و به شرف آن مقام شما را مخصوص گردانیده اند۔ باید که در آنجا به استقامت باشید و طالبان این راه را ارشاد نمایید که عالمی را به سبـب شـمـا فیـض خواهد رسید و من شما را موافق اشارت حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد

چشتی و حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سرهما می گویم۔ چونکه حضرات موصوفین شما را پسند کرده اند و از حضرت قطب الاقطاب مرا اشارت شده است که تو می روی و اوشان را هم می بری ، جای ما خالی خواهد ماند۔ ازین سبب شما را به جای ایشان می فریسیم و الا مرا از خود جدا نخواهید دانست۔ هر جا که شما خواهی بود، من نزد شما ام۔ این چنین فرموده شیخ هدایت اللّٰه خادم را فرمودند که پیراهن از بقچه بیرون کرده بیارید ۔ چون آورد پیراهن زیرین که عرق آلوده بود از بدن شریف خود کشیده به حضرت مخدومی قطب العارفین عنایت فرمودند و ارشاد فرمودند که شما بخانۀ خود رفته با والده و لواحقین ملاقات کرده نزد ما بزودی خواهید آمد و این پیراهن را به حوالۀ والده خواهید نمود و این سخن برای آن بود که ادب خرقه آن است که تا سه روز بپوشند و بعد از آن از بدن خود کشیده نگاه دارد۔ چون حضرت مخدومی قطب العارفین به خانه مبارك خود تشریف آورده از والده ماجدهٔ خود ماجرا بیان فرمودند والدهٔ آنجناب بسیار خوش شده در حق حضرت مخدومی دعا یادکردند و چیزی از شیرینی طلبیده خورانیده باز وداع کردند۔ حضرت مخدومی وقت مغرب بخدمت حضرت شیخ الحرمین بدرگاه حضرت شاه عالم محبوب اللّٰه که حضرت شیخ آنجا مقام فرموده بودند رسیدند۔ کذا فی شجرة طیبه ۔

نقل است چون حضرت شیخ الحرمین بعد از انفراغ اول حج بحضرت احمد آباد تشریف آوردند۔ حضرت شیخ احمد قشایشی که در آن وقت قطب المدینه بود به حضرت شیخ الحرمین محبتی می داشت مکتوب هر سال می نوشتند و حضرت شیخ الحرمین نیز ازینجا جواب می نوشتند۔ در سالی حضرت شیخ احمد موصوف نوشته بود که از فرزندان کدام کس بر جادۀ طریقت و سجاده است، بنویسند تا در حق وی دعا کرده شود۔ حضرت شیخ الحرمین نام مخدومی حضرت العارفین به این طریق نوشته فرستادند که شیخ رکن الدین احمد در خدمت این فقیر به کسب علوم ظاهری و باطنی مشغول است و سلسلهِ خاندان عالیه چشتیه از نهاد

ایشان روشن و هویدا خواهد شد۔ در حقِ ایشان دعا کنید۔ حضرت شیخ احمد قشایشیؒ مکتوبی بنام نامی حضرت شیخ الحرمین نوشتند۔ در مکتوب این الفاظ بود۔ " انت یحییٰ محی الموتی من زارك فهوا"(۱) همچنین چند الفاظ بودند و برای حضرت مخدومی شیخ رکن الحق والدین احمد چشتی نیز رقعه نوشته ارسال فرمود۔ در آن نوشته بود که " انت کبیر انت کبیر" خاندان عالیه چشته از ذات شریف روشن و هویدا گشت و حق سبحانه و تعالیٰ آنحضرت را قطب العارفین گردانید۔ کذا فی فرادیس فرخشاهی پس محبی و مخلصی میان حافظ محمد منیر الدین صاحب محمودی المتخلص به منیر که از برادران دینی کاتب الحروف اند۔ این ارشاد را با حسن وجه نظم کرده داخل شجرة المحمود نموده اند۔ چنانچه آن این است۔

قطعه:

خواجهٔ ما جناب رکن الدین
به خدا منصبی چه یافت منیر
صاف ارشاد شیخ احمد شد
کاندرین خاندان انت کبیر

الحق که ذات فرخنده صفات حضرت قطب العارفین در خاندان عالیه چشتیه نظامیه نصیریه از کبرای اولیاء ذوی الکرام واقع گشته و سوای آن در بزم خلفاء عالی مرتبت نیست۔ حضرت شیخ الحرمین کالبدر فی النجوم کامل و مکمل شده۔ شمع خاندان عالی شان حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره را ضیای تازه بخشید۔

نقل است روزی نیم شبی به خانهٔ یکی خادم ذی عزت و صاحب دل آتش افتاد۔ همه اسباب وغیره سوختن گرفت و خوف بود که تمام محله بسوزد و باد هم بسیار بود۔ مردمان محله و سائر همسایه سراسیمه و مضطرب گشتند، حیران ماندند و هر چند که مردمانِ اطراف

۱: تو زنده است و مرده ها را زنده می کند۔ هر که تو را زیارت کرد، زنده شد۔

و جوانب که ازدحام(۱) کثیر بوده۔ برای آتش آب وافر انداخته اماشعله کم نشد بلکه زیاد گـردیـد۔ گویا آب روغن شد و در آن وقت حضرت قطب العارفین در حجره مبارك تشریف فرما بودند۔ناگاه درِ حجره را باز کرده فرمودند که آتش فرو شد یا نه ۔ همه ها التماس نمودند که هر دم زیـاده مـی شود، اندکی مانده۔ باز استفسار فرمودند ، باز همچنین عرض کردند۔ چون همین سه بـار پـرسیـدنـد، هـمـون عرض کردند۔ حضرت قطب العارفین سکوت فرمود۔ همچنان در حـجـره مبارك تشریف داشت۔ خادمان عرض کردند که ای پیر دستگیر برایِ خدا این کار باید کـرد کـه همه بندهٔ خدا هلاك خواهند شد۔ به مجرد استماع فرمودن حضرت ممدوح از حجره مبـارك بیـرون تشـریف آورده در صـحنِ خانقاه ایستاده نگاه بسوی آتش فرمود و صاحب مخبر الاولیـاء در ایـنـجـا می فرمایند که بروقت نگاه فرمودن بعلم اللّٰه چیزی خواندند یاهمین نگاه می کـردنـد، هـمـان زمان آن آتش فرو نشست و خود بدولت در حجره تشریف بردند۔ چون روز بر آمـد هـمـه خـورد و کلان به طریق معهود حاضر شده آن چه ماجرا در شب گذشته بود حکایت آغـاز نمودند۔ حضرت قطب العارفین تبسم فرموده ازین اعراض نمودند و فرمودند که هر چه که شد تعجب چیست؟ و از حکایت منع فرمودند۔ کذا فی شجرة طیبه والمخبر الاولیاء۔

نظم:

شیـــخ آفـــاق و شــــه کــون و مــکـــان
دستـــگیـــر خـلـق و فـخـــر چشتیـــان
قــطـــب اقــطـــاب جهـــان و غـوث دیـن
شیـــخ رکـــن الـحـق والـدیـن را بـدان
عـــارف کـــامـــل ولـــی حـق شـنـــاس
نیســـت دیـــگـــر مثـل او شیـخ زمـــان

۱: دراصل اژدهام

ثـــانـــی شیـــخ نـــصیـــر اودهـــی
دستـــگیـــر خـــلـــق بـــوده در جهـــان
در حیـــا و عـــلـــم و حـــلـــم و خـلـق و وفـــا
ثـــانـــی شیـــخ حـــرم لاریـــب دان
اهـــل هـــنـــدوستـــان شـــد زو فیـــضـــمـــنـــد
اهـــل حـــق گشتـــنـــد ازو گـــجـــراتیـــان
هـــر کـــه رویـــش دیـــد گـــفـــت از صـــدق دل
بـــر جبیـــنـــش قـــطبیـــت دارد نشـــان
گـــر تـــو مـــی خـــواهـــی کـــه یـــابـــی وصل حق
نـــام پـــاكِ او بـــه جـــای ورد خـــوان
اهـــل دل گـــویـــنـــد او را روز و شـــب
بـــود ســـلـــطـــان الـــمشـــایـــخ در جهـــان
وصف پـــاك اوســـت از حـــد بیشتـــر
کـــی تـــوان کـــردن ازو شـــرح و بیـــان

کذا فی مخبر الاولیاء۔

نـقـل اسـت کـه شخصی تجارت پیشه مع اسباب و خدام در مرکب جهاز سوار بوده و دردریـا و جهـاز را بـاد سـخـت و طـوفـان گرفت و جهاز در ورطهٔ غرق عفریت رسید و شخص مـذکـور نام پاك حضرت قطب العارفین گرفت، باوجودی که حضرت پیر دستگیر از دریا بسیار دور بودند، فوراً با نفس نفیس خود تشریف آورده مرکب جهاز را از روطهٔ هلاك نجات بخشید۔ چـون آن شـخـص بـرای قـدمبوسیِ حضرت قطب العارفین مع همراهیان در حضرت احمد آباد گـجـرات آمـد و هـمـراهیان او گاهی حضرت پیر دستگیر قطب العارفین را ندیده بود۔ به مجرد

شـنـاختـن فرق خود ها را بر قدم مبارك حضرت نهادند و كوائف جهاز آغاز نمودند۔ درآن حين پيـرامـون حـضـرت قـطب العارفين از علماء و صلحا درويشان وغيره هم حاضر بودند۔ حضرت شيـخ الـعارفين ازين احوال مانع شده فرمودند كه فقير هيچ جا نرفته بلكه در خانقاه در مجمع اين فـقـراء وغيـره حـاضـر ام، لاكن از حسنِ اعتقاد شخصى مذكور بوقوع آمده باشد۔ آن را به زبان آوردن مـنـاسب نيست ـ حق سبحانه و تعالىٰ هر چه مى خواهد، مى كند۔ الغرض مردمان آفاقى وغيـره از حـضـرت قـطـب الـعارفين بيعت شده و فيضياب ولايت گشته با وطان خود ها رجوع كـردنـد و اقطابِ آن جهات گرديدند۔ الحمد للّٰه على كل حال(۱) كذا فى مرات كياويه و هم در جـلد پنجم مرات كياويه نگارين گشته كه حضرت قطب العارفين را از حضرت شيخ الحرمين شيـخ يـحيىٰ قـدس سـره سـلاسـل مشـايخ صوفيه قدس اسرارهم رسيده اند۔ چنانچه در منشور الـخـلافة ذكـر آن بـه تمامها مذكور است۔ فان شئت فارجع (۲) اليها صاحب شجرة المحمود ازينجا فرموده اند۔

قطعه:

يـــا الهــىٰ يـــه كشتــى ايـمـــان
از طــفيـــل جـنـاب ركـن الـديـن
نـه كهيـں غـرق بـحـر عصيان هو
بـلـكــه هـو جـاے غـرقِ بحرِ يقين

۱: در هر حال خدا را شكر كنيد۔

۲: اگر تو مى خواهى بطرف اُو رجوع كن۔

نـقـل اسـت که حضرت سیّد احمد مدار المهام قادری ثم سهروردی و نقشبندی رحمته اللّـه عـلیـه مـی فـرمـایـنـد کـه بنده را مع چند علماء و مردمان که منکر خوارق بزرگان بودند و حضرت قطب العارفین را از بدی یاد می کردند۔ بعد از وفات حضرت قطب العارفین اتفاق سفرِ حـجـاز افتـاد۔ چـون از حج فارغ گشتیم و در حرم شریف به وقت نماز مغرب برای نماز، من و جـمیـع مـنـکـریـن رفتیـم۔ ناگاه حضرت قطب العارفین را بهمین حیات مشاهده کردیم۔تمامی نـاظـرین و منکرین تعجب کرده خواستند که از حضرت شیخ ماجرا پرسیم لاکن وقت نماز بود، سـکـوت ورزیـدنـد۔ چون از نماز فارغ شدند ، بنده و همه منکرین وغیره پیرامون حضرت حلقه بسته تفتیش احوال کردند۔ حضرت قطب العارفین خاموش گردیده دم بیرون نیاورد۔ چون یاران بسیار الحاح نمودند، حضرت شیخ از دم سرد و دل پرور و نفس مبارك بر آورده فرمودند که خدا قادر به قدرت خود و رسول اکرمﷺ مختار و ما تابع دار هر چه که امر شود و بر به جا آوردن آن گـردن نهـاده ام و بـاز فرمودند که در هر نماز ملاقات خواهد شد۔ اما انکشاف این امر بر کسی روا نـدارد و الا مـلاقـات نـخواهد شد۔ مایان گفتیم(۱) که بعد ممات تکلیف عبادت شرع می کـنیم(۲) و آنحضرت چرا خلاف شرع می نمایند۔ ارشاد شد که فقیر حالا زنده است یا مرده؟ گـفتیـم زنـده ، پـس فـرمـودنـد ، چـرا چنین می گویند، این چنین فرمود۔ از چشمان مایان پنهان گشتـنـد و هـمـچنان روزها شد۔ همه منکرین معتقد گشتند بیعت طلب کردند۔ فرمودند که از پسـرم حسـام الـدیـن مـحـمد فرخ ملاقات بکنید۔ شما را از او فیض جاری خواهد شد۔ کذا فی منطوق الکلام۔

پس مخفی مباد که حسب الارشاد حضرت قطب العارفین تمامی مردمان به خدمت ذی

۱: دراصل گفتند۔

۲: دراصل کند۔

درجت حضرت قطب العاشقین الشیخ حسام الحق والدین محمد صوفی چشتی الگجراتی قدس سره حاضر شده بیعت نموده مراتب علیا حاصل ساخته به وطن مالوفه خود ها روانه گردیدند۔ الحمد للّٰه علیٰ کل حال۔

نقل است که روزی حضرت شیخ الاسلام قطب العارفین در خانۀ مبارك تشریف فرما بودند و وقت طعام بود۔ فرمودند که شب نان و گوشت به سیری تمام خورده ام ، اشتها ندارم۔اکنون نخواهم خورد۔ محرمان عرض نمودند که در مجلس مبارك گوشت نپخته بود و نه خود بدولت جایی رفته بودند، از کجا به تناول درآمد؟ ارشاد شد که در شب مردی از غیب آمده مرا نان و گوشت خورانید۔ چنانچه استخوانها در حجره انداخته ام۔ تمامی محرمان اندرون حجره مبارك رفته دیدند استخوانهای تازه یافتند و علامات های خوردن ظاهر بود۔ کذا فی شجره طیبة ۔

نقل است که پیر زنی شوریده حال فاطمه نامی در جستجوی پیر جوان بخت در هر دیار می گشت۔ اما در هیچ جا خاطرش تسلی نمی یافت، آخر الامر به طرف حضرت احمد آباد گجرات آمده شب نزول کرد۔ چون صب خبرآمد آن شیفته حال محنت فراق کشیده و لذتِ درد و الم چشیده به حضور فائض النور حضرت قطب العارفین حاضر آمده از فرط محبت التماس بیعت کرد۔ حضرت شیخ الاسلام از حالت او به ذوقی آمدند و به الطاف تمام قبول فرمودند۔حاصل کلام قطره به دریا پیوست ، مقصودش حاصل گشت۔ فی الفور ارادت آورد۔ چون تجرید تمام داشت چند بادامی که مایۀ قوت همان بود نیاز آورده و بر یك کملی کهنه که از صد جا پاره بود و جز آن هیچ جامه نداشت ، پیش کش حضرت شیخ الاسلام کرده التماس نمود که آنحضرت هر وقتی که از وضو بر خیزند پای مبارك برین بگذارند۔ حضرت شیخ الاسلام به مهر های تمام آن را قبول فرموده بر کملی نشستند۔ آخر الامر آن زن حسب الحکم حضرت قطب العارفین به طرف حرمین الشریفین روانه شد۔ حضرت شیخ بادامها را همانطور

امـانـت داشتـنـد و خرچ نفرمودند و اکثر اوقات یاد می فرمودند و چیزها در حق ایشان گفتند و می گویند که آن زن مجذوبه برضای کهنه از حضرت شیخ ما قطب العارفین به طریق تبرك گرفته و پارچه ها دوخته همچو دلقی ساخته و به تعظیم و تکریم نگاه می داشت و اوراد امادی بود۔ او را اتـفاق سفرِ دکن افتاد و آن زن مجذوبه تبرك شریف را به وقت وداع بدو عطا نمودند۔ آن مرد در بقچهٔ خود بسته همراه خود برد۔ در آن سفر بر کنارهٔ جوی لشکر افتاده بود۔ ناگاه آب جوی غـلبـه کـرد و اموال لشکریان بسیار تلف شد و رختِ آن مرد هم برفت۔ چون شب خواست که بـخسپـد بـرای فرش هیچ نمانده بود۔ آدم خود را فرمود که هر چه باشد بیارید ۔ او از بقچه تبرك آورده بـگسـتـرانیـد و بالای آن چادر دیگر انداخت۔ آن مرد ازین معامله غافل بود، برو بخسپید۔ چون به خواب رفت، بدید که آن زنی در دست چوب گرفته با غصه و هیبتِ تمام می آمد و می گوید که بر جامهٔ تبرك چرا خسپیدی ، برخیز وگرنه میزنم۔ آن مرد مضطرب شده بر خاست و از آدم خـود پـرسیـد آن چـه که حقیقت بود او بیان کرد۔ آن مرد الحاح و زاری نموده آدم خود را زجر و توبیخ کرده آن تبرك را باز در بقچه بسته همچنان بخسپید۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

مـخـفـی مبـاد کـه حـضرت شیخ ما را عادت چنان بود، چون عرس مبارك حضرت شیخ الـحـرمین شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه قدس سره در آمدی، خرچ بسیار می فرمودی۔ چنانچه از ابتـداء تـاریخ بیست و یکم ماه صفرتاآخر ماه از مجلس ختم قرآن و مولود بروح حضرت شیخ الـحـرمین معمور می داشت و از ابتداء غره ماه ربیع الاول تا چهاردهم ماه مذکور که روز عرسِ حـضـرت خـواجـهٔ مـا خواجه قطب الحق والدین بختیار کاکیؒ است، به روح حضرت رسالت پناهﷺ از مجلس طعام و مولود شریف و ختم قرآن معمور می داشت۔ درین ایام خرچ بسیار می فـرمـودنـد و هـم طـریقه علیه چنان بود که چون عرس حضرت شیخ الحرمین رسیدی ، حضرت قـطـب الـعـارفیـن تـردد اسبـاب آغـاز مـی فـرمـودی، سـالـی در سنـه یك هـزار و یکصد و چهـارده(۱۱۱٤ق) چـنـان اتـفاق افتاد که ایام مجالس بسیار قریب رسیدی و برای جمع نمودن

اسباب حکم نفرمودند۔ کسانی که به خدمت این کار سرفراز بودند التماس نمودند که اسباب مهیا نیست۔ اگر فرمان شود مهیا کرده شود ۔ ارشاد شد که بینم چه می شود؟ بعد از چند روز فرمودند که حضرت شیخ الحرمین را در معامله دیدم گویا در مجلس ایستاده به دست ما تبرك تقسیم می کنانند و بعد از آن حکم جمع نمودن اسباب فرمودند و هم درین ایام روزی فرمودند که درین چند روز در معامله دیدم یکی دیدم که جای حجرهٔ ماست راوٹی یعنی ثقف مربع ساخته اند و حضرت شیخ الحرمین هم آنجا تشریف فرما اند و بعد از آن فرمودند که دیگر خوابی است اگر می گویم همه مضطرب شوند و خود تبسم می فرمودند۔ هر چند همه قصد کردند ، تبسم می کردند و بیان نفرمودند۔ بعد از آن چون روز عرس شریف شد، مجلس را منور ساختند با ذوق تمام چنانچه همه اهل مجلس را ذوق در گرفته بود و صوفیان از هر طرف وجد و رقص می کردند و پیش شیخ ما آمده درپا می افتادند و شیخ همه را تسکین می فرمودند۔ اما آن روز در بدن مبارك کسل بسیار بود۔ چون روز دیگر شد عادت بود که شبِ آخرین این ماه اول شب مجلس مولود شریف می شد۔ از سبب کاهلی در آن مجلس نشستن نتوانستند۔ در صحن خانقاه شریف نشسته مولود شریف می شنیدند۔ ناگاه مولود خوانان این غزلِ حضرت غیب اللسان خواجه حافظ شیراز آغاز کردند۔

غزل:

به حسن و خلق و وفا کس به یار ما نرسد
ترا درین سخن انکار کار ما نرسد

تا آخر شیخ ما را قدس سره چنان ذوقی پیدا شد که اهل مجلس را در گرفت۔ چون صبح شد حسب عادت شریف خود وعظ بیان فرمود و هم طریقه علیه چنان بود که دوازده ایّام مولود شریف نسخه ای از نسخه های احادیث می خواندند و معنی افاده می کردند۔ چون سال مذکور کسل بدنی بود، به فرزند کبیر لا نظیر حضرت محبِ یزدانی شیخ جمال الدین جمن

ثانیؒ را فرمودند۔ آن جناب مشارق الانوار شروع کردند و خود می شنیدند و معانی افاده فرمودند تا سه روز خود نشسته مجلس منور فرمودند و روز چهارم در مجلس نشستن و نتوانستند در حجره نشستند و به فرمودهٔ حضرت شیخ ما شیخ جمال الدین چشتیؒ قدس سره در مجلس نشسته می خواندند و معانی بیان می فرمودند۔ چند یارانِ مخصوص اهل ذوق بودند۔ با ایشان نکته های حقایق ارشاد می فرمودند و آن آخر مجلس بود چون از آنجا برخاست فرموده در روضهٔ حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتیؒ و قطب الاقطاب شیخ محمد چشتیؒ قدس سرهما تشریف برده علاحده علاحده می خواندند۔ چنان می نمود که گویا از همه رخصت می شوند و بعد از به خانهٔ مبارك تشریف نرده فرمودند که امروز از میان رخصت شدم و صاحب شجره طیبه می فرمایند که چون حضرت شیخ درین ایام مرض در مجلس مبارك رفتند سه پهر کسی آنجا حاضر نبود مگر والدهٔ ماجده این بنده ناگاه در گریه شدند و این بنده را یاد فرمودند۔ والدهٔ این بنده مرا طلبیدند، من حاضر شدم، ظاهر نمودند که فلان کس حاضر است به سوی این احقر به نظر رحمت می دیدند اما هیچ نفرمودند و در آن وقت حضرت شیخ را چنان ترکیبی کرد که به حضور قدم بوسی حضرت پیر دستگیر شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و نام پاك حضرت شیخ الحرمین قطب الواصلین شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه می گرفتند و زار زار می گریستند۔ چون یارانِ خانقاه خبر یافتند، همه حاضر شدند بطریق معذرت پیش آمدند و گفتند هر چه ارادهٔ حق باشد می شود، فرمودند بلی همچنین است ـ" الخلق للّٰه والامر للّٰه" (مخلوقِ خدا و حکم خدا)همین کلمه تا دیر تکرار می فرمودند۔ بعد از آن روز این بنده به حسب فرمودهٔ روز و شب قریب می ماند۔ چون دوازدهم ربیع الاول شد روز پنج شنبه بود یا سی روز برآمده چند مرتبه نام پاك حضرت شیخ الحرمین گرفتند و استغفار کردند و چند کرت این آیه کریمه تکرار می فرمودند۔ " فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخر ة توفنی مسلما و

الحقنی بالصالحین ۔"(١) درین بیماری این آیه کریمه مذکوره را ورد زبان ساخته بودند و این بیت بارها بر زبان اقدس می راندند۔ بیت:

ای بـه در مـانـدگـی پـنـاه همـه

کـــرمِ تســـت عـذر خـواه هـمـــه

درین حالت سکر غلبه کرد۔ بعد از آن هیچ نفرمودند مگر چند کلمه که اطلاع بر معانی آن دشوار باشد۔ چنانچه سیزدهم ماه مذکور یاران غلو کردند و بر در خانهٔ مبارك همه جمع شدند۔ به سوی این بنده چشم بکشادند و گفتند که یاران را بگوئید دعا بگویند که به هر مقدمه که ظاهر شده است به همان مقدمهٔ باطن باشد۔ سبحان اللّٰه۔ این کلمه چه احتمالها دارد۔ "اللهمّ ارزقنا متابعهم و اوصل الینا من فتوحاتهم بحرمت اسلامهم رحمته اللّٰه عبداً"(٢) یقول، آمین۔ چون شب چهاردهم که شب عرس مبارك حضرت خواجهٔ ما خواجه قطب الحق والدین بختیار است۔ "دو گهڑی(٣) شب گذشته بود که جانِ شیرین را به محبوبِ خود سپردند و از تقید باطلاق رجوع فرمودند۔ انا للّٰه و انا الیه راجعون"(٤) چون ازدحامِ خلق بسیار شد، بعضی کسان بودند که هیچ کسی ایشان را نمی شناخت و بعضی کسان بودند که هیچ جا نمی رفتند۔ اینچنین مردمان بسیار جمع شدند بر وقت ضحیٰ نماز جنازه شریف گذرادند بعد از نماز همه یاران روی مبارك گشادند چنان بر لب پاك تبسم ظاهر بود که همه حیران ماندند و وقت

١: ای آفرینندهٔ آسمانها و زمین ، تو ولی و سرپرستِ من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما۔ (سوره یوسف ، آیت ١٠١)

٢: ای خدا توفیق بده که پیروان اُو باشیم۔ به صدقه واسلام آنان ما را به فتوحات سرفراز فرما۔

٣:کلمهٔ اردو بمعنی لحظه ای۔

٤:بدون شك ما از طرف خدا آمدیم و بطرف اُو بر می گردیم۔(البقره۔١٥٦)

زوال در قبر شریف فرود آوردند و همان حجره شریف که دور می نشسته اند، راوٹی آراسته شد۔ تعبیر آن خواب درست آمد۔ چون روز سیوم شد ازدحام از حد زیاده شد۔ چون از ختم قرآن مجید فارغ شد قوالان تصنیف حضرت امیر خسروؒ که در فراق حضرت سلطان المشایخ فرموده اند آغاز کردند همه خورد و کلان را حالی روی داد که به گفتن در نمی آید و بعضی یاران را عجب است که جان نداند۔ وقت نماز ظهر این حالت بود، در و دیوار هم رقت داشت و بعضی کسان را اثر این حالت تا ده روز ماند و بعضی کسانرا تا سال ماند۔ ازین زیاده هم حالت مانده بود۔ کذا فی شجره طیبه والمخبر الاولیاء۔

و صاحب مفتاح الکرامات می فرمایند که وفات حضرت مخدومی مولانا شیخ رکن الدین چشتیؒ محب اللّٰه فی سنه خمسه عشر و مایۂ بعد الاف شب چهاردهم به وقت قریب عشاء از دار البقا رحلت فرمودند ۔ روز یکشنبه پیش از زوال به خانقاہ خود در کنارۂ صحن نزدیك دروازه مسجد اندرون حجرۂ منوره که همیشه اکثر اوقات در آنجا مشغول مع اللّٰه می بودند همانجا مدفون ساختند۔ انتهیٰ

و صاحب شجرۃ المحمود می گویند که قبر شریف آنجناب به حضرت احمد آباد گجرات تخته نور شاه پور در خانقاه خورد از شرق یك قبر شریف گذاشته دوم مزار پرانوار آنجناب است۔ یزار وی تبرك به۔ انتهی

'تاریخ های وصال آن محبوب اند و متعال که در مرأت کیاویه و در مخبر الاولیاء و در مفتاح الکرامات مرقوم است۔ درین جا ذکر کرده می شود۔ تاریخ از مرات کیاویه۔

والیِ ملك ولایت گوهر دُرج هدی
آفتاب برج هست نیز عز و علیٰ
شیخ افضل پیر اکرم مرد دانا رکن الدین
درۃ التاج المشایخ خاص شاه کبریا

روح پاکش گشت چون عنقای و قاف قرب حق
بود از شیران شده تاریخ زان شیر خدا

تاریخ دیگر از مخبر الاولیاء ـ

سپاس حمد خداوند ایزد متعال
که ذات اوست منزه ز عیب و نقص و زوال
همیشه باشد و بود و بود بوصف قدیم
حکیم و قادر و داور و بی نظیر و مثال
به قدرت ازلی ساخت عرش و کرسی را
عناصر و فلك و کوکب و بحار و جبال
بدوخت خلعت خاص خلافت کبریٰ
به قد آدمی با صد هزار غنچ و دلال
ز نسل بو البشر آورد انبیا به وجود
که داد بود جهان را به قرب ایصال
سر سر انِ جهان جمله سرور عالم
ز شرق و غرب و زشام و یمین جنوب و شمال
گلی ز گلشن وحدت محمد عربی
نهال باغ نبوت حدیقه اعمال
چهار یار که صمصام دین حق بودند
گرفت زیشان بنیاد کفر استیصال
پس از صحابه اگر چند کرده اند ملوك
بزور بازوی سرهای سر کشان پامال

ز بحر معرفت خویش قادر همچون
نمود مرجع ارباب دین باهل کمال
علی الخصوص درین عهد شیخ رکن الدین
که بود محرم راز درون صاحب حال
دلیل راه خدا، پیروِ رسول امین
محب اهل وفا، صاحب خجسته خصال
لبش معین آیات مطلع اسرار
بجز ثنای خداوند خود نداشت خیال
ظهیر سلسلهٔ چشت، قدوة احرار
امام انس و ملك، فارق حرام و حلال
جلیس مجلس اهل صفا، منبع جود
ندیم اهل سموات و مجمع افضال
معین اهل زمین، قطب حق ،فرید الدهر
نظام اهل زمان پیشواىِ اهل کمال
سراج دین ملل ثانی نصیر الدین
بسان شیخ حرم هادی طریق وصال
چو رخت بست ز دار فناه به دار بقا
همه ملائك و ارواح کرده استقبال
کلید مخزن اسرار تویی حافظ
ز فیض عام تو پرنور گشت بدر و هلال
ز نور روی تو گیتی تمام شد روشن

ز درد عشق تو عالم تمام مالا مال
همیشه از غم درد تو عاشقان رقاص
مدام در رهِ عشق تو مست اهل جمال
طواف تربت تو خوشتر از عبادت شب
نگاه فیض تو بهتر ز طاعت صد سال
مجاورِ درِ تو ساکنانِ ارض و سما
خیال روی تو مارا انیس در همه حال
ندا رسید به گوش دلم که ای صوفی
بوصف خاصهٔ یزدان حق که را ست مجال
شیخ آفاق و شه کون و مکان
دستگیر خلق، فخر چشتیان
قطب اقطابِ جهان و غوث دین
شیخ رکن الحق والدین را بران
روح پاك او به جنت چون رسید
خرّ می افتاد بر اهل جنان
چونکه واقف بود بر اسرار غیب
یافته فردوس بس عالی مکان
چهارده بد از ربیع الاولین
آنکه از شهر شه پیغامبران
شیخ واصل شد به حق و وقتِ عشاء
مدفنش وقت ضحیٰ گشته عیان

گـر تـو مـی خـواهـی کـه یـابـی سـالِ وصل
بـوده فـخـر الاولیـاء الـحـق بـدان
شـه دیـن شیـخ رکـن الـدیـن چشتـی
جهـان بـی وفـا را کـرده بـدر
چـو جستـم سـالِ تـاریـخـش خـرد گـفـت
بـده ثـانـی نـصیـر الـدیـن مـحـمـود

از مفتاح الکرامات:

چـونـکـه آسـوده شیـخ رکـن الـدیـن
گشـت او را مـقـام خـلـد بـریـن
آنـکـه او بـود تـاج قـطـب روان
قـایـم الیـل تـالـی الـقـرآن
صـاحـب الـدهـر نیـز مـعـدن عـلـم
ثـانـی شیـخ بـود لُـجـه حـلـم
عـمـر او نیـم قـطـب مـی بـود
یـعـنـی پـنـجـا و شـش بـه پیمـوده
بـوده تـاریـخ از ربیـع اولـی
قـرص مهتـاب و بـدرهـم طـهٔ
شـب یـکشـنبـه نیـز وقـت عشـاء
کـرد تسـلیـم جـانِ خـود بـه خـدا
رفـت و عشـرت ازیـن جهـان بـر بـود
بـر هـمـه خـلـق بـحـر غـم بگشـود

ز آســمـــان ســـال وصـل نـــازل شـد
بـــخــداونــد خــویـــش واصـل شـد

ایضاً:

شیـخ رکـن الـدیـن چو رخت خویش بست
بستـــه شـد بـر خـادمـان دریـای فیـض
چــونـکــه ذاتـش چـنـان شـد فیـض مـنـد
ســال وصـلـــش نیـز دان دریـای فیـض

ونیـز تـاریخ آنحضرت شیخ سعد اللّٰه المتخلص به شاه گلشن نقشبندی ابو العلایی قدس سره چنین فرموده اند:

تاریخ:

هـــادی خـلــق شیــخ رکــن الـدیـن
کـــرده خــویـــش راه زنـدگــی را طـی
یـــافـــت تـــاریـخ فـوت او گــلشــن
از جهـــان رفـت رکــن الـدیـن هـی هـی

ایضاً:

آن هــــادی راهِ خـــدا و آن مـــرشـد هـــر جـــزو و کـل
بـــر دوستـــانـــش فـضـل حق بـر دشـمـنـانـــش بـادذل
چـون زیـن جهـان آن رکـن دیـن رحلت گزین شد ز امر رب
قــطــب شــریـعـت بـود او تـاریـخ وصـلـش گشتـه گـل
وصف روی رکــن الـدیــن کـا جـب بیـان هـو جـاے گـا
مهــر اغـلــب هـے کـه روپـوش از جهـان هـو جـاے گـا

جب تجلای رخ انور عیان ہو جائے گا
محو نظارہ ہر یك پیر و جوان ہو جائے گا
قد عالی سروِ باغ قدسیان ہو جائے گا
روی روشن شمع بزم صوفیان ہو جائے گا
دود خط رعنا رخ انور پہ اب جائز ہوا
دور قرآنی نہیں مطلق دخان ہو جائے گا
یہاں سے اب پرواز کر کے جاؤ ای مرغ روح
حضرت گجرات تیرا آشیان ہو جائے گا
اب تو خوف قبر کچھ باقی رہا دل میں نہیں
ہاتھ ان کا وہاں ہمارے درمیان ہو جائے گا
جو کہ داخل سلسلہ میں انکے آوے اس کا منیر
خاتمہ بالخیر بی وہم و گمان ہو جائے گا

و عمر شریف آنجناب پنجاه و پنج سال و ششماه و بیست روز بود و مدت مشیخت بیست و شش سال۔ کذا فی جواهر محمودی۔

ذکر شریف حضرت بندگی شیخ محمود چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ الحرمین شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه گجراتی احمد آبادی قدس اللّٰه اسرارهم۔

شرف ارادت و خلافت از پدر عالی قدر خود حضرت شیخ الحرمین شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه دارند و نام نامی آنحضرت شیخ نصیر الدین محمود است۔

نقل است که ایشان بزرگترین فرزندانِ حضرت شیخ الحرمین اند۔چون حضرت شیخ به طرف حرمین الشریفین روانه شدند و در مسجدِ مولانا قاسم یك شب ماندند۔ چون روز شد همه کسان برایِ قدمبوسی در آنجا حاضر شدند۔ بعد از نمازِ جمعه شخصی عبد النبی به

حضرت شیخ معروض داشت که این عزیزان و بزرگان معروض می دارند که حضرت تشریف فرما می شوند و خانقاه به کدام کس می سپارند؟ فرمودند به خدا سپردم ، باز معروض داشت که آنچه حضرت می فرمایند بیان واقع است۔ اما کسی باید که در مجالس رواتب اعراس به جای حضرت می نشسته باشد و ما نزد آن آمده نشینیم ۔ فرمودند که کرا بسپارم ، معروض داشت که شیخ محمود هم حاضر اند۔ در آن وقت حضرت شیخ محمود که پسر بزرگ حضرت شیخ بودند، تشریف آورده ایستاده شدند۔ حضرت شیخ پیراهن بالائین خود از بدن شریف کشیده ایشان را پوشانیدند و نصایح بلیغ فرمودند که اگر پیروی بزرگان خواهید کرد و خدمتِ خانقاه به جا خواهید آورد ، ما و بزرگان ما خشنود خواهیم شد وگرنه ذمه خود ساقط ساختیم۔ شما دانید و بزرگان شما، فی امان اللّه بروید، به خدا سپردم و بعد از آن حضرت شیخ ، شیخ هدایت اللّه خادم را فرمودند که پیراهن از بقچه بیرون کرده بیارید۔ چون آورد پیراهن زیرین که عرق آلوده بود ازبدن خود کشیده به حضرت مخدومی قطب العارفین عنایت فرمودند۔ چنانچه این قصه در احوال شریف حضرت قطب العارفین مفصل ذکر کرده شده، الغرض حضرت شیخ محمود چشتی قدس سره بعد تشریف فرما شدند، حضرت شیخ الحرمین به سمت حرمین الشریفین در خانه خود تشریف آورده گوشه نشینی اختیار کردند۔ در آن روزهیچ جا نرفته و آنچه صاحب مفتاح الکرامات نگارش نموده که آنحضرت فضیلت تمام داشتند۔

اما در فرادیس فرخشاهی که نسخهٔ موثوقه است نگارین گشته که علم ظاهری چندان نداشتند تا شرح ملّا خوانده بودند و درفارسی نیز خط و کتابت می دانستند و از دیگر علوم آشنایی نداشتند۔ اما در فن مشیخت و خانقاه داری پخته کار بودند و اعراس و رواتب و آداب خانقاه به طریق حضرت شیخ الحرمین نگاه داشتند و جمیع خادمانِ خانقاه را که به حضور حضرت شیخ بودند همچنان برقرار داشتند و از طعام وغیره خبر ایشان می گرفتند و در شجاعت و سخاوت بی نظیر بودند۔ هر کسی به خدمت ایشان می آمد، محروم نمی ماند و محمد امین را

که از تربیت یافته شیخ هدایت اللّٰه خادم حضرت شیخ الحرمین بود، به محافظت خانقاه منسوب فرموده بودند و او مردی بود سنجیده۔حاصل کلام بعد از روانه شدن حضرت شیخ خانقاه بذات مبارك ایشان معمور بود و هر که می آمد، خوش می شد و تحسین می کرد۔

نقل است که در فرادیس فرخشاهی نگارین گشته چون عمر شریفِ حضرت شیخ محمودؒ به شصت و سه سال رسید و مرض رحلت عارض شد ، جده این فقیر را که خواهر بزرگ ایشان بود، طلبیدند و معذرت بسیار فرمودند و وداع کردند و شیخ اللّٰه بخش بن شیخ یوسف بن حضرت شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه چشتیؒ را نزد حضرت مخدومی شیخ قطب العارفین فرستادند که مرا امید زندگانی منقطع شده است و ما و شما را همیشه اخلاص و اختصاص از آبا و اجداد است۔ علی الخصوص حضرت شیخ ما هر دو را از دیگر فرزندان و قبایل دیگر امتیازی عطافرمودند۔ باید که قدم رنجه فرمایند تا بالمشافهه هم کلام شده غبار و خطره از دل دور کنیم و مرا بعد مردن حسرت نماند که ما چنین برادر را ملاقات نکردیم و این همه برای آن بود که حضرت مخدومی قطب العارفین از بدسلوکی بعضی از فرزندان ایشان از خانه و خانقاهِ خود در محله نمی رفتند۔ اگر کسی آمده ملاقات کردی، منع هم نبود۔

الغرض حضرت مخدومی قدس سره تشریف آوردند و حضرت شیخ محمودؒ آب در دیده گردانیدند و دست مبارك حضرت مخدومی بر سر خود نهادند از طرفین معذرتها رفت۔ نقلست در جلد پنجم مرأت کیاویه نگارین گشته که حضرت شیخ محمودؒ بر وقت وصال خود حضرت قطب العارفین الشیخ رکن الحق والدین چشتی قدس سره را طلبیده فرمودند که امانت خود بگیرید و از ذمه آن ما را خلاص سازند۔ حضرت مخدومی عرض داشتند که مارا وجود با وجود حضرت شیخ الحرمین قطب الواصلین بسته است و برین چند سنگها دل نبسته ام۔ آنچه به کارِ آن حضرت نیامد ما را چه نفع خواهد رسانید۔ اگر همت برین داشته باشم چند خانقاه سنگین اساس می توان کرد۔ می فرمودند که الحال ما در قبر رفتنی است و این ریش سفید خود

را بحضرت شیخ الحرمین چگونه نمایم۔ این کلید را بگیرید و از عهده خود ما را خلاص سازید بعده حضرت قطب العارفین آن کلید ها را در کیسۀ خود انداخته و از آنحضرت مرخص شده و به خانقاه تشریف آورده به ضبط آن اسباب مقید گردیدند ۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

وفات آنحضرت در شب هژدهم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و یکصد و هشت واقع گشت۔ عمر شریف ایشان شصت و سه سال بود و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات در روضه حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سره بر چبوتره غرب رویه پایانِ حضرت سلطان الصومین شیخ احمد چشتی دقس سره واقع است۔ یزار و یتبرك به۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت شیخ یوسف چشتی الگجراتیؒ بن حضرت شیخ الحرمین شیخ یحییٰ چشتی الگجراتی قدس سرهما۔

آنحضرت صاحب عظمت و شجاعت و سعادت و حافظ کلام ربانی بودند۔ شرف ارادت و خلافت از پدر خود شیخ الحرمین شیخ یحییٰ چشتی دارد۔

نقل است در فرادیس فرخشاهی نگارین گشته که آنحضرت فرزند دوم بودند و در ماه رمضان در تراویح حضرت شیخ امامت می کردند و ختم قرآن می فرمودند و بر خلاف فرزندانِ دیگر در مجلس حضرت شیخ حاضر می بودند و در طعام و آب احتیاط بسیار می فرمودند و چون ایشان تولد شدند کشایش ظاهری حضرت شیخ به مرتبه اتم رسید۔ چون حضرت شیخ الحرمین بار اول برای زیارتِ حرمین الشریفین رفته بودند، خدمت خانقاه از جماعت و مجالس ایشان کما حقه بجا آوردند و چون حضرت شیخ الحرمین را مرض عارض شده بود که نماز جماعت را امامت نمی کردند ایشان را نائب خود ساختند و عادت شریف آنجناب چنان بود که در هر فصل میوه خرید فرموده به یارانِ خود می خورانیدند۔ زنده دل و خوش طبع و خوش لباس می بودند۔ وفات آنحضرت در سنه یکهزار و هشتاد و هفت واقع شده و قبر شریف در

حضرت احمد آباد گجرات و در روضهٔ حضرت قطب الاولیاء شرق رویه واقع است و عمر شریف آنجناب سی و نه سال و چندماه شده بود ، دو فرزند گذاشتند یکی حضرت شیخ اللّٰه بخش و دوم یك دختر ، هر دو جوان شده صاحب خانه گشتند۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت شیخ یعقوب چشتی الگجراتیؒ بن حضرت شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه قدس اسرارهم۔

آنحضرت شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود داشتند و دوازده سال از حضرت شیخ یوسف خورد بودند۔ چون عمر ایشان به شانزده سالگی رسید، تحصیل علوم را ترك داده با صحبتِ قلندران و لشکریان بسر می بردند و چون جوان کامل شد به اسپ خرید کرده شیوهٔ نوکری اختیار کردند و به احوالِ حضرت شیخ الحرمین نسبت نداشتند۔ اما در شجاعت و سخاوت کامل بودند و چون حضرت شیخ به طرف حرمین الشریفین روانه شدند۔ ایشان نزد بادشاه دین پناه عالمگیر به نوکری رفتند و از منصب چاکر سرفراز شدند و همیشه مرفه الحال گذران می فرمودند تا حیات بادشاه مذکور با جمعیت بودند و بعد از انتقال بادشاه هیچکس پرداخت ایشان ننمود۔ تا حالت فقر روی داد و بعضی از مریدانِ شیخ یحییٰ چشتی قدس سره خدمتی هم می کردند۔ عمر شریف ایشان از هفتاد تجاوز کرده بود۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف حضرت قطب المجاذیب طالب صادق حضرت شیخ محمد عاشق چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه قدس سرهما۔

صاحب جذب و عشق و خوارق و کرامات بوده شانی بزرگ داشت و مدام مست و مدهوش ماندی و باهیچ کس کاری نداشتی و اگر از کسی هیچ کار خلاف طبع اقدس به ظهور آمدی از غایت قهر و غصه خشت ها در دست گرفته بر سر بازار آمده خشتها بی محابا می زدی تا آنکه دکانهای خود بند کردی۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود شیخ یحییٰ چشتی معشوق اللّٰه دارد۔ الحاصل مقصود صاحب مخبر الاولیاء بود که ذکر آنحضرت در بیان

مـجـاذیـب بـه تـفـصیل تحریر فرمایند۔ لاکن وقت وصال شریف رسید ،کتاب موصوف نا تمام مـانـد۔تـا آنـکـه ذکر شریف والد بزرگوار خود نیز در آن مندرج نفرموده بودند۔ اما ذکر شریف حـضـرت عـاشـق که در ضمن ذکر شیخ ما قطب العارفین شیخ رکن الحق والدین احمد چشتی بزرگ رضی اللّٰه تعالیٰ عنه آنچه به طریق اختصار یافته شد بعینه درینجا تفسیر کرده می شود۔

نـقـل است در فرادیس فرخشاهی نگارین گشته اهل محله را حسد و عداوت بر آن آورد کـه مـحـضـری نـوشته که این مسجد جدِ ما شیخ سلیمان بن شیخ فرید بود۔ حضرت شیخ رکن الـدیـن غـضـب کـرده خـانقاه بنا نموده اند و شیخ سلیمان آن محضر گرفته به طرف دکن برای ملاقات بادشاه دین پناه روانه شد۔ مردمان اهل محله و دیگر مدعیان شادیها نمودند که در چند روز شیخ سلیمان حکم می آرد و آنجناب را از مسجد وخانقاه اخراج می نماید۔

الـغـرض روزی حضرت شیخ محمد عاشق در چبوتره ای که بیرون دروازه روضه متبرکه حـضرت شیخ سراج الدین بن حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی قدس اللّٰه سرهما بوده نشستـه بودند و حضرت مخدومی قطب العارفین شیخ رکن الحق والشرع والدین قدس اللّٰه سره الـعـزیـز بـه طریق معهود خود بعد نماز عصر در جماعت خانقاه نزدیك غرفه که طرف شارع عام بـوده، تشـریف فرما بودند و جماعتی از شاگردان و مریدان حاضر بودند و این فقیر نیز به خدمت مشـرف شـده بـود۔ مـحـمد عاشق به طرف مسجد و خانقاه نظر فرموده از راه خوشی فرمودند" سبـحان اللّٰه که میان شیخ رکن الدین مسجد بنا کرده اند و مردمان را درس می گویند و مرید هم مـی کـنـنـد۔ بـه ایـن طریق مدح حضرت قطب العارفین آغاز فرموده حکایت های پیشین که در حـضـور حضرت شیخ الحرمین واقع شده بود، می فرمودند۔ شخصی از مدعیان تاب این سخنها نیـاورده بـه هـرزه گـویی در آمد که چند روز کروفر می کنند۔ آخر شیخ سلیمان رفته اند، حکم آورده ازیـنجا بیرون خواهند کرد۔ به مجرد استماع این سخنها حضرت محمد عاشق را غصه در گـرفـت و دشـنـام داده فرمودند که شیخ رکن الدین احمد امام اعظم اند و من امیر المومنین عمرؓ

ابـن الـخـطـاب ام۔ هـر که بر ایشان نظر بد خواهد کرد حلقوم او را خواهم خوایید۔ آن مرد باز چیـزی گـفـت ـ محمد عاشق خشتها که نزد ایشان افتاده بودند، برگرفته بر آن مرد انداخته، آن مـرد گـریـخت و حضرت عاشق بروی حمله کردند۔ او جایی پنهان شد۔ کسانی که نزد محمد عاشق نشسته بودند هم گریختند ـ حضرت عاشق از چبوتره جست کرده در راه افتادند و هر که پیـش ایشـان مـی آمد، خشتها می زدند تا آنکه دکانهای راه بند شدند۔ محمد عاشق به طلب آن مـرد تـا دروازهٔ شاه پور شریف به زور تمام دویده رفتند و دشنام ها دادند و می گفتند کجا رفتند، آن را گـرفتـه پیـش میـان صاحب بیارید۔ میان صاحب سر آن را خواهند شکست و بازار دروازه شـاه پـور نـارکشـه نـزدیك خـانـقـاه شـریف تشریف آوردند۔ حضرت مخدومی قطب العارفین فـرمـودنـد کـه دروازهٔ خـانـقاه را زنجیر کنید۔ مبادا درمیان آمده کسی را آسیبی رسانند۔ در آن وقـت مـحمد کاظم حاضر بود ، زنجیر کرد۔ پس محمد عاشق خشتها در دست گرفته به مقابل حـضـرت قطب العارفین آمده ارشاد فرمودند که من امیر المومنین عمر ابن الخطاب ام۔ هر که به طرف شما نظر بد کند آن را خواهد خوایید۔

الـغرض در آن وقت از زبان همه مردمان برآمد که این همه غضب بر شیخ سلیمان است و نیـز حـضرت مخدومی قطب العارفین را بعضی از مخلصان کیفیت ظاهر ساختند۔ در آن وقت خـاطـر اقـدس حضرت مخدومی قطب العارفین منغض شد و این سخنان از زبان دُر فشان گریان فرمودند که خانهٔ شیخ فرید ویران شد۔ شیخ مسعود پیشتر جوان لاولد رفته است و شیخ سلیمان بـه این فقیر سلوك نا ملائم کرده به سوی خانقاه به طرف دکن روانه شد و محمد عاشق نیز چنین سـخنها فرمودند که شیخ سلیمان و پسر وی و هیچکس به سلامت نخواهد آمد۔ الغرض بعد از چـند روز شخصی از همراهان شیخ سلیمان خطی نوشته فرستاد که پسر شیخ سلیمان محب اللّٰه نـام داشـت ، فـوت شـد و بـاز خبـر آمـد کـه یاران و خادمانِ ایشان فوت شدند و بعد از آن فقیر مـداری کـه هـمـراهِ ایشـان بـودند، فوت شدند و خود نیز فوت شد۔ چون شمارِ تاریخ کردند ،

همان روز که حضرت مخدومی قطب العارفین را مزاج مبارك متنفر شده بود۔ بعد از غضب شیخ محمد عاشق به هشت روز محب اللّٰه فوت شده بود و بعد از آن در چند روز فوت شدند از همراهان شیخ سلیمان یك کس نیم مرده به احمد آباد رسیده باقی همه فوت شدند و خانۂ ایشان ویران شد و هیچکس عقب ایشان نماند۔ چنانچه این سانحه این فقیر به نظر خود دیده است۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

ذکر شریف آن سالك کارهای دیده و آن عارف جام وصال چشیده مرشد السالکین قدوة المحقیقین شیخ الوقت محب یزدانی حضرت شیخ مخدوم جمال الحق والشرع والدین جمن ثانی چشتی الگجراتیؒ بن حضرت قطب العارفین مخدوم شیخ رکن الحق والشرع والدین چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنحضرت از اکابر اولیاء و اعاظم اصفیاء و متاخرین است۔ شانی عالی و همت متعالی داشت۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوارِ خود حضرت قطب العارفین شیخ رکن الحق والدین احمد چشتیؒ دارد۔

آفتاب برج عرفان، ماهتاب اتقیا
خسروِ ملك ولایت، تاج دار اولیاء
صدر آرای مشیخت، پادشاه ملك عشق
بحر اسرار حقیقت، پیشوای اصفیا

جمهور مشایخ و عرفاء قریب و بعید اتفاق کرده بودند که فی زمانه حضرت خواجه محب یزدانی شیخ جمال الدین جمن ثانی را خواجه بایزید بسطامیؒ ویا خواجه جنید بغدادی و یا حضرت خواجۂ خواجگان خواجه معین الحق والدین سجزی و یا سیّد عبد القادر جیلانی قدس سرهم دانیم ، سزاوار است۔ چونکه ذات شریفِ آن جناب حجت بر عرفاء سلف بود که در اربعین بیك چیز تا کفایت نمود و ترك طعام به مرتبه ای فرموده بودند که در قهوه قشرین نبات

انـداختـه مـی نـوشیدند و به طعام کمتر میل می کرد۔ وجود مبارك چنان ضعیف و نحیف گشته بـود کـه از باد چون بید می لرزید بلکه از باد بر زمین می افتاد۔ اما پانصد رکعت در شب معمول بود۔ هر شب ادا می فرمود۔ ولادت با سعادت آن محب یزدانی در سنه یکهزار و هشتاد و هشت واقع شده که لفظ ولی اعظم از آن افتتاح می نماید۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

و آنحضرت ولی اعظم در علوم باطن موهبی در هژده سالگی یگانهٔ روز گار گشته شهرهٔ آفاق گردیده و در دقایق طریقت و بوارق معرفت و حقیقت و کشف اسرارِ حقایق الٰهیه و گویند از نوادر العصر بود و فراوان تصانیف و تالیف بر صحیفهٔ روزگار یاد داشت گذاشت۔ مثل حاشیه فواید ضیایه و متهل ایصافی و زبده و قطبی و مطوّل و شرح عقائد و خیالی و مختصر و توضیح و تـلـویح و تفتیح و تفسیر مدارك و بیضاوی و اکثر کتب صحاح و تفسیر حسینی و تفسیر مختصر و تـفسیـر نـصیـری حواشی سنجیده بر نگاشته و در علوم صوفیه و تصوف حاشیه مثنوی معنوی شـرح الـمسـی لـفتح الجمال به عبارت مختصر و حاوی تمام مطلب که از جوامع الکلم است و شـرح لـوایـح و جـام جهان نما و فصوص الحکم و بر اسماء الاسرار از تصنیف حضرت صاحب راز سیّـد مـحـمـد گیسـو دراز قـدس سره و مرآت العارفین محمود بیگ چشتی و بر چهل رسائل حـضـرت قـطـب الاقـطاب مظهر اللّٰه الصمد الشیخ محمدچشتیؒ و مغرف و عوارف المعارف و آداب الـمـریدین شیخ ضیأ الدین ابی النجیب عبد القاهر سهروردی و اسرار خلوت و بحر الاسرار حسیـنـه و بسانین حسینیه و شرح رساله و شرح لمعات قدسیه حضرت قطب الاقطاب موصوف مشـروح وحـواشی بر نگاشته و اکثر رسائل نیز تصنیف فرموده مثل درة التاج و عرفات السلوك و قـرـة الـعیـن و نـور الاولیا و رکن الطریقه و آثار السلوه و مشهد الجمال و مرصد الکمال و کمند وحـدت و شرح تفسیر وغیره کتب یکصد و چهل و دو بوده و ملخص بساتین و فواکه البساتین ۔ چـنـانچه کاتب الحروف چند ارشادات آنجناب از رساله قرة العین به نظر فائده درین مختصر مندرج می نماید۔

می فرمایند که از همه تلذذات و مالوفات دل بردارد و جمیع مرغوبات و مطلوبات را ترک دهد و شاهد غیب را چنان مراقب و مشاهد باشد که حاضر غایب باشد وغایب حاضر، نه بقا طلبد و نه فنا و نه حیاتِ جاودانی خواهد و نه بقا و نوجوانی ، نوجوانی خوابی است جاودانی ناتمامیِ حیات مستغرقِ حال باشد که زمام اظهار و اخفا از دست اُو منتظر شاهد وقت باشد۔ وقتی که آینه دار لی مع اللّٰه وقت توانا شد۔ در چنین حالت که نه زبان شوق دراز و زبان دعا کوتاه، ساقیِ میخانه در غیب و شاهد خلوت خانه حضور تجلیٰ کند و بادۂ انبساط و بادۂ به کام وقت اُو ریزد و زهد اغیار بین را برون در نشاند و صلاح مصلحت اندیش را وداع کند۔ پی تامل و بی تحاشا از خود برخیزد و در محل قریب نشیند و شراب ارغوانی فام آتش رنگ که به رشحات لب معشوق پرورش یافته است، فرو برد و ممنون شاهد وقت گردد۔ اگر این چنین شراب خورده و معشوق را به کام یافته مستی کند و جوش و خروش بر آرد و نعره زند که هل فی الدارین مثلی شاهد وقت لطف پنهانی را خلعت عناب پوشانده در نظر آن شراب خواره مست که دل از دست داده است۔ جلوه سازد تا استغنای معشوق برو مستولی گردد و عاشق باید که بغیر معشوق نپردازدبلکه عاشق باشد شناسد نه معشوق خود را به آتش عشق۔ چون موم شمع تسلیم نور می شود و تجلی نور موم است و حال موم معلوم۔ چون طالب باین مقام رسد از پنج و شش برخیزد و " کل من علیها فان"(۱) تفد وقت گردد و کل شئ هالك(۲) معاینه شود و " اللّٰه نور السموات والارض "(۳) جلوه کند۔ پس همه را معدوم باید و خود را مفقود ، نه در

۱:همه کسانی که روی آن (زمین) هستید فانی می شوند۔ (سوره الرحمن ، آیت ۲٦)

۲: هر شئ فانی می شود۔

۳: خداوند نور آسمان و زمین است۔ (سوره نور ، آیت ۳۵)

خلوتخانه عیش یار و نه در جلوه گاه شهادت طاقت دیدار، جلال لا حرقتِ سجات وجیه در نور و وهو معکم اینما کنتم در تلطف نه دوری و نه نزدیکی و نه روشنی و نه تاریکی بلبل را بُوی گل بواسطه صبا نمی رسد و غیرت منت واسطه را تاب نیارد و شدت در شدت و حیرت در حیرت بیچاره چه کند۔ اظهار اسرار پیش دشوار و توسل بغیر لازم ، اگر خاموشی است می سوزد و اگر می گوید می گذارد۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

مخفی مباد که آنحضرت محب یزدانی هم اشعار صوفیانه می فرمود۔ چنانچه دیوان آنحضرت به دو قسم است ۔ یکی بطرز صوفیه و دیگر بطریق خیال نیز هست و این اند اشعار از دیوان آنحضرت بر صفحۂ اوراق در زیر نموده می آید۔ اشعار:

ای نـــور تـــو در نهـــان و پیـــدا
در هـــر چـــه نـگـــه کـنـم هـویـدا
خـــود جـلـــوۂ دلبـــرانـــه کـــردی
دیـــگـــر ز خیـــال خـــویـــش شیـــدا
گـــر رسـم نیـــاز عـــاشـقـــان ا ست
ور نـــاز بتـــان ز تســـت پیـــدا
آئیـــنـــه حســـن تســـت یـــوسف
هـــم پیـــر تـــو عشـــق پیـــر شیـــدا
شبـــانـــی ز شیـــوبـــی تســـت چشتـــی
کـــز حســـن تـــو والـــه اســـت و شیـــدا
داور تجرد همه صلح ست و چه جنگ است اینجا
بـگـذارنـد کـار دو عـالـم چـه در نگ است اینجا
عـنـدلیبـم نشـود مـحـو تـمـاشـای چـمـن

بوی گل هم نفس تیر خدنگ است اینجا
اضطرابی نتوان کرد دلا حیرانی است
رگ برقی مطلب، قافیه تنگ است اینجا
شور محشر به کمین نشه هستی دارد
خندهٔ جام گل فتنه به جنگ است اینجا
بزم عشاق بود کرم ز آهنگ دگر
نگه خوش نگهان نغمه چنگ است اینجا
چشتی از قطع ره عالم الفت تو مپرس
گام در راه زدن رفتن انگست اینجا
گهی ولادت آنشه ستاره زو زهره
گهی قدوم شریفش سماع کرده سما
در خزینه غیبی که بود قفل زده
حقیقت چو کلیدش دو پرده کرده جدا
هزار جان گرامی نثار آن تن پاك
هزار تارك نازك صدای آن کف پا
سحر ساقی که دل خوش باد وی را
عطا فرمود بر من جام می را
چو نوشیدم می ناب ز لالش
فروشم ز خاطر ملك کی را
چو بکشادم خدا چشم
بجز جانان ندیدم هیچ شی را

چـو جـــان در بـــاخـــت چشتـــی در ره عشـق
جـــزاه الـــلّـــــه فـــی الـــداریـــن جـــزا
هـــمـــچـنیـــن ز مـــا غـــافـل نـمی بـــایـد شـدن
لالـــه زاری مـــی دمـــد چـون کـوه از دامـــان مـــا
گـر نـه استـعـداد بـاشـد صـحبت پاکان چه سود

وله:

شـب کـه پـی تـو باغ عشرت جز طیش حاصل نداشت
سیـر او خـود رفتـم چـون رنگ گـل منزل نداشت
شـب کـه آن بی باك رنگ جلوه در محفل نداشت
شـمـع را دیـدم کـه غیر از سوختن حاصل نداشت
دریـن چـمـن کـه گـل و خـار را یك آئین است
نـظـر بـلـنـد نـمـودن و بـا گـل چیـن است
پیـــــش پـــای تـــو مـــی نهـــد گـــردن
طـــوق قـــمـــــری رکــــاب را مــــانــــد
تـــا گـــل روی ِ تـــو بـــه دیـدهٔ مـــاســـت
اشك مـــــوج گـــــلاب را مـــــانـــــد
قـــامـــت تـــو بـــه خـلـعـت ِ رنـگیـن
مـــصـــــرع انتـــخـــــاب را مـــــانـــــد
گـــــر گـــــریــــــان تـــو کشــــاده شـــود
مـــــطـــــلـــــع آفتــــــاب را مـــــانـــــد
بـــر کشـــا از تبسـم چیـن بـر ابـروهـا مـزن

گـل تـوانــی بـود ظــالـم غـنچـه پیشـانـی مبـاش
خــاکســاری پیـــش بــاش ســرفــرازیهـا گـذار
گــر کف پــا مــی تــوانی بـود، پیشـانـی مبـاش
چشتی آن عزت که در عجز است در شاهی کجا است
تــا تــوانــی مـور شـد، مـحـو سـلیـمـانی مبـاش

نـقـل است که روزی آنحضرت بر کنارۀ حوض که در خانقاه شریف بود تشریف داشته بـودنـد۔ وقـت عـصـر بود بعد از وضو در آب دست شریف انداخته آب را از کف دست شریف بیـرون می آوردند همچنان سه بار فرمودند۔ درآن وقت چهره مبارکش سرخ بود و از چشمان و انـدام مبـارك بلکه از هر بن مو شعا ع نور می ریخت که مردمان و حاضرین در ملاحظه آن متحیر مـاندند لاکن کسی را مجال نبود که تفتیش نماید۔ بعد از آن نماز گذاردند۔ چون فار غ شدند و حـالـت اصـل روی داد معروضه ساختند که درین باب چه اسرار بود؟ حضرت شیخ فرمودند که اللّٰه غالب و حاکم الحاکمین هر چی که امر فرماید ما تو ابعان را لابد و ضرور است که بجا آریم و امشـب شـما را درمراقبه مکشوف خواهد شد که شما لایق انکشاف امر اند۔ همه ها سکوت ورزیـدنـد و حسـب الارشاد حضرت شیخ تمامی را در مراقبه معاینه شد که مرکب جهاز در بحر مـواج غـوطـه مـی خـورد و چـنـد مردمان که درین مرکب سوار بودند، گریه و زاری آغاز نهاد۔ دست دعا برداشتند ، حکم شد که نام محب من که جمال است و اوصاف جمالیت من درو هـویـدا، لازم کـه نام او بگیرید تا او مدد خواهد کرد و بدون اعانت او رهایی نخواهد شد۔ پس آن مـرد مـان فـی الـفـور نام پاك آنحضرت مانند ذکر جهر شرو ع نمودند که ناگاه چه دیدند که حـضـرت به نفس نفسیس خود تشریف آورده دست مبارك از مرکب داخل ساختند۔ جهاز را از گـرداب بیـرون آورد و بـاد سخت را از انگشتِ مبارك اشارت فرمود و او برطرف شد و مرکب داخل ایمن گردید ۔ بعده حضرت محب یزدانی مستور شد و آن به تعداد هفت صد مردم از کفار

و مسلم درآن بودند۔ جملگی معتقد گشته کفار از کفر توبه نموده همراه مسلمانان دست بیعت دادند و جمله یکهزار روپیه نذر گذارده بطرف بلخ و بخارا که وطن ایشان بود روانه گشتند و از آنجا هر سال ده هزار روپیه و هفت صد اشرفی و پارچه تمامی و زربافی به طریق سالیانه ارسال می داشت و مردمان گروه گروه و جوق جوق آمده مشرف به بیعت می شدند۔ کذا فی تذکره الاولیا و او از تصنیف حضرت شیخ جلال الدین قادریؒ است و صاحب شجرة المحمود از اینجا گفته اند۔

کهوں کیا نامه بر تجھ کو کهاں اوس ترسونکا گهرهے
جگهیں هون گردن اقطاب جس جا آپ کا در هے
هوا ارشاد باری شانمیں اوسکی محب من
قدم جس کا طریق اولیا ما سلف پیر هے
شعاع نور رحمان هر بن مو سے چمکتا تها
ڈهلا هے نور کے سانچے میں کیا جسم منور هے
منیر اون کی زیارت کا اراده هے سنتا هون میں
مبارك هو تجھے اعلیٰ هے اور انسب هے بهتر هے

نقل است که در هر ماه بهرِ ملاقاتِ حضرت محب یزدانی خضر علیه السلام و روح شریف حضرت خواجه جنید بغدادیؒ به چشم خاص دوبار تشریف می آوردند۔ وقتی که به عادت معهود آنحضرت تشریف آوردند و حضرت شیخ جمال الدین جمن ثانیؒ را سکر قطب افراد و تجرید غالب بود و هیچ هوش و هواس بجا نبود در آن حالت خضر علیه السلام و حضرت خواجه جنید بغدادی رحمته اللّٰه علیه بوسه دادند بر دست اقدسِ آنحضرت، چون به هوش آمدند همچنان حالت الیی الحد ماند۔ کذا فی معدن الاولیاء و او از تصنیف حضرت شیخ صلاح الدین شیرازیؒ است۔ نیز صاحب شجرة المحمود ازینجا گفته اند:

ز سوانطیبی اب وصف تیرا هو نهی سکتا
تجه سا کوئی محبوب خدا هو نهی سکتا

نقل است که آنحضرت را در سماع حالات عجیبه و علامات غریبه روی می داد۔ اما بمقتضای و تحسبنا جامدته و هی تمر مرا السحاب حرکت نمی فرمودند و از کثرت ذکر جهر خون شریف از تن مبارك که نازك تر از گل بود، خشك گشته و چون ایام وصال با جلال آنحضرت قریب شد، حضرت شیخ ما قدوة المشایخ قدس سره راکه برادر عزیز القدر آنحضرت بودند۔ سجاده مشیخت عطا فرمودند و فرمان دادند که درین وقت نزدیك من باشید و هیچ جایی نخواهید رفت و وقتی که به شما اشارت شود در آن وقت کلمه شهادت باید گفت و یا کلمه لا حول و لا قوة الا با اللّٰه و آنحضرت بموجب ارشاد عمل فرمودند که فرمان شد که ببیند آن ملعون می آید ، حضرت قدوة المشایخ کلمه لا حول و لا قوة الا با اللّٰه می خواندند فراری می گشت و آنحضرت محب یزدانی را قراری روی داد و کرات و مرات این واقعه روی داد و از هر کدام اعضا که روح شریف آنحضرت مفارقت می کرد، اعلام می کردند و متنبه می ساختند که ازینجا روح من مفارقت کرد و تعلق گذاشت و از دست مبارك خویش اشارت می فرمود و تمامی بحق مشغول گشته بقرب ایزدی پیوست۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

وفات آن مستجمع کمالات بتاریخ ماه ربیع الثانی شب جمعه قبل طلوع الصبح سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار(١١٢٤ق) جان عزیز را به جانان سپردند و بحق واصل گشتند۔تاریخ وصال بقرب حضرت لا یزال آفتاب برج عزت گوهر درج شرف و قدوة ارباب عرفان مرشد اهل بهشت۔ بیت:

چون ازین دار الفراغت کرد رحلت سوی حق
سال تاریخش بر آمد این که بوده تاج چشت

ایضا شگوفه بهشت عمر شریف سی و پنج سال و چهار ماه بود و مدت مشیخت نه

سال و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات تخته نور شاه پور به پهلوی قبر شریف پدر خودشرق رویه واقع است و حاجت روای خلق آن دیار است۔ رحمته اللّٰه علیه رحمةً واسعه۔

مخفی مباد که خوارق عادات و بوارق کرامات آنحضرت محب یزدانی لا تعد و لا تحصی است۔ اگر خواهد در کتاب اظهار خوارق صوفیه ملاحظه نمایند و اُو از تصنیف حضرت شیخ سعد الدین المتخلص به شاه گلشن نقشبندی ابو العلایی قدس سره است۔ فان شئیت فارجع الیها، کذا فی جواهر محمودی۔

ذکر شریف حضرت مرشد الزاهدین بندگی شیخ رشید الدین چشتی الگجراتیؒ بن حضرت قطب العارفین شیخ ما شیخ رکن الحق والدین چشتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنحضرت عارف یگانه و کامل زمانه بودند و در علوم ظاهری و باطنی دست تمام داشت و همه علوم از والد ماجد خود حاصل فرمود۔ بر درِ دیگر برای استفاده نرفته اند و نیز شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوارِ خود دارد۔ حضرت شیخ ما قطب المحبوبین قدس اللّٰه سره آنحضرت را به این طریق در مخبر الاولیا یاد فرموده اند که آنحضرت یکی از سوختگان پروانۀ شمع احدیت بوده اند و طبع مبارك آنجناب بسیار نازك بود و به سبب موزونیت طبع چند اشعار به اوقات مختلفه فرموده بودند۔ یاران آن را مرتب ساخته دیوان جمع نمودند و آنرا به نور البصر موسوم ساخته اند۔ چنانچه این چند اشعار آنحضرت است۔

ای نظر گاه جلالت دل بی برگ و نوا
نگردد راهِ تو دلتنگ سخن بی سر و پا
تا به دل آتش شوقِ تو گرفت است مرا
طبع چون غنچۀ تصویر نمی گردد وا

وله:

خند و گلی صد نشان بر ز هر دانۀ اشکم

خاصیت جا مست مگر چشم ترم را

آشفته دلان تو بهم محرم راز اند

از نگهت گل پرس که یا بی خبرم را

وله:

نیستی گر مایل دلبران شوریده کان

غنچه سان در زیر لب این خنده دزدیدن چرا

نیست این آئین و رسم اهل تمکین شوخ چشم

همچو گل در انجمن بیهوده خندیدن چرا

وله:

بهر پابند حبوتم حاجت زنجیر نیست

عرصۀ تنگ است عالم جوش ز جدایی ترا

سبز گردیده است هر آهی که در دل داشتم

آنقدر کردم خیال سرو بالای ترا

خجسته سنبل از پریشان زلف کیست

غنچۀ خون از گوشۀ دستار اوست

شب ز شوقی سر زلفت سخنی سر کردم

کارها با دل دیوانه چه ابتر کردم

لاله از حال من خبر دارد

که شهید خدنگ مژگانم

خوش آن کز انجمن در خلوت کاشانه ام آیی

نهان همچو نفس در سینه اندر خانه ام آیی

دگـــــر از ظـــلـــمـــت هستـــی بـــر آیـــی
شـــنـــاســـی خــویشتــن را کـــه کــجـــایـی
تـــکـــلف بـــر طـــرف بـی بـــاك مـی گــویـم
اگـــــر بیــــــرون ز خـــود آیـــــی خـــدایـــی

نـقـل اسـت کـه در ایـام مرض آنحضرت عزیزی برای عیادت آمد، دید که ضعف غالب است و بـدون عصا حرکت کردن نمی توانند۔ آن عزیز گفت سبحان اللّٰه ضعف بسیار غالب و احتیاج به عصا افتاده۔ فی الفور در جوابش فرمود که این بیت آخرین من است۔ بیت:

تـــا تـــوانـــی چـو کـرده تـدبیـرم
پیـــر نـــا گشتـــم و عـصـــا گیـرم

بعد از آن در چند روز صاحب فراش شدند۔ کذا فی مخبر الاولیاء ۔

نـقـل اسـت در فـرادیـس فرخشاهی نگارین گشته که روزی این فقیر بعد از نماز عصر با چـنـد یـاران نشسته بود و در آن میان شیخ شهر اللّٰه پسر شیخ نیز بودند و برادرم شیخ عبد الرشید مـریـض بـود و امید زندگانی منقطع شده بود و میان محمد عاشق بر چبوترۂ محله دار چکله شاه پـور کـه از آن تـصـرف مـایـان بـود، نشستـه بودند۔ ناگاه چند بادام شخصی را دادند تا گلهایی خـوشبو آورده داد و حضرت محمد عاشق آن گلها را گرفته بر زمین غلطیده بر سینه خود نهاده و مـانـند مرده چشم بسته و هر دو دست مبارك بر سینه نهاده تا دیری ماندند۔ بعد از آن برخاسته به طـرف شیخ شهر اللّٰه متوجه شده دست به سوی ایشان دراز فرموده این لفظ بر زبان مبارك راندند الـوداع الـوداع یـا مـاه ذی قـعده و به دست خود اشارت به سوی شیخ شهر اللّٰه کردند۔چند بار پیـوستـه این سخن می گفتند، فقیر و دیگر یاران را در دل خطور کرده که برادرم شیخ عبد الرشید مریض است ، وقت وی رسیده است۔ باز در دلِ فقیر تردد می آید که به طرف شیخ شهر اللّٰه نظر

کـردن و بـدسـت اشارت کردن چه سبب است۔ چون شب گذشت و روز شد شیخ علاء الدین پسـر شیـخ عـلـم الـدین که از یاران این فقیر بودند، مرا خبر داد که شیخ عزیز اللّٰه فوت شدند۔ به استـما ع این خبر ذهن فقیر بر شخصی دیگر رفت که آن هم شیخ عزیز اللّٰه نام داشت۔ شیخ علاء الـدیـن گـفت نه شیخ عزیز اللّٰه پسر شیخ حبیب اللّٰه فوت شدند و شیخ شهر اللّٰه برادر ایشان ماتم کـرده انـد آن ماه ذیقعده بود و بعد از چند روز شیخ عبد الرشید برادر من بتاریخ بیستم ماه ذیقعد فـوت شدند و چون آنحضرت را غسل شریف داده بطرف مقبره متبرکه که حضرت عالم العلامه عارف الفهامه شیخ احمد چشتی قدس سره بردند، در آن وقت میان محمد عاشق بآواز بلند این آیه شریف بخواندند " ان اللّٰه شتریٰ من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنته۔"(۱)باز لفظ فرمودند همه مردمان را گریه گشاد و متعجب شدند که با وجود حالت جذب این سخن محض خرق عادت است۔

انتهیٰ و این قضیه نا مرضیه در سنه یکهزار و یکصد (۱۱۰۰ق) بتاریخ بیستم ماه ذیقعده روز پـنـجشـنبه روی داد ۔ ان للّٰه و انا الیه راجعون و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات در روضه حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی قدس سره مدفون گشت رحمته اللّٰه علیه رحـمتـه واسـعـه و تـحیـه زاکیه ما دامت الشمس طالعه و الفردوس لامعه و عمر شریف بیست و هشت سال بود ۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

۱: خداوند از مومنان ، جانها و اموالشان را خریداری کرده که (دربرابرش) بهشت برای آنان باشد۔ (سوره توبه ، آیت ۱۱۱)

ذکر شریف آن مستغرق بحر وصال و آن معشوق ذوالجلال و آن سرّ دفتر صوفیان مقتدای جهان قدوة المشایخ قطب العاشقین الشیخ حسام الحق والشرع والدین محمد فرخ صوفی چشتی الگجراتی احمد آبادی بن حضرت قطب العارفین الشیخ رکن الملة والدین احمد بزرگ چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنحضرت یکی از عظمای اولیاء و کبرایِ اتقیا و مشایخ ذوی الکرام ذی عظمت والاحترام اند۔ به کرامت و ریاضت معروف و به کمال اوصاف ولایت موصوف و در جماعت اولیاء و متاخرین شانی عظیم و مراتب جسیم داشت۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود الشیخ رکن الحق والشرع والدین احمد بزرگ چشتی قدس سره العزیز دارد و نیز شرف ارادت و خلافت و تربیت و سجادۀ مشیخت از برادر بزرگوار خود الشیخ جمال الحق والشرع والدین چشتی ثانی قدس سره العزیز دارد۔ تولد شریف آنحضرت در سنه یکهزار و نود و پنج واقع شده و صاحب مخبر الاولیاء می فرمایند که چون آنحضرت خورشید طلعت که از برج شکم مادر خویش بی بی مراد بخت رحمته اللّٰه علیها بنت شیخ سعد اللّٰه که از اولاد پاك نهاد حضرت سلطان التارکین خواجه حمید الدین ناگوری چشتی قدس سره بود و در نبیسه حضرت سیّد احمد صاحب سنوار لقب آنحضرت است، رحمة اللّٰه علیه که آنحضرت از اولاد سعادت نهاد حضرت قطب المشایخ خواجۀ بزرگ خواجه معین الحق والشرع والدین چشتی اجمیری قدس سره طلوع فرمودند۔ والد بزرگوار آنحضرت قدوة المشایخ شیخ حسام الدین موسوم ساختند و تحمیل که در سر ایشان فرو خوانده باشند که ما ایشان را صاحب ولایت ملك گجرات خواهیم نمود۔

چنانچه در کتف حمایت مولانا حسام الدین نهروالی بوده، ایشان ثانی مولانا حسام الدین باشند۔ باآنکه حق سبحانه وتعالیٰ به برکت نام نامی آنحضرت به مرتبه علیا رساند و فانی بدآن دولت گرداند و این مژده جان فزا و دولت معانی نما را بر صفحه سیمای قرطاس که مراد از

لـوح مسلمانی است، منقش ساخته و نگارین فرموده به طرف مدینه منوره و مکه طیبه به خدمت گـرامـی حـضرت شیخ الحرمین قطب المدینه شیخ یحییٰ چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سره عرض داشـت نـمـودنـد که درینولا فرزندی نرینه این کمترین غلام آنحضرت را اُو سبحانه و تعالیٰ عطا فـرمـوده اسـت و نـامـش حسـام الدین نهاده شد و محض به طفیل توجه آن قبله راستان از حجلهٔ مـخزن شرف بطون که مراد به فیض اقدس است، بر منصهٔ ظهور که فیض اقدس است جلوه فرما شده دربارهٔ وی توجه ارزانی فرمایند۔

حـضـرت شیـخ الـحـرمین ثمر اثقلین قدس سره اگرچه در باطن مسیر گردیده بودند برین مـضـمـون مطلع می داشتند۔ اما بظاهر نوشتهٔ آنحضرت مطلع گشته کلاه مشروع که به خطوط سـرخ و سپیـد بـود و پارچه جامه برای پیراهن برو نعره زده که آنرا خرقهٔ تبرك باید گفت مع رقعه تهـنیـت کـه مـرهـم زخـم خوردگان پروانهٔ شمع احدیت است۔ در اشرف اوقات وآخر ساعات شـرف کـرامـت فـرمـودنـد و در آبدار از زبان فیض بیان خود فرمودند که این کودك فرخ است۔ حـضرت قطب العارفین آن مژده زینت بخش گوشواره صدف گوش انسان العین و عین الانسان خـود گـردانیـده و زیـب درـة التـاج خـویش ساخته خرقه با تاج و واج که شعار دین و دنیا از آن استـعـاره اسـت بـر سـرو در بـر کـردنـد و حسب الارشاد حضرت قطب المدینه آنحضرت قدوة المشایخ را به نام فرخ موسوم ساخته و لقب حسام الدین نهاد۔

انتهیٰ آنحضرت اکتساب علوم رسمی و درسی و موهبی و باطنی از خدمت پدر بزگوار خود فرموده اند و بعد از وصال پدر عالیقدر به خدمت برادر گرامی حقیقی خود مرشد السالکین قـطـب نـعراد حضرت شیخ جمال الدین جمن ثانی چشتی قدس اللّٰه سره افاده و استفاده حاصل فـرموده۔ چون حال و استغراق به کثرت آغاز نهاد و گاه گاه حضرت را از خود به کلی ربوده و در خود مستهلك و مطموس و محو ساخته و استفاضه کردن از غلبه حالت نتوان گشته بنا بر آن بعضی چند سخنهای فضیلت که باقی مانده بود افادهٔ آن از خدمت سیّد السعادات حضرت سیّد

احمد مشهدی رحمته اللّه علیه فرمود و حفظ قرآن شریف در هفت سالگی از خدمت والده ماجدهٔ خود نموده و علم صرف و نحو و منطق و کلام و معانی و بدیع و هندسه و تکسیر و رمل و نحوم و جعفر و زجر و طلسمات و معما و احادیث و تفسیر و فقه و اصول و فرائض و تصوف و سلوك و توحید و حقایق و عقاید وغیره و مثنوی شریف و اعجاز خسروی و تمامی تصانیف خسرو و نظامی گنجوی و تواریخ وغیره ذالك در هژده سالگی از جمیع علوم مع علم قرأت و انشاء و علم عروض و معانی انفراغ حاصل فرموده مثل قرآن مجید صحاح سته و فقه و اصول وغیره علم دینی حفظ بود و شروح و حواشی بر کتب سائر علوم مذکور ارقام فرمودند۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

نقل است که آنحضرت جامع بوده اند میان علم شریعت و طریقت و بر امر معروف و نهی منکر اهتمام کلی می داشت و کسی که از آداب طریقت چیزی ترك می آورد و از چشم آنحضرت می افتاد و از اهل بدعت تنفر بدرجه ای داشتند و التفات به حال وی نمی گذاشتند۔ گاه گاه چنان اتفاق می افتاد که سه روز یا هفت روز می گذشت که طعام در خانهٔ مبارك آنحضرت موجود نمی شد و کندری همه اهل و عیال میسر نمی شد و اگر کسی طعام یا دیگر شئ فرستادی واپس فرمودی و اگر کسی وقت هیچ شئ در خانه مبارك موجود نبودی شکر خدا بجا آوردی و اگر شدی فرمودی که خانه مثل خانه فرعونیان گشته۔ صاحب مخبر الاولیاء درینجا می فرمایند که گاهی ازین غلام کمترین آنحضرت بخدمت شریفش طلب طعام می کرد۔ فرمان شد لا لا باش چون حکیم جیو ما خواهد فرست به تو می خواهم داد۔ فی الواقع همچنان می شد که بعد از گذشتن دو گهڑی یا سه گهڑی فتوح رسیدی و بما ارزانی داشتی۔ صاحب شجرة المحمود می فرمایند که مرشدی و مخدومی دام فیوضاتهم می فرمایند که توکل آنجناب به درجه اتم بود تا آنکه هر روز آب جدید طلب فرمودی ازینجا گفته اند۔

کس طرح زیاده نه هو اب شان توکل

کــه تهــے شـــه فـرخ کـونیـن سـلـطـان تـوکـل
قــایـم تهــی بـصـد جــان بــه توکلـت علـی اللّـه
جــز اســکے نهیـں پــاس تهــا ســامــان تـوکـل
هــے ســرو سهــی قــد چــمـن فـقـر میـں یـکتــا
اور هـــے رخ انـــور گـــل بستـــان تـــوکـــل
کـــچـــه اور غـذا تهــی نـــه بـجــز یــاد الهــیٰ
جـو ســامـنـے حــاضــر تهــا وه تهـا خوان توکل
کـس مـنـه سے مـنیـر ان کے توکل کی صفت هو
وه ذات مـــقـــدس هــوئ شـــایـــان تــوکــل

انتهی۔

مـخـفـی مبـاد کـه آنـحـضرت را از کثرت ذکر جهر خون در بدنِ مبارکش نمانده بلکه گـوشـت هـم در وجـود مبـارك نـمـانـده و پـوسـت و استخوان با یك دیگر چسپیده۔ اما چهرهٔ مبـارکش چون گل سرخ می نمود۔ هر که بر آن چهرهٔ مبارکش نظر می کرد غنچه وش گل گل می گشت و عاشق وار در آن نظر بر نمی داشت و بی اختیار از وی ندای " ما هذا بشرا ان هذا الّا مـلك کـریـم"(۱) سـر مـی زد۔ فی الجمله وجود مبارکش دلیل ساطع بود بر کمال آنحضرت ۔ نـقلست مشرکی بود که درین پوره شاه پور می ماند۔ او در خوابِ خویش سبحانه و تعالیٰ را بر صورت آنحضرت قدوة المشایخ دیده و جمیع پارچه که در بر آنحضرت بود ، پوشانیده او بود۔ چـون بیـدار شـد در حیـرت ماند و خیال کرد که چون صبح گردد به خدمت آن حضرت رسیده جمیع جامه ها آنحضرت را پوشانیده بیایم۔ چون وقت صبح شد بخدمت آنحضرت رسیده

۱: این بشر نیست ، این یك فرشته بزرگوار است۔(سوره یوسف ، آیت ۳۱)

جمیع پارچه ها آنحضرت را پوشانیده۔ آنحضرت هم لباس او را پوشیده نشستند۔ همه علماء که برای درس تشریف می آوردند در حیرت افتادند که آنحضرت چرا این هیئت نموده اند و عرض کردن هم نتوانستند۔ آخر الامر حضرت میر خان کهٹووال که خادم خاص و مزاج دان آنحضرت قدوة المشایخ بود، عرضداشت کرد که آنحضرت در حجره شریف می آیند۔ آنحضرت فرمودند بلی درون حجره رفتند۔ آن خادم لباس آنحضرت آورده به خدمت عرض داشت نمود۔ فرمان شد آری، باز پیراهن و عمامه و سراویل شریف پوشیده بیرون تشریف آورده هر طالب علم را افاده می فرمودند۔ بعد از مدتی این معنیٰ بر همه کسان ظاهر شد که این چنین معامله روی داده بود۔ کذا فی مخبر الاولیاء۔

نقل است که آنحضرت در صحبت ملوك زادگان تن در نمی داد و صحبت ایشان کم می ورزید و از خوانین و حکام فتوحاتی همراه مردم که به خدمت آنحضرت می رسیدی گاهی قبول فرمودی و گاهی نفرمودی۔ اگر با صدق دل فرستادی، قبول شدی و اگر برای کار خود فرستادی به موقف قبول نیافتی۔ باوجود کبریایی و استغنای اخلاق گرامی چنان داشتند که هر که بسر سینه و عنیه علیه می رسید از صحبت حضرت را غنیمت می شمرد و تسلی کلی از گلاب می جست و کمالات خلق محمدی علیه الصلوة والسلام را در ذات مجتمع صفات آنحضرت مشاهده می نمود۔

نقل است در مخبر الاولیاء نگارین گشته که والد این فقیر می فرمود که بر شهر احمد آباد جنگی واقع شده و مردمان سراسیمه گشتند و جایی نقل کردند که حاکم شهر فراری شد و شهر تاراج می شود۔ والد من آمده این ماجرا به خدمت آنحضرت گذرانیدند۔ فرمان شد که خلاف واقع فرا گرفته اند۔ الحال حضرت فرد حقیقت خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلویؒ و حضرت حریق المحبة خواجه فرید الحق والدین مسعود گنج شکرؒ در معامله این بنده را فرموده اند که مایان برای مدد حاکم این شهر آمده ایم۔ مردمان خلاف واقع فرا گرفته اند۔ چون والد

ماحضرت مرشد الطالبینؒ از خانقاه بیرون آمدند ، معلوم کردند که مردمان خلاف واقع فرا گرفته بودند۔انتهیٰ۔

در مخبر الاولیاء نگارین گشته که روزی این ضعیف به خدمت آنحضرت رفته بود و آنحضرت در حجره بسته مشغول بوده اند۔ بنده دست بر آن نهاده حرکت داد۔ فی الفور آنحضرت درِ حجره وا فرموده مرا اندرون طلبیده باز در بسته به ذکر مشغول بودند۔ بنده به چشم خود معاینه کرد که صوت هو هو از دماغ آنحضرت می آمد و آنحضرت در آن وقت به سوی این بنده ملاحظه فرموده تبسم می فرمودند۔ سبحان اللّٰه ۔ درآنوقت حالت عجیبه روی داده بود و آن صوت حسن تا امروز در گوش بنده مانده۔ الحمد للّٰه علیٰ ذالك۔(١) انتهیٰ ۔

نقل است که شیخ غلام احمد عباسی رحمة اللّٰه علیه می فرمودند که هر عالم و فاضل را در هر علمی مشکلی پیش رسیدی ، واو خواستی که از حضرت قدوة المشایخ آن را حل نماید، چون به خدمت حاضر شدی و به سوی چهرهٔ مبارك حضرت نظر کرده می خواستی که استفسار سازد، حضرت قدوۃ المشایخ فورا تبسم می فرمود۔ از تبسم فرمودنِ حضرت هیچ مشکل و عقده مالا ینحل در هر علم نمانده و خاطر جمع شده۔ چنانچه ایشان گویا به خدمت حضرت این بیت را ابراز می کرد:

شد لقای شه جوابِ هر سوال
مشکل ازوی حل شود بی قیل و قال

نقل است در مخبر الاولیا نگارین گشته که حضرت استادی شفقت شعاری میاں غلام احمد موصوف می فرمودند که بنده از نور محمد شنیده که شبی یك پاس آخر شب مانده بود۔ بنده آن را صبح صادق پنداشته برای نماز فجر در خانقاه با جاه حضرت قطب العارفین آمده دید

١: در هر حال باید خدا را شکر کنید۔

کـه همه اعضای حضرت قدوة المشایخ فصل فصل شده بر جاافتاده است۔ بنده را در دل خطور آمـد که کسی از مدعیان آنحضرت را شهید کرده است۔ به مجرد این خطره وجود مبارك جمع گشتـه۔ چـنـانـچـه صـوت جـمع شدن آن تا هنوز در گوشِ این بنده مانده است و حالت بسطه آنـحضرت را روی داد برخاسته و راست نشسته فرمان داد که این وقت چرا آمده ای، شب بسیار اسـت۔ بـنـده در کـنـج خـانـقـاه مخفی شده نشسته ماند و چون وقت نماز صبح نزدیك رسید ، حـضـرت میـر خـان رحـمته اللّٰه علیه که خادم خاص آنحضرت بوده ، آمده عرضداشت نمود ۔ آنـحـضـرت بیـرون تشـریف آورده نـمـاز صبح گذارده باز در حجره تشریف برده بعادت معهود مشـغـول شدند و این ماجرایِ شب حضرت میر خانصاحب را عرض کردم ، فرمودند که من بارها این حالت معاینه نمودم، الحمد للّٰه علی ذالك۔ انتهیٰ۔

نـقـل اسـت در مـخبر الاولیا نگارین گشته که روزی حضرت میر خان بن کالے خان که عـالـم و فـاضـل و صـاحـب سـلـوك و خـادم خـاص آنـحضرت بودند، روایت می کرد که شبی آنحضرت به خلعت قطبیت می نواختند۔ درآن وقت چند کسان حاضر بودند بر همه این مقدمه را اظهـار نـمـودنـد۔ چون این خبر شایع شد ، همه ارواح اولیاء برای تهنیت تشریف آوردند۔ در آنـوقـت آنـحضرت هار های گل مولسری در گلو مبارك انداخته بودند۔ علی الصباح این بنده از آنـحـضـرت استـفـسـار این معنی فرمان شد که همچنین است۔ امشب حق سبحانه جل شانه این بندۂ کمترین خود را بدین مرتبه معزز ساخته و کرم فرموده للّٰه الحمد۔

و صاحب شجرة المحمود می گویند که بعد از سرفراز شدن خلعت قطبیت همان وقت حـضـرت سیّـد جـلال بـخاری و حضرت سیّد احمد مشهدی رحمة اللّٰه علیها به اتفاق یکدیگر تشـریف آورده قـدمبـوسـی نـموده، منتظر وقت صبح بودند و آنحضرت قدوة المشایخ در مقام" تـخـلقو با خلاق اللّٰه" بود و در گلو مبارکِ آنحضرت حمایل های مولسری بود و محویت سکر غـالـب۔ الـغـرض حـضـرات مـوصـوفیـن مـصافحه نموده مبارکبادی در دادند و رخصت طلب

فرمودند۔ حضرت شیخ نبات داده رخصت فرمودند ۔ بعد ازان به ارواح چهارده خانواده به هئیت حیات تشریف آورده مبارکبادی در دادند ۔ چون این خبر شایع شد سایر مخلوقات حاضر آمده شرف قدمبوسی حاصل کردند و این چند اشعار از آواز غیب به استماع رسید و همه حاضرین بی هوش گشتند۔

قطب اقطاب که در انوار است
اولیا را زیب تاج و افسر است
هر که او را دید حق را یافته
روی خود را ماسوا برتافته
چونکه این خورشید تابنده بود
هر کسی زو فیض یابنده بود
خاندانش باد با عز و مراد
خلعتی از قطبیت فرخنده باد

انتهیٰ۔

نقل است روزی آنحضرت از حجره شریفِ خود بیرون آمدند و آستینهای پیراهن مبارك همه تر بوده۔ برای خشك ساختن فتح محمد خادم را عنایت فرمودند۔ خادم مذکور به جهت تبرك آن آب را خواست که بنوشند، اما چنان تلخ بود که نوشیدن نتوانست و خطره در دل وی قوی ماند که درین چه اسرار است۔ الغرض روزی تاجری که از خدام آنحضرت بود به خدمت ذی درجت رسیده چیزی هدیه گذاشت و خواست که ماجرای گذشته را به خدمت آنحضرت عرض نماید۔ آنحضرت او را از آن افشای راز منع فرمودند۔ او ساکت گشت ، چون از نزد آنحضرت مرخص گشته برخاست ، فتح محمد خادم ازو استفسار کردند که چه مقدمه روی داده بود۔ او گفت که من در دریایی بودم که یکبار باد مخالف وزید و قریب بود که

کشتیٔ من غرق شود۔ در آن وقت آنحضرت را یاد کردم۔ فی الفور آنحضرت تشریف آورده کشتی را بر پشتِ مبارك خود کشیده در جایی که باد مخالف نبود ، انداختتند و من از غرق ایمن شدم و نذری که در آن وقت در دل گذرانیده بودم، الحال وفای آن کردم۔ کذا فی مخبر الاولیا۔

نقل است در مخبر الاولیا نگارین گشته که سالی امساك باران در احمد آباد شریف گردید۔ تمام اهلِ شهر برای استغفار بر مصلیٰ رفته صلوٰة و دعا آن چه که مروی است به عمل آوردند۔ اما باران با حال زار اینان گریان نگشت۔ آخر الامر همه کسان به خانهٔ خود باز گشتند۔

بعد از سه روز موٹا بهایی خادم خاص به خدمت شریف حاضر شد۔ آنحضرت ارشاد فرمودند که موٹا بهایی ، باران بارید۔ عرض داشت که نبارید۔ ارشاد شد که شرط چنانکه باید ادا نمی سازند۔ ازآن سبب دعا ها اثر نمی کنند۔ در آن وقت آنحضرت خود تجدید وضو فرموده و به سمت قبله روی آورده صلوة و دعا هر چه مروی است به عمل آوردند۔ هنوز آن دعا به ا تمام نرسیده بود باران چنان بارید که سبیلها و حوضها همه پر گشتند و آن روز ، روز عید الفطر بود۔ انتهیٰ

قطب اقطاب و شه فرخ خصال
مظهر ذات خدای ذوالجلال
خسرو عشاق، شاه عارفان
سر گروه صوفیان اهل حال

نقل است در شجر ة المحمود مرقوم است که از حضرت مخدومی دام فیوضاتهم به استماع در آمد که روزی حضرت قدوة المشایخ در مسجد تشریف فرما بودند۔ شخصی از قسم بهاٹ وارد وقت گردیده طلب بهانگ کرد۔ بهانگ در زبان گجراتی تنباکو را گویند۔ ارشاد شد که بهانگ حاضر نیست۔ دیگر چیزی طلب کنند۔ آن مرد گفت که آن چه چیز است عطا

فرمایند۔ ارشاد شد که از وضو فارغ شده بیایید۔ غرض آن مرد حکم بجا آورده حاضر حضور قابض النور گردید۔ چون چهار چشم شد آن مرد ایستاده طوافِ آنحضرت می کرد و می گفت۔

چشتی دین دُنی کی نہ شئی ہٹی میں نہ بھانگ
رہے ٹوٹے جھونپڑوں میں عرش پہ دیوے بھانگ

الغرض آن شخص کاملان وقت شده راهی شد و ازینجا گفته اند:

خداوندا مجھے بھی اُن کے قدموں تک تو پہنچا دے
ہوئی پشت و پناہ چشت جس کی ذات عالی ہے
تمنا بس یہی رکھتا ہوں چلنے کی میں سر کے بل
انہیں آنکھوں سے جا دیکھوں کروں جو عرض حالی ہے

انتهیٰ۔

نقل است که آنحضرت قدوة المشایخ را در سماع حالت عجیبه و میل غریبه روی می داد و هیچ گاهی در مجلس مزامیر نشینده اند و در خلوت بعضی اوقات اگر کسی آمده می نواختی، منع هم نبود۔ چنانچه در خانه حضرت میر خان کهتو که خادم خاص آنحضرت بودند و آنحضرت برای فاتحه بزرگواران تشریف فرموده بودند، او تکلف کرده به خانۂ خود برد۔ از این تقریب اتفاق رفتن به خانه او شده بود و درین وقت از کوفت راه قدری استراحت فرموده بودند و لولیان از سر اعتقاد سماع آغاز کردند و پکهاوج و تال می زدند ۔ آنحضرت برخاسته آنها را زجر می کردند و منع می فرمودند زیرا که آنحضرت را در آن سماع ذوقی حاصل نشده بود۔ بعد ازان دیگر لولیان آمده بنیاد سماع آغاز نمودند و در آن سماع آنحضرت را ذوق به غایت روی داد۔ فرمان شد که کلامِ عاشقانه و موحدانه بگویید واعظانه می سرایید۔

صاحب مخبر الاولیا اینجا فرمایند که درآن وقت فقیر هم نشسته به خدمت شریف

ایستاده بود و آنحضرت در آن وقت قهوه می نوشیدندو هار های گل چنبیلی در گلوی مبارک انداخته بودند و گهی خنده و گهی گریه از آن حضرت صادر می شد۔

بگریانم بخندانم جهان را

غرض لولیان را در آن وقت انعام گران ایثار می فرمودند و آنحضرت را در سماع شنیدن و طعام و لباس وغیره اتباع و اقتدا به خدمت حضرت قطب الواصلین شیخ یحیٰ چشتی قدس سره بود و هیچ فعلی از خود احداث نفرموده اند و اکثر اوقات مولود خوانان اشعار حضرت امیر خسرو دهلوی چشتیؒ و حضرت شیخ سعدی سهروردی و حضرت خواجه حافظ شیرازی و حضرت مولانا عبد الرحمن جامیؒ و حضرت مسعود بیگ چشتی و حضرت شیخ فخر الدین عراقی به حضور انور آنحضرت می سرائیدند و آنحضرت از آن ذوق گرفته اند و حالتها داشته۔ علیٰ الخصوص بر این غزل حضرت امیر خسرودهلویؒ۔

به خوبی همچو ماه تابنده باشی

به غایت ذوق و وجد می فرمودند۔ کذا فی مخبر الاولیا۔

مخفی مباد که آنحضرت قطب زمانه و عارف یگانه هم اشعار صوفیانه می فرمودند و بعضی از آنها تبرکاً ایراد کرده می شود۔

ما بی خبران هوشیاریم
ما غمزدگان شاد کاریم
رسوا شدگان کوی عشقیم
سودا زدگان روی یاریم
ماتم زدگان شاد طبعیم
عشرت نشان سوگواریم
پا بسته کنیم سیر افلاك

ثابت قدمان بی قراریم
صد زلزله افگنیم در چرخ
هویی گر بر هوا بر آریم
دریا نوشان فقر پوشیم
تقویٰ کوشان می گساریم
صد خنده بر آوریم چون گل
نالنده چو بلبل هزاریم
در ملك فنا سر ملوکیم
در کشورِ فقر شهریاریم
از ساغر جان شراب مستیم
در کاسه تن بی خماریم
در جلوهٔ یار محو دیدار
در پرده دوست راز داریم
در خلوت انس بی لب و کام
صهبا طلبان می گساریم
در جنبش اصعین ز چمن
گه ثابت و گه به اضطراریم
در حدت طبع سیف مسلول
در جوهر ذات ذوالفقاریم
با ذوالنوران شعاع خورشید
با بولهبان تف شراریم

در صدق و صفا و بذل اموال
صدیق عتیق و یار غاریم
شیطان صفتان زما رمیدند
در دیو کشی عمر شعاریم
دریای حیا و کوه حلمیم
ذوالنور مثال برد باریم
خیبر شکنان قلعه نفس
حیدر قلبان کارزاریم
ز نقش دو کون چشم بستیم
نظارهٔ آن رخ نگاریم
از گردش چرخ فارغ البال
پرکار زمانه را مداریم
دریای قدم نفس بر آورد
باز آن همه صورت بخاریم
چون قطره شویم محو دریا
خود بحر محیط بی کناریم
بر مسند کبریا مقیمیم
با خلق و جهان بانگساریم
شیران بریم و باز اشهب
نه موش زان مگس شکاریم
با سوز درون آتش دل

خونین جگران گلعذاریم
بازیم فتاده در کلاغان
از ناخن و نول شان فگاریم
از صحبت این خران بیهوش
چون آهوی دشت در مزاریم
تن زن صوفی که اندرین دهر
کس محرم این سخن نداریم
تن رها کردیم و جان قربان ما است
جان فدا کردیم جانان آن ماست
در محیط عشق غرقاب فنا
دایماً در هر نفس جولان ماست
گوی چوگان ارادت گشته ایم
کوی تسلیم و رضا میدان ماست
هادی ما جذبهٔ ذات احد
هر چه غیر اوست، آن شیطان ماست
مسکن و ماوای ما عرش برین
فسحت روی زمین میدان ماست
طائر قدسیم اندر لامکان
هر زمان بی بال و پر طیران ماست
هر نفس صد بار قربان می شویم
فاقتلو الانفس ز حق فرمان ماست

لـــن تـــنـــــالـــو البـــر حتـــیٰ تـــنـفــقــوا
قـــول ایـــزد از پـــی قـــربـــــان مــــاســـت
بیـــدلـــــی و بـــی کســـی ســـرمــــایـــــه ام
بیـنــوایـــی مــفــلســـی ســامــان مــاســت
مـــــا ز ایـــمــــــان خـــلایـــق رستــــــه ایـــم
ایــنــچــنیــن اسلام و دیـن خـذلان مــاسـت
کـــفــــر مــــا پیــوستــن انــدر زلف یــــار
حیـــرت انـــدر روی او ایـــمــــان مــــاســـت
بـــا غ رضـــوان خــوشــــه ای از خــرمــنـم
عـــرش اعــظـم غـــرفـــهٔ ایـوان مــــاســـت
از فـــــراز عـــرش تـــــا تـــحــــت الثـــریٰ
نــقــطـــه ای از نســخــــه دیوان مــاســت
نـــعـــمــــت دنیـــا و عــقبـیٰ جــمــلــگـــی
خــوشـــه ای از گــنــدم بـــریـــان مــاســت
اطــــلــــــس گـــــردانِ گــــردون ســـر بســـر
ریشــــه از گـــوشـــــهٔ دامــــان مـــاســـت
کــــــرســـــی زریـــنِ ایـــن چـــــرخ کهـــن
بـــی تـــکـــلف از در دربـــــان مــــاســـت
عـــقـــل کـــلـــی مـــنشـــی راز نهـــــان
نــفـــس کــلـــی خـــادم دیوان مـــاســت
بـــحـــث استـــدلال اهـــل فــلســفــــه

سر به سر بازیچهٔ طفلان ماست
انی و منی دلیل منطقی است
جذبهٔ دلدار ما برهان ماست
شد ردای کبریا بر ما درست
میل سوی غیر حق کفران ماست
کل شئ هالك الا وجهه
دیدن غیر خدا نقصان ماست
کثرت اندر وحدت از روی بطون
وحدت اندر کثرت از اعیان ماست
در تواضع آن چنان دارم کمال
کاسمان شاگرد شاگردان ماست
جان عابد طالب حور و قصور
کین همه نقش عجب بستان ماست
قصد واعظ نخوت و کبر و غرور
کانچنین جمیع خیر خواهان ماست
آن مدرس در خیال حب جاه
کاین امیر و آن ملك جویان ماست
دعوتی مشغول تسخیر پری
کانچنین قومی قوی حیران ماست
نزد صوفی این همه شرك خفی
جز رخ دلبر که آن سلطان ماست

نـی غـلـط گـفتم کـه آن شـرك جلی است
و آن خـفـی پـوشیـده انـدر جـان مـاست
مـأ و مـن بـگـذار کـانـدر کیـش عشق
ایـن سـخـنهـا حـجـت بـطـلان مـاست
مـا و صـوفـی مـحـو شـد در ذات او
مـا و مـن گـفتن هـم از جـانـان مـاست

وله:

ایکـه ابـر جـود تـو بـر پست و بـالا ریختـه
لـطف تـو در هـر زمـان بـاران یـغـمـا ریختـه
بـود مـا مستـور و مـخـفـی بـود انـدر ذات تـو
رحـمـت عـامـت وجـود مـا هـویـدا ریـختـه
لـمعـه ای از حسن رویت جمله عالـم را گرفت
پـرتـوی از سـوز عشـقـت شـد همـه جا ریختـه
قـطـره ای از فیـض دریـای وجودت جوش زد
رنگ هستـی بـر سـر اعـلیٰ و ادنیٰ ریـختـه
عـقـل کـلـی نـفـس کـلـی طبع کلی وحیـا
عـرش و کـرسی و سـمـا و فـرش غـرا ریختـه
از بـرای حـب عـرفـان آفـریـدی خـلق را
لیك بـر انسـان هـمـه درد و بـلا هـا ریـختـه
عشـق هر جا خود کند در کسوتِ دیگر ظهور
گـرد رسـوایـی بـه روی قیـس و لیـلیٰ ریختـه

لذت قرب وصالت یافت صوفی لا جرم
بر پشیمان دولت دنیا و عقبیٰ ریخته
نار نور یکتایی یکتاییم
بل ظهور صفات اسماییم
کنت کنزاً که بود گنج خفی
ما از آن گنج در یکتاییم
مسکن ما هوئیت حق است
گرچه ظاهر درون دنیاییم
بحر وقت محیط جزو کل است
یا از آن بحر در یکتاییم
هست ما هست شد ز هستی او
ما ز پندار خویش خود راییم
موج بحر حقیقت حقیم
گرچه دریاییم وبی پاییم
قطره ام محو قلزم توحید
لا جرم بی دل سرو پاییم
شهباز و همای شبهیم
نه غلیواز و بوم صحراییم
هر نفس جلوه می کند دلدار
روی او را مدام بنماییم
صوفیم صافیم نه قلاییم

عـــارفیـم عـــاشـقیـم نــه مـلاییـم

صاحب شجرة المحمود می فرمایند که آنحضرت صوفی تخلص می نمودند ـ به این جهت خود از منصب صوفیه صافیه آراسته و پیراسته بودند۔ نظم۔

شـاه فـرخـی هے شغل بـاده خواری ان دنون
رهتـی هے مـجـه سے پرے پرهیز گاری ان دنون
سیـر گـل حـاصـل هے بلبل کو چمن سر سبز هے
کـون خـواهـان هے تـرا بـاد بهـاری ان دنون
کـون سـا پرده نشین اس چشم کے پردے میں هے
رهتی هے آنکهوں میں میرے شرمساری ان دنون
شهسـوار عشـق کـی تشـریف فـرمـایی سے اب
هے عـنـان مـرکـب تـفهیم عـاری ان دنـون
پـاؤں پـر اس سـرو قـد کے جـا گـرا روتـا هوا
نهیں خـواری سے سیـکها خاکساری ان دنون
رهتـا هے پیـش نـظـر هـر وقـت وه چهـره منیر
شـامـل حال اپنے هے کیا لطف ی باری ان دنون

انتهیٰ۔

مـخـفـی مبـاد کـه آنحضرت قدوة المشایخ مقتدای زمان قبل از وصال شریف یك سال فرمودند که مارا طلب دوست آمده است و لابد رفتنی است، باید رفت۔ و آن عالم بسیار خوشتر مـی نماید و سه روز قبل از وصال شریف ذکر اسم ذات جاری شده بود و مردمان جوق در جوق آمـده مشـرف بیعت می شدند و به روز وصال شریف به وقت مغرب سبویی برای تیمم طلبیده و تیـمـم ادا سـاخته نماز مغرب ادا فرمودند۔ همون طریق نماز عشاء ادا فرموده باز سبوی برای تییم

طلبیدند۔ خدام معروض داشتند که آنحضرت الحال نماز عشاء ادا فرموده اند۔ ارشاد شد که نکردم۔ باز سبویی طلبیده تییم نموده نماز عشاء از سر ادا کردند۔

همچنین این معامله سه و پنج مرتبه روی داد۔ باز در سجده جان خود به جانان سپردند۔ انا للّه و انا الیه راجعون۔ وفات آن قبلهٔ حاجات به تاریخ شب بیست و پنجم ماه ذوالحجه در سنه یکهزار و یك صد و هفتاد (١١٧٠ق) واقع شده۔ چنانچه تاریخ های وصال آن جناب این است۔تاریخ:

سراج الدین احمد شاه فرخ
به فردوس برین شد ذات حق جو
گروه قدسیان از بهر تاریخ
همین گفتند تاج چشتیان او

دیگر

شاه فرخ حسام ملت و دین
قطب اقطاب اولیای زمین
راح فی لیلته الاحد بسجود
فی صلوة العشا الی المعبود
عین و غین و ها علی الملة
کان کاف و های ذوالحجه

کذا فی مخبر الاولیاء و عمر شریف هشتاد سال و مدت مشیخت پنجاه و یك سال و مرقد منیف در حضرت احمد آباد گجرات به محله نور شاه پور به پهلوی پدر عالی قدر از غرب رویه واقع شده حاجت روای خلق آن دیار است ـ کذا فی شجر ة المحمود۔

ذکر شریف حضرت شیخ صلاح الدین چشتی الگجراتی بن حضرت قطب العارفین الشیخ رکن الحق والدین چشتی بزرگ محبوب اللّٰه قدس سرهما۔

آنحضرت مردی باوقار و شیخی عالی تبار بودند۔ شرف ارادت و خلافت از پدر عالی قدر خود الشیخ رکن الحق والشرح والدین احمد چشتی دارد۔

نقل است که آنحضرت بعد از انتقالِ حضرت مرشد السالکین الشیخ جمال الحق والشرح والدین چشتی از دار الغرور الیٰ دار السرور به خدمت خانقاه مقید گشت و تا یك سال و چند ماه در این معامله گذرانیدند و در علوم عربیه درسیه و تصوف و علوم فارسیه دستگاهی پیدا کرده بودند۔ به سبب موزونیت طبع چند غزلیات و قصاید بعضی به طور صوفیه و بعضی به روش شعرای متاخرین در علم چنان فرمود۔ چنانچه دیوانی آنحضرت نیز مرتب شده است و این مجموع چند ابیات از آنها است۔

سورۂ والشمس وصف روی رخشان شما
آیۂ واللیل نعت زلف پیچان شما
از خیال زلف مشکینت پریشان گشته دل
باعث جمعیتم شد روی خندان شما

وله:

بسکه عالی همتم اندر رهش
عرش را کاشانۂ می دانیم ما

وله:

ای شاه کاینات جهان از برای تست
وی نور دیده همه فیض لقای تست

از پرده وی خویش برون آر و جلوه کن
عالم تمام طالب نور بقای تست
برق تجلی ای که ز موسیٰ ربوده هوش
صد رنگ زان زیاده به زیر قبای تست
عیسیٰ اگرچه پیش تو آورده بود علم
لیکن به روز حشر به زیر لوای تست

وله:

شد عبادتخانه ما سر کشان میخانه ها
سجده ها آموختیم از شیشه و پیمانه ها

وله:

دفتر خط اُوهمه خواندیم
غیر آشفتگی حساب نداشت

وله:

همچو نقش پا به خاك افتاده ام، حالم مپرس
ناتوانی بس که دارم طاقت رفتار نیست
کعبه و بتخانه یکسان است نزد عاشقان
هیچ فرقی درمیان سُبحه و زنار نیست

وله:

به شرع عشق بجز قتل حکم دیگر نیست
خوشم خوشم که دو چشم توام گواه بس است

وله:

هرگز طمع مدار ز دوران روز و شب
از ماه و خور کدوی گدایی گرفته است

وله:

دلبرم از بیوفایی با رقیبان یار شد
گل که تنها بود آخر همنفس با خار شد

وله:

بس که می کردم خیال زلف مشکین کسی
هر نفس در سینهٔ من رشتهٔ زنّار شد

وله:

مگر عزم سفر کرده است و محمل بسته سوی من
که از دل چون جرس صد ناله و فریاد می خیزد

وله:

عاشق که به یاد زلف معشوق بمرد
از تختهٔ شانه میزد تابوتش

وله:

سوی من خنده زنان آمد و بیتاب نشست
نقد جان پیش نهادیم و ز خود وارستیم

وله:

گشته ام چاك چاك چون شانه
زلف پر پیچ و تاب می خواهم

رباعی:

خـواهــی کــه دلــت ز نـور مـعـمور کنـی
عیــب و هــنــرت ز خــلق مستـور کـنـی
خــود عیــب خــودی اگـر هـنـر خـواهـی
خـود بیـنــی خـویــش را زخود دور کنـی

نـقـل اسـت کـه صاحب مخبر الاولیاء آنحضرت را به این طریق یاد و شاد فرموده اند که آنحضرت سالك با عظمت وقار بودند و لباس فاخره می پوشیدند و جمال پر کمال می داشت۔ هـر کـه آنـحـضـرت را می دید، از امرای وقت خیال می کرد و سماع شریف را بسیار و با افراط تـمـام می شنیدند و همت عالی داشتند و با کسی التفات نمی کردند۔ اما حق سبحانه و تعالیٰ به حضرت بی منت غیری بحسب خرج می رسانید۔ انتهی۔

'وفـات آنـحضرت بتاریخ بیست و یکم ماه ذولحجه سنه ۱۱ یك هزار و یك صد و چند واقـع شده و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات به محله شاه پور در روضه حضرت قطب الاولیا واقع است۔ رحمته اللّٰه علیه۔ کذا فی مخبر الاولیا۔

ذکـر شـریف حضرت شیخ عبد الرحمن چشتی گجراتی بن حضرت قطب العارفین شیخ رکن الملة والدین احمد بزرگ چشتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنـحضرت در عالـم طفولیت ازین دار فنا به دارالبقا خرامان شدند۔ چنانچه حضرت شیخ مـا قـدوـة الـمشـایـخ قدس سره در شجره طیبه می فرمایند که برادرم عبد الرحمن به خدمت ذی درجـت روز شـب سـرگـرم مـی بـود و حضرت شیخ ما بر او التفات بسیار می کردند۔ روزی به وقـت ظهـر حـضـرت شیخ ما قطب العارفین بر سر بالین او نشسته بودند و سر ایشان را گرفته در کـنـار خـود نهادند۔ یك دست مبارك بر سر و یك دست مبارك زیر زنخ گرفتند که ایشان جان به حـق تسـلیم فرموده و ازهر طرف واویلا برخاست و شیخ ما از دست مبارك خود چشم و دهانش بپـوشیـدنـد و فـرمـودند انا للّٰه و انا الیه راجعون۔ این بنده می دید که هر وقت که چشم مبارك پر

آب شـد ، آن را دفـع می فرمودندی۔ انا للّه و انا الیه راجعون و یك قطرۀ اشك هم از چشم مبارك جـدا نیـفتـاد و بعد از آن روز حضرت شیخ ما چنان طریق اختیار کردند که با هیچ کس حرف و حکایت نمی فرمودند و تنها می نشستند۔ مصرع

ز دوری تـــو بـــمــــردم چـــه لاف مهـــر زنـــم

الـغـرض در آن ایـام نـقـل می فرمودند که چون وصال حضرت شیخ ما صاحب راز سیّد محمد گیسو دراز قدس سره قریب شد، پیش ازسه روز حضرت شاه ید اللّه که قایم مقام حضرت سیّـد بـودنـد ، طـلبیدند و خود مستان غلطیدند فرمودند که بابا ید اللّه بر من نماز جنازه بخوان۔ حـضرت شاه ید اللّه نماز خواندند۔ چون از نماز فارغ شدند فرمودند که پیش از آنکه مردمان بر مـن نـماز خوانند و من خود نمازِ خود خواندم۔ چون وقت وصال شد ، صورتی از عالم لاهوت متـجلیٰ شد۔ سیّد را در کنار گرفت و باهم غلطید و سینه بر سینه و لب بر لب نهاد۔ سیّد را ذوق بـی نهـایـت پیدا شد و جان به حق تسلیم کرد۔ چون شیخ ما این حکایت فرمودند ، به غایت در ذوق شـدنـد و چشـم پر آب کردند۔ لاکن به مقتضای مرتبه تمکین ضبط فرمودند۔ باز نقلی سر کـردنـد کـه مـردی از مـردان حق را وقت وصال رسید۔ یاران برای عیادت آمدند و پرسیدند چه حـال داری؟ فـرمود که اگر خواهی بیا و اگر خواهی باش۔ اگر می گویم که می آیم ، گستاخی است و اگر می گویم که می باشم ، تاب دوری ندارم۔

آن مـرد دریـن حـکـایـت بود که لبیك لبیك گفت و جان به حق تسلیم کرد۔ باز شیخ ما فـرمـودنـد کـه دریـن حـال صـورتی متجلیٰ شد که ازو ندایِ تعال مانند این شنید لیك زنان جان بـمـحبـوب سپـرد و شیخ ما درین حکایت بسیار بی اختیار شدند و ذوقی که پیشتر بود از آن هم زیـاده تر گشت لاکن ضبط فرمودند۔ الغرض شیخ ما همچنین اشتیاق آن عالم شب و روز پیشتر مـی داشـت۔ انتهـیٰ وفـات حـضـرت شیـخ عبـد الـرحمن قدس سره به تاریخ بیست و هشتم ماه ذوالـحجه در سنه یکهزار و یکصد و چهارده (١١١٤ق) واقع شد کذا فی مخبر الاولیا والشجره

طیبه۔

ذکر شریف آن پیشوای ارباب شریعت و آن رهنمای اصحاب حقیقت قدوة الاصفیاء زبدة الاولیاء مرشد انام افراد مقام در دریای معانی معشوق یزدانی مولانا شیخ رکن الحق والشرع والدین احمد ثانی چشتی الگجراتی بن حضرت شمس الصوفیین بدر المتوکلین الشیخ حسام الحق والشرع والدین المعروف حضرت شاه فرخ صوفی الچشتی الگجراتی قدس سرهما۔

آنحضرت از پیران کبار و اولیای نامدار مشایخ عظام مقتدایان ذوالکرام اند۔ شرف ارادت و خلافت از پدر بزرگوار خود شیخ حسام الحق والشرع والدین صوفی الچشتی دارند۔ تولد شریف آنحضرت معشوق یزدانی به تاریخ سیزدهم ماه صفر المظفر در سنه(١١٤١ق) یکهزار و یکصد و چهل و یك واقع شده ۔ بر وقت تولد ارواح شریف حضرت قطب المدینه شیخ یحیٰ چشتی معشوق اللّٰه و قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی و جمیع بزرگانِ خاندانِ عالیه چشتیه تشریف فرماییده با یك دیگر مبارك بادی می داد۔ تاآنکه آواز بر می آمد و هر یك دست بر دست بوسه داده چند آیه از کلام مجید خوانده دم می کردند و سایر مردمان متحیر گشته عالم سکوت ورزیدند۔ در آن مجمع شیخ محمود و محمد حامد حاضر بودند و ایشان به خدمت حضرت شاه فرخ صوفی چشتی قدس سره عرض نمودند که یا حضرت این شور و غل به چه باعث است۔ ایام عالم خیانت آمده اند یا مردان غیب اند۔ ارشاد شد که جمیع بزرگانِ خاندان عالیه چشتیه بهر مبارکبادی تشریف آورده بودند۔ اما در دل خویش بدارید ، کسی را برین سر مطلع می سازید۔ چنانچه این حکایت هم در شجرة المحمود مرقوم است۔ فان شئت فارجع الیها۔(١)

١: اگر تو خواهی به اُو رجوع کن۔

ای آمـــدنـــــت بـــاعـــث آبـــادی مـــا
ذکـــر تـــو بـــود ز مـــرتبـــه شـــادی مـــا

نقل است از زبان و در بیان حضرت فرید العصر فانی فی اللّه باقی بااللّه جناب مخدوم رحـمة الـلّـه بـن سیّـد احمد قادری در استماع رسیده که حضرت قدوة الاصفیا شیخ رکن الحق والـدیـن چشتـی ثانی در بطن شریف مادر خود نصف قرآن مجید تا سوره کهف خوانده بودند۔ چـون تـولـد شـد و چهـار سـال و چهـار مـاه شـدنـد و از مکتب بسم اللّه فارغ گشته در مجمع مشـایـخـان و علما آنحضرت خواندن کلام شریف به طریق حفظ شروع فرمودند تا آنکه جمیع مـردمـان حـاضـر مـانـده اسماع نمودند و تا قریب یکپاس نصف قرآن تمام فرمود۔ همه سامعین متـحیـر گشتـه زبان شکر و صدای بر کشادند و بروز دیگر به خدمت والده ماجده خود از سورۀ کهف شـروع فـرمـوده نـصف اخیـر را بـه ا تـمام رسانید۔ الحمد للّه علی ذالك۔ کذا فی شجرة المحمود۔

الـغـرض آنحضرت بعده در علوم درسی اشتغال نمود تا بیست و پنج سال خواند۔ بعد از آن در عـلـوم بـاطـنـی عـمر گرانمایه را صرف فرمود۔ چنانچه در علوم ظاهری و درسی نا مطول خـوانـده بـودند و در علم حدیث و تفسیر و اصول و فقه و فرایض محاوره کماحقه می داشتند و در عـلـوم سـلـوك و حـقـایـق و تصوف یگانۀ روزگار بودند و در اوایل عمر شریف بوقت جوانی صحبت با جوانمردان می داشت و بارها نشست گاۀ آنحضرت بر دروازه شاه پور شریف بود۔ در وقـت هـر مـوسـم میـوه هـا خـریـد فرموده مردمان را تقسیم می فرمود و سماع را دوست می داشـت و بـه وقـت صبـح تـا چاشت و عصر تا مغرب به خدمت ذی درجت عالی قدر خود افاده حاصل می فرمود۔ و ذوق و شوق بدرجۀ اتم و مذهب وحدت الوجود می داشت۔

نـقـل اسـت کـه شـخـصـی درویـش مـع چـنـد مسـافر حاضر حضور فایض النور شده عرضداشت نمودند که مایان بر مزار حضرت غوث الثقلینؓ معتکف بودیم، ناگاه شخصی بر مزار

مقدس وارد شده و حضرت غوث همراه او شدند۔در آنوقت مایان عرض نمودند که آنحضرت کی تشریف شریف می رند و این شخص کدام است۔ ارشاد شد که این مرد خضر علیه السلام اند و حسب الحکم خدا و رسول خدا ﷺ برای طلبیدن من تشریف آورده اند و مرا همراهِ ایشان رفتن لازم و ضرور است۔ چونکه در خانقاه آن حضرت رسالت پناه ﷺ مع اصحاب کرام و بزرگان عظام و جمیع خانواده مجتمع اند و خلعت قطب افراد شیخ رکن الدین ثانی را در آن مجمع عطا کردن است۔ محض انتظارِ مایان است۔ ازین امر فارغ گشته باز خواهم آمد۔ غرض در طرفة العین تشریف شریف آورده فرمان داد که بروید و از شیخ رکن الدین فیضیاب شوید۔ به این سبب حاضر خدمتِ فیض درجت شده ایم۔ حضرت قطب الزمان تبسم فرموده فرمان غسل داد۔ جمیع آیندگان بعد از فراغ غسل از دولت بیعت سرفراز شده مدارج علیا حاصل نمودند و باوطان خودها رجوع شدند۔ کذا فی اذکار الدلائل که او از تصنیف حضرت سیّد احمد گجراتی قدس سره است۔

نقل است در ملفوظ حضرت شیخ احمد چشتی العباسی ، نگارین گشته که روزی حضرت قطب فرمود که وقتی من خرقه پوشیدم ، روح حضرت پیغمبر ما صلی اللّٰه علیه و علی آله و اصحابه وسلم و ارواح جمیع بزرگان تشریف فرما بودند و هر یك برای من دعا می نمود و من در گریه بودم۔ از ترس حق درویشی که مشکل کاری است و من امروز خرقه پوشیده ام۔ نباید که فردا از من کاری آید که شایسته حضرت او نباشد۔ انتهی۔

نقل ست هم درآن ملفوظ شریف نگارین گشته که حضرت قطب در اوایل عمر به حضور پدر عالی قدر خود مانند مستوران خود را می داشت و برو بردی مردمان سوایِ فرایض و واجبات چیزی دیگر سودی نمی کرد و در اذهان مشایخان وطیرهٔ پیشین آنحضرت چنان غالب بود که این را مقام ولایت حصول نخواهد شد۔ چون پدر بزرگوارِ آنجناب وفات یافت و خود بدولت سجاده نشین شدند، مشایخان بطن سابق کسی را در جنازه خوابانید در خانقاه عالیجاه

آوردنـد۔ درآن حین آنحضرت حجره مبارك بسته تشریف می داشت ۔ لهذا حضرت را خبر داد ، فـی الـفور آنحضرت بیرون رونق افزا شده نماز جنازه ادا فرموده باز اندرون حجره مبارك تشریف بـردند و مردمان جنازه را بیرون خانقاه عالیجاه آورده پیش مشایخان داشت و مشایخان به طریق تـمسـخـر پـرسیـدنـد کـه آنـحضرت نماز خوانده، تمامی گفتند که آری۔ پس جمیع مشایخان نزدیك جنازه شده و پارچه از رویش برداشته گفتند که ای ابراهم برخیز، مگر صوت ازو بر نیامد۔ پـس هـر کـه و مه سراسیمه و مضطرب گشته اطبا را حاضر ساختند و اوشان نبض وغیره دیده به یك زبـان گـفتـنـد کـه ایـن جـوان بـه رحمت حق پیوست۔ بدون دفن کردن چاره دیگر متصوّر نیسـت۔ ناچار همگان بخدمت ذی درجت حاضر شده عذر خواسته ارشاد شد که این مرد مرده در خـانقاه این فقیر آمده بود۔ درین باب گناه من نیست ، اختیار به دست مختار این چنین فرموده گـریـه آغاز نهاد تا آنکه همه در گریه شدند و آن متوفی را دفن کردند۔ ازآن روز مشایخان وغیره معتقد گشته۔ اکثر ارادت آوردند و بعضی خلافت گرفتند و هر روز برای شرف قدمبوسی حاضر آمـده مقتبس انوار بزم رشادت شدند و بعد ازآن کسی را انکار ولایت بر قطبیت حضرت نبود الّا نـاواقف و حـاسـد که طریقه انیقه پیغمبر ﷺ ما بوده انکار می کرد و انکار می کنند۔ نعوذ باللّه من غضب الاولیاء ۔ (١) کذا فی ملفوظ حضرت شیخ احمد چشتی عباسی والشجرة المحمود۔
شعر:

مـفـت میـں کـهـوے هیں جان اوس کی نهیں سمجهے منیر
آزمـــوده کـــو مـــکـــرر آزمــــانـــا مـــنـــع هـــے

نـقـل اسـت کـه روزی آنـحـضـرت قـطب الزمان در صحن خانقاه عالیجاه تشریف فرما بودند۔ پیرامون آنحضرت و چند مردمان هم بودند که نامهای ایشان ترقیم کردن درین مختصر

١: ما پناه خدا می طلبیم از غضب اولیاء ۔

طوالت دارد۔ ناگاه درویشی وارد گشته نشست و از حضرت شیخ پرسید که اقطاب بر چند اقسام اند؟ ارشاد شد که اقطاب بسیار اند۔ اول دوازده از آن میان هفت در اقلیم و پنج اقطاب در ولایت که ایشان را قطب ولایت گویند و آن اقالیم اند۔ اما فیض قطب بدار بر اقطاب اقالیم وارد و فیض اقطاب بوصف بر اقطاب ولایت وارد است و مرتبه قطب مدار بالا است و قطب الزمان و قطب عالم و قطب الاولیاء و قطب الاقطاب و قطب العارفین و قطب الواصلین و قطب العاشقین و قطب السالکین و قطب الکاملین وغیره بی شمار اند و دانستن مقام آنها بسیار مشکل است و مقام فردانیت از همه بالاتر است و از اولیاء غوث اند و عنقا اند، عمداً اند و اوتاد اند و اخیار اند و ابرار اند و نقبا نحبا و ابدال انهاد و افراد و خائن و عارف و متعارف و ساهی و لاهی و مشرك خفی و ملامتیه و قلندریه و حیدریه و فتیان اند۔ به سبب طوالت برین اکتفا نموده شد ، لاکن فیما بین خودها یك دیگر را نمی شناسد۔ کمر قطب مدار را تمامی اولیاء اللّٰه می شناسند۔ پس درین حالت کسی را چه مجال که اولیاء اللّٰه را شناسد۔ چنانچه قول حضرت باری است که اولیای تحت قبای لا یعرفهم غیری(۱) چنین فرموده آبدید شده سکوت فرمود۔ آن درویش برخاسته قدم بوس شده و از شرف بیعت سرفراز شده فیضیاب گشته به وطن مالوفۀ خود روانه شد۔ کذا قال شیخی۔

مخفی مباد که آنحضرت به طریق معهود آیین آبا و اجداد خویش از تاریخ بیست و یکم ماه شعبان در خانقاه عالیجاه خود معتکف بودند۔ ناگاه بتاریخ بیست و پنجم ماه شعبان المعظم مرض وبا بر آنحضرت استیلا آورد۔ تمامی مردمان و خادمان سراسیمه مضطرب گشته اطباء حاضر آوردند و در معالجه سعی بلیغ بکار بردند لاکن سودمند نگردید۔ اگرچه حضرت از تداوی بسیار مانع می شد۔ اما مردمان در استماع نمی آوردند۔ چون روز دیگر شد بعد از نماز

۱: علاوه به من هیچ کس اُو را نمی شناسد۔

عـصـر مـقام وصل حاصل فرمود و عقد انامل بعد وفات آنحضرت به طریق زندگانی جاری شد۔ ایـن خبـر مـنتشـر گشـت تا آنکه حاکم وقت را هم خبر شد و او مشرك بود و از طرف کاهتلوار (کـاهـٹـلـواڑ) بـڑوده بـود ، آمده و گفت که شنیده ام که حضرت وفات یافته اند و عقد انامل به عـادت مـعهود جاری شده است۔ آن را باور نداشته برای دیدن آمده ام و هم اطباء را برای تجویز ایـن کار همراهِ خود آورده ام، اگر بنماید بهتر والا مدفون کردن نخواهم داد۔ پس حاکم مذکور کـه نـام او کـاکـاجـی دکهـنـی بـود، غسل کرده پاك شده قریب شد و انگشتان مبارك همچنان متحرك بودند۔ اطبا نبض وغیره دیده به یك زبان گفتند که حضرت جان به حق تسلیم نموده اند و اجـرای عـقـد انـامل به سبب خوارق و کرامات حضرت است ، لازم آن است درین باب دخل نـکنند۔ پس حضرت را غسل شریف داده نماز خواندند و در قبر شریف نهادند۔ لاکن عقد انامل همچنان جاری بود۔ صاحب شجرة المحمود ازینجا گفته اند:

چـلـیـں دیـکھیـں کـه بـعـد وصل عالم میں یه شهرت تهی
وظیـــفـــه ان کـــا جـــاری هـــوا عـــقـــد انـــامـــل پـــر
هــوے حــاضــر کهـے سـب یك زبـان سـرّ خـدا هـے یــه
فـضیـلـت کــس بشـر کـو دیـں هـم ایسـے شیخ کـامل پر

الـغـرض وفـات آن بـزرگ ذات بـه تـاریخ بیست و ششم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت (١١٩٨ق) واقع شده و بعد نماز عصر روز چهار شنبه بود۔

خـــانـــۂ دل کـــو هـــوے رونــق بـــه نـــام رکـن دیـن
پـــایـــۂ افـــلاك سـے بـــالا هـے بـــام رکـــن دیـــن
کیف حـــاصـــل هـے شـراب عشـق سـے مـخـمـور هـوں
ســاغــر دل کـــو میـــرے کهتـے هیـں جـام رکـن دیـن
میـنـــه بـرسـنـے سـے هـوا ثـابـت قسـم هـے رعـد کـی

دیکھ کر بجلی ہے گریان ابتسام رکن دین
شحنۂ ایمان کے تابع ہوں کیوں کر نفس و زر
کشور دل میں ہے میرے انتظام رکن دین
ایك دم میں تن سے سر اُڑ جائے گا مریخ کا
درمیاں آوے اگر ذکر حسام رکن دین
عکس کس کے آئینہ رخ کا چمکتا ہے منیر
محو حیرت میں ہے جوہر ہر غلام رکن دین

عمر شریف پنجاہ و هفت سال مدت مشیخت بیست و سه سال و قبر شریف در حضرت احمد آباد در خانقاه خود به پهلوی پدر عالی قدر خود غرب رویه واقع شده قبلۂ حاجات آن دیار است۔ کذا فی شجرة المحمود۔

ذکر شریف آن پیشوای ابدال و آن مقتدای اهل کمال حضرت قطب المحبوبین واصل رب العالمین الشیخ مولانا رشید الحق والدین مودود لالا چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ الافراد شیخ رکن الملة والشرع والدین احمد ثانی چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنحضرت صاحب احوال عجیبه و مقامات غریبه و انفاس ذکیه و مکاشفات عالیه و مشاهدات جلیه بود و ذات فرخنده صفات از اولیاء باوقار و مشایخ نامدار چشت اهل بهشت است و اسم شریف شیخ رشید الدین چشتی و لقب گرامی مودود و مخاطب به خطاب سامی لالا که جد امجد آنجناب شیخ حسام الحق والدین محمد فرخ صوفی فرموده اند و مشهور و معروف به شیخ رشید میاں گجراتی۔ شرف ارادت و خلافت از جد امجد خود حضرت قطب العاشقین شیخ الصوفیین الشیخ حسام الحق والدین محمد فرخ صوفی چشتی دارد و نیز شرف اجازت و خرقه فقر و خلافت و سجادۂ مشیخت از پدر عالی قدر خود شیخ الافراد شیخ رکن

الحق والشرع والدین احمد ثانی چشتی دارد و ولادت با سعادت آنجناب به تاریخ ششم ماه رجب المرجب در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هشت (۱۱٦۸ق) به وقوع پیوست۔ چنانچه ازین مصرع که والد بزرگوار آنجناب فرموده اند ، واضح می گردد۔

مصرع:

رشید الدین آمد مظهر پاك (۱۱٦۸)

نقل است که آنحضرت قطب المحبوبین در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم عربیه مثل صرف و نحو و منطق و معانی و حدیث و تفسیر و فقه و اصول و کلام عقاید و فصاحت و بلاغت و هندسه و حکمت و تکسیر و جعفر و حقایق و سلوك و تصوف و فارسی وغیره تحصیل فرموده یگانهٔ روزگار شدند و در مجاهده و مکاشفه و مشاهده نظیر خود نداشت۔ و اکثر کتب در علم عربی و فارسی تصنیف و تالیف نموده اند و بر کتب متقدمین شروح و حواشی ترقیم فرموده اند و داد منصفی دادند و اکثر احوال سیر و انساب و احوال بزرگان متقدمین و متاخرین نوشته به طریق یادگار بر صفحهٔ روزگار گذاشت۔ از آن چه که کتاب ربیع المعارج که اکثر علوم مثل سیر و جعفر تکسیر و هندسه و حکمت و حقایق و سلوك و انساب وغیره در آن مندرج است و کتاب عروة الوثقیٰ و مخبر الاولیا و برهان المشیخة و منشور الخلافة که در آن بیان سلاسل هر خانواده است ، حاصل کلام از تصانیف و تالیف آنجناب یکصد و پنجاه و پنج کتب اند۔

از دیدنش علمیت آنحضرت معلوم می شود و از مطالعه کتاب مرات جمال و شرح او و شرح مثنوی شریف و فصوص الحکم و فتوحات مکی و لوایح شریف که حضرت ممدوح تصنیف کرده اند و مطلب مصنف کما ینبغی بیان فرموده اند، روشن خواهد گشت۔ باید دانست که سینه گنجینهٔ آن شیخ فرید الدهر وحید العصر دریای معنی بود که در هر موجش دور مضامین سر می زد و به مصداق مصرع مولانا قدس سره۔

مصرع:

ز دریـــا مـــوج گـــونـــا گـون بـــر آمـده

از تـصـانیف و تـحـریـرات آن ذات مـلکی صفات بر ضمیر اصحاب فطنت روشن شدنی است که اگر شخصی عمر نوح دریابد ، آن زمان هم این قدر کتب های بزرگ برای خواندنش نیز عـمـری مـی باید تصنیف کردن نتواند۔ پس این تصنیفات دور از ملکه بشری می نماید بلکه اگر عیـن عـادت ملکی خوانندی ست بر آن در رایِ این کاتب الحروف می رسد که آنحضرت فرید الدهر وحید العصر خامهٔ فرمان پذیر را بالیقین اکتب فرموده باشند و حقا حقا همین معنی است ۔ پـس در حـضـورت چـه یـارای کـاتـب کـه فـضـیـلـتـی از فضایل آن ذات قابض البرکات تواند بر نگاشت۔ اما مختصراً از جمله کرامات درین مختصر بحیطهٔ تسطیری در آورد۔

نـقـل اسـت روزی پیـرامون حضرت شیخ محی الدین عباسی و سیّد میاں قادری جمال پـوری و حافظ قاسم جمال پوری وغیره نشسته بودند که چهار کس مسافر در رسیدند و عرض داشتـنـد کـه مـایان از مدینه منوره و مکه معظمه و بیت المقدس و بغداد شریف و چشت شریف سیـر نـموده می آییم و مدام نماز صبح و ظهر و عشا در هر جا با حضرت می گذارده بودیم و هر روز از جـناب رسالت مآب ﷺ عرض می کرده بودیم که مایان را با کسی از محب الهیٰ شرف قـدمبـوسـی حاصل کردن اما با او بیعت کنیم۔ آنحضرت دست مایان گرفته به حضرت تفویض نموده فرمودند که ایشان را در سلسله عالیه چشتیه داخل ساخته بخدا برسان و مایان بطرف بیت المقدس روانه گردیدیم۔

درآن بقهٔ متبرکه جناب آنسرورﷺ باز تشریف آورده فرمود که مسکن شیخ رشید الدین چشتـی در مـلك گـجـرات احـمـد آباد است۔ از طرف ما سلام برسان و بگویید که آن صاحب مـقبـول بـارگـاه ایـزدی شـده و مقام شما قطب المحبوبین گشت و حق سبحانه و تعالیٰ شما را قطب المحبوبین ساخت۔ پس مایان از آنجا روانه گردیده زیارت کربلای معلا حاصل نموده در

بغداد شریف داخل شدیم۔ حضرت حسین الشهید و حضرت امام حسن رضی اللّٰه تعالیٰ عنهما و حـضـرت غـوث الثقلین سیّد عبد القادر جیلانی قدس سره فرمودند که از طرف مایان شیخ رشید الـدیـن چشتـی را سـلام بـرسـان و حـضـرت غـوث الثقلین فرمودند که سلسله قادریه نیز از شیخ مـوصـوف بـگیـرید۔ مایان عرض نمودیم که اگر آنحضرت بسان رسالت مآب ﷺ مایان را یاد بسیـار انـد البتـه آنـحـضرت بدون طلب خواهند داد۔ حضرت غوث الثقلین قدس سره فرمود که بـرای شـمـا اوشـان را گفته آیم ، این کار نخواهند کرد۔ لهذا به خدمت شریف حاضر شده ایم۔ حـضـرت قـطـب الـمـحبـوبین به مجرد استماع این کلمات دوگانه شکر ادا فرموده آیندگان را بشرف بیعت مشرف ساخته همراه اوشان حضرت شیخ محی الدین عباسی و سیّد میاں قادری و حـافـظ قاسم هم مشرف به بیعت شدند و آیندگان و اینان خلافت هر دو خاندان اعنی چشتیه و قـادریـه گـرفتـه مـقام اعلیٰ حاصل فرمودند۔ رحمة اللّٰه علیهم اجمعین۔ صاحب شجرة المحمود ازینجا فرموده اند۔

قطعه:

آیـا سـلام پـاك هـے جـس قطب وقت پر
محبوب هے وه خاص رسالت مآبﷺ کا
وه کـون هے که آپ سے پایا نهیں هے فیض
سـایـه هـر ایك سـر پـه هے اوس آفتاب کا

نـقـل اسـت از زبـان شـریف حـضـرت سیّـد یوسف چشتی قدس سره که از اولاد امجاد حـضرت شیخ ما صاحب راز سیّد محمد گیسو دراز قدس سره بود و تمامی عمر خود به خدمت شـریف حـضـرت قـطب المحبوبین تصرف فرمود ، شرف ارادت و خلافت از قطب ممدوح می داشـت۔ مـنقول است که حضرت قطب المحبوین به انواع کرامات و خوارق عادات و اصناف درجـات مشـاهـدات آراستـه و پیـراستـه بـودنـد۔ روزی در شـب بـه وقت تهجد حضرت قطب

الـمحبوبین در خانقاه شریف تشریف می داشت که ناگاه شعلۀ نور نمودار گشت تاآنکه زمین و آسـمـان مـنـور گـردیـد و آنحضرت درآن زمان چنان خوش و خورم شدند که خارج از تحریر و تـقـریر است۔ درین اثناء مردان غیب به شمار چهل بود تشریف آوردند و قدمبوس شدند و گفتند کـه دریـن وقـت هـمـت هـمـراه مـاکن۔ آنحضرت فرمودند که اکنون حاجتِ همت چه درکار است؟ فرمودند که مایان ترقی می خواهیم و ترقی مایان بر توجه آنحضرت است۔حضرت قطب الـمـحبـوبیـن سـر مبـارك خود را در جهت مراقبه فرو برده تامل فرموده سر بر آورد و ایشان را در صحن خانقاه ایستاده کرده نگاه توجه در ایشان کرد۔ به مجرد نگاه شریف ایشان به مقصد خود رسیـدنـد و خوشنود گردیده رخصت شدند۔ درآن وقت آنقدر روشنی لامع و ساطع گردیده که زیـاده از حـد بیـان است۔ بنده عرض داشت که این کدام کسان بودند و مطلب ایشان چه بود و مقام اینان کجا است۔

حـضـرت شیـخ فرمودند که ای سیّد ترا تجویز این کار چه سود است۔ بنده عرض نمود کـه بـرای خـدا ازیـن سر مرا آگاه کن۔ حضرت شیخ فرمودند که خبر دار باش که کسی را برین اسـرار مـطـلـع نسازی۔ بنده ایجاب قبول نمود۔ ارشاد شد که ده ابدال و ده اوتاد و ده نقباء و ده نـجبا بودند و هر چه که مقصد ایشان بود خدا عزوجل از طفیل پیران عظام بر آورد چنین فرموده سکوت ورزیدند۔ صاحب شجرة المحمود ازینجا فرموده اند۔

رباعی:

ای مـظهـر نـور رب یـکتـا بـه کـمـال
وی ذات مـظهـر تـو فـرخـنـده خـصـال
بـر مـن نـگـه کـرم خـدا را بـکـنـی
تـا آنـکـه شـوم شـریك در ده ابـدال

کذا فی رساله معتبره۔

نـقل است که حضرت شیخ محی الدین عباسی رحمته اللّٰه علیه می فرمایند که روزی به خـدمت شریف حضرت قطب المحبوبین من و چند مردمان نشسته بودیم که ناگاه شخصی بنام سیّـد عبـد اللّـه عـرب عـطـاس حاضر آمده عرض نمود که حضرت برادر من از حجاز بر مرکب جهـاز سـوار شـده بـه طرف هند می آمده بود و چنان باستماع رسیده که مرکب جهاز که درآن پـانـصـد مردم بودند در گرداب افتاد و غرق شد۔ آنحضرت دعا فرمایند، ارشاد شد که آنچه می گـویـی درست است۔ اما غریق نشده و برادر زاده شما بروز گذشته صحیح و سالم در بندر بمبئ داخـل گشتـه اسـت و امـروز فـردا بـه طـرف شما راهی خواهد گشت۔ خاطر جمع دارید و فکر نـکـنیـد، اکنون حاجت دعا نمانده۔ پس شخصی مذکور برخاسته به خانه خود رفته همگنان را تشفـی داد و بـرادر زاده او بـعد پانزده روز به خیریت تمام داخل احمد آباد شریف گشت و سیّد مـوصـوف ازو پـرسیـد کـه مرکب جهاز را شما کدام روز گذاشت؟ گفت تا الحال شانزده روز شـده اند و مرکب جهاز در گرداب افتاده بود و قریب بود که غرق شود و همه گریه آغاز نهادند و از درگـاه پـروردگـار نـجـات خـواستـنـد۔ دریـن اثناء ابدالان نمودار گشته مرکب جهاز را از گـرداب و تـلاطم امواج رهایی دهانیده روانه شده بودند که بزرگی بنام محمد صالح رحمته اللّٰه عـلیـه اوشان را شناخته گفت که ای ابدالان برای اعانت مایان تشریف آورده اند۔ ایشان جواب دادند که نعم مایان مطیع و منقادیم، هر چه که امر شود تعمیل نماییم۔ پس بزرگ موصوف پرسید کـه ایـن خـدمـت بـه کـدام کـس تـفویض است۔ جواب دادند که به حضرت شیخ رشید الدین مـودود لالـه چشتـی احـمـد آبـادی شـاه پوری مفوض است۔ چنین گفته غایب شدند و مرکب جهـاز صـحـیـح و سـالـم رسیـدو مـن از اول روز آمـده ام و حـضرت محمد صالح پـس من برای قـدمبـوسـی حـضـرت ضـرور خواهند آمد ۔ پس سیّد موصوف برادر زاده را به خدمت حضرت قـطب المحبوبین آورده قدمبوسی کناینده یکصد و پنجاه و یك روپیه نذر گذرانیده واقع گدشته عـرض نـمـود و بـعـد از ده روز محمد صالح بزرگ تشریف آورده قدمبوس شده گفت که خوب

اعانت مایان کردی۔

حضرت قطب المحبوبین جواب داد که آنحضرت بوجه احسن می دانند که یفعل اللّٰه ما یشا و یحکم ما یرید(۱)، بندۂ مقید عاجز را چه یارا که بدون ارادت اللّٰه و امر اللّٰه دم زند۔ چنین فرموده سکوت ورزیدند و آن بزرگ اجازت و خلافتِ خاندان عالیه چشتیه و رومیه و نور بخشیه و زرکوبیه گرفته به طرف وطن خود در صوبه اوده تشریف بردند و از وطن خود دو هزار روپیه سکه فرخ آبادی و یك دوشاله سفید به طریق نذر بصحابت مردم معتبر خود احمد علی مع عریضه گذرانیدند۔ کذا فی شجرة المحمود و رساله معتبره۔

نقلست که در رساله معتبره نگارین گشته که حضرت قطب المحبوبین الشیخ رشید الحق والدین مودود لاله چشتی برای قدمبوسی و زیارت روضه رضوان رشك چنان حضرت خواجۂ بزرگ خواجۂ گوهر معدن برزخ الکبریٰ و لولوی لجه درة البضیا نائب المملکة احمدیه وارث دولت محمدیه مسند نشین ولایت چشت صدر گزین اهل بهشت قطب المشایخ حبیب اللّٰه مات فی حب اللّٰه معین الشریعته والطریقه والحقیقته والحق والدین السید محمد حسین السنجری الحسینی الچشتی الاجمیری قدس اللّٰه تعالیٰ سره العزیز۔

ای شهنشاه جهانِ معرفت
ذات او بیرون ز ادراك صفت
خسرو ملك فنای و تخت و تاج

۱: خدا هر چه می خواهد حکم می کند و می شود۔

از خـــود و از غیـــر خـــود بـــی احتیـــاج
غـــرق بـحـــر عشـق از صـدق و صـفـــا
از خــودی بیـگـــانـه بـا حق بـا آشـنـا
کـــرد مـــرغ هـمتـــش ز اوج کـمـــال
بیـــضـــــهٔ افـــلاك را در زیـــر بـــال
اختـــــر بـــــرج سپهـــــر لـــم یـــزل
گـــوهـــر درج کـــمـــــال بـــی بـدل
آن مـعیـن الـدیـن مـلـت بـی نـظیـر
فـــارغ از دنیـــا بـــه مـلك دیـن امیـر
در ثـــنـــــای او زبـــانـم را چــــه حـد
فیـض او بـــایـد کـــه فـرمـــایـد مـدد

عـازم شـده بـود و در پـارکـابی آنـحضرت شیخ بیست و چهار مرد و یك زن بنام بی بی جنـاب بـود۔ هـر گاه که در روضه متبرکه داخل گشتند و قدمبوس مرقد مبارك حضرت شدند۔ ناگاه آوازی از اندرون قبر مبارك مثل آواز طوطی برآمد که یا ولدی خوش آمدی و خوش باش و در درگاه حق مقبول گردی و خاندان چشتیه ما را رونق و زیب بخشیدی و اگرچه از اولاد دختر سیّد احمد سنوار که نبیرهٔ من است هستی لاکن شما را در نبیرهٔ خود قرار داده ام۔ به فرط محبت حـضـرت رسـول اکـرم صـلی اللّٰه علیه واله واصحابه وسلم به فرط محبت پسر خود می دانم۔ به مـجـرد اضـعای این کلمات حضرت سیّد غیاث الدین درویش و حضرت سیّد عثمان و حضرت سیّـد قـادر و حـضـرت شیـخ مـحمد درویش قدس اللّٰه اسرارهم که ایشان صاحب حال و قال و صوفی وقت بودند، بر قدم مبارك حضرت قطب المحبوبین افتاده عرض نمودند که برای مایان به جـد امجد خود اعنیٰ حضرت خواجه بزرگ سفارش باید کرد تا مایان به مقصد دلی خود برسیم۔

حضرت قطب المحبوبین دست اینان گرفته به ید بیضا حضرت خواجۀ بارگ داده سفارش هم کرد و از روضه منوره بیرون آمدند۔ مردمان همراهی حضرت شیخ محمود و حضرت طاهر محمد وغیره این ماجرا را علانیه بروز می نمودند۔ چنانچه سامعان این احوال از لسان شیخ محمود و طاهر محمد وغیره۔

حضرت سیّد محمد و کرم اللّه و قادر جی موجود بودند، حالا قوت گردیده اند و حضرت قطب المحبوبین می فرمود که چون من دارالسلام اجمیر شریف رسیدم و طوافِ مرقد منیف حضرت ایشان علیه و علی آبائه التحقة والرضوان که اصل جمیع مرام و غایت مهمات اقصیٰ المقاصد بود، حاصل گردید۔ فوراً در روضه متبرکه بوقت خواف از قلب این دو بیت برآمد۔

بیا که کعبۀ اهل دل است خواجۀ چشت
طواف تربت او می کنند شاه و گدا
ز راه صدق در آور مقام خواجه معین
که هست روضه پاکش چو جنت الماویٰ

حضرت شیخ محمود موصوف می فرمایند که چون حضرت قطب المحبوبین از روضۀ مطهره حضرت خواجه ممدوح بیرون تشریف آورده بهر ملاقات صاحب سجاده تشریف بردند۔ درآن وقت صاحب سجاده با جاده دیوان میر علی اصغر خان بودند و از علوم عربیه بهره نیز بر گرفته بود و شرح ملا به خدمت حضرت مفخر المحقیقین محب النبی مولوی فخر الدین صاحبؒ خوانده بود ، ملاقات حاصل گشت۔ دیوان صاحب موصوف فرمود که آنجناب از کدام خمخانه هستید؟ حضرت قطب المحبوبین فرمود که از اولاد قطب الواصلین قطب المدینه الشیخ یحیٰ چشتی الگجراتی احمد آبادی شاهپوری هستم۔ دیوان صاحب فرمود که از اشاره حضرت خواجۀ بارگ معلوم شده بود که آنجناب از نبیسه گان حضرت سیّد احمد صاحب

سنوار که از اولاد امجاد حضرت خواجه بزرگ قدس اللّه سره العزیز بودید و حضرت شما را به جای پسر حقیقی خود قرار داده اند و این مکان و مالك این روضۀ رضوان آنحضرت اند و یك مکان عمده خالی ساخته برای سکونت داد و اخراجات ضروری وغیره از نزدیك خود می کرد و اذکار و اشغال و طریقه مراقبه و مکاشفه و مشاهده از حضرت شیخ ما می گرفت۔ الغرض دیوان صاحب موصوف چنان تعظیم و کتریم حضرت شیخ بجا آوردند که خارج از بیان است۔ چنانچه حضرت قطب المحبوبین فرمود که آنحضرت از من در سال زیاده و بنده خیرد ترین چندین تعظیم چرا می کنی ۔ خدا را معاف دار دیوان صاحب فرمود که سه وجه تعظیم آنحضرت می کنم ۔ وجه اول آنکه حکم حضرت خواجه بزرگ قدس اللّه سره است که بر همه مستقیم است۔ وجه دوم آنکه جد من سیّد معین الدین خورد قدس سره از حکم خواجۀ بزرگ رضی اللّه عنه مرید و مستفیض از جد آنحضرت فرد حقیقت خواجه نصیر الحق والدین محمود الاودهی چشتی چراغ دهلوی قدس سره شده اند۔ چنانچه این احوال در کتب این خانواده مبرهن است۔ وجه سیوم آنکه آنحضرت پیر تربیت من است و من از آن حضرت مسفتید و مستفیض گشته ام۔ اگر تعظیم بجا نیاوردم ترك ادب و خلاف آیین بزرگان اسلاف و اخلاف شود۔ معاذ اللّه۔ وز معرض عتاب حضرت خواجه بزرگ افتم۔ چنین فرموده سکوت ورزیدند و به طرف حضرت دهلی بمحب النبی حضرت مولوی فخر الدین صاحب رقم فرمود که صاحبزادۀ والاتبار حضرت شیخ رشید الدین چشتی که از اولاد امجاد حضرت قطب المدینه و مظهر اللّه الصمد الشیخ محمد و قطب الاولیاء شیخ حسن محمد بلکه حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی اند و نبیسۀ حضرت خواجۀ خواجگان اند، تشریف آورده اند۔ پس حضرت محب النبی مولوی فخر الدین از طرف خود سیّد بدیع الدین را مع چند مردمان و سواری فرستاده حضرت قطب المحبوبین را طلب داشت و چهل و یك اشرفی و مبلغ یکصد و پنجاه و یك روپیه و یك دوشاله سفید و یك تهان کمخواب و یك ازیانی معع عریضه ارسال داشت و شجرۀ جدّی با

خلافت نامه طلب داشت۔ حضرت قطب المحبوبین فرمودند که بزرگی که در خلوتگاه حضرت بی بی حافظ جمال سکوت می دارند، امروز مرا فرمودند که ای رشید الدین صاحب حضرت شیخ رکن الدین احمد ثانی پدر ایشان که درین وقت مقامش قطب افراد است ، بسیار انتظار آن صاحب می کشند۔ لازم که خود زود تر به خدمت آنحضرت برسان۔ لهذا نمی توانم آمد و شجرۂ جدی مع خلافت نامه از دست مبارك خویش روبروی سیّد بدیع الدین و سیّد بدر الدین ترقیم فرموده داد و اسباب وغیره مرسوله که به طریق نذر بود قبول فرمود۔ جمیع آیندگان را رخصت نمودند و به روز دیگر خود از خواجۂ بزرگ رخصت گردیده روانه شدند و بوقت روانگی حضرت دیوان صاحب موصوف سی و یك اشرفی و ده صد روپیه نقد و یك اسپ عربی و ملبوس عمده حضرت شیخ را عنایت فرموده گفت که اشرفی و ملبوس از طرف خواجۂ بزرگ است که مرا حکم شده بود و اسپ و مبلغ از طرف من به طریق نذر است۔ هر چند که قطب المحبوبین درین باب انکار بلیغ فرمودند که آنحضرت چندین تکلیف بر خود چرا روا می دارند و آنچه که از طرف خواجۂ بزرگ عنایت شد۔ این کمترین بندگان را وافی و کافی است۔ سجادۂ دیوان صاحب فرمودند که من شرمسار ام۔ این از طرف من نذر است و حق آنحضرت بر من باقی است غرض برد و صاحبان گلو گیر گردیده گریه و زاری کردند و حضرت قطب المحبوبین مرخص گشته چون از دارالسلام و در دارالخیر اجمیر شریف به احمد آباد شریف تشریف آوردند حضرت پدر عالی قدر آنجناب فرمود که من بسیار منتظر شما بودم و مرا معلوم شد که ارادۂ شما برای زیارت و قدمبوسی و جبهه سایی بر آستانه پیرانِ عظام و اجدادِ کرام بود و هم طلب مولوی فخر الدین صوفی بود ، لهذا آن بزرگ را که در خلوتخانه حضرت بی بی حافظ جمال صاحبه سکونت می دارند ایمانمودم که شما را به تاکید اکید روانه فرماید۔ خوب شد که بر وقت آمدی، حضرت معروض داشت که ای حضرت این غلام از امر شریف آن بزرگ موی الیه به خدمت شریف حاضر گشته اکنون غلام حاضر است۔ حضرت فرمودند که از

خـدمـت بیـرون نـروید۔ پس حضرت قطب المحبوبین شب و روز در خدمت شریف حاضر می مـاند و بعد چند روز حضرت جانِ مبارك خود را به جانان تسلیم کرد و از آن روز حضرت قطب الـمـحبوبین را به حضور خود سجاده نشین ساخت و از آن روز حضرت قطب المحبوبین عزلت نشین شدند۔انتهیٰ۔

سبـحـان ذات قـابـض البـرکـات حضرت قطب المحبوبین مجمع صفات حسنه و منبع کـمـال خیـر و بـرکة آفتـابـی بود که از بزرگان آن زمان که هر یك وحید العصر بود ، فیضیاب و مستـفیـد خدمت می شدند۔ چنانچه ذکر بعضی از آنها که از رساله معتبره درین مختصر مذکور می شود۔

نـقـل اسـت که از زبان شریف حضرت سیّد یوسف حسینی و حضرت شیخ محی الدین عبـاسـی و حضرت محمد اکرم خاکی رحمة اللّٰه علیهم مسموع گشته که پنج تن از درویشان و مسافران که از خاندانِ چشت و قادریه بودند ، تشریف شریف آورده از حضرت قطب المحبوبین مـلاقـی گشتند۔ از آن میان حضرت سیّد رحمت اللّٰه چشتی و حضرت سیّد قدرت اللّٰه چشتی و حـضـرت شیـخ البـغداد قادری و حضرت شیخ فتح اللّٰه قادری و حضرت سیّد حافظ محمد علی چشتـی خیـر آبـادی رحـمة الـلّـه عـلیهم دو دو اشرفی و یازده یازده روپیه نذر گذاردند و حسب الـحـکـم حـضـرت قـطـب الـمحبوبین همه بزرگواران در خانقاه کلان واقع حضرت احمد آباد گـجـرات مـحـلـه پـرنـور شاه پور فروکش شدند و بروز دیگر حضرت حافظ صاحب موصوف فـرمـود کـه حق من بر آن حضرت به دو وجه است ـ یکی آنکه سلسلۂ ارادت آبا و اجداد من به حضرت فرد حقیقت که جد آنحضرت اند، می رسد۔ دوم آنکه سلسله ارادتِ من که به حضرت قـطـب الـمدینه که نیز جد آنحضرت اند ، می رسد۔ پس می خواهم که مدنظر شریف می نمایم کـه ایـن سـعادت عظمیٰ و عطیه کبریٰ در حق ماست۔ پس حضرت قطب المحبوبین قدس سره حـجـرۂ شـریف خـود را کـه از کتب مالا مال بود خالی کناینده حوالۂ حافظ صاحب موصوف

درآن بـقعۂ مذبوره سکونت ورزیده یك دفتر مثنوی شریف و لمعات قدسی و چهار سیپارۂ تفسیر حسیـنـی کـه تـصنیف حضرت قطب الاقطاب مظهر اللّٰه الصمد شیخ محمد چشتی محبوب اللّٰه قـدس سره است از حضرت قطب المحبوبین قدس سره خواندند و شیخ فتح اللّٰه و شیخ الهداد از حـضـرت فـصـوص الـحـکـم و فتـوحـات مکی مع شروح که خود بدولت تصنیف فرموده اند، خـوانـده و اجازت خاندان عالیه چشتیه و خلافت گرفته روانه شدند و حضرت موصوف و سیّد رحـمـت الـلّٰـه صاحب و سیّد قدرت اللنه صاحب صلوة تهجد با حضرت گذارده بجای خویش مشـغـول مـی شـده بودند و عند مراقبه بوقت سحر هم جلیس حضرت شده مقتبس الانوار فیض بـودند۔ هکذا رائیت من عینی اربع اربعین بعده این سه بزرگواران مرخص گشتند و عند رخصت حافظ حاصب موصوف فرمود که ما نظر الیٰ صدری و اوضع یدك علی راسی وداع لی فی وقت خاص لك۔(۱)حضرت قطب المحبوبین همچنان فرموده همه را یك یك نهان مشروع و دستار خـود داده اجـازت رفتن داد و آن هر دو صاحبان بسان حافظ صاحب موصوف از حضرت تبرك گرفته و خرقه خلافتِ قادریه پوشیده روانه شدند۔

نـقل است که در رساله معتبره در شجرة المحمود نگارین گشته که چون برآن حضرت قـطـب الـمـحبـوبیـن مرض وفات طاری گشت ، مردمان بلدۂ احمد آباد شریف و اطراف وغیره جوق جوق آمده به شرف بیعت مشرف می شد۔ در آن وقت پسر گرامی قدر حضرت حسام الحق والدین محمد فرخ عرف حضرت خوب میاں چشتی قدس سره که در دهولقه تشریف فرما بـودنـد و حـضـرت قـطـب الـمـحبوبین شب و روز می پرسید که خوب میاں آمد؟ جمله عرض کـردنـد کـه تـا هـنـوز تشریف نیاورده اند۔ اگر حکم باشد برای طلبش مردم فرستاده شود۔ پس حضرت قطب المحبوبین فرمود که حضرت خواجه حسن خطیب و حضرت بابا خواجه قدس

۱: تو بطرف سینه نگاه کن و بر سر وی دست شفقت نهاد و برای وی به وقت خاص دعا بکن۔

سـرهما که این هر دو بزرگوار خلفای حضرت سلطان المشایخ محبوب الهیٰ خواجه نظام الدین اولیـاء در دهـولـقه آسوده اند، خواهند فرستادـ پس حضرات موصوفین در مراقبه حضرت حسام الدین عرف خوب میاں چشتی تشریف آورده اشاره فرمود که خود را زود تر به احمد آباد برسان کـه والد شما بسیار منتظر اندـ حضرت شیخ ما همان وقت حسب الایمای آن حضرات بر اسپ سـوار شـده از دهولقه تا احمد آباد شریف روانه گشتند و به وقت چاشت به خدمت ذی درجت والـد مـاجـد حـاضر شده قدمبوسی حاصل فرمودـ حضرت قطب المحبوبین خوشوقت گردیده کـلیـد حـجرهٔ خاص بفرزند خود تفویض فرمودندـ فی الحقیقه این کلید گویا همه خزائن بود و تـمـامـی را فـرمود که بیرون شویدـ چون سایر مردمان بدر شدند، حضرت قطب المحبوبین پسر گـرامـی قدر را قریب خود طلب داشته هر چه که مناسب بود به شیوهٔ پیران عظام خود به کار برد و بـاز ارشاد فرمود که کفن من تیار استـ درآن کفن نموده مدفون سازید، چنین فرموده جان به حـق تسلیم نمودـ انا للّٰه و انا الیه راجعونـ پس درآن وقت حضرت شیخ ما حضرت خوب میاں صـاحـب را حـالـت استغراق و محویت پدید آمد و از سر تا قدم نور تابان و درخشان بودـ درآن حین همه حاضرین نظر بر چهرهٔ مبارك حضرت شیخ ما می کردند و ششدر می شدند و شبهت و صـورت حـضـرت شیـخ مـا مـانند شکل شریف حضرت کلاں شد پس حضرت شیخ ما حسب ارشـاد کفن مبارك آوردـ بر آن مرقوم بود که فلان تاریخ و فلان روز و در فلان ماه این پوشیده در قبـر خـواهـم رفت که سفر اخیر و لباس اخیر من استـ الغرض تمامی ملاحظه نموده حضرت را در آن کـفـن سـاختـه مـدفـون کـردنـد و بـعد از چهلم شریف برای درست ساختن قبر شریف را کشـادنـد و آن روز روزِ جمعه و وقت خطبه بودـ حضرت حسام الحق والدین محمد فرخ عرف حـضـرت خوب میاں صاحب چشتی و حضرت شیخ رکن الدین احمد عرف پیر میاں صاحب و شیـخ بـدر الـدیـن و شیخ شمس الدین و شیخ کمال الدین و سیّد یوسف حسینی بنده نواز رحمة اللّٰـه عـلیهـم اجـمعین وغیره برای نماز جمعه در خانقاه حضرت قطب الاولیا شیخ حسن محمد

چشتی قدس سره که مقبره موصوف در خانقاه مذکور است ، تشریف بردند۔ درین اثناء مزدوران از لحد قبر شریف پرده وا کرده نظر می کردند که سر مبارك حضرت کشاده است و چهره مبارك و ریش شریف شگفته و دهن لطیف مانند غنچه در تبسم و چشمان پاك بسان مردمان زنده باز می گردیدند۔

درین حالت تمام صاحبان مرقومة الصدر و دیگر مردمان صد ها نزدیك قبر مبارك آمده بطرف زنده پیر نگریستند و گفتند که حضرت زنده اند۔ درین اثناء اینجا هر یکی مشایخ و عالم که حاضر بودند فوراً گفتند که الا ان اولیاء اللّٰه لا یموتون بل ینقلبون من دار الیٰ دار راست(١) است که منکرین را دلیل قاطع و حجت ساطع که کرامات اولیا اللّٰه حق است۔ صاحب شجرة المحمود می فرمایند که چنانچه بیننده این کیفیت مردی فتح محمد که در ملازمان محمد بچل خان رسالدار سندی درین شهر موجود بود۔ انتهی۔

چون این خبر منتشر شد مردمان جوق جوق و گروه گروه در طرفة العین جمع شدند و در آن میان بقالان هم حاضر شدند و کسی را امتیاز نماند که ایشان را منع کند۔ پس ایشان چون نظر کردند و نظر شریف حضرت بر ایشان افتاد ، چشمان خود را بند ساخته مانند خفته ماند۔ همچنان سه بار بلکه چهار بار شد۔ درآن وقت حضرت شیخ ما شیخ خوب میاں چشتی به شدت تمام تر همه را بیرون کرده پرده پوش کردند و بقالان فرق خود ها را بر قدم مبارك حضرت شیخ خوب میاں چشتی نموده و داشته عرض کردند که حضرت زنده اند، لازم است که از قبر شریف بیرون کرده در خانقاه برید۔ حضرت صاحب ما فرمودند که شما را درین باب خبر نیست، راز خدا خدا داند۔ چنین فرموده سکوت ورزیدند۔ کذا فی رساله معتبره۔

١: ولی خدا نمی میرند ، آنان از خانه دنیا به خانه آخرت انتقال می یابند۔

نظم:

هے دلا مسکن کهاں خواجه رشید الدین کا
اپنے گهر میں هے مکان خواجه رشید الدین کا
بهر تحسین آتی هیں ارواح پاك قدسیان
تذکره هوے جهاں خواجه رشید الدین کا
چشم تهی جنبان لبوں پر تهی هنسی بعد وصال
یه کرشمه تها عیاں خواجه رشید الدین کا
زیب افزای گلستان جهان کیونکر نه هو
قامت سرو روان خواجه رشید الدین کا
حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی
جد امجد هے میاں خواجه رشید الدین کا
روشنی میں هاں زیاده تجه سے ای مهر فلك
هے چراغ خاندان خواجه رشید الدین کا
شان میں اون کی هے لا خوف علیهم ای منیر
وصف هو کس سے بیان خواجه رشید الدین کا

وفات آن ذات محبوب صفات به تاریخ سیوم ماه رجب المرجب ۱۲٤۲ یکهزار و دو صد و چهل و دو۔ چنانچه تاریخ وفات مغرب است و عصر شریف هفتاد و چهار سال و مدت مشیخت چهل و چهار سال و قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات در تخته نور شاه پور در خانقاه کلان حضرت شیخ حسن محمد چشتی قدس سره از شرق سه قبر گذاشته و بطرف غرب دو قبر گذاشته فیما بین واقع شده قبله حاجات آن دیار است و بر آن مزار شریف چهتری سنگین است۔ رحمة اللّٰه علیه۔ کذا فی شجرة المحمود۔

ذکر شریف حضرت قطب الزاهدین الشیخ جمال الدین چشتی گجراتی بن حضرت شیخ الافراد شیخ رکن الحق والدین احمد ثانی چشتی گجراتی قدس سرهما۔

آنحضرت از اتقیاء زمانه و اصفیا یگانه بوده و زهد و ورع و تقویٰ نطیری نداشت و علم ظاهری و باطنی را به کمال رسانیده شرف ارادت و خلافت از پدر عالی قدر خود حضرت شیخ الافراد شیخ رکن الحق والدین احمد ثانی چشتی قدس اللّٰه سره العزیز دارد۔

نقل است که روزی آنحضرت در خانقاه محمد صالح که او بر عهده قضاوت به حضرت احمد آباد گجرات از طرف انگریز مقرر بود، تشریف فرما شدند۔ درآن وقت قاضی مذکور قلیان کشیده نشسته بود۔ ناگاه خبر تشریف آوری حضرت ممدوح شنیده و آدم خود را حکم داد که قلیان را که مطلا و مغرق بود و در جایی محفوظ بدار۔ تاآنکه آدم مذکور هنوز برداشته نبود که حضرت ممدوح رونق افزا شدند و نظر مبارك بر قلیان افتاد۔ فی الفور آنحضرت ازپای مبارك خود زده فرمودند که درین دارالضرب شرع شریف شجره ملعونه از کجا راه یافت؟ این چنین فرموده به طرف دولت خانه عالیه خود واپس تشریف آوردند۔ پس آنحضرت را سه فرزند بودند۔ اول فرزند کلان حضرت پیر میاں چشتی که در علم حقایق و معارف عدیم المثل بودن۔ دوم فرزند میاں نظام الدین چشتی که در علم و فضل نظیری نداشت و به غایت ذهین و زکی بودند۔ چنانچه نسخه کنز الدقایق از حضرت قطب المحبوبین مولانا رشید الحق والدین گجراتی قدس اللّٰه سره العزیز در عرصه سه روز خوانده بر تمامی مطالب آن قادر شدند۔ همچنین در اندك مدت تحصیل علم ظاهری فرمودند۔ تمامی مردمان آنجا بر ذکاوت طبع شریف آنجناب عش عش نمود زبان شکر و صدای آفرین بر کشادند۔ سیوم فرزند میاں کمال الدین چشتی کذا فی شجرة المحمود وفات حضرت جمال الدین جمن ثالث رحمة اللّٰه علیه بتاریخ ماه ؟ و سنه ؟ واقع شده و قبر شریف آنجناب بعد قبور فرزندان مرقومة الصدر در حضرت احمد آباد گجرات به محله پرنور شاه پور واقع است۔ هزار و تبرك به۔ کذا فی شجرة المحمود۔

ذکر شریف حضرت مقبول بارگاه شیخان الشیخ فرید میان چشتی الگجراتی بن حضرت شیخ الافراد شیخ رکن الحق والدین احمد ثانی چشتی گجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنحضرت شرف ارادت و خلافت از پدر عالی قدر خود الشیخ رکن الحق والدین احمد چشتی دارد۔ بغایت مستجاب الدعوة و پابند خرق سنن بودند و هر نیك و بد که بر زبان اقدس آمدی بظهور رسیدی و گاه گاه گوسفندان هم چرانیدندی و فرمودی که این خاص سنت جناب حضرت رسالت مآب صلی اللنه علیه و آله واصحابه وسلم است۔ لهذا ادایش می کنم۔

نقل است که درآن گوسفندان گوسفندی ماده نهایت منظور نطر اشرف بود۔ چنانچه به فرط الطاف نامش برکت داشته بودند۔ روزی جوق پنڈارکان که قطاع الطریق بودند تمامی گوسفندان به غارت بردند و در آن میان برکت هم بود و پندارکان مذکور گوسفندان را به قصایی که خادم حضرت بود ، فروختند۔ هر گاه به سمع شریف حضرت کیفیت سرقت وغیره رسید، کاکا اقبال خادم را فرمود که شما بروید و برکت را از قصاب گرفته بیارید۔ کاکا اقبال به عجلت تمام پیش آن قصاب رفته حسب الحکم حضرت به اظهار کیفیت غارتگری پنڈارکان طلب داشتِ برکت نمودند و گفتند که آن را به حفاظت تمام به خدمت شریف حاضر آورند۔ قصاب قبول نمود، چون روز دیگر کاکا اقبال به طلبش رفتند معلوم شد که قصاب دزد بخش سبقت نمود۔ پس ایشان بعینه به خدمت ذی درجت حضرت گذارش داشتند و حضرت به مجرد استماع واقعه غضبناك شده در مسجد شریف واقع حضرت احمد آباد گجرات حضرت قطب الاولیاء الشیخ حسن محمد چشتی قدس اللّٰه سرهما تشریف فرما دست دعا به درگاه مجیب الدعواة بلند فرموده مناجات کردند که الهیٰ کسی که برای قتل برکت حکم داده است ، در زبان اُو رشته و ذلج را برص پیدا شود۔ غرض چندی نگذشت که در زبان قصاب بیماری رُسته و بر تمامی جسم برص پیدا شده۔ چنانچه این حکایت مشهور و معروف در حضرت احمد

آباد گجرات است۔ اعوذ باللّٰه من غضب الاولیاء۔ وفات آنحضرت بتاریخ ؟ ماہ؟ سنه؟ واقع شده۔ قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات محله پرنور شاه پور واقع است۔ یزار و یتبرك۔

ذکر شریف حضرت بڑے میاں صاحب چشتی بن حضرت شیخ الافراد شیخ رکن الحق والدین احمد ثانی چشتی قدس سرهما۔

آنحضرت مجذوب صفت بوده شرف ارادت و خلافت از پدر عالی قدر خود شیخ الافراد شیخ رکن الحق والدین احمد ثانی چشتی قدس سره دارد۔ وفات آنحضرت بتاریخ ماه؟ سنه؟ واقع شده۔ قبر شریف در حضرت احمد آباد گجرات بر تخته پرنور شاه پور واقع است۔ یزار و یتبرك به۔

ذکر شریف حضرت مسحود الطیور هادی ارباب شعور شیخ الکاملین پیشوای سالکین الشیخ حسال الحق والدین محمد فرخ المعروف حضرت خوب میاں چشتی الگجراتی احمد آبادی شاهپوری بن حضرت قطب المحبوبین مولانا رشید الحق والشرح والدین چشتی گجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنحضرت از مشایخ عظام و اولیاء ذوالکرام خانواده عالیه چشتیه بوده۔ در فقر درجات منیع و مقامات رفیع داشت۔ شرف ارادت و خلافت و سجادۂ مشیخت از پدر عالی قدر خود حضرت قطب المحبوبین مولانا رشید الحق والشرح والدین مودود لالا چشتی الگجراتی قدس سره العزیز دارد و اسم گرامی آنحضرت شیخ حسام الدین محمد فرخ و عرف شیخ خوب میاں چشتی است۔

نقل است که در رساله معتبره نگارین گشته که آنحضرت قطب الکاملین در علم عربی تا شرح ملّا و در حدیث شریف تا مشکوة شریف و در فقه تا کنز و هدایه و شرح وقایه و در علم تفسیر تا تفسیر مدارك و معالم التنزیل خوانده بودند و در حقایق و سلوك و تصوف و در مجاهده

و مکاشفه و مراقبه و مشاهده نظیر خود نداشت۔ از مجاهدۂ آنحضرت یاد مجاهدۂ بزرگان سلف می داد و بسا اربعین بیرون بلدۂ احمد آباد شریف در مسجد جنبیده مینار المشتهر بی بی اچهوت کوکی گذارده بود و چند خرما در چند اربعین خورده نبودی بی بی ساخت و در ورع و تقویٰ مثل خویش نداشت۔ چنانچه مرزا امان و مرزا میاں باوجودی که امامیه بودند قایل به ولایت حضرت ممدوح بودند و بارها می گفته بود که حضرت ولی کامل اند و اسم بامسمیٰ و هر دو برای حصول شرف قدمبوسی سیوم روز می آمدند۔

نقل است که در رساله معتبره نگارین گشته که حضرت میر محمد علی مودودی می گفت که روزی به خدمت ذی درجت حضرت قطب الکاملین نشسته بودم که حضرت ناگاه بجوش آمده فرمود که امروز به طرف هندوستان در بلدۂ پتنه عظیم آباد بسیار شور و غل روی داده و تند باد وزید۔ درین اثناء قطب آن نواح فوت گردید و حتیٰ که او دفن نشده بود۔ باد مذکور وزید ، چون آن را دفن کردند و قطب دیگر به جایش مقرر شد باد موقوف شد۔ پس میر صاحب می فرمود که من عرض کرده ام که با حضرت قطب را کدام قطب مقرر ساخت؟ ارشاد شد هر که امر شد تعمیل کرد۔ بعد از دو ماه دو کس از بلدۂ مزبور آمدند۔ امیر صاحب موصوف ازو تفتیش نمودند که این ماجرا در فلان ماه تاریخ و روز شده بود۔ اوشان گفتند که آری ، پس آن هر دو کس به مصاحبت میر صاحب موصوف تشریف آورده شرف قدمبوسی حاصل نمودند۔ انتهیٰ۔

نقل است که در رساله موصوفه نگارین گشته که چون حضرت شیخ بیرون بلدۂ احمد آباد شریف در مسجد بی بی اچهوت کوکی معتکف بودند و در آن وقت هیچ کس حاضر نبود۔ بر آن حضرت حال غالب شد۔ وحوش و طیور غایت الحد جمع شده پیش حضرت سر افگندند و بیهوش شدند و تجلی انوار گوناگون و اسرار بوقلمون ظهور آورده وحوش و طیور بر زبان خود کلام می کردند و حضرت شیخ هم جواب در زبان ایشان می داد۔ درین حالت

گسائین کشمیری که طریق او موحدانه بود ناگاه دارالوقت گردیده فرق خود را بر قدم مبارك آنحضرت نهاد و گفت که حضرت سوی این غریب بنگر تا از مقیدی مستخلص شوم۔ حضرت شیخ درآن وقت در بحر مکاشفه مستغرق بودند۔ او را هیچ پاسخ نداد و همچنان در حالت سکر ماند۔ درین صورت سیّد غلام حسین بخاری خانپوری تشریف آورده، این کوائف دید متحیر و ششدر گشت و ازو حال پرسید ، گسائین مذکور گفت حالا خاموش باش۔ پس درین اثناء آواز از عالم غیب برآمد که هذا قطب الکاملین و السالکین۔ چون این آواز عالم غیب و در و دیوار از شش جهات مستولی شد وحوش و طیور برقص آمدند و قهقه زدند و گردا گردِ حضرت شیخ گردیده رفتند۔ پس سیّد صاحب موصوف و گسائین مذکور گفتند که مقصد اقصیٰ همین بود۔ امروز به طفیل حضرت حاصل شد۔ حضرت شیخ آن هر دو را فرمودند خبردار که این حکایت بروز نشود و آنچه که نصیب شما بود حاصل شد۔ هر دو اقبال نموده و فیض یاب گشته رخصت شدند۔ الحمد للّٰه علی ذالك۔ صاحب شجرة المحمود از اینجا گفته اند۔

قطعه:

اللّٰه رے ذات پاك که بے مثل هے منیر
مشهور وصف اون کے هوے دور دور هیں
ادنیٰ یه بات تهی که به صد شوق و ولوله
سجده کیے تمام و وحوش و طیور میں

کذا فی شجرة المحمود۔

نقل است که چون حضرت قطب الکاملین عازم حرمین الشریفین زاد هما اللّٰه شرفاً و تعظیماً شدند۔ همراه رکاب آنحضرت ، حضرت میاں غلام محمد منصوری که عالم متبحر سالك مؤثر بود و افضل خان وغیره بودند که چون آنحضرت بر مرکب جهاز سوار شده در دریای سقوطره رسید ناگاه طوفان روی داد و همه مردمان سراسیمه و مضطرب گشته کپتانِ

جهاز را گفتند که درین وقت چه می شود که به لمس متبرکه نفس ایشان از طوفان نجات یابیم۔ همـه مـردمان به حضرت شیخ ما قطب الکاملین رجوع آمدند و عرض داشتند که حضرت مدد کنید و همت همراه مایان که فرومانده ایم۔ پس درین اثناء شخصی که مذهب وهابیه می داشت و مـنـکـر خـوارق درویشـان بـود ، گـفـت که التجا به حضرت کردن چه سود دارد۔ پس راوی مـوصـوف بـحـضرت قطب الکاملین معروض پیرا شدند که فلان کس مذهب وهابیه می دارد و اینچنین سخنان می گفت۔ ارشاد شد که آن نا مراد و نا اهلیت را بگو که کرامات اولیاء اللّٰه حق اسـت و دعـایـش مستجاب می شود۔ اما خدای تعالیٰ رؤف و رحیم و کریم است که آفت دور کـنـد و اگـر طـوفـان بـرطرف شود، محض لطف و کرم او باشد۔ به مجرد بر آمدن این سخن از لسـان شـریف طـوفـان بـرطـرف شد و مرکب جهاز به امن و امان به جده رسید۔ الحمد للّٰه علیٰ ذالک۔

اولیـــــاء را هســــت قـــدرت از الـــــهٗ
تیـــــر رفتـــــه بـــــاز گـــــردانـــد ز راه

کذا فی شجرة المحمود و رساله معتبره۔

نـقـل اسـت کـه چـون حـضرت قطب الکاملین داخل بیت الحرم شدند۔ شخصی برای مـلاقـات حضرت آمده و بغل گیر گردیده و دوزانویش آنحضرت نشست و کلام رمز آمیز کرده رخـصـت شد۔ در آن وقت شیخ مکه معظمه حضرت سیّد عبد اللّٰه قدس اللّٰه سره العزیز بودند۔ پـس میـان غـلام مـحـمـد مـنصوری از شیخ موصوف استفسار فرمود که بزرگ آینده کدام کس بـودنـد۔ شیـخ موصوف فرمود که او قطب بیت المقدس بود و برای طواف و زیارت آنحضرت ﷺ تشریف آورده بود ۔ کذا فی رساله معتبره و الشجرة المحمود۔

نـقـل است که در شجرة المحمود نگارین گشته که چون حضرت قطب الکاملین داخل مـدیـنه منوره گردید، ناگاه حضرت سیّد گل محمد رحمته اللّٰه علیه که در آن وقت مردمان آنجا

خصوصاً حضرت عبد الباقی انصاریؒ که صاحب ولایت و مفتی مدینه طیبه بودند ، آن را قطب المدینه می گفت ، بهر استقبالِ حضرت قطب الکاملین تشریف آورده بعد تقبیل معانقه گفت که واللّه می بینم که ارواح چهارده خانواده بلکه ازین زیاده بر آنحضرت سایه گستراند و در جواب و سلام حضرت رسول مقبول صلی اللّه علیه وعلی واصحابه وسلم می فرمایند که خوش آمدی و به درگاه حضرت احدیت مقبول مردی۔ حضرت شیخ ما به گوشۀ چشم به جانب سیّد گل محمد رحمته اللّه علیه موصوف نگریسته از نگاه حکم سکوت داد۔

العرض که در رساله معتبره نگارین گشته که حضرت سیّد گل محمدؒ مقرر نمود که تا مقام حضرت دوبار تشریف آورده کلمات رمز آمیز می فرمود۔ چون حضرت قطب الکاملین قصد باز گشت فرمود ، حضرت صاحب موصوف دو تهان عمده و عطر رومی و پنجاه ریال استنبولی نذر گرفت و تا سه گروه برای رسانیدند تشریف آورده فاتحه خوانده باز گشت و حضرت میان عبد الباقی انصاری مدنی رحمته اللّه علیه که سیّد صاحب موصوف را قطب المدینه می فرمود۔ بغایت بزرگ و مفتی مدینه طیبه بودند و صاحب باطن از حد افزون بوده۔ مشکلات احادیث از جانب خاتم النبیین ﷺ می کرد و جمیع مردمان مکه معظمه و مدینه منوره و روم و شام وغیره قایل ولایت او بودند۔ انتهی۔

نقل است که چون حضرت برای زیارت جد امجد خود حضرت قطب الواصلین و قطب المدینه شیخ یحییٰ چشتی قدس سره بردند مردی صاحبدلی بر مزار مبارك حضرت موصوف مراقب بود ۔ ناگاه از قبر مبارك صدای باریك مثل آواز طوطی بر آمد که یا ولدی اکنون خوشنود شوید که مقبول بارگاه ایزدی و رسول اکرم علیه الصلوة والتسلیم و جمیع اصحاب عظام گردی و حضرت ذوالنورین می فرمایند که جد امجد شما سیدنا عمر ابن الخطاب رضی اللّه عنه بذریعه نبی الکریم بدرگاه رب رحیم استدعا می نمایند که یا الهیٰ اولادم را سرخرو و سعادت اطوار تابعت و نشر ساز که فردا به روز قیامت به حضور نیکان شرمسار

نشوم۔ از دعای حضرت فاروق اعظمؓ شما مقبول هر دو جهان گردی۔

از استماع چنین آواز صاحب دلی موصوف از حضرت قطب المدینه استفسار فرمود که اولاد آنجناب کدام کس است و مقام او چیست؟ ارشاد شد که هذا من اولادی و مقام او قطب الکاملین والسالکین است۔ فی الفور صاحب دلی برخاسته بر قدم شیخ ما افتاد و گفت که دست مبارك خود بر سرم بنه و بر صدر من نظر باطنی بیانداز۔ حضرت شیخ ما کذالك کردند و صاحب دلی خوشنود گردیده و فیض یاب شده به وقت روانگی خود می گفت که یافتم مطلب خود را یافتم۔ میان غلام محمد منصوری می فرمود که بگذار رائیت من عینی۔ کذا فی رساله معتبره این اشعار منظومه ازین جا گفته شد۔

نظم:

چه کنم خوبی ذات تو بیان خوب میان
ذات تو هست چو خورشید جهان خوب میان
ای فلك ماهیت مهر چه دانی بشنو
رخ تابندۀ خود کرده عیان خوب میان
از رخ رشك گلستان چو نقاب افگندی
گفت رضوان ز تو زیب جنان خوب میان
فخر و عزت به سلاطین زمان می دارد
خادم کمتر محمود میان خوب میان
للّه الحمد به صد شوکت و شان است منیر
کاندر آئینه دل جلوه کنان خوب میان

کذا فی شجرة المحمود پس به دست داد۔این موقع جامع این حالات ضرور افتاد که ذکر اکثری از اکابران آن وقت که به کمال آداب عقیدت مستفیض خدمت حضرت شیخ ما

قطب الکاملین قدس اللّٰه سره العزیز می شدند۔ درین مختصر در آورد۔

نقل ست که چون حضرت سالك مسالك طریقت، سباحِ بحر حقیقت حضرت غلام نصیر الدین المعروف کالی میان صاحب نبیرۂ حضرت محب النبی مولوی فخر الدین صاحب قدس اللّٰه سرهما بعد از وصال شریف حضرت شیخ ما قطب المحبوبین الشیخ رشید الحق والشرع والدین مودود لاله چشتی قدس اللّٰه سره العزیز بعد از انفراغ حج و زیارت روضه منوره نبویه الف الف تحیات والسلام در حضرت احمد آباد گجرات تشریف آوردند و از پتهر کٹی که در روزمره گجرات آن را دهان سلگ می گویند، برای پاس ادب سواری را فرو گذاشته پا پیاده رفتن آغاز نهاد۔ درین حالت مردمان عرض کردند که حضرت اگرچه حد پرنور شاهپور از همین جا شروع است لاکن دولتخانه مبارك حضرت قطب الکاملین دور ، لهذا سوار شده بروید۔ حضرت فرمود که چون در حد پرنور شاهپور رسید و ازین جا به سواری رفتن ترك ادبی است۔ پس حضرت اینچنین فرموده از دهان سنگ که زبان زد عوام دهان رستم علی خان است پا پیاده شدند و در اثنای راه میرتهو قوال پیش آمده۔ آداب به جا آورد ۔ حضرت پرسید که تو کیستی؟ قوال عرض کرد که من قوال حضرت و درگاه شریف ام۔ به مجرد استماع این سخن بر قدم قوال افتاد و قوال بسیار نازان گشت۔ زهی اعتقاد کامل که شایست بزرگان همی باید۔ چون خبر هذا به حضرت شیخ ما قطب الکاملین رسید، همه را مانع شدند که هیچ کس پیش حضرت نرود که حضرت را تصدیع می شود۔ الغرض حضرت کالی میان صاحب داخل درگاه شریف گشتند و عند الدخول فی مابین حضرت شیخ ما و کالی میان صاحب ملاقات شد۔ فوراً کالی میان صاحب بر قدم مبارك حضرت شیخ ما افتاده ،حضرت شیخ ما بر قدم کالی میان صاحب افتاد۔ هر دو حضرات بر زمین غلطیدند۔ از معاینه این حال عارفان مشاهده پیشه را وجد آغاز شد۔ ایشان نیز بر زمین غلطیدند ، آن وقت یاد وجد صوفیان می داد۔ القصه حضرت کالی میان صاحب بذریعه حضرت شیخ ما از زیارات حضرت قطب الاولیا شیخ حسن محمد چشتی و

حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی و حضرت قطب العارفین امام الطریق الشیخ رکن الحق والشرع والدین احمد چشتی بزرگ قدس اللّٰه اسرارهم وغیره ذالك فارغ گشته در دولتخانه عالیه حضرت شیخ ما فروکش شدند۔ در آن روز تیاری شب گشت۔ حضرت میان کمال الدین خلف الرشید حضرت جمال الدین جمن ثالث بن حضرت مخدوم العالم شیخ رکن الحق والدین احمد ثانی چشتی قدس اللّٰه اسرارهم اندیشد ، فی الفور حضرت کالی میان صاحب پا پیاده همراه دوله شده گشت تمام بلده نمود هر چه که سایر مردمان مانع آمدند، هیچ سودمند نگردید۔ بلکه فرمود که در شب گشت صاحبزادهٔ والا تبار گردیدن موجب سعادت و حسنات است و گرد و غبار را کحل الجواهر دودهٔ بصارت خود می انگارم۔ چنین جواب فرموده پا پیاده به صحابت شب گشت روانه شد و گفت ناصحان قبول نکرد و بر سی سی قدم ایستاده مبلغ کثیر نقارچیان را و حجامان وغیره را از دست مبارك حضرت قطبی و شیخی و مرشدی دام فیوضاتهم می دهانید و با شب گشت گردش تمام شهر نموده باز همراه دوله تشریف آورند۔ جمیع مشایخان و پیرزادگان هر خانواده بلده احمد آباد گجرات که در شب گشت حاضر بودند۔ بر حسن اعتقادش آفرین کردند و عش عش نمودند و به یك زبان سخن گفتند که چون نشود که نبیرهٔ حضرت محب النبی مولوی فخر الدین صاحب شاه جهان آبادی قدس سره صوفی اند و خود هم مرتبه صوفی دارند و مذهب صوفیان همین است که پیران عظام خویش اعتقاد کامل می دارند و حضرت مولوی فخر الدین صاحب را شنیده بودیم و درین ولا به چشم خودها حضرت را دیدیم۔

شعر:

تـــــرا دیـــــده و یـــــوسف را شـــــنیـــــده
شـــنیـــده کـــــی بـــود مـــــانـــند دیـــده

پس حضرت کالی میان صاحب یازده اشرفی و یازده روپیه نذر گذارده به خدمت دلهن

نذر گذاردند و یك دستار و دو شاله و تهان کمخواب برنگ سبز و یك تهان پارچه سفید و هفت اشرفی و هفت روپیه میان کمال الدین دوله نذر گذاردند و چون از شادی فارغ گشتند روزی دیگر حضرت کالی میان صاحب به خدمت ذی درجت حضرت شیخ ما قطب الکاملین حاضر آمده سوال بیعت فرمود که می خواهم که تجدید بیعت بطریق آبا و اجداد خویش نمایم۔ حضرت شیخ ما فرمود که بهتر است که به وقت عشاء در شب جمعه بر بالین حضرت قطب الاولیاء شیخ حسن محمد چشتی و حضرت قطب الاقطاب شیخ محمد چشتی قدس سرهما در درگاه شریف نشسته بیعت نمودند۔ و بعد از انفراغ بیعت حضرت شیخ ما خرقهٔ خلافت عنایت فرمود و حضرت کالی میان صاحب آداب ما وجب نمودی ساخته به طریق حضرت مولانا فخر الدین صاحب قدس سره چهل و یك اشرفی و یکصد و پنجاه روپیه و یك تهان کمخواب و دوشاله سفید و دو تهان ململ نذر گذرانید۔ الغرض چون حضرت کالی میان صاحب قصد مراجعت فرمود، حضرت شیخ ما قدس سره به وقت رخصت حضرت کالی میان صاحب از جانب درگاه شریف موافق دستور قدیم دو تهان کمخواب و دو شاله یکی کاشانی و دیگر سفید و دو دستار و دوپته(۱) عنایت فرمود ـ حضرت کالی میان صاحب فرمود که آنحضرت یك یك کافی است و دو دو چرا عنایت می فرمایند۔ حضرت شیخ ما فرمود که آن حضرت دو بار نذر گذرانید۔ پس تبرك درگاه شریف دو بار باید ، حاصل کلام حضرت کالی صاحب سکوت ورزیده روانه شدند و زیارات پیران عظام مثل حضرت شیخ سراج الاولیاء شیخ سراج الدین چشتی و شیخ علم الدین چشتی و شیخ محمود عرف شیخ راجن و حضرت شیخ مجد الدین چشتی و شیخ نصیر الدین ثانی چشتی که در پیران بتن آسوده اند و پیران پتن دو ملك گجرات از بلدهٔ احمد آباد شریف پنجاه کروه است نموده و مشرف شده به راه دار الخیر اجمیر شریف داخل شاه جهان آباد شدند۔ الحمد للّٰه علی ذالك۔ حق سبحانه و تعالیٰ جمیع خادمان

۱: واژگان محلی بمعنی روسری۔

این سلسله عالیه چشتیه نظامیه فرخشاهیه محمودیه را نصیب کناد۔ آمین ثم آمین۔ کذا فی رساله معتبره۔

نقل است که چون حضرت شیخ ما قطب الکاملین به ارادهٔ قدمبوسی پیران عظام مع شیخ محی الدین عباسی و شیخ شمس الدین چشتی و حضرت سیّد یوسف چشتی و محمد مراد و نور محمد و دین علی شاه وغیره عازم هندوستان شده بعد فراغ زیارات حضرات چشت اهل بهشت در خانقاه عالی جاه حضرت فرد حقیقت خواجه نصیر الدین چراغ دهلوی چشتی قدس اللّٰه سره فروکش شدند، جناب کالی میان صاحب حاضر خدمت فیض درجت شده عرض نمود که امروز فاتحه قدم رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم است و مردمان شهر برای زیارت و فاتحه می روند۔ اگر در خیال اقدس در آید، قدم رنجه فرمایید۔ ارشاد شد که ازین چه بهتر۔ پس حضرت کالی میان صاحب و حضرت شیخ قطب الکاملین مع همراهیان به قصد زیارت قدم شریف روانه شدند۔ در اثنای راه دیدند که گروه کثیر قوم وهابیه نشسته اند و سخنان تلخ هر که و مه را می گویند، مگر کسی به طرف ایشان ملتفت نمی گردد و ایشان همچو سگان غو غو کنند۔ چون آن گروه بدطینت و بد نهاد که از روی فقه اطلاق کفر بر ایشان مطلق است، زیرا که اهانت خاتم النبیین ﷺ از کلام ایشان ثبت است۔ پس از امر کتب فقه تصریح است که اهانت پیغمبر ماﷺ کافر است۔ چنانچه یهود و نصاریٰ که ایشان اهانت پیغمبر ﷺ ما می کنند۔ لهذا عند الشرع شریف کافر اند۔ پس آن قوم بد نهاد حضرت شیخ ما کالی میان صاحب را دیده علانیه این سخن بر زبان آوردند که اینها که می روند، ایشان شیطان و مشرکان و پیشوای کافران اند و برای پرستش و سیر و تماشا و دیدن رقص به بهانه زیارت می روند۔ حضرت شیخ ما فرمود که ای صاحبان مایان را معذور دارید که مایان گنهگاریم و خدای تعالی عز و جل قادر است که از رقص مایان را خواهد رهانید عینی در ذات لولین آنقدر درد پیدا شد که از رقصیدن باز ماندندو دیگر این که مایان برای سیر و تماشا نمی رویم بلکه در حضور و مجلس شریف حضرت راسلت

مآب ﷺ داخل شدن و قدمبوسی حاصل نمودن می رویم ـ اگر چشم بینا دارید، بیایید و از این دولت عقبیٰ مشرف شوید ورنه حق تعالیٰ در قرآن مجید می فرماید که من کان فی هذه اعمی فهوا فی الاخرة اعمی۔(۱) پس حضرت کالی میان صاحب و میر شفیع احمد صاحب و مرزا کریم بیگ می فرمایند که چون حضرت قطب الزمان الشیخ خوب میان چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سره العزیز چنین فرموده راهی شدند ، در آن وقت رقص و غره از زور و شور می شد۔ ناگاه در پای لولیان درد شروع گشت تا آنکه از رقص عاجز آمدند۔ جمیع لولیان از واقعه گذشته اطلاع یافته بر قدم مبارك حضرت شیخ ما افتادند و عرض پیرا شدند که برای خدا دعای خیر فرمای، ارشاد شد که خدا قادر است۔ البته رحم خواهد کرد۔ به مجرد صادر شدن این سخن درد ایشان موقوف شد۔ اما جرات که رقص کنند تا آنکه حضرت شیخ ما تشریف فرما بودند۔ بعد ازآن حضرت شیخ ما مع همراهیان مراقبه فرمود۔ درآن مشاهده شد که ارواح شریف حضرت رسول مقبول ﷺ مع اصحاب کرام و بزرگان دین جلوه فرما اند۔ حضرت شیخ ما قدمبوسی نمودند و همه مردمان را به طفیل حضرت شیخ ما شرف قدمبوسی حاصل شد۔ الحمد علی ذالك۔

القصه حضرت شیخ ما قدس سره شش ماه در شاهجهان آباد جلوه فر ما شدند۔ اکبر شاه پادشاه برای حصول شرف قدمبوسی سه بار آمده بود و شهزادیان برای قدمبوسی روز می آمدند و جلیاب قدمبوسی می نمودند و پادشاه موصوف بسیار نمود که حضرت عیال و اطفال را طلب فرموده به دستور قدیم درینجا سکونت فرمایند و ماهوار پانصد روپیه و طعام و مکان و پارچه حاضر است۔ حضرت شیخ ما قبول نفرمود۔ پس اکبر شاه دو صد اشرفی و یك تسبیح

۱: اما کسی که در این جهان (از دیدن چهرهٔ حق) نابینا بوده است ، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر است ـ (سوره بنی اسرائیل ، آیت ۷۲)

مـرواریـد کلان مع دانه زمرد و دوشاله سفید و یکهزار روپیه نقد و چهار تهان کمخواب و چهار تهـان تـمـامـی و زربـفت نذر گذرانید و تا هفت کروه برای رسانیدن حضرت شیخ ما آمده بود۔ کذا فی رساله معتبره و شجرة المحمود۔

نظم:

عشــق آمـد بــه سرم ای شــه خـوبـان مـددی
کـعبـــه صـدق و صـفـا قبـلــه پـاکـان مـددی
هــفـــت افــلاق ز نــورت متــجــلا گشتــنـد
ای مـــه چــرخ کــرم مهــر درخشــان مـددی
هســت بــر چهــرۀ زیبـای تـو رضـوان مـفتـون
ای گــل ســـر سبــد رشك گــلستــان مـددی
جـلـوه فـرمـا کــه کنم گـریـه و زاری تـاکـی
هســت پــژمـرده دلـم ای گـل خـنـدان مـددی
عـــازم دشـــت شــده ایــن دلِ دیـوانـــۀ مـــا
مــددی، خــضـر ره کـوچـۀ جــانــان مـددی
دارم انــدر دلِ خــود مثــل زلیــخـــا شـوقــی
یــوسف مـــا مــددی، جـــان عـزیـزان مـددی
بهـــر بــخشـــایـــــش آمــده از لـطف رشیـد
خــوب شــد نــام تـو ای فــرخ دوران مـددی
بــنــده بـــارگـــه دولـــت مــحــمـود منیــر
حـضـرت خـوب میــان مـظهـر سبحـان مددی

وفـات آن ذات هـمایون صفات بتاریخ نهم ماه ذی قعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و

هـفـت (۱۲۵۷ق) هـجـری مقدسه بروز پنج شنبه وقت عصر واقع شد و بتاریخ دهم ماه مذکور بـعد از نماز جمعه وقت عصر مدفون گردید۔ چنانچه تاریخ وفات از لفظ چراغ احمد واضح می شـود۔ تـولـد شریف در سنه یکهزار و دو صد و سی(۱۲۳۰ق) واقع شده و عمر شریف پنجاه و چهـار سـال بـود و مـدت مشیخت دوازده سال و نزد بعضی پانزده سال و قبر مبارك در حضرت احـمد آباد گجرات در تخته نور شاه پور خانقاه کلان که بنا نموده۔ حضرت قطب الاولیاء شیخ حسـن مـحـمـد چشتـی قـدس سره است۔ به طرف غرب از پدر عالی قدر خود قبر اخیر حضرت واقع شده حاجت روای خلق آن دیار است۔ رحمة اللّٰه علیه۔ کذا فی شجرة المحمود ۔

پـس مـخـفـی مبـاد کـه خوارق عادات و بوارق کرامات آنحضرت لاتعدد و لا تحصیٰ اسـت۔ بـرای نـموذجی به طریق اختصار ارقام نموده شد و باقی احوال مطول به موجب طوالت درینجا فرو گذاشته شد۔ زیرا که صاحبان اعتقاد واثق و صادق و کامل اکمل را احوال هذا وافی و کافی است۔ بنا بر این مختصر اکتفا نموده شد۔

ذکـر شـریف حـضرت شیخ المخدومین الشیخ معین الدین چشتی الگجراتی بن حـضـرت قـطـب الـمـحبـوبیـن الشیـخ رشیـد الحق والشرع والدین مودود لاله چشتی الگجراتی قدس اللّٰه سرهما۔

آنـحـضـرت را غلبه جذب به سوی به اقصیٰ غایت بود۔ اگرچه عالم علوم ظاهری نبوده امـی صـفـت بودند۔ اما در علم باطنی بهره وافر داشتند۔ شرف ارادت و خلافت از پدر عالی قدر خود الشیخ رشید الحق والشرع والدین مودود لاله چشتی قدس سره دارد۔

نـقـل اسـت که آنحضرت به غایت مستجاب الدعوة بودند و هر نیك و بدی که بر زبان اقـدس آمـدی، به ظهور رسیدی و آنجناب از حضرت شیخ ما قطب الکاملین الشیخ حسام الحق والـدیـن مـحـمـد فـرخ الـمـعـروف بـه خوب میان چشتی قدس سره خرد بودند۔ الغرض کاتب الـحـروف را کـه یـکـی از غـلامـان آن حـضـرت اسـت۔ بحر صفات مسبوقه زیاده تر حالات و

کـرامـات آنـحـضرت همدست نگردید۔ لهذا از سعادت ایرادش بی بهره ماند۔ وفات آن پادشاه مجاذیب بتاریخ ـــ ماهـــ سنهـــواقـع شـدهـ قبـر شریف در حضرت احمد آباد گجرات محله پرنور شاه پور واقع است۔ یزار و یتبرك به كذا فی شجرة المحمود۔

تمت الکلام بعون الملك العلام۔ اللهم اجعلنا من عبادك الصالحین و احشرنا فی زمرةاولیا لك المقربین و الحمد للّه رب العالمین۔(۱)

۱: به کمك پادشاه و دانندهٔ خدا کلام ما مکمل شد۔ ای پروردگارا در بندگان نیكِ خود ما را شمار کن و حساب ما با اولیای مقربینِ خود فرما۔ تو لایق تعریف است که خداوند عالمین است۔

تعلیقات

بدر الدین ، اسحاق

فرزند منهاج الدین علی ، فرزند اسحاق بخاری در سال ٦٩٠ق در اجودهن در گذشت۔ وی نویسنده و صوفی معروف شبه قاره بود۔ نبش را به عمر الاشرف سیّد امام زین العابدینؑ می رسانند۔ در دهلی زاده شد و پرورش یافت۔ تحصیلات اولیه را پدرش آموخت و سپس از تکمیل دانسته های خود ، در مدرسۀ معزیه دهلی به تدریس پرداخت۔ بعد دهلی را ترك كرد و راهی بخارا شد و در دورۀ اقامت در بخارا با علمای آن سامان نشست و برخاست داشت۔ در اجودهن (پاك پتن کنونی) در پنجاب با شنیدن آوازۀ شیخ فرید الدین مسعود بن جمال الدین سلمان مشهور به گنج شکر ، به خانقاهِ اُو رفت و مریدش شد۔ شیخ فرید الدین که مجذوب شایستگی های بدر الدین شده بود، بر او خرقه پوشاند و دخترش را به عقد اُو در آورد و اُو را خادم خاصِ خود کرد۔ ر۔ك: دانشنامه ادب فارسی ، بخش شبه قاره ، ج٤، بخش ٤٠١/١

برهان الدین غریب

شیخ محمد ناصر الدین محمود پسر ناصر هانسی (در ایالت کنونی اوتارپرادیش ، هند) در سال ٦٥٤ق در دیوگیر زاده شد و در سال ٧٣٨ق در دولت آباد (ایالت مهاراشٹرا) در سال ٧٣٨ق در گذشت۔ وی عارف چشتی شبه قاره معروف بود۔ وی برادر خورد شیخ منتخب الدین ملقب به زرین زربخش(٦٩٥ق) است که خلفای شیخ فرید الدین مسعود گنج شکرؒ(٦٦٤ق) بود و به دستور اُو برای ارشاد مردم به دیوگیر/دولت آباد در دکن رفت و در همان جا درگذشت۔ برهان الدین از زادگاهش به دهلی رفت و علوم متداول مانند فقه و تفسیر و حدیث آموخت و به سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاءؒ (٧٢٥ق) دست ارادت داد۔ ر۔ك: دانشنامه ادب فارسی ،شبه قاره، ج٤، بخش ٤٣١/١۔

بهاء الدین ، باجن

شاه بهاء الدین فرزند معز الدین فرزند علاء الدین فرزند شهاب الدین خطابی گجراتی در سال ۹۱۲ق در گجرات به دنیا آمد- وی صوفی و شاعر نامدار فارسی گویی شبه قاره بود- در احمد آباد زاده شد- نزد شیخ رحمت اللّٰه بن عزیز اللّٰه المتوکل گجراتی طریقت چشتی را فرا گرفت- سپس به گشت و گذار در شهرهای اسلام پرداخت و زندگانی طولانی اش را در مسافرت گذراند- بعد به هند بازگشت و در گجرات اقامت گزید-سپس به برهان پور رفت و خانقاهی بزرگ در آن جا بنیاد نهاد و شاگردانی چون شیخ علی بن حسام الدین متقی مکی پروراند- شاه بهاءِ الدین نزد عامهٔ مردم به باجن شهرت داشت- وی به فارسی و هندی شعر می سرود و در سروده هایش باجن تخلص می کرد- ر-ك: دانشنامه ادب فارسی ، بخش شبه قاره ،ج٤، بخش ۱/۳۹۳-

شیخ جلال الدین تهانیسری

شیخ جلال الدین فاروقی فرزند قاضی محمود، تهانیسر (شهر کنونی ایالت هاریانای هند) در سال ٨٩٦-٨٨٩ق بدنیا آمد- عارف چشتی و نویسندهٔ فارسی نویس شبه قاره بود- نیاکانش از مردم بلخ بودند- در هشت سالگی قرآن را از بر کرد و تا هفده سالگی از تحصیل علوم متداول فراغت یافت و به تدریس افتا روی آورد- در میانهٔ عمر از علوم رسمی دست کشید و به شیخ عبد القدوس گنگوهیؒ از مشایخ بزرگ شاخهٔ صابریه طریقهٔ چشتی(٩٤٥ق) دست ارادت داد و خلیفهٔ اُو شد- و پس از وی بر مسند ارشاد نشست و زادگاهِ خود تهانیسر را به یکی از مراکز بزرگ چشتیان در شبه قاره مبدل کرد- ر-ك: دانشنامه ادب فارسی ، بخش شبه قاره ، ج٤، بخش ۱/٨٦٩-

خوب میان چشتیؒ

حضرت خوب میان چشتیؒ در ۱۲۰۳م در احمد آباد زاده شد- شاعر و نویسنده فارسی

نویس شبه قاره بود۔ وی از مردم احمد آباد گجرات بود و مرید کمال محمد سیستانی(۹۷۹ق) بود۔ در نظم و نثر فارسی مهارت کامل داشت و به فارسی و اردو می نوشت و شعر می گفت۔ سروده های تاثیر ادبیات فارسی را در گجرات آن روزگار به روشنی نمایش می دهد۔ آثار فارسی اش از بهترین نمونه های انشای فارسی در هند به شمار می آیند۔ از آثارش مثنوی خوب ترنگ ، امواج خوبی ، صلح کل ، بهاس و بهید، چهند و چهندان ، خلاصۂ موجودات ، عقاید صوفیان ، قلزوم ، مفتاح التوحید ، صراط مستقیم و حفظ مراتب۔ ر۔ک: دانشنامه ادب فارسی، بخش شبه قاره، ج٤ ، بخش۱۰۸۹/۲۔

شیخ رشید الدین مودود لاله چشتیؒ

خواجه رشید الدین در سال ۱۱٦۸م در گجرات بدنیا آمد و در سال ۱۲٤۲م در گذشت۔ پسر رکن الدین احمد ثانیؒ بود۔ شرف ارادت و خلافت از جد بزرگ خواجه حسام الدین شاه فرخ صوفی و پدر بزرگوار خواجه رکن الدین احمد ثانیؒ گرفت۔ صاحبِ تصنیف و تالیف بزرگ بود۔ تقریباً ۱۵۰ کتب نگاشت۔ معروفترین کتاب وی مخبر الاولیاء است که در مجمعٔ ذخائر اسلامی قم ، ایران محفوظ می ماند۔ر۔ک: تذکره خواجگان چشت،ص۱۵٦

شاه فخر الدین اورنگ آبادی

مولانا شاه فخر الدین دهلوی، معروف به فخر جهان و محب النبی فرزند نظام الدین صدیقی شهابی بود و در اورنگ آباد در سال ۱۱۲٦ق بدنیا آمد و وی در سال ۱۱۹٤ق در گذشت۔ وی عارف چشتی و نویسنده فارسی نویس شبه قارهبود۔ مادرش از اخلاف خاندان سیّد محمد بنده نواز گیسو دراز بود۔ فخر الدین نزد ودر خود نظام الدین اورنگ آبادی درس خواند و در طریقت نیز بدو دست ارادت داد و خلیفۂ شد۔ پس از چند سال از سپاهگیری کناره گرفت و به خانقاه خود در اورنگ آباد نشست۔ دیری نگذشت که آوازۂ اُو در تدریس شاگردان بسیاری را به سوی اُو کشاند۔ پس از حدود شش ماه با یکی از مریدانِ خود به نام خواجه نور

محمد پیاده رهسپار زیارت بقعۀ بابا فرید الدین گنج شکرؒ در پاك پتن شد۔شاهنامه ادب فارسی ، بخش شبه قاره، ج/٤، بخش ۱۹۳٤/۳

فخر الدین زرادی ، دهلوی

صوفی و نویسندۀ فارسی نویس شبه قاره بود۔ در سامانه از نواحی پنجاب زاده شد۔ در روزگار سلاطین خلجی (٦٨٩۔٧٢٠ق) می زیست۔ در دهلی نزد فخر الدین هانسوی به تحصیل علوم دینی پرداخت۔ زرادی ادیبِ خوش طبع و فصیح زبان و در علوم ظاهری و باطنی از بزرگان روزگار خود بود۔ پس از چندی به غیاث پور رفت و مرید شیخ نظام الدین اولیاء (٧٢٥ق) شد و بعد از در گذشت مرادش به فیروز آباد می کوچید۔ ر۔ك: دانشنامه ادب فارسی ، بخش شبه قاره ، ج٤ ، بخش ۱۹۳٦/۳)

شیخ کمال الدین ، علامه

خلیفۀ اعظمِ شیخ نصیر الدین چراغ دهلویؒ بود و خواهر زاده وی هم بود۔ نسب وی به حضرت حسنؑ می پیوست۔ چون در علم حدیث ، فقه و اصول فقه یگانۀ روزگار بود ، بنا بر این به خطاب علامه معروف شده بود۔ بعد از گرفتن خرقه خلافت به احمد آباد رفت۔ اولاد و خلفاء وی تا امروز در احمد آباد زندگی می کرد۔ به مطابق شجرته الانوار و شجره چشتیه مولانا کمال الدین در سال ٧٥٦ق/۱۳٥٥م در احمد آباد ، گجرات فوت کرد۔ ر۔ك: مشایخ احمد آباد ، ۹٥۔

قطب الدین مودود ، خواجه (۱۰٤۲۔۱۱۳۳م)

یکی از معروف ترین مشایخ سلسلۀ خواجگان چشت و جانشینان حضرت خواجه معین

یکی از معروف ترین مشایخ سلسلۀ خواجگان چشت و جانشینان حضرت خواجه معین
الدین چشتیؒ بود۔ در ۷ سالگی قرآن مقدس را حفظ کرد و در ۱٦ سالگی دو کتاب " منهاج العارفین " " خلاصته الشریعته " تالیف کرد ۔ قطب الدین معاصر با حکومت سلطان سنجر بود ۔

وی در چشت در گذشت و همان جا به خاك سپرده شد- ر-ك: معارف بزرگ اسلامی، ۱۹/۳۰۰-۳۰۱-

گیسو دراز ، سیّد محمد

سیّد صدر الدین ابو الفتح محمد بن یوسف حسینی معروف به خواجه بنده نواز گیسو دراز(۷۲۱-۸۲۵ق) در دهلی زاده شد- وی عارف چشتی ، دانشمند دینی و شاعر و نویسندهٔ شبه قاره بود- نیاکانش از مردم هرات بودند- اما به هند کوچیدند و در دهلی اقامت گزین شدند- پدرش سیّد یوسف حسینی معروف به سیّد راجه، صاحب مثنوی راجه بود و مرید شیخ نظام الدین اولیاء (۷۲۵ق) بوده است- پس از آنکه سلطان محمد بن تغلق (۷۲۵-۷۵۲ق) تختگاهِ خود را از دهلی به دیوگیر / دولت آباد در دکن انتقال داد(۷۲۷ق) و علما و مشایخ دهلی را وا داشت که به دولت آباد بکوچند- ر-ك: دانشنامه ادب فارسی ، بخش شبه قاره ، ج٤، بخش ۲۱۲۹/۳

محمود میان چشتی،شیخ

خواجه محمود میان چشتی در سال ۱۲۳۲ق زاده شدو در سال ۱۳۰۹ق در شاه پور احمد آباد در گذشت-شرف ارادت و خلافت از پدربزرگوار خود خواجه حسام الدین خوب میان چشتی گرفت- در چهل و چهار سلاسل نعمت و اجازت گرفته بود- شب و روز مستغرق در بحر معرفت الهیٰ می بود- هر که در خدمتش حاضر می شد از باطن وی واقف حال می شد و بعضی وقت اظهار باطن مردمان می کرد- ر-ك: تذکره خواجگان چشت،ص۱۸۹

محمد چشتی احمد آبادی

فرزند قطب الاولیاء شیخ حسن محمد فرزند احمد معروف به میان جیو و فرزند نصیر الدین احمد آبادی بود- در سال ۹۵٦ق زاده شد و همان جا در سال ۱۰٤۱ق در گذشت - عارف چشتی و نویسندهٔ معروف شبه قاره بود- از نوادگان خواجه نصیر الدین محمود چراغ

دهلیؒ(۷۵۷ق) بود و پدرش شیخ محمد معروف به شیخ حسن محمد چشتی احمد آبادیؒ (۹۸۲ق) نیز از عارفان نامدار گجرات به شمار می آمد و مؤلف تفسیر محمدی و حاشیه تفسیر بیضاوی است۔ محمد چشتی در زادگاهش بر آمد و مراتب عرفان و طریقت را پیمود و بر جای پدر و نیای خود بر مسندِ ارشاد نشست۔ از وی رساله های فراوان به جا مانده است۔آداب الطالبین ، افسانۀ دیوان به فارسی ، انعامات اربعین به فارسی در چهل هدایت ، توحید عامه، توحید خاص و خلوت و جلوت وغیره۔ ر۔ك: دانشنامه ادب فارسی ، بخش شبه قاره (ج٤، بخش۳/۲۲۱٤)

معین الدین چشتی ، خواجه

وی یکی از صوفیان بزرگ و عارف نامدار شبه قاره و بنیانگزار سلسلۀ چشتیه بود۔در کودکی پدر غیاث الدین را از دست داد۔ وی قرآن مجید را از بر کرد و کسب علوم ظاهری پرداخت۔ پس از آن به نیشابور رسید و آنجا نا شیخ عثمان هارونی زیارت کرد و دست ارادت به وی داد۔ با وی به مکه و مدینه مسافرت کرد و پس از آن به هند مسافرت کرد و در لاهور رسید۔ آنجا در کنار مزار علی بن عثمان هجویریؒ (داتا صاحب) جای گرفت۔ وی به دهلی مسافرت کرد و پس از آن به اجمیر رفت۔ وی در اجمیر اقامت گزین شد و همان جا در گذشت۔چند آثار مانند انیس الارواح ، رساله در بیان رگ ها ، مکتوبات و نامه های معین الدین چشتی ، کشف الاسرار به وی نسبت داده شده است ـ ر۔ك :معارف بزرگ اسلامی،۱۹/۲۹۷۔۳۰۰ ؛ اولیای اکرام، ۳۵۔٤۹ ؛ مراته الاسرار،٤۹۵۔٤۹۷؛ سیر الاولیاء ،۱۲۷۔۱۳۰؛ اخبار الاخیار، ۵۹

نصیر الدین چراغ دهلی، خواجه

شیخ نصیر الدین محمود فرزند یحییٰ فرزند عبد اللطیف حسینی یزدی خراسانی، در اوده در سال ٦۵۷ق به دنیا آمد و در سال ۷۵۷ ق در دهلی درگذشت۔ وی عارف معروف چشتی

شبه قاره بود۔ نیای اُو از بازرگانان موفق پشم بود و از خراسان به لاهور کوچید۔ پدر نصیر الدین محمود در لاهور به دنیا آمد ، اما بعد به اوده رفت و در آنجا نشیمن گزید۔ در ۲۵ سالگی ترك و تجرید گزید۔ در چهل سالگی به دهلی رفت و به نظام الدین اولیاؒء عارف بزرگ چشتی(۷۲۵ق) دستِ ارادت داد۔ شیخ نصیر الدین سجاده نشین سلسله چشتیه در دهلی شد و مرکز سلسلهٔ را در جای بیرون دهلی که امروز به نام چراغ دهلی معروف است ،انتقال داد۔ خیر المجالس معروف ترین اثر وی است و در دیگر تصانیف وی ملفوظات نصیر الدین محمود ، نور وحدت و مناجات شامل است۔ ر۔ك : داشنامه ادب فارسی، بخش شبه قاره،ج٤، بخش ۹۱۳/۱)

نظام الدین اولیاؒء، شیخ

وی در شبه قاره به القاب سلطان المشایخ ، سلطان اولیاء ، سلطان السلاطین و خواجه صاحب شهرت دارد۔ وی در سال ٦۳٦ ق/۱۲۳۷م در بدایون متولد شد و نسب وی به حضرت امام حسینؑ می رسد۔ یکی از معروف ترین عارف سلسله چشتیه و شاعر نیز بود ۔ وی در بیست (۲۰) سالگی دست ارادت به بابا فرید الدین گنج شکرؒ داد و کتابی به نام " راحت القلوب" گرد آورسی کرد۔ در سال ۱۳۲٤م در دهلی در گذشت و همان جا به خاك سورده شد۔ حسن سجزی ملفوظات وی را به نام " فواید الفواد " نوشته است۔ ر۔ك: مجالس صوفیا،۳۵۵؛ سیر الاولیاء ، ۱۹٦۔۲۰۰؛ تاریخ فرشته، ۳۹۱/۲۔۳۹۸؛ ریاض العارفین، ۲۸۷/۲؛ سیر اولیاء ، ۲۳٦۔

احمد آباد

شهریست در هند که بر کنار رود سابر متی واقع است۔ احمد آباد زیبا ترین شهر هند به شمار می رفت۔ درین شهر کارخانه های ریشم و کمخواب معروف است۔ در این شهر مساجد و مقابر و آثار اسلامی جا بجا دیده می شود۔ احمد شاه اوّل (پادشاه گجرات) در سال ۱٤۱۱م این شهر را بنا کرد۔ ر۔ك: اردو دایره معارف اسلامیه ، جلد ۱٦۷/۲

احمد نگر

شهـر و مـر کـز شهـرستانی به همین نام در ایالت مهاراشتر که در کرانۀ رودخانه شیوا قرار گرفته است۔ بنیانگذار نظام شاهی ـ احمد نظام شاه ـ این شهر را در سال ١٤٩٤م تاسیس کرد و خـانـدان وی در حدود صد سال حکومت کرد۔ لشکرِ پادشاه اکبر چاند بی بی را شکست داد و شهـر را به تصرف آورد۔ بعد از در گذشت اورنگ زیب ، مرهته ها احمد نگر را فتح کردند۔ در سـال ١٨٠٣م سپـاه انـگلیسی ها به سربراهی Duke of Willington، دولـت راؤ سندهیا را شکست داد۔ احمد نگر امروز یکی از مراکز صنعتی و بازرگانی ایالت مهاراشتر قرار دارد۔ ر۔ك: منتخب اللباب،٣/٢٤؛ تاریخ فرشته،٣/٣٥١، تاریخ هند،١١٩ـ١٢٠؛ تاریخ هندوستان، ٤/٨٥ـ٨٦۔

اجمیر

شهـری در راجپـوتانای قدیم و ایالت امروزی واقع در شمال غربی هند است۔ راجه اجی پـال چـوهان ، این شهر را در سال ١١٠٠م تاسیس کرد۔ پادشاه اکبر در سال ١٥٥٨م، خود در قـلـمـرو و بـعد از آن به نام آن ایالت(اجمیر) شامل کرد۔ اجمیر به علت آرامگاه حضرت خواجه معین الدین چشتیؒ (١٢٣٦م) که به لقبِ " سلطان الهند " معروف اند، نیز مشهور است۔ر۔ك: اردو دایـرۀ مـعـارف ، ٢/١١ـ١٢، سرزمین هند ، ٤٧؛ خلاصة التواریخ ،٨٦ـ٨٧؛ تاریخ مبارك شاهی،٧١، سیر المتاخرین،٣٩ـ٤٠، آئین اکبری١/٣٦٤، تاریخ هندوستان،١/٣٥٩

اوده

منطقه ای که حالا شامل ایالت اوترپردیش است۔ اسمش اجودهیا بود که به نام "اوده" تبـدیـل شـد۔ قـطب الدین ایبك در سال ١١٩٤م ، جی چند را شکست داد و این شهر را تصرف کرد۔ بابر در سال ١٥٢٧م، لودهی را شکست داد و در سلطنتش شامل کرد۔ پس از در گذشت بابر، شیر شاه سوری این شهر را فتح کرد۔ پس از اورنگ زیب ، سعادت خان صوبیدار اوده مقرر

شـد۔ اوده ایـالتـی بـود از سـال ۱۷۲۲۔۱۸۵٦م ۰ نـوابان اوده حکمران آزادانه بودند۔ پس از ۱۹٤۷م ایـن جـزو ایالت اوتر پردیش است۔ر۔ك: دایره معارف بزرگ،۱۰/٤۱٦۔٤۱۹؛ خلاصه التواریخ ، ۷۱۔۷۲؛ تاریخ اوده،۰۹؛ سیر المتاخرین ، ۱/۲۱۔۲۲؛ آئین اکبری،۱/٤۳۳

برهان پور

شهـری کهـن در ایـالـت مـدهیـا پـردیـش است که در کرانه رودخانه "تاپتی" قرار گرفته اسـت۔ نـصیـر خان فاروقی این شهر را در سال ۱۳۹۹م به نام یکی از بزرگان عارف دکن برهان الدین چشتیؒ ، تاسیس کرد۔ لشکر اکبر در سال ۱۵۹۹م این شهر را فتح کرد۔ ممتاز محل اینجا در سـال ۱٦۳۱م در گـذشـت و شـاه عـالـم بهادر شاه (اول) پسر اورنگ زیب ، در این شهر زاده شـد۔پس از اورنگ زیب ، برهان پور مرکز قتل و غارت گری شد تا آن که مرهته ها مطالبه بهادر شـاه (اول) یك ربـع قسـمت از محصولات را قبول کردند۔ انگلیسی ها در سال ۱۸۰٤م تسلط یـافـت۔ر۔ك: اردو دایـره مـعـارف، ٤/٤٦۳؛ دایره المعارف بزرگ اسلامی،۱۲/٤۹۔۵۰ ؛ تاریخ هندوستان،٤/۲٦۲، ۵/۱۰۱۲۔

بندر سورت

یکی از مراکز مهم اقتصادی و دومین شهر بزرگ استان گجرات(هند) است که در ساحل غـربـی هـنـدوسـتـان واقـع شـده است۔ یکی ازمراکز قطع الماس است۔ گفته اند که برهمنی که نـامـش "گـوپی" بود ، این شهر را در قرن پانزدهم تاسیس کرد۔ در سال ۱۵۷۳م، گورکانیان بر سـورت تسـلـط یـافتـنـد۔ در سـال ۱٦۱۲م انگلیسی ها در هند نخستین کامپنی برای بازرگانی تاسیس کردند۔ سورت به علت طلاء نقری ، پارچات ابریشمی و پنبه در جهان شهرت دارد۔ ر۔ك:مآثر عالمگیری ،۱۱۹؛تاریخ هندوستان،۸/۲۲۵۔۲۲٦

بیجا پور

شهـرستان و شهری به همین نام در ایالت کرناتکه در جنوب هند قرار داده است و تاریخ

نـاحیـه بیجاپور به سده های نخستین میلادی می رسد۔ بیجا پور میان چندین حکومت دست به دسـت گشـت۔ در سـال ۱٤۸٦م، شـخصی که نام یوسف(۱٤۸۹۔۱۵۱۰م) داشت حکومت اسـلامـی را تـاسیـس کـرد و عـادل شـاه لـقب اختیار نمود۔ اورنگ زیب در سال ۸٦۔۱٦۸۵م بیـجـاپور را فتح کرد۔ پس از درگذشت وی ، پسرش کام بخش به لقب " دین پناه" پادشاه خود را اعـلام کـرد۔ در سـال ۱۸۱۸م ، انگلیسی ها بیجا پور را فتح کردند۔ ظهوری و ملا ملك قمی معروف از این شهر بودند۔ ر۔ك: دایره المعارف بزرگ،۳۲/۱۳۔۳۳؛ واقعات مملکت بیجاپور، ۳۵٤/۱؛ تاریخ فرشته ؛۵۰/۳ ؛ طبقات اکبری،۷۷/۳؛ منتخب اللباب ،٦۷/۳۔٦۹؛ تاریخ هند، ۱۵۰۔

خاندیش

شهـر و نـاحیـه ای به همین نام که در ایالت مهاراشتر قرار دارد۔ در سال ۱۳۸۲م، احمد فاروقی به حمایت بهرام خان مازندرانی قیام کرد و خاندیش را مستقر خود قرار داد۔ چون احمد فـاروقـی و جـانشیـنان فقط "خان" گفته بودند به همین دلیل ، این منطقه به نام خاندیش معروف گشـت۔ اکبـر در سـال ۱٦۰۱م از بهادر شاه (آخرین شاه خاندیش) این شهر را گرفت و پس از آن بـه نـام شاهزادهٔ دانیال، نام این شهر " داندیش" گذاشت۔ ولی حالا نامش خاندیش است۔ در اواخـر سـده هـجـدهـم، انـگـلیسی ها در خاندیش حضور یافتند و در سال ۱۹٤۷م خاندیش به نـخـش های مختلف تقسیم شد۔ ر۔ك: تاریخ فرشته، ۲۷۲/۲؛ عمل صالح کنبو،۹۵/۱؛ خلاصه التـواریـخ، ۸٤ ؛ سیـر الـمتـاخـریـن، ۲۹۔۳۰ ؛ تـاریـخ هـند، ۱۱۹۔۱۲۰؛ تـاریخ هندوستـان، ۳٦/٤۔۳۷ ۱۰۱۱/۵

گجرات (هند)

نـام یـکـی از ایـالـت های در غرب هند است و یکی از صنعتی ترین شهرهای کشور هند مـحسـوب می شود و یکی از مراکز مهم زرتشتیان یا پارسیان هند است۔ گاندهی نگر پایتخت

گـجـرات اسـت و احـمد آباد بزرگ ترین شهر ایالت گجرات است۔ این شهر از سال ١١٩٧م تا ١٦١٤م زیـر تسـلـط مسـلـمـانـان و پـس از آن مـرهتـه ها ، انگلیسی ها بوده است۔ ر۔ك: سیر المتاخرین، ٣٦۔٣٤ ؛ تاریخ هندوستان، ١٧٢/٤ ؛ منتخب التواریخ ، ١٣٩/٢

دکن

ایـن شهـر پیـش از اسـلام تـعـلـق دارد۔ عـلاء الـدین به لقب بهمن شاه در سال ١٣٤٧م سلطنت بهمنی را تاسیس کرد و دکن شامل او بود۔ شیوا جی در سال ١٦٧٤م ، وطن جداگانه اعـلام کـرد۔ در سـال ١٧٢٤م نـظام الملك آصف جاه دکن را تصرف یافت و ١٩٤٨م به هند شـامـل شد۔ ر۔ك: اردو دایره معارف، ٣٧٩/٩ ؛ منتخب اللباب ، ١/ ٥٣ ، عمل صالح ، ٩٣/١ ؛ تاریخ هند ، ٧٦۔٧٧۔

فهارس

آیات و اقوال عربی

رجال و اماکن

ابیات(عربی، فارسی ، اردو)

اصطلاحات عرفانی

کتاب شناسی

عربی آیات و اقوال

آیات

۱: الذین یذکرون اللّٰہ قیاماً و قعوداً و علیٰ جنوبہم۔ (۱۷۸)

۲: انی وجہت وجیہٰ للذی فاطر السموات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین۔ (۱۹۹)

۳: کل من علیہا فان۔(۲۳۰)

٤: و اللّٰہ نور السموات والارض۔ (۲۳۰)

٥: ما ھذا البشر ان ھذا الا ملک کریم ۔ (۲٤٤)

٦: ان للّٰہ و ان الیہ راجعون۔ (۲۱٤) (۲٤۰)(۲۸٥)

۷: **ان** اللّٰہ ھشتریٰ من المومنین انفسہم و اموالہم بان لہم الجنتہ۔(۲٤۰)

۸: وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون۔ (۲۰۰)

اقوال

۱:الحمد للّٰہ للذی جعل الصوفیہ خیر الخلایق اجمعین والصلوت والسلام علیٰ محمد مظہر جمالہ وعلیٰ اصحابہ واتجلی بحلیتہ احوالہ اما بعد۔ (۱۲۷)

۲:الھیٰ ما الحکمتہ فی خلقتنی۔(۱۳۲)

۳: الحکمتہ فی خلقک رویتنی فی مرات روحک و محبتی فی قلبک۔(۱۳۲)

٤: و قد آدمی باظہار الانعامات النبی و ھبالی ربی و قرا یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی ۔ (۱٤۰)

۵: و قال ان فیه وجوه احدها انه یذل علی خمسته و موهدته عمر الادمی اذیوم واحد سقط للولادت و واحد للموت من الاسبوع فبقی خمسته کای اشاره البته من قال۔(۱٤۸)

٦: و ثانیاً ان الخمس یدل علی التوحید التفرید التجرید والتصفیته و نحو ذلك من الکلمات المناسبته النبی احرفها خمس و ثالثها انه یحصل بالاحرف الخمس نقش اسم الجلالته و هوٰ اسم اللّٰه و علی هذا القیاس یقاس و شجرح الکثرته بسبب هذه المناسبات فان قضیته من اقوی المر عبات فی العوالم کلها و در رساله مذاکره۔ (۱٤۸)

۷: و الیه الاشارات فی قوله علیه السلام۔ ربی بربی ولولاہ فضل ربی ما عرفت ربی و یقول علیه السلام حکایته عن اللّٰه تعالیٰ من طلبنی وجدنی و من جدنی عرفتنی۔(۱٤۹)

۸: افضل ذکر لا الہٰ الا اللّٰه۔(۱۷۸)

۹: لا تمکثو وصل الحبیب الی الحبیب۔(۱۸٦)

۱۰: انت یحییٰ محی للموتی من زارك فهوا۔ (۲۰۸)

۱۱: فان شیئت فارجع الیها۔ (۲۰۸) (۲٦٦)

۱۲: الحمد علیٰ کل حال۔ (۲۰۸)

۱۳: اللهم ارزقنا متابعتهم و اوصیل الینا من فتوحاتهم منهم و بحرمت اسلامهم رحمته اللّٰه عبداً یقول آمین۔ (۲۱٤)

۱٤:کل شئی هالك (۲۳۰)

۱۵: الحمد للّٰه علیٰ ذالك۔ (۲٤٦) (۲۹۳)

۱٦: یفعل اللّٰه ما یشاء و یحکم ما یرید۔ (۲۷۸)

۱۷: ما نطر الیی صدری و اوضع یدك علی راسی و ادع لی فی وقت خاص لك۔ (۲۸٤)

۱۸: الا ان اولیاء اللّٰه لا یموتون بل ینقلبون من دار الیٰ دار راست۔ (۲۸٦)

۱۹: وداع لی فی وقت خاص لك۔(۲۸٤)

۲۰: نعوذ با اللّٰہ من غضب الاولیاء۔(۲۸۹)

۲۱:من کان فی ھذا اعمیٰ فھوا فی الاخرہ اعمیٰ۔(۳۰۰)

۲۲:اولیا تحت قبای لا یعرفھم غیری۔(۲۷۰)

۲۳: الخلق للّٰہ و الامر للّٰہ۔(۲۱۳)

۲٤: تمت الکلام بعون الملک العلام۔ اللھم اجعلنا من عبادک الصالحین و اشرنا فی زمرتہ اولیاء لک المقربین و الحمد للّٰہ رب العالمین۔ (۳۰۳)

رجال و اماکن

رجال

اماکن

ابیات(عربی ، فارسی ، اردو)

عربی:

ای جهان صفا و جان جهان
الامان الامان من الطغیان
قطب دینی فرید دنیایی
ای معین زمن نظام زمان
یا سراج الهدیٰ و رکن الدین
یا ولیل الوصول الی الادیان
یا غیاث الغیاث ادرکنی
انا غرق بقلزم الخدلان
یا امام الطریق خذ بیدی
نجّنی نجّنی من العصیان
انت شیخ الزمان ذو شرف
یا جلیل القدر عظیم الشان
حال شوق الیٰ وصالکم
کیف اصبر لغیرکم الان
تار شوق الیك تحرقنی
کثرته الدمع نطینی النیران
قصته العشق کیف اعلا و ما
شر جهالا نطیفیته الادان

یـــا نسیـــم الشـــمـــال قـــل لهـــم
انـــت ســـاق و انتـــیٰ عـــطشـــان
جـــرعتـــه مـــنك تـــغـــنـــی ابـــدا
مـــن شـــر الـــدهـــور والازمـــان
ایهـــا اســـاکـــنـــون عـــنـــدهـــم
قـــد جـــلـــلتـــم یـــا شـــرف الاوطـــان
تـــا شـــكـــر والـــلّـــه شـــكـــر الاوه
واذكـــرونـــی بـــحـــضـــرت السلـطـــان
انهـــا هـــب لـــنـــا بـــحـــرمتهـــم
رحـــمتـــه مـــن لـــدیك یـــا رحـــمـــن
از كـــرم تـــو امیـــد كـــی بـــاشـــم
بشـــنـــوم لائییـــس بـــه گـــوش نهـــان
از در تـــو رشیـــد مـــی خـــواهـــد
صـــدق اخـــلاص عـــفـــوتـــه العـــصیـــان

(۱۹۸-۱۹٦)

رحـــمتـــه مـــن لـــدیك یـــا رحـــمـــن

جـــزاه الـــلّـــه فـــی الـــداریـــن جـــزا

شـــاه فـــرخ حســـام مـــلـــت و دیـــن
قـــطـــب اقـــطـــاب اولیـــاء زمیـــن(۲٦۰)

راح فـــی لیـــلتـــــه الاحـــد بســـجـــود
فـــی صـــلـــوتـــه الـــعشـــاء الـی الـــمعبـود
عیـــن و غیـــن و هـــا عـــلـــی الـــمـــلتـــــه
کـــــان کـــــاف و هـــــای ذوالـــفـــجـــــه

(١٣٦)

اشعار فارسی:

رهبـــــــرِ حـــــق، ولـــــــی خـــــدا
شیـــخ یـــحیـــیٰ کـــــه بـــود قـــطـــب ورا
شـــــاهِ آفـــــاق، فـــخـــر اهـــل جهـــــان
مـــــرشـــــد و رهـــنـــمـــــای اهـــل وفـــــا
روی پـــــاکـــــش بـــــه نـــــزد اهـــل بـــصـــر
مـــطـــــلـــع شـــرق، وحـــدت عـــظـــمـــیٰ
نـــــور حـــــق در جبیــــن او ظـــــــاهـــــر
اهــــل دل یـــــافـــــت زو فـــروغ و ضیـــــا
تـــــــاجـــــدار ولایـــــــت عـــــرفـــــــان
آفتـــــاب سپهـــــر صـــدق و صـــفـــــا
شـــــــرف دودمـــــــان آل عـــــمـــــــر
مـــفـــخـــر چشتیـــان بـــــه عـــز و عـــلا
چـــــون ز دریــــــای ذات مـــــوج بـــــده
مـــوج از بـــحـــر خـــویـــش نیست جـدا
صـــــورت مـــــوجیـــــت چـــو رفـــت ازو

لاجـــرم بـــا خـــدا شـــده یـــکتـــا
دیـــد ذاتـــــش چـــو دیـد ذات خـدا
ذات تـــاریـــخ وصـــل گشتـــــه نــدا

(۱۸۷-۱۸٦)

تاریخ جلوس:

شیـخ الـحـرم آن قـطـب زمـان، غوث وری
چـون بـر سـر سجـاده نهـاد آن کف پـا
تـاریـخ جـلـوسـش بـدلـم هـاتف غیـب
در داد نــدا شیـــخ مـحـمـد یـحیـیٰ

(۱۷٦)

آفتـاب بـرج عـرفـان، مـاهتـاب اتـقیـا
خســرو مـلك ولایـت، تـاج دار اولیـاء
صـدر آرای مشیـخـت، بـادشاه ملك عشق
بـحـر اسـرار حـقیـقـت، پیشوای اصفیـاء

(۲۲۸)

ای نـــور تـــو در نهـــــان و پیـــدا
در هـــر چـــه نـگـــه کـنـم هـویـدا
خـــود جـــلـــوهٔ دلیـــرانـــه کـــردی
دیـــگـــر ز خیـــال خـویـــش شیـدا
گـــر رســم نیـــاز عـــاشـقـــان است
ور نـــــاز بتـــــان ز تســـت پیـــدا

آیـــنـــــــه حســـن تســـت یـــوسف
هـــم پـــــرتـــو عشـــق بـــــر شیـــدا
شـــانـــی ز شیـــونـــی تســـت چشتـــی
کـــز حســـن تـــو والـــه اســت و شیـــدا

(۲۳۱)

در تـجـرد هـمـه صلح است و چه جنگ است اینجا
بـگـذر از کـار دو عـالـم چـه درنگ اسـت اینجـا
عـنـدلیـم نشـود مـحـو تـمـاشـا ء چـمـن
بـوی گـل هـم نـفـس تیر خـدنگ است ایـنـجـا
اضـطـرابـی نتـوان کـرد دلا حیـرانـی اسـت
رگ بـرقـی مـطـلـب، قـافیـه تـنگ است ایـنـجـا
شـور مـحشـر بـه کـمین نشـه هستـی دارد
خـنـدهٔ جـام گـل فتـنـه بـه جنگ اسـت ایـنـجـا
بـزم عشـاق بـود گـرم ز آهـنگ دگـر
نـگـه خـوش نـگـهـان نـغـمـه چنگ است اینجا
چشتـی از قـطـع ره عـالـم الـفت تـو مپـرس
کـام در راه زدن رفتـن انگ اسـت ایـنـجـا

(۲۳۲-۲۳۱)

نشـه سـریـر رسـالـت مـه سپـر شـرف
خـلیـل خـلـوت قـربـت حبیب خاص خدا
گـهـی ولادت آنشـه ستـاره زو زهـره

گهی قدوم شریفش سماع کرده سما
در خزینه غیبی که بود قفل زده
حقیقت چو کلیدش دو پره کرده جدا
هزار جان گرامی نثار آن تن پاك
هزار تارك نازك صدای آن کف پا

(۱۱۱)

سحر ساقی که دل خوش باد وی را
عطا فرمود بر من جام می را
چو نوشیدم می ناب زلا لش
فروشستم ز خاطر ملك کی را
چو بگشادم خدا چشم
بجز جانان ندیدم هیچ شی را
چو جان در باخت چشتی در ره عشق
جزاه اللّه فی الدارین جزا
همچنین چشتی ز ما غافل نمی باید شدن
لاله زاری میدمد چون کوه از دامان ما
گر نه استعداد باشد، صحبت پاکان چه سود
کی کند آئینه گویا طوطی تصویر را

(۱۱۲-۱۱۱)

ای نظر گاه جلالت دل بی برگ و نوا
نگر در راه تو دلتنگ سخن بی سرو پا

تـا بـدل آتــش شـوق تـو گـرفت است مرا
طبـع چـون غـنـچــه تـصـويـر نمی كرد وا

(۲۳۷)

خـنـد و گـل صـد نشــان بــر ز هــر دانــه اشكم
خــاصســت جــام اســت مـگـر چشـم تـرم را
آشــفتـــــه دلان تـــو بهـــم مـــحـــرم راز انــد
از نـــگهـــت گـل پـــرس كـــه يـــابـــی حـــرم را
دلــه نيستــی گــر مــائـل دلبــرون شوريده كـان
غـنـچــه سـان در زيـر لـب اين خنده دزديدن چرا
نيســت ايــن آئيـن و رسـم اهل تمكين شوخ چشم
هـمـچـو گـل در انـجـمـن بيهـوده خـنديدن چرا
دلــه بهـر پــابـنـد حيـوتـم حـاجت زنجير نيست
عــرصــه تـنـگســت عــالـم جوش وجوانـی تـرا
سبـز گـرديـده است هـر آهـی كـه در دل داشتم
آنـــقـــدر كـــردم خيـــال ســـرو بـــالای تـــرا

(۲۳۷_۲۳۸)

سـورهٔ والشـمس وصف روئ رخشان شما
آيــهٔ واليــل نـعـمـت زلف پيـچـان شـمـا
از خيـال زلف مشـكيـنت پريشان گشته دل
بــاعــث جـمـعيتـم شـد روی خندان شمـا
بســكــــه عـــالـــی هـمتـم انـدر رهـــش

عرش را کاشانه میدانیم ما

(٢٦١)

ای آمدنت باعث آبادئ ما
ذکر تو بود زمزمهٔ شادیٔ ما

(٢٦٧)

غرق بحر عشق از صدق و صفا
از خودی بیگانه با حق آشنا

(١٥٦)

بیا که کعبهٔ اهل دل است خواجهٔ چشت
طواف تربت او می کنند شاه و گدا
ز راه صدق در آور مقام خواجهٔ معین
که هست روضه پاکش چو جنت الماویٰ

(٢٨٠)

ت

عاشق و معشوق و عشق اینجا یکی است
در دو چشم و در دلم پیدا یکی است
قطرهٔ و موج و حباب از بحر شد
لیك موج و قطره و ردیا یکی است
پیش عاقل صد هزاران صورتند
پیش عارف صورت و معنی یکی است
صورت حوّا و آدم آفرید

در حقیقت آدم و حوّا یکی است
گرچه در فردوس اشجارند بیش
شد محقق کاندران طوبیٰ یکی است
همچو مجنون عاشقان بیحد و عد
لیك پنهان و عیان لیلی یکی است
چون بدریای جمالش غوطه خورد
دید جمّن دینی و عقبیٰ یکی است

(۱۵۰)

ای جلوهٔ جمال تو در جمله کائنات
وی مظهر کمال تو اعیان ممکنات
جاریست بحر فیض وجود تو هر طرف
گر خانقاه باشد و گر دیر سومنات
طالع شد آفتابِ ظهور تو بر عدم
احداث یافت ز آنهمه در آب محدثات
فی الجمله هر چه هست همه حسن بروی تست
گر بنگرم بدیده دل در تعینات
چون از وجود خویش بکلی عدم شدم
دیدم جمال قدس بهر ذات و بهر صفات

(۱۵۱ـ۱۵۰)

محمد بادشاهِ ملك جان است
فدای خاك پایش جان و مان است

نــــه مـــن تـــنهـــا فــدای خـــاك اویــم
هــمـــه عــالـم دریـن شـور و فـغـان اسـت

(۱۹۹)

شـب کـه بی تو باغ عشرت جز طیش حاصل نداشت
سیــر او خـود رفتـم چـون رنگ گـل مـنـزل نـداشـت
شـب کـــه آن بـی بـاك زیك جـلـوه در محفل نداشت
شـمـع را دیـدم کــه غیـر از سـوختـن حـاصل نداشت

(۲۳۳-۲۳٤)

دریـن چمن که گل و خار را یك آئین است
نـظــر بـلـنـد نـمـودن و بـا گل چین اسـت

(۱۱۲)

تـن رهـا کـردیـم و جــان قـربـان مـاسـت
جـــان فـــدا کـردیـم جـانـان آن مـاسـت
در مـــحیـــط عشـــق غـــرقـــاب فـنـــا
و الّا در هـــر نـفـــس جـولان مـــاســت
گـــوی چـــوگـــان ارادت کشتــــه ایــم
گـوی تسـلیـم و رضــا میـدان مـاسـت
هـــــادی مـــــا جـــذبـــــه ذات احـــد
هــر چــه غیـر اوسـت، آن شیطـان مـاسـت
مســکــن و مـــاوای مـــا عــرش بـریــن
فســـحـــــت روی زمیــــن میـــدان مـــا

طائر قدسیم اندر لا مکان
هر زمان پی بال پر طیران ما
هر نفس صد بار قربان می شویم
فاقتلو الا نفس زحق فرمان ماست
لن تنالو البر حتی تنفقوا
قول ایزد اند بی فرمان ماست
بیدلی بی کسی سرمایه ام
بینوایِ مفلسی سامان ماست
ما ز ایمان خلائق رسته ایم
اینچنین اسلام و دین خذلان ماست
کفر ما پیوستن اندر زلف یار
حیرت اندر روی او ایمان ماست
باغ رضوان خوشه ای از خرمنم
عرش اعظم غرفه ایوان ماست
از فراز عرش تا تحت الثریٰ
نقطه ای از نسخهٔ دیوان ماست
نعمتِ دنیا و عقبیٰ جملگی
خوشه ای از گندم بریان ماست
اطلس گردان گردون سر به سر
ریشه ای از گوشهٔ دامان ماست
کرسی زرینِ این چرخ کهن

بی تکلف از دردربان ماست
عقل کلی منشی راز نهان
نفس کلی خادم دیوان ماست
بحث استدلال اهل فلسفه
سر به سر بازیچه طفلان ماست
الی و منی دلیل منطقی است
جذبهٔ دلدار ما برهان ماست
شد ادای کبریا بر ما درست
میل سوی غیر حق کفران ماست
کل شیئ هالك الا وجهه
دیدن غیر خدا نقصان ماست
کثرت اندر وحدت از روی بطون
وحدت اندر کثرت از اعیان ماست
در تواضع آنچنان دارم کمال
کاسمان شاگرد شاگردان ماست
جان عابد طالب حور و قصور
کین همه نقش عجب بستان ماست
قصد واعظ نخوت و کبر و غرور
کآنچنین جمع جمر خواهان ماست
آن مدرس در خیال حب چاه
کاین امیر و وان ملك جویان ماست

دعــوتــی مشــغــول تســخیــر پــری
کــانـچنیـن قـومـی قـوی حیـران مـاسـت
نــزد صــوفــی ایــنهـمــه شـرك خـفــی
جـز رخ دلبـر کــه آن سـلطـان مـاسـت
نـی غـلـط گـفتـم کـه آن شـرك جلی است
و آن خـفــی پـوشیـده انـدر جـان مـاسـت
مــاؤ مــن بـگـذار کــانـدر کیــش عشـق
ایــن سـخـنهـا حـجـت بـطـلان مـاسـت
مــا و صــوفـی مـحـو شـد در ذات اُو
مـا و مــن گــفتـن هـم از جـانـان مـاسـت
(۲۵۴_۲۵۷)

ای شــاه کــائینـات جهـان از بـرای تسـت
وی نــور دیــده هـمــه فیـض بـقـای تسـت
از پـرده روی خـویــش بـرون آر و جـلوه کن
عــالــم تــمــام طــالـب نـور بـقـای تسـت
بــرقــی تـجـلــی کـه ز موسیٰ ربوده هوش
صــد رنگ زان زیــاده بــزیـر قبــای تسـت
عیســیٰ اگــرچــه پیــش تـو آورده بود علم
لیــکــن بــروز حشــر بــزیـر لـوای تســت
(۲۶۱_۲۶۲)

هـمـچـو نقش پا بخاك افتاده ام عالم مپرس

ناتوانی بسکه دارم طاقت رفتار نیست
کعبهٔ و بتخانه یکسانست نزد عاشقان
هیچ فرق درمیان سبحهٔ و زنار نیست

(٢٦٢)

بشرع عشق بجز قتل حکم دیگر نیست
خوشم خوشم که دو چشم توام گواه بس است
هرگز طمع مدار ز دوران روز و شب
از ماه و خور کدوی گدای گرفته است

(٢٦٢-٢٦٣)

د:

آن قطب زمان که عارف کامل بود
از دار فنا سوی بقا بقصد نمود
در بست و دوم ماه صفر آدینه
در وقت طلوع صبح رحلت فرمود
جستم چو تاریخ وفاتش از عقل
از هاتف غیب در دلم کرد ورود
حرفی که چو چشم و خط و خال است بگو
تاریخ وصال شیخ راجن محمود

(١٤٧)

چو سلطان ولایت شیخ یحیی
که بروی از خدا صد آفرین باد

تولد یافت در تاریخ مسعود
سعادت ذات پاکش را قرین باد

(١٧٢) ١

رفت و عشرت ازینجهان بر بود
بر همه خلق بجز غم گشود

(٩٨)

چونکه این خورشید تابنده بود
هر کسی زو فیض یابنده بود

(١٢٨)

دلبرم از بی وفایی با رقیبان یار شد
گل که تنها بود آخر هم نفس با خار شد
بسکه می کردم خیال زلف مشکین کسی
هر نفس در سینهٔ من رشتهٔ زنار شد

(٢٦٣)

ر:

ای که بنمودی جمالت را به اطوار دگر
بهر حسنت ساختی هر سو خریدار دگر
طالب حسن خودی بر خود نظر ها می کنی
نیست یارا جز محبت با خودت کار دگر
گاه پوشی دلق صوفی گه قبای سلطنت
مظهری سازی دگر از بهر اظهار دگر

نـه منعم آشفته تنها بر رخ زیبای تو
زلف تو دارد به هر مویی گرفتار دگر
(١٥١)

خواجهٔ ما جناب رکن الدین
به خدا منصبی چه یافت منیر
صاف ارشاد شیخ احمد شد
کاندرین خاندان انت کبیر
(٢٠٥)

ض:
شیخ رکن الدین چو رخت خویش بست
بسته شد بر خادمان دریای فیض
چونکه ذاتش چنان شد فیض مند
سال وصلش نیز دان دریای فیض
(٢٢٠)

ل:
سپاس حمد خداوند ایزد متعال
که ذات اوست منزه زعیب و نقص و زوال
همیشه باشد و بود و بود به وصف قدیم
حکیم و قادر و داوار و بی نظیر و مثال
به قدرت ازلی ساخت عرش و کرسی را
عناصر و فلك و کوکب و بحار و جبال

بدوخت خلعت خاص خلافت کبریٰ
به قد آدمی با صد هزار غنج و ذلال
ز نسل بو البشر آورد انبیا به وجود
که اُو بود جهان را بقرب حق ایصال
سر سر اِن جهان جمله سرور عالم
ز شرق و غرب و شام و یمن ،جنوب و شمال
گلی ز گلشن وحدت محمدﷺ عربی
نهال باغ نبوت حدیقه اعمال
چهار یار که صمصام دین حق بودند
گرفت زیشان بنیاد کفر استیصال
پس از صحابه اگرچه چند کرده اند ملوك
به زور بازوی سرهای سر کشان پامال
ز بحر معرفت خویش قادر همچون
نمود مرجع ارباب دین با میل کمال
علی الخصوص درین عهد شیخ رکن الدین
که بود محرم راز درون صاحب جمال
دلیل راه خدا، پیرو رسول امینﷺ
محب اهل وفا، صاحب خجسته خصال
لبش معین آیات مطلع اسرار
بجز ثنائ خداوند خود نداشت خیال
ظهیر سلسله چشت، قدوه احرار

امــام انـــس و مـلك، فـارق حـرام و حلال

جـلیــس مـجـلــس اهـل صـفـا، منبع جود

نــدیـم اهـل سـمـوات و مـجـمـع افـضـال

مـعیـن اهـل زمیـن، قـطـب حـق، فرید الدهر

نـظــام اهـل زمـــان ، پیشـو ای اهـل کمـال

(٢١٧ـ٢١٦)

اهـــل زمـــــان پیشــوای اهــل کـــمــــال

ســراج الــدیـن مـلـل ثـانـی نـصیـر الـدیـن

بســان شیـخ حـرم هــادی طریق و خصـال

چـــو رخــت بســت ز دار فـنــا بـدار بـقــا

هـــمـــه مــلائك و ارواح کـرده استـقبــال

کــلیــد مــخـــزن اســرار تـویــی حــافـظ

ز فیـض عـام تـو پـر نـور گشت بدر و هلال

از نــور روی تــو گیتـی تـمـــام شـد روشـن

ز درد عشـــق تــو مســت اهــل جـــمــــال

طـواف تـربـت تـو خـوشتر از عبـادت شب

نـگــاه فیـض تـو بهتـر ز طـاعـت صد سـال

مــجــاور در تــو ســاکـنـان ارض و سـمـا

خیــال روی تـو مــارا انیـس در همـه حـال

نــدا رسیــد بـگـوش دلـم کــه ای صـوفـی

بـوصف خـامـه یـزدان حـق کراست مجال

(٩٧)

قطب اقطاب و شه فرخ خصال

مظهر ذات خدای ذوالجلال

خسرو عشاق، شاه عارفان

سر گروه صوفیان اهل حال

(٢٤٩)

ای مظهر نور رب یکتا بکمال

وی ذات مطهر تو فرخنده خصال

بر من نگه کرم خدا را بکنی

تا آنکه شوم شریك در ده ابدال

(٢٧٦)

م:

ما بی خبران هوشیاریم

ما غمزدگان شاد کاریم

رسوا شدگان کوی عشقیم

سودا زدکان روی یاریم

ماتم زدگان شاد طبعیم

عشرت نشان سوگواریم

پا بسته کنیم سیر افلاك

ثابت قدمان بیقراریم

صد زلزله افگنیم در چرخ

هوئی گر بر براریم
دریا نوشان فقر پوشیم
تقوی گوشان می گساریم
صد خنده برآوریم چون گل
نالنده چو بلبل هزاریم
در ملك فنا سر ملوکیم
در کشور فقر شهریاریم
از ساغر جان شراب مستیم
در کاسه تن می خماریم
درجلوهٔ یار محو دیدار
در پردهٔ دوست رازداریم
در خلوت انس بی لب و کام
صهبا طلبان می گساریم
در جنبش اصعین رحمن
که ثابت و گه به اضطراریم
در جدت طبع سیف مسلول
در جوهر ذات ذوالفقاریم
با ذوالنوران شعاع خورشید
با بولبان تف شراریم
در صدق و صفا و بذل اموال
صدیق عتیق و یار و غاریم

شیطان صفتان ز ما رمیدند
در دیو کشی عمر شعاریم
دریائ حیا و کوه حلیمم
ذوالنور مثال بر دیاریم
خیبر شکنان قلعه نفس
حیدر قلبان کارزاریم
از نقش دو گون چشم بستیم
نظارهٔ آن رخ نگاریم
از گردش چرخ فارغ البال
پرکار زمانه را مداریم
دریائ قدم نفس بر آورد
باز آن همه صورت بخاریم
چون قطره شویم محو دریا
خود بحر محیط بی کناریم
بر مسند کبریا مقیمیم
با خلق و جهان بانگساریم
شیران بریم و باز شهبانه
نه موش زن مگس شکاریم
با سوز درون آتش دل
خونین جگران گلعزاریم
بازیم فتاده در کلاغان

از نــاخــن و نــول شــان فــگــاریــم
از مــحبــت ایــن خــزان بیهــوش
چــون آهــوی دشــت در مــزاریــم
تــن زن صــوفــی کــه انــدریــن دیــر
کــس مــحــرم ایــن ســخــن نــداریــم

(٢٥١ـ٢٥٤)

نــار نــورِ یــکتــای یــکتــائیــم
بــل ظهــورِ صــفــات اسـمــائیــم
کـنـت کـنـزاً کــه بــود گـنـج خـفـی
مــا از آن گــنــج در یــکتــائیــم
مســکــن مــا هــوئیــت حــق اســت
گــرچــه ظــاهــر درون دنیــائیــم
بــحــر وقــت مـحیط جـزو و کــل اسـت
بــا از آن بــحــر در یــکتــائیــم
هســت مــا هســت شــد ز هستــی اُو
مــا ز پــنــدار خــویــش خــود رائیــم
مــوج بــحــر حــقیــقــت حــقــم
گــرچــه دریــا ییــم ولــی بــی پــائیــم
قــطــره ام مــحــو قــلــزم تــوحیــد
لا جــرم بــی دل ســرو پــائیــم
شهبــاز و هــمــایــی قــصــر شبیــم

نـــه غــليــوا ز و بــوم صــحــرائيــم
هــر نــفـــس جــلــوه مــی کـنـد دلـدار
روی اُو را مـــدام بـــنــمـــائيـــم
صــوفيــم صـــافيــم نـــه قــلابيــم
عـــارفــم عـــاشــقــم نـــه مــلائيــم
(٢٥٨_٢٥٩)

ن:

امـــروز رفـــت عــلــم ازيـن شهــر عيــان
امــروز نيســت آنـکــه کـند پـژودی بيـان
مــفتــاح و مـطـالـع و تـوضيـح هـم بـديع
آن کيســت کـو بـگـويـد در درس بـاتوان
ايـن ظـلـمـت سـراسر در دهر از کجا است
دانـم ســراج مـلـــت رفـت از جهـــان
از عـــالـمـــان شهـــر چـنيـن بـود آيتــی
افســوس صــد هـزار زمـان رفـت رايـگـان
مـاه جـمـادی الاول در بيست و يك ز شهر
ميـل الـخـميـس وقـت عشاء بود دفن شان
در ســال بـود هشتـصـد و هــژده شمـار او
چون رفت سوی جنت آن شيخ ازين مکان
(١٤١)

عـــارف حــق شـنـــاس و قـطـب يـقيـن

شاه کونین شیخ رکن الدین
در ره عشق گرم رو چون برق
یا سکون همچو از تمکین
نطرش ما رأیت الا اللّه
کرده تحقیق کنار آب و آتش و طین
نسبت اینما تو بو را
کرده در خود درست آن شهِ دین
جلوه گاهش درون اهل صفا
خلوت خاص او به عرش برین
ان للعاشقین جنت را
جلوه سر اوست حور العین
لی مع اللّه وقت را روحش
یافت میراث از رسول امین
شیخ الافراد خاتمش ملقب
زا آن که او فرو بوده در ره دین
جانش اندر محیط تم الفقر
شسته از خود کدورت تعین
دلش آینه دار شیخ حرم
باطن او ندیم آن شه دین
قطب عالم نصیر الدین و ملل
آفتاب ولایت تمکین

چشتی ما و آستانهٔ تو
که سرش را همین بود بالین

(۱۹۳-۱۹٤)

شیخ آفاق و شه کون و مکان
دستگیر خلق ، فخر چشتیان
قطب اقطاب جهان و غوث دین
شیخ رکن الحق والدین را بدان
عارف کامل ولی حق شناس
نیست دیگر مثل او شیخ زمان
ثانی شیخ نصیر الاودهی
دستگیر خلق بوده در جهان
در حیا و حلم و خلق و وفا
ثانی شیخ حرم لاریب دان
اهل هندوستان شد زو فیضمند
اهل حق گشتند ازو گجراتیان
هر که رویش دید گفت از صدق دل
بر جبینش قطبیت دارد نشان
گر تو می خواهی که یابی وصل حق
نام پاك او به جای ورد خوان
اهل دل گویند او را روز و شب
بود سلطان المشایخ در جهان

وصف پاك اوست از حد بیشتر
کی توان کردن ازو شرح و بیان

(۲۰۷ـ۲۰۶)

شیخ آفاق و شه کون و مکان
دستگیر خلق، فخر چشتیان
قطب اقطاب جهان و غوث دین
شیخ رکن الحق والدین را بدان
روح پاك او به جنت چون رسید
خرّمی افتاد بر اهل جنان
چونکه واقف بود بر اسرار غیب
یافته فردوس بس عالی مکان
چهارده بد از ربیع الاولین
آنکه از شهر پیغمبران
شیخ واصل شد بحق وقتِ عشاء
مدفنش وقت ضحی گشته عیان
گر تو می خواهی که یابی سال وصل
بوده فخر الاولیا الحق بدان
چونکه آسوده شیخ رکن الدین
گشت او را مقام خلد برین
آنکه او بوده تاج قطب آوان
قایم الیل تالی القرآن

(۲۱۹-۲۱۸)

چه کنم خوبی ذات تو بیان خوب میان
ذات تو هست چو خورشید جهان خوب میان
ای فلك ماهیت مهر چه دانی بشنو
رخ تابندهٔ خود کرد عیان خوب میان
از رخ رشك گلستان چو نقاب افگندی
گفت رضوان ز تو زیب جنان خوب میان
فخر و عزت بسلاطین زمان میدارد
خادم کمتر محمود میان خوب میان
بقیه الحمد بصد شوکت و شانست منیر
کاندر آئینه دل جلوه کنان خوب میان

(۲۹۵)

و:

ای شهسوار عرصه دین فتحیاب تو
خورشید چتر سایه و مه شد رکاب تو
ای بادشاه ملك ولایت نظر بکن
بگرفته اند زنده دلان زان رکاب تو
اقطاب روزگار ز فیض تو سرفراز
افراد بر دیار ز رائ صواب تو
بنگر که برق جامه شق کرد بر تنش
چون دید با عدوی تو هم اضطراب تو

از نـــام پـــاك اقـدس تـو ديـن كمـال يـافـت
عــلامـــه روزگـــار شـده زان خـطــاب تـو
شـكـر خدا كه عارف كامل وظيفه ساخت
هــر صبــح و شــام نـام مبـارك جـنـاب تـو
مـدح تـو گـر رشيـد بـخـواند كـه سر كند
بـــايـد بشـويـد او دهـنـــش از گـلاب تـو

(١٣٧)

ســـراج الـــديـن احــمـد شــاه فـــرخ
بـــه فـــردوس بــريـن شـد ذات حـق جـو
گـــروه قـــدسيـــــان از بهـــر تـــاريـــخ
هـــميـــن گـفـتـنـد تـــاج چشتيـــان او

(٢٦٠)

:ه

حبـذا اى عشـق يـحيـىٰ روشن ايمـان كـرده اى
شـكـر للّـه نـفـس كــافر را مسلمـان كرده اى
اى ســواد شــام كــاكـل وى بيــاض صبـح رخ
وه چـــه ايـن شيــرازهٔ دل را پـريشـــان كـرده اى
اى ز نــور پـــاك تـو دل هــاى عــالـم پـر پـروغ
يك ز شـمع حسن خود صد ها چراغان كرده اى
دور كـــرده خـــار كثـرت از سـواد خـــاطــرم
اى گــل رعـنــاى مــا آنـرا گـلستـان كـرده اى

ای خیـــال نـــازنیـــنـــان تـعبـد مـردن هـم نـرفـت
مـحشـر صـغـریٰ کـــه در گـور غریبان کرده ای
دل مـــرا آنـوقـــت گـفتـــه هدت قـرآن در غلاف
مـصـحف رخسـار خود چون زیرِ دامان کرده ای
عشـق لیـلـیٰ در دلـت تـــاثیـر کرده ای منیر
مثـل مجنون چاك دامان و گریبان کرده ای

(۱۷۲-۱۷۳)

ای بــــه در مـــــانـــدگـــی پـنـــاه هـمـــه
کـــــرمِ تســـــت عــــذر خـــواه هـمـــــه

(۲۱٤)

کـــــرم تســـــت عــــذر خـــواه هـمـــــه
کـــــرم تســـــت عــــذر خـــواه هـمـــــه
هـــــر کــــــه او را دیـــد حـــق را یـــافتـــــه
روئ خـــــود را مــــــا ســــوا بـــــرّه فتـــــه

(۱۲۸)

ای کـــه ابـر جـود تـو بـر پست و بالا ریختـه
لـطف تـو در هـــر زمـــان بـــاران یغمـا ریختـه
بـود مـــا مستـور و مـخـفـی بود اندر ذات تو
رحـمـــت عـــامـــت وجـود مـا هویدا ریختـه
لـمعه ای از حسن رویت جمله عالـم را گرفت
پـرتـوی از سـوز عشـقـت شد همه جا ریخته

قطره ای از فیض دریای وجودت جوش زد
رنگ هستی بر سر اعلیٰ و ادنیٰ ریخته
عقل کلی نفس کلی طبع کلی وهباً
عرش و کرسی و سماء و فرش غیر از بخت
از برای حب عرفان آفریدی خلق را
لیك بر انسان همه درد و بلا ها ریخته
عشق هر جا خود کند در کسوت دیگر ظهور
گرد رسوای به روی قیس و لیلیٰ ریخته
لذّت قرب وصالت یافت صوفی لا جرم
بر پشیمان دولت دنیا و عقبیٰ ریخته

(۲۵۷_۲۵۸)

اولیا را هست قدرت ازاله
تیر تا باز گرداند ز راه

(۲۹۳)

ی:

والی ملك ولایت گوهر درج هدیٰ
آفتاب برج همت نیز عز و علیٰ
شیخ افضل پیر اکرم مرد دانا رکن الدین
درّت التاج المشایخ ، خاص شاه کبریا
روح پاکش گشت چون عنقای قاف قرب حق
بود از شیران شده تاریخ زان شیر خدا

(٢١٦-٢١٥)

هـــادی خـــلــق شیــخ رکــن الــدیــن
کـــرده خـــوش راه زنـــدگـــی را طـــی
یـــافـــت تـــاریــخ فـوت او گــلشــن
از جهـــان رفــت رکــن دیـن هــی هــی

(٢٢٠)

خـوش آن کـز انـجـمـن در خلوت کاشانه ام آئی
نهـان هـمـچـون نـفـس در سیـنه اندر خانه ام آئی

(٢٣٨)

گـــر از ظـــلـــمـــت هستـــی بـــرائـــی
شـنـــاســی خــویشتـن را کـز کـجـائی
تــکــلف بــر طــرف بــی بــاك گـویم
اگـــر بـــرون ز خـــود آئــی جــدائـــی

(١١٧)

خـواهــی کــه دلــت ز نـور مـعمور کنـی
عیــب و هــنــرت ز خــلـق مستـور کـنـی
خــود عیــب خــودی اگـر هـنـر خـواهـی
خـود بیـنــی خـویــش را ز خود دور کنــی

(٢٦٤)

عشـق آمـد بســرم ای شــه خـوبـان مددی
کـعبــه صـدق و صـفـا قبلـهٔ پـاکـان مددی

هــفــت افــلاك ز نــورت متــجــلا گشتــنــد
ای مــه چــرخ کـرم مهـر درخشـان مددی
هسـت بـر چهـرهٔ زیبــای تـو رضوان مفتون
ای ســر سبـد رشك گــلستـــان مــددی
جـلـوه فـرمـا کـه کـنم گریهٔ و زاری تا کی
هسـت پـژمـرده دلـم ای گلِ خندان مددی
عـــازم دشـــت شـــده ایـن دل دیـوانـهٔ مـا
مـداوی خـضــر ره کـوچـه جـانـان مددی
دارم انــدر دل خـــود مثـل زلیـخــا شـوقـی
یــوسف مــا مـددی جـان عـزیـزان مـددی
بهــر بــخشـــایـــش آمـده از لـطف رشیـد
خـوب شـد نــام تـو ای فـرخ دوران مددی
بــنــدهٔ بـــارگـــه دولــت مـحـمـود هـنـر
حـضـرت خـوب میان مظهر سبحان مددی

(۳۰۱)

اردو:

ز سـوا اُن کـے اب وصف تیرا هو نهیں سکتا
تـجھ سا کوئی محبوب خدا هو نهیں سکتا

(۲۳۶)

هـے دلا مسـکـن کـهــاں خـواجـه رشید الدین کـا
اپـنـے گـهـر میں هـے مکاں خواجه رشید الدین کا

بحر تحسین آتی هیں ارواح پاك قدسیان
تذکرہ هوئے جهان خواجه رشید الدین کا
چشم تهی جنیان لبوں پر تهی هنسی بعدِ وصال
یه کرشمه تها عیاں خواجه رشید الدین کا
زیب افزای گلستانِ جهاں کیونکر نه هو
قامت سروِ رواں خواجه رشید الدین کا
حضرت خواجه نصیر الدین چراغِ دهلویؒ
جد امجد هے میاں خواجه رشید الدین کا
روشنی هے هاں زیادہ تجه سے اے مهر فلك
هے چراغ خاندان خواجه رشید الدین کا
شاں میں اُنکی هے لا خوف علیهم ای منیر
وصف هو کس سے بیاں خواجه رشید الدین کا

(۲۸۷)

آیا سلام پاك هے جس قطب وقت پر
محبوب هے وہ خاص رسالت مآب کا
وہ کون هے که آپ سے پایا نهیں هے فیض
سایه هر یك کے سر په هے اُس آفتاب کا

(۲۷۵)

وصف روی رکن الدین جب بیاں هو جاے گا
مهر اغلب هے که روپوش از جهاں هو جاے گا
جب تجلائ رُخ انور عیاں هو جائی گا

محو نظارہ ہر یك پیر و جوان ہو جاے گا
قد عالی سرو باغ قدسیان ہو جاے گا
روی روشن شمع بزم صوفیان ہو جاے گا
دود خط رہنا رخ انور پہ اب جایز ہوا
دور قرآنی نہیں مطلق دخان ہو جاے گا
یہاں سے اب پرواز کرکے جاؤں اے مرغ روح
حضرات گجرات تیرا آشیاں ہو جاے گا
اب تو خوف قبر کچھ باقی رہا دل میں نہیں
ہا بتہ انکا وہاں ہمارے درمیاں ہو جاے گا
جو کہ داخل سلسلہ میں انکی اسکا منیر
خاتمہ باالخیر بی وہم و گمان ہو جاے گا

(۲۲۱۔۲۲۰)

قطعہ:

چلیں دیکھیں کہ بعد وصل عالم میں یہ شہرت تھی
وظیفہ آپ کا جاری ہوا عقدِ اناملِ پر
ہوئے حاضر کہے سب یك زبان سرّ خدای یہ
فضیلت کس بشر کو دیں ہم ایسے شیخ کامل پر

(۲۷۱)

چشتی دین دنی کی نہ شئ ہٹی میں نہ بھانگ
رہی لوٹی جھونپڑوں میں عرش پہ دیوی بانگ

(۲۵۰)

کس طرح زیادہ نہ ہو اب شان توکل
کھتی شہ فرخ کونین سلطان توکل
قایم تھی بہ صد جان بہ توکلت علی اللّٰہ
جز اسکے نہیں پاس تھا سامان توکل
ہی سرو سہی قد چمن فقر میں یکتا
اور ہے رخ انور گل بستان توکل
کچھ اور غذا تھی نہ بجز یاد الھی
جو سامنے حاضر تھا وہ تھا خوان توکل
کس منہ سے منیر اُن کے توکل کی صفت ہو
وہ ذات مقدس ہوئ شایان توکل

(۲۴۳-۲۴۴)

یا الھیٰ یہ کشتی ایمان
از طفیل جناب رکن الدین
نہ کھیں غرق بحر عصیاں ہو
بلکہ ہو جائے غرقِ بحرِ یقیں

(۲۰۸)

خانۂ دل کو ہویی رونق بنام رکن الدین
پایۂ افلاک سے بالاے بام رکن الدین
کیف حاصل ہے شراب عشق سے مخمور ہوں
ساغر دل کو میرے کھتے ھیں جام رکن الدین

مینہ برسنے سے ھوا ثابت قسم ھے رعد کی
دیکھ کر بجلی ھے گریاں ابتسام رکن الدین
شحنۂ ایمان کے تابع ھو کیونکر نفس دزد
دل میں ھے میرے انتظام رکن الدین
ایك دم میں تن سے سر اُڑ جائیگا مریخ کا
درمیاں آوے اگر ذکر حسام رکن الدین
عکس کس کے آئینہ رُخ کا چمکتا ھے منیر
محو حیرت میں ھے جوھر ھر غلام رکن الدین

(۲۷۱۔۲۷۲)

شاہ فرخ سے ھے شغل بادہ خواری ان دنون
رھتی ھے مجھ سے پرے پرھیز گاری ان دنون
سیر گل حاصل ھے بلبل کو چمن سرسبز ھے
کون خواھاں ھے ترا بادِ بھاری ان دنون
کون سا پردہ نشین اس چشم کے پردے میں ھے
رھتی ھے آنکھون میں میرے شرمساری ان دنون
شھسوارِ عشق کی تشریف فرمائی سے اب
ھے عنان مرکب تفھیم عاری ان دنون
پاؤں پر اُس سرو قد کے جا گرا روتا ھوا
نھیں خواری سے سیکھا خاکساری ان دنون
رھتا ھے پیش نظر ھر وقت وہ چھرہ منیر
شامل حال اپنے ھے کیا لطف باری ان دنون

(۲۵۹)

کھون کیا نامه بر تجھ کو اُس ترسونکا گھر ہے
جگھیں ہون گردنِ اقطاب جس جا آپکا در ہے
ھوا ارشاد باری شان میں اس کی محبِ من
قدم جس کا طریق اولیاء ما سلف پر ہے
شعاع نورِ رحمان ھر بن مو سے چمکتا تھا
ڈھلا ہے نور کے سانچے میں کیا جسم منور ہے
منیر ان کی زیارتگاہ کا ارادہ ہے سنتا ہون میں
مبارك ھو تجھے اعلاء ہے اور انسب ہے بھتر ہے

(۲۳۵)

خداوندا مجھے ھی اُن کے قدمون تك تو پھنچا دے
ھوئ پشت و پناہِ چشت جس کی ذات عالی ہے
تمنا بس یھی رکھتا ھون چلنے کی میں سر کے بل
انھیں آنکھون سے جا دیکھون کرون جو عرض حالی ھی

۲۵۰)

اصطلاحات عرفانی

ابدال:

جـمع بدل ، صاحب نفحات در مقام بیان آن گوید: زمین را هفت اقلیم است و هر یکاز آن هفت اقلیم را یك تن از بندگان خدا محافظت کند و آنها را ابدال نامند۔

محی الدین ابن عربی گوید: من در حرم مکه با ایشان جمع شدم و برایشان سلام گفتم و ایشـان بـر مـن سـلام گفتند و با ایشان سخن گفتم۔در دستور العلماء آمده است که ابدال بفتح جـمـع بـدل است۔ رجال هفت گانه از اولیاء را ابدال گویند که مأمور خلایق اند و آنها در مرتبه قـطـب نمی باشند و ابدال از این جهت گویند که هر گاه یکی از آنها فوت کند دیگری جانشین او شود و نیز اگر از محلی به محلی دیگر بروند اجساد خود را بدل خود گذراند۔

عـزیـز الدین نسفی گوید : سعد الدین حموی می فرماید که آنان ششصد و پنجاه و شش کس را اولیاء نمی گویند ، ابدال گویند و راست است که ایشان تربیت و پرورش نکردند و نمی کنند۔

اصـطـلاحـاتـی اسـت مـر ابـدال را
کـه نبـاشـد زو خبـر اقـوال را

و باز در انسان کامل آمده است که ابدال از اولیاء و در نهایت خفائند و کسی را از حال آنها خبر نیست۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٤٨ ـ٤٧)

تصوف:

دربارۀ این اصطلاحات و اطلاقات و تاریخ پیدایش آن در اسلام ، گونا گون کرده اند۔

مرحوم استاد همایی گوید:

" تصوف اسلامی از صدر اسلام در تحت تعلیمات پیغمبر اکرم ﷺ و قرآن مجید و صحابه مخصوصا حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که سر حلقهٔ اولیا و سر سلسلهٔ همهٔ طوایف صوفیه به شمار می رود مایه گرفت۔ در آن زمان مسلکی و فرقه یی مخصوص به عنوان تصوف و صوفی وجود نداشت و ظهور این اصطلاح ، موافق ادله و شواهدی که در دست داریم مربوط به اواخر سدهٔ اول یا نیمهٔ اول سدهٔ دوم هجری است۔"

قشیری می گوید: افاضل و خواص مسلمین در عصر پیغمبر اکرم ﷺ به نام صحابی ، و بعد از ایشان تابعی ، و آنگاه به عنوان زهاد و عباد خوانده می شدند۔ و پس از آنکه بدعتها ظاهر و منازعات مابین طبقات و فرق مسلمین پدید گردید ، خواص اهل دین به نام صوفی و مسلک ایشان به عنوان تصوف معروف گردید ؛ و ظهور این اصطلاح قبل از سال دویست هجری بود۔ (جاحظ) در کتاب البیان والتبیین می نویسد: " الصوفیه من النساك " و شاید این قدیمترین کتاب باشد که لفظ صوفیه در آن به معنی فرقهٔ مخصوص آمده است۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی،ص ۲۴۳ ۔ ۲۴۱)

توکل:

تفویض امراست به کسی که بدان اعتماد باشد۔ نیز به معنای واگذاری امور شخص است به مالك خود و اعتماد بر وکالت او۔ و مالك شی کسی است که مقتدر باشد بر آن در جهات مصالح او۔ و مالك شئ کسی است که مقتدر باشد بر آن در جهات مصالح او و در اصطلاح سالکان واگذاری امورست بر مالك علی الاطلاق۔

خواجه نصیر الدین طوسی گوید: توکل کار با کسی واگذاشتن باشد، و در این موضع توکل بنده است در کاری که ازو صادر شود ، یا او را پیش آید۔ چون وی را یقین باشد که خدای تعالی ازو داناتر است ، و توانا تر ، با او واگذارد تا چنانکه تقدیر اوست آن کار را می سازد ؛ و به آنچه او تقدیر کند و کرده باشد، خرسند و راضی باشد۔ " و من یتوکل علی اللّٰه

فهو حسبه ان اللّه بالغ امره" و خرسندی او به آنچه خدای کند، سازد به آن حاصل شود ، که تأمل کند در حال گذشته خود، که بی خبر او را در وجود آورد۔ و چندین حکمت در آفرینش او پیدا کرده که به همهٔ عمر خود هزار یك آنرا نتواند شناخت۔

عز الدین کاشانی گوید:

مراد از توکل تفویض امر است با تدبیر وکیل علی الاطلاق و اعتماد بر کفالت کفیل ارزاق عمت نعماؤه و تقدست اسماؤه۔ و این مقام بعد از رجاست۔ چه معاملهٔ تفویض و اعتماد با کسی رود که اول کرم او ملاحظه رفته باشد۔ و توکل نتیجهٔ حقیقت ایمان است به حسن تدبیر و تقدیر عزیز علیم:" و علی اللّه فتوکلوا ان کنتم مؤمنین" و این ایمانی بود در درجهٔ یقین که صاحب آن بداند که جملهٔ امور مقدر و مقسوم اند به تقدیر مشیت کامله و قسمت عادله؛ و در آن بزیادت و نقصان تغییر و تبدیلی نه ۔ چون این محقق شد علامتش آن بود که زمام تدبیر به قبضهٔ تقدیر سپارد و از حول و قوت خود منخلع گردد۔ چنانك ذوالنون گوید: التوکل ترك تدبیر النفس والانخلاع من الحول والقوه۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ،ص ٢٧٤ ـ ٢٧٢)

جمال:

ظاهر کردن جمال معشوق ، از جهت استغنای از عاشق ؛ و نیز به معنای اوصاف لطف و رحمت خداوند است۔ شاه نعمت اللّه گوید : جمال ، تجلی حق است بوجه حق برای حق۔ وکمال مطلق را جلال است و این قهاریت جمال است ـ در هر جمالی جلالی دارد و هر جلال او را جمالی است۔

هر نقش وخیالی که مرا در نظر آید
حسنی و جمالی و جلالی بنماید

عارف به جلال او نگرد بنالد، محب به جمال او نگرد بنازد۔ آن یکی می نالد از بیم

فصال ، این یکی می نازد به امید وصال۔ بیچاره کسی که نه نام او شنود و نه جمال او خبر دارد۔

عـزیز الدین نسفی گوید: در آخر چنان شود که جمال معشوق ، دل عاشق را از غیر خود خـالـی یابد۔ همگی دل عاشق را فرو گیرد چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماند، آنگاه عاشق خود را نا بیند ، همه معشوق را بیند۔

شهـاب الـدیـن سهـروردی رساله ای در باب عشق و جمال و کمال دارد که قهرمان آن یـوسف است ، اما داستان جنبه های رمزی دارد ۔ وی گوید: بدانك از جملۀ نامهای حسن یکی جـمـال است و یکی جمال۔ و در خبر آورده اند که " ان اللّٰه تعالیٰ جمیل اُیحب الجمال " و هر چـه مـوجـود اند از روحانی و جسمانی طالب کمالند؛ و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نبـاشـد ۔ پـس چـون نیك انـدیشـه کـنی همه طالب حسن اند و در آن می کوشند که خود را به حسن رسانند۔ و به حسن که مطلوب همه است دشوار می توان رسیدن۔

ترکیبات جمال:

جمال جانانه ، مشاهدۀ جمال ، جمال باطن ، انوار جمال ، صفات جمال ، جمال ظهور، دقـایـق جـمـال ، مشتاقان جمال ، افق جمال ، گلستان جمال ، صبح جمال ، جمال حقیقی، نور جمال، جمال ذات ، جمال آفتاب، خیال جمال ، آینۀ جمال ، مطلع افق جمال وغیره۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ۲۹۰ ـ۲۸۸)

خانقاه :

مـحلی که درویشان در آن گرد آیند و ذکر خدای گویند، چنانکه مساجد ۔ دربارۀ اصل و ریشۀ تاریخی آن سخن ها بسیار گفته شده است۔

کاشانی گوید:

هـرچـنـد بـنـای خـانـقـاه و اختـصاص آن به محل مساکنت و اجتماع متصوفه ، رسمی محدث است از جملۀ مستحنات صوفیان؛ ولیکن خانقاه را با صفه یی که مسکن فقرای صحابه

در روزگـار حـضـرت رسـول اکـرم ﷺ مشابهتی و نسبتی هستـ چه صفه مقامی بود در مدینه مـحل سکون و اجتماع فقرای اصحاب رسول ﷺـ هر که او را مسکنی نبودی آمدی و آشنایی نـداشتـی کـه بـدو فرود آید به صفه نزول کردیـ چنانك از طلحه روایت است که : و هیچ شك نیست که بنای خانقاه بر صفتی که اصل وضع اوست، زینتی است از زینتهای ملت اسلام ـ

مولانا گوید:

خـــانــقـــاهـــی کــو بــود بهــر مـکـــان
مـــن نـــدیـــدم یك زمـــان در وی امـــان
رو بـــمـــن آرنــد مشتــی خـــمــر خـــوار
چشــمهـــا پـــر نـطـفــه کف خـــایـه فشـار

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص۳۳۸ـ ۳٤۰)

سکر:

یـعـنـی مستـی ، صـوفیان گویند سکر عبارت از ترك قیود ظاهری و باطنی و توجه به حق استـ سـکـر بـه وجهی بر غیبت فزونی داردـ زیرا صاحب سکر هرگاه مستوفی در سکر نباشد مبسوط است ، و گاهی در حالت سکر ، یاد اشیاء از دل او می رودـ عز الدین کاشانی گوید:

لـفـظ سکر در عرف صوفیان عبارت است از رفع تمیز میان احکام ظاهر و باطن به سبب اختـطـاف نـور عـقـل در اشـعـهٔ نور ذاتـ و بیان این سخن آن است که اهل وجد دو طایفه اند: محبان ذات و منشأ وجد ایشان ذات بود ، و محبان صفات ، و منشأ وجد ایشان عالم صفاتـو در وجد محبان صفات ، فترات و وقفات بسیار اتفاق افتد ، خلاف وجد محبان ذات ، به سبب عموم ذات و خصوص صفاتـ

سـکـر عبـارت اسـت از ورود ی مـدهش که به صولت استیلاء مانع حس گردد از ادراك

محسوس و ذاهل نفس شود از تمیز میان مطلوب و مهروب ـ و موجب فرق میان سکر صوری و معنوی ، تمایز سبب تبعید شعاع انوار عقل است از عالم نفس و حس ـ چه استتار نور عقلی به واسطهٔ غشیان ظلمت طبیعت و تغیر مزاج سبب سکر صوری است و انقهار آن به سبب سطوت غلبات نور شهود ، موجب سکر معنوی است ـ زیرا چه حقیقت بود چنانکه به ورود ظلمت ساتر مستنیر می گردد ، به طلوع نور قاهر هم متواری می شود ـ

سکر ، مستی و مستی بی تفاوت است و مستان مختلف اند ـ یکی از شراب خمر مست است ، یکی از شراب غفلت مست است ، یکی از حب دنیا ، یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی ، و این همه صعب تر است که خویشتن دوستی مأیه کبر است و تخم بیگانگی و ستر بی دولتی و اصل همه تاریکی ـ

او که از خمر مست است و درآن ترسان و از بیم عقوبت لرزان ، غایت کار او حرقت است در آتش عقوبت ـ گرش نیامرزد و باشد که خود بیامرزد ، که گفته است : " ان اللّٰه یغفر الذنوب جمیعا " ـ و خویشتن پرستی ، کاری پر خطر است و مأیه زیان و عمل وی بر وی تاوان، در خطر استدراج و مکرو بیم ـ

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٤٦٨ ـ ٤٧٢)

سلوك

طی مدارج خاص از سوی سالك راه حق تا به مقام وصل و فنا رسد ـ از جمله مدارج آن توبه ، مجاهده ، خلوت ، عزلت ، ورع ، زهد ، صمت ، خوف و رجاء ، حزن ، جوع ترك شهوت ، خشوع ، تواضع است ـ

نسفی گوید ؛ بدان که سلوك در لغت عرب ، عبارت از رفتن است علی الاطلاق ـ یعنی رونده شاید که در عالم ظاهر سیر کند و شاید که در عالم باطن سیر کند ـ و به نزدیك اهل

تـصوف ، سلوك عبارت از رفتن مخصوص است و همان سير الى اللّه و سير فى اللّه است۔ و سير الـى الـلّـه نهـايت دارد و سير فى اللّه نهايت ندارد و اگر اين عبارت فهم نمى كنى به عبارت ديگر بـگـويم۔ بدان كه به نزديك اهل تصوف ، سلوك عبارت از رفتن است ازقوال بد به اقوال نيك واز اخلاق بد به اخلاق نيك و از هستى خود به هستى خداى۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانى ، ص ٤٧٥)

سماع:

شنيدن ، سرور و پايكوبى و دست افشانى صوفيان ـ عز الدين كاشانى گويد:

ازجـمـلۀ مستحسنات متصوفه كه محل انكار بعضى از علماء ظاهر است ، يكى اجتماع ايشـان اسـت از بـراى سماع غنا و الحان و استحضار قوال از بهر آن ، و وجه انكارشان آنك اين رسـم بـدعـت اسـت ـ چه در عهد رسالت و زمان صحابه و تابعين و علما و مشايخ متأخر آن را وضـع كـرده انـد و مستـحسـن داشته و جواب آن است كه هر چند بدعت است ، و لكن مزاحم سنتى نيست ، پس مذموم نبود خصوصاً كه مشتمل باشد بر فوايد۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانى ، ص ٤٧٩ـ٤٧٧)

شكر:

سپاس ، سپاس نعمت ـ عزالدين كاشانى گويد : از آن جهت كه ثمرۀ صبر ، ثواب جزيل اسـت و اداى شـكـر بـر حـصول اين نعمت لازم و واجب ، مقام شكر تالى مقام صبر آمد و معنى شـكـر از روى لـغت كشف و اظهار است مطلقاً ؛ و در عرف علماء اظهار نعمت منعم به واسطۀ اعتراف دل و زبان۔ چنانكه جنيدؒ گفته است :" الشكر هو الاعتراف له بالنعم بالقلب واللسان۔"

و اعتـراف قـلبـی موجب اظهار نعمت به نسبت با نفس شاکر است و اعتراف لسانی به نسبت با دیگـران ـ پـس کـمـال شکر به اجتماع هر دو صورت بندد ـ و از معظمات نعم الهی، یکی شکر اسـت کـه تـوفیق ادای آن به بنده ارزانی داشته اند، پس شکر آن هم واجب بود ـ و ادای آن شکر میسـر نشود الا به عزل و غیبت نفس خود و تحیر و استغراق در لجج نعم الهی، چنانك گفته اند: " الشـکـر هـو الـغیبتـه عن الشکر" و در اخبار داود است علیه السلام : الهی کیف اشکرك و انا لا استـطیـع ان اشـکرك الا بنمعة ثانیه من نعمك ـ پس حق تعالیٰ بوی وحی کرد: اذا عرفت هذا فقد شـکـر تنی ـ و هر که پندارد که به خود شکر حق یا ثنای او تواند گفت : شکر او عین شرك بود و ثـنـایـش محض تثنیه و این سخن نه رافع قاعُده اجتهاد است بلکه مراد از او آن است که با وجود بـذل مـجهـود در ادای شـکـر ، نـفس خود را در میان نبیند ـ و آخر ما یبقی علی الشاکر الذکر و شکر را بدایتی است و نهایتی ـ

خواجه نصیر الدین طوسی گوید : شکر در لغت ثنائی است بر منعم ، به نعمتهای او چون مـعـظـم نـعـمتهـا بـل جملهٔ نعمتها از حق تعالی است ـ پس به بهترین چیزی مشغول بودن، شکر او تـعـالـی بـاشـد ـ و قیـام شـکـر به سه چیز لازم آید: یکی معرفت نعمت منعم ، که آفاق و انفس مشتـمـل بـر آن اسـت ـ و دوم شادمانی به وصول آن نعمتها به او ، و سیم جد نمودن در تحصیل رضـای مـنعم به قدر امکان و استطاعت ـ و آن به محبت او باشد در باطن ، و ثنای او و تعظیم او بـر وجهـی که به او لایق باشد در قول و فعل و جهد نمودن در قیام به آنچه به قیاس با منعم به آن قیام باید نمود از مکافات یا خدمت یا طاعت یا اعتراف ـ

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ۵۱۰ ـ ۵۰۶)

صبر:

تـحـمـل و شـکـیبـائـی و بردباری ـ در اصطلاح ، ترك شکایت از سختی بلا نزد غیر خدا

است۔ صابر کسی است که خود را با بلاچنان قرین کرده باشد که از آمدن بلا باك ندارد۔ سهل گوید : صبر عبارت از انتظار کشیدن فرج و گشایش است از ناحیۂ حق تعالیٰ ۔

صبر آن است که در صبر ، صبر کنی ، یعنی صبر خود نه بینی و در بلا صابر باشی و بلا نه بینی۔مولوی گوید :

هـفـــت ســال ایـوب بـا صبـر و رضـا
در بــلا خــوش بــود بــا ضیف خـدا
تــا چــو واگــردد بــلای ســخــت رو
پیــش حـق گـویـد بـصـد گـون شـکـر او

بـعـضـی گـویـند : حقیقت صبر، حبس نفس است از جزع، در موقع فرود آمدن بلا ها و مصیبتهای عظیم۔ عز الدین کاشانی گوید:

مـعنی صبر در عرف ، حبس مرید است از مراد منهی عنه ، یا ربط کاره بر مکروه مأمور به و اثبـات این مقام بعد از مقام فقر از آن جهت افتاد که از جمله انواع صبر یکی صبر است بر فقر۔ و صبر یکی از دو قاعدۂ ایمان است ۔ چنانك در خبر است: الایمان نصفان : نصف صبر و نصف شـکر۔ چه هر چه پیش مؤمن آید از نعمت و بلا ، داند که نتیجۂ قضا و قدر الهی و حاصل ارادت و اختیـار حق است۔ پس اگر از جملۂ مکاره بود بر آن صبر کند و اگر از جملۂ ملاذ ومحاب بود بر آن شکر کند۔

و صبر سه نوع است : صبر نفس و صبر قلب و صبر روح ۔ اما صبر نفس دوگونه است : یـکـی صبـر از مـراد ، دوم صبـر بر مکروه۔ و صبر از مراد هم دو گونه است: فرض و نفل ۔ فرض صبـر اسـت از مـحرمات شرعی که نفس بدان تشوقی دارد۔ و نفل صبر از مکاره چون شبهات و زیـادات قـولـی و فعلی ۔ چه ترك آن از قبیل مستحسنات است۔اما صبرش بر مکروه هـم دو گونه اسـت: فـرض و نـفل ۔ فرض صبر است بر اداء فرایض عبادات از صلوته و زکوة و صوم و حج؛ و

نـفـل ، انـواع بسیـار اسـت مـانـند صبر بر نوافل عبادات و صبر بر نوافل عبادات و صبر بر رعایت اقتـصـاد ، و صبـر بر کتم کرامات و احوال، و صبر بر خمول ، و صبر بر مذمت ، و صبر بر فقر ، و صبـر بـر اخفاء آن و صبر بر بلا و مصیبت ـ و صبر بر نعمت و عافیت ، تا در فتنه نیفتد دشوار تر از صبر بر مصیبت ـ

امـا صبـر قـلـب هم دو گونه است : صبر بر مکروه و صبر از مراد ـ اما صبر بر مکروه یا بر دوام تصفیهٔ نیت بود و اخلاص آن از شایبهٔ نصیب نفس و آنرا صبر للّه خوانند ؛ یا بر دوام مراقبت و ذکر اللّه تعالی و آنرا صبر علی اللّه خوانند ـ

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ۵۲۲ ـ ۵۲۱)

طریقت:

سیـر خـاص سـالـکان راه حق ، مانند ترك دنیا و دوام ذکر و توجه به مبدا و انزواء و دوام طهـارت و وضـو ء و صدق و اخلاص و غیر آن ـ مجازی نیست احوال حقیقت ـ ز هر کس ناید اسـرار طریقت شریعت، احکام ظاهر است و به منزلهٔ پوست آن و طریقت لب آن است ـ طریقت رفتـن از حادث به قدیم است که بعد از آنکه از مقام فنا به مرتبهٔ بقاء رسید ـ گویند از راه طریقت به حقیقت رسیده است ـ حافظ گوید:

دوش از مسـجـد سـوی میـخـانـه آمد پیر ما
چیسـت یـاران طـریـقـت بعد از این تدبیر ما
مـا مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون
روی سـوی خـانـهٔ خـمـار دارد پیـر مـا
در خـرابـات طـریـقـت مـا بهـم مـنزل شویم
کـایـن چـنیـن رفتسـت در عهد ازل تقدیر ما

نیـز گـفتـه اند : شریعت ، نگاهداشتن معاملات است و طریقت تزکیه باطن۔ شریعت راه نفس است و طریقت راه دل و حقیقت راه روح۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ۵۵۲)

طلب:

در اصـطلاح جستجو کردن از مراد و مطلوب را گویند۔ مطلوب در وجود طالب هست و مـی خـواهد تمام مطلوب را بیابد و آنرا باید در وجود خود بطلبد و اگر از خارج بطلبد نیابد ۔ حـقیـقـت طـلب در هر دلی گروست۔ مرد این کار مردی عظیم است ، و درد این درد دردی الیم است ۔ مرد درویش در میان باید و وی را دیده بی گمان باید۔ حافظ گوید:

سـالهـا دل طـلـب جـام جـم از مـا می کرد
آنـچـه خـود داشـت ز بیـگانه تمنا می کرد

بـالـجـمـلـه طـلـب ، مـعرفت خداست به دلیل و وجدان است۔ طلب کردن دلیل نایابی مـطلوب در وجود خود است؛ و بعد از پیدا شدن ، مطلوب خود حجابی است برای طالب۔ زیرا هرگاه مطلوب حاصل شود ، طالب و طلب او گم شود۔

مـــا هـــا بـــه کـدام آسـمــانـت جـویـم
ســـروا بـــه کـدام بـوستــــانـم جـویـم
حــورا بـــه کــدام خـان و مـانـت جـویـم
ســرگشتــه مـنـم کــه مـن نشـانـت جویم

خـواجـه عبد اللّه گوید: هر چه به طلب یافتنی بود فرومایه است۔ یافت حق رهی را پیش از طـلـب ، اما طلب او را پیشین پایه است۔ عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب ۔ چنانکه مـطیـع ، طـاعـت از اخـلاص یـافت ، نه اخلاص ازطاعت۔ نه اخلاص از طاعت و سبب از معنی

یافت، نه معنی از سبب. الهی چون یافت تو پیش از طلب و طالب است، پس رهی از آن درطلب است که بی قراری بر او غالب است. طالب در طلب و مطلوب حاصل پپیش از طلب. اینت کاری است ، بس عجیب و عجیب تر آن است که یافت نقد شد و طلب بر نخاست، حق دیده و رشد و پردهٔ عزت بجاست.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص٥٥٤ـ٥٥٣)

عابد:

عبادت کننده ، آنکه خدای را عبادت کند. عابد کسی است که پیوسته بر فرائض و نوافل و وظائف ، از برای ثواب اخروی مداومت کند.

عارف:

در اصطلاح کسی است که حضرت الهی او را به مرتبهٔ شهود ذات و اسماء و صفات خود رسانیده ، و این مقام از طریق حال و مکاشفه بر او ظاهر گشته باشد نه از طریق علم و معرفت. بعضی گویند : عارف کسی است که فنای در حق یافته و هنوز به مقام بقاء باللّه نرسیده و از مقام تقید به مُقام اطلاق سیر نموده باشد. " معروف " حق مطلق است که مبدا و معاد همه است. حافظ گوید:

عارف از ورتو می راز نهانی دانست
گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
شرح مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست
عرضه کردم دو جهان بر دل و بر کار افتاد

بـجـز از عشـق تـو بـاقـی هـمه فانی دانست

شاعر گوید:

ای دل ز طـــریــق اهــل صــورت بــگـذر
آئیــنـــــه شــو و ز هـــر کــدورت بـگـذر
گــر نــور صــفـای عـارفـان مـی خـواهـی
از هــر چـــه تــرا نیسـت ضـرورت بـگـذر

بعضی گویند: عارف کسی است که از وجود مجازی خود محو و فانی گشته باشد۔ نیز گـوینـد ؛ عـارف کسـی اسـت کـه عبـادت حق را از آن جهت انجام می دهد که او را مستحق عبـادت مـی دانـد نه از جهت امید ثواب و خوف عتاب۔ در مقابل اهل معامله که عبادات حق را جهت ثواب اخروی انجام می دهد۔ بعضی گویند: عارف کسی است که مراتب تزکیه و تصفیهٔ نفس را طی کرده و اسرار حقیقت را دریافته باشد۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٥٦٦ـ٥٦٥)

عطاء:

در اصـطـلاح عبارت از چیزی است که از ناحیه حق بر بندگان فائض شود و آن یا ارزاق عبـاد اسـت و یـا امـوری مادی و معنوی دیگر۔ عطاء پیش از خوف و رجاست۔ خاصه آن کس که از سبب دیدن رهاست ۔ اگر اشیا را احوال گردانست۔ قطب مشیت بجاست۔

الهیٰ ؛ ای بخشندهٔ عطا و پوشندهٔ جفا ، کار پیش از آدم و حوا است۔ حکم آن است که در ازل رانـدند ۔ رقم آن است که در ازل کشیدند ۔ یکی را رقم سعادت کشید ، یکی را حکم به شـقـاوت کرد۔ از مظفر سؤال شد: بهترین چیزی که اعطا شود چیست؟ پاسخ داد : خالی کردن دل باشد از امور بی معنی و بیهوده۔

ابو بکر کتانی گوید: وجود عطا از سوی حق عبارت از شهود حق است به حق۔ زیراحق

دلیل بر هر چیزی است و به جز او چیزی دیگر دلیل نباشد۔ یعنی دلیل بهر معنی که باشد، راهنما ، برهان ، روش و حجت ، در واقع ذات حق است۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٥٨٤_٥٨٣)

عرفان :

در اصطلاح ، راه و روشی است که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسائی حق بر می گزیند۔ گفته اند ، شناسائی حق به دو طریق میسر است : یکی به استدلال از اثر به مؤثر ، از فعل به صفت و از صفت به ذات که مخصوص انبیاء و اولیاء و عرفا است ـ این معرفت شهودی، هیچ کس را جز مجذوب مطلق دست نمی دهد، مگر به سبب طاعت و عبادت آشکار و پنهان، قلبی و روحی و جسمی۔

عرفان خود بر دو گونه یا دو بخش است: عرفان عملی ، یعنی سیر و سلوك و وصول و فنا؛ و عرفان نظری یعنی بیان ضوابط و روشهای کشف و شهود۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٥٧٧)

فقر:

نیازمندی ، از مقامات عارفان ـ عز الدین کاشانی گوید : سالك راه حقیقت به مقام فقر که عبارت است از عدم تملك اسباب نرسد، الا بعد از عبور بر مقام زهد۔ چه اول تا رغبت او از دنیا منصرف نگردد، عدم تملك از او درست نیاید و اسم فقر بر کسی که رغبت دارد به دنیا، اگرچه هیچ ملك ندارد عاریت و مجاز بود۔ چه فقر را اسمی است و رسمی و حقیقتی۔ اسمش عدم تملك با وجود رغبت و رسمش عدم تملك باوجود زهد و حقیقتش عدم امکان تملك۔

و فقرا محقق چند طایفه اند: طایفه یی آنك دنیا و اسباب آنرا هیچ سالك نبینند، اگرچه

در تصرف ایشان بود۔ و هر چه به دست ایشان آید ایثار کنند و بر آن توقع عوضی در دنیا و آخرت ندارند۔ و طایفه یی آنك با این وصف اعمال و طاعات را اگرچه از ایشان صادر شود، هم از خود نبینند و ملك خود ندانند و بر آن عوضی چشم ندارند۔ و طایفه یی آنك با این دو وصف ، هیچ حال و مقام از آن خود نبینند بلکه جمله را فضل و لطف دانند و طایفه یی آنك با این اوصاف ـ ذات و هستی خود را از آن خود نبینند بلکه خودی خود را از آن خود نبینند۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٦٢٣)

کشف:

پرده برداشتن ، برهنه کردن ـ در اصطلاح یعنی ظهور ـ آنچه در خفا است۔ کشف را بر حسب رفع همهٔ حجاب ها یا برخی از آنها مراتبی است۔ قیصری گوید: بدان که کشف در لغت : کشف حجاب است۔ گویند زن صیرت خویش کشف کرد، بدین معنی که نقاب بالابرد و اصطلاحاً اطلاع به ماورای حجاب است از معانی غیبیه و امور حقیقیه به وجود یا شهود و منقسم است به معنوی و صوری۔ و مراد از صوری آن است که در عالم مثال از طریق حواس پنجگانه فرادست آید۔ و این یا به طریق مشاهده بود ، همچون رؤیت مکاشف صور ارواح متجسده و انوار روحانیه را ؛ و یا بر طریق سماع بود۔ همچون حضرت نبی اکرم ﷺ وحی نازل بی او را به صورت کلامی منظوم، همچون بانگ درای و صدای زنبوران؛ بدان گونه که در حدیث صحیح آمده است که این همی شنیدی و مراد از آن درمی یافتی یا بر سبیل استنشاق بود که تنسم به نفحات الیه است و تنشق به فتوحات ربوبیه بدان گونه که پیامبر ﷺ گفت: " ان للّه فی ایام دهرکم نفحات الافتمر ضوالها۔" و یا بر سبیل ملامست بود و آن به اتصال بین دو نور یا دو تن مثالی بود۔کشف را چند نوع است : کشف خواطر ، کشف عیانی ، کشف مجرد کشف معنوی ، کشف نظری ، کشف نوری ۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٦٥٧)

قلندر :

در اصطلاح ، کسی را گویند که خود را از هر دو جهان آزاد کرده باشد ـ قلندر دراین تجرید و تفرید ، به کمال رسوده و در تخریب عادات و عبادات می کوشد ـ ولی ملامتی درکتم عبادات کوشد یعنی اظهار هیچ معنی نکند و هیچ سری نپوشد ـ

حافظ گوید :

قلندران طریقت به نیمه جو نخرند
قبای آن کس که از هنر عاری است
به آستان تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلك سروری بدشواری است
سحر کرشمهٔ وصلت بخواب می دیدم
زهی مراتب خوابی که به زبیداری است

و گفته اند: قلندر کنایه از مقام " اطلاق " است حتیٰ از قیود اطلاقی ـ عراقی گوید :

ای رند قلندر کیش می نوش ز کس مندیش
انگار همه کم بیش زیرا که دل درویش
مرهم ننهد بر ریش از غایت حیرانی
در دیر شو و بنشین با خوش پسری شیرین

سنائی گوید:

معشوق مرا ره قلندر زد
زان راه بجانم آتش اندر زد
که رفت ره صلاح دینداری
که راه مقام ران لنگر زد

عطار گوید:

عــزم آن دارم کـــه امشـب نیـم مسـت

پـــای کـوبـــان کـوزهٔ دردی بـدسـت

ســـر ببـــازار قـلـــنـــدر بـــر نهـــم

پــس بیك سـاعـت ببـازم هـر چـه هسـت

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٦٤٦ـ٦٤٥)

قطب:

رهبر بزرگ اهل طریقت و حقیقت۔ قطب کسی است که اهل حل و عقد بوده و از اولیاء اللّه است و خدا طلسم اعظم بدو عنایت می فرماید۔ قطب در عالم وجود به منزلهٔ روح است در بدن۔مولوی گوید:

قـطـب آن بـــاشـد کـه گـرد خـود تـنـد

گـــــردش افـــلاك گـــــرد او بــــود

قـطـب غیـر از غـوث اسـت۔ قـطـب را از آن جهت قطب گویند که مدار جهان وجود بر اوسـت۔ قـطـب از مردان خداست که ارشاد و هدایت خلق بدو واگذار شده و مدار متصرفات او از عرش تا فرش است۔

شاه نعمت اللّه گوید:

قـطـب عـالـم نـقـطـه پـرورد گـار روح

شیـخ مـــا ســرمـــایـــهٔ گـنـج فتـوح

قطب چند نوع است:

قطب الارشاد: مراد قطب الاقطاب است که ارشاد و هدایت خلق با اوست۔

قـطـب الاکبر: مراد ، قطب الاقطاب و یا باطن محمد است که آن را غوث اعظم هم می

گویند و اعلیٰ مرتبت تمام اولیاء اللّٰه است۔

قطب جنوبی : عالم ملکوت را گویند۔

قطب شمالی : عالم اجسام را گویند۔

قطب المدار: مراد ، دل محمد است۔

قطب وحدت: معشوق را گویند که چون" افراد کامل " ترقی کنند ، به مقام قطب وحدت ، یعنی به مقام معشوقی برسند۔

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ٦٤١)

مست:

فرو گرفتن تمام صفات درونی توسط عشق عینی سکر است که عارفان کامل از باده هستی مطلق سرمست شده و محو الموهوم گشته و از خود بی خود شوند۔

مولوی گوید:

مستان ازل در عدم محو چریدند
که نیست بود قاعدهٔ هست نمایی
جان بر ز بر همدگر افتادهٔ ز مستی
همچون ختن غیب پر از ترك خطایی

یك جایی دیگر گوید:

من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه
صد بار ترا گفتم کم زن دو سه پیمانه
در شهر یکی کس را هوشیار نمی بینم
هر یك بتر از دیگر شوریده و دیوانه

جـانـا بـخـرابـات آ تـا لذت جـان بینـی
جـانـرا چه خوشی باشد بی صحبت جانانه
هـر گـوشه یکی مستی دستی زده بر دستی
زان سـاغـر سـرمستـی بـا سـاغر شـاهـانـه
ای لـولـئ بـربـط زن تو مسـت تـری یـامن
ای پیـش چـو تـو مستی، افسون من افسانه
تـو وقف خراباتی خرجت می و دخلت می
زیـن دخـل بـه هشیـاران مسوار یکی دانـه

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی،ص ۷۲۲ـ ۷۲۱)

معتکف:

کسی که اعتکاف کند ـ اعتکاف یعنی ماندن در مسجد جامع با رعایت شرائط معین. اعتکـاف یـکـی از اعـمـال حسـنه است که ثواب آن را معادل با زیارت بیت اللّه دانسته اند. در اصـطـلاح مـراد از اعتـکـاف ، قـطـع علائق دنیوی و بریدن از هواهای نفسانی و توجه به مبادی روحانی و اختیار طریق حقیقت ، و سیر الی المطلوب است که ذات حق باشد.

سنائی گوید:

تـا مـعتـکف راه خـرابـات نـگـردی
شـایستـهٔ اربـاب کـرامـات نـگـردی
از عـلایـق نشـود نـفـس تـو آزاد
تـا بـنـدهٔ رنـدان خـرابـات نـگـردی
در راه حـقیـقـت نشـوی قبلـهٔ احـرار
تـا قـدوـة اصحـاب لبـاسـات نـگـردی

مراد از معتکفان حظایر علوی و معتکفان حظایر ملك و ملکوت و معتکف آشیانۀ خدمت ، اهل اللّٰه اند.

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ۷۲۹)

وصل:

پیوند با محبوب ـ وصل ، وحدت حقیقت است. و چون سر به حق متصل گشت ، جز حق نبیند و نفس را از خود به طوری غایب گرداند که از کس خبر ندارد.

وصل آمد و از بیم جدائی رستیم
با دلبر خود به کام دل بنشستیم

الهی معنی صادقانی ، فروزندۀ نفسهای دوستانی ، آرام دل غریبانی. چون درمیان جان حاضری از بی دلی می گویم که کجایی؟ زندگانی جانی و آیین زبانی. به خود از خود ترجمانی. به حق تو بر تو که ما را در سایۀ غرور ننشانی و به وصال خود رسانی.

گلها که من از باغ وصالت چیدم
درها که من از نوش لبت دزدیدم
آن گل همه خار گشت در جان رهی
وان در همه از دیده فرو باریدم

تا مادام که از هواهای نفسانی و توجه به مراد در نفس موجود باشد. اتصال به حق صورت نه بندد و موقعی که خود را نه بیند و نفس خود را از خود غایب گرداند و به امید وصل او از خود بی خود شود و خودی را رها کند واصل شود.

مولوی گوید:

بر امید وصل تو مردن خوش است
تلخی هجر تو فوق آتش است

وصـل برخی ترکیبات دارد ـ لذت وصال ، حقیقت وصال ، مشتاق وصال ، نوید وصال، سوز وصال ، تمنای وصال ، وصال محبوب و دولت وصال ـ

(فرهنگ اصطلاحات عرفانی ، ص ۷۸۷ ـ ۷۸٦)

کتب شناسی

کتب های فارسی:

☆ ابو الفضل (١٨٦٩م) آیین اکبری ، جلد سوم ، لکهنو ، هند۔

☆ امیر حسن ، سجزی ، خواجه(١٩٦٦م) فواید الفواد، تصحیح و مقدمه و حواشی محمد لطیف ملك ، ملك معراج دین ایند سنز، لاهور۔

☆ امیر خسرو(س۔ن) مجنون لیلیٰ ، مطبع نول کشور، لکهنؤ ،هند۔

☆ جامی ،عبد الرحمن، نور الدین (١٣٨٢ش) مقدمه و تصحیح و تعلیقات نفحات الانس، عابدی محمود، انتشارات اطلاعات ، تهران ، اایران۔

☆ خان ، غازی الدین ، نواب(س۔ن)مناقب فخریه، مطبع احمدی ، دهلی۔

☆ حمید قلندر، مولانا(س۔ن) خیر المجالس ، تصحیح و مقدمه و تعلیقات نظامی، خلیق احمد،دانشگاه مسلم علی گره۔

☆ دهخدا ، علی اکبر(١٣٣٥ش) لغت نامه دهخدا، جلد ت، تاجور، چاپ سیروس، تهران۔

☆ سجادی ،سیّد جعفر،دکتر(١٣٨٣ش)فرهنگ اصطلاحات عرفانی، چاپ هفتم، اطلاعات فیپا، تهران۔

☆ سراج الدین، سیّد(١٩٩٧م) سراج الصالحین ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد۔

☆ سلیمان، نجم الدین ، حاجی(س۔ن) مناقب المحبوبین، مطبع حسنی محمد حسن، دهلی۔

☆ عمید حسن(١٣٧٥ش) فرهنگ فارسی عمید، چاپخانه سپهر، تهران۔

☆ عبد الکریم، قاضی(١٣٠٨ق) مراة اسکندری، مطبع فتح الکریم، بمبئ ، هند

☆ عـصامی مولانا(۱۹۳۷م) شاهنامه هند/فتوح السلاطین به تصحیح مهدی حسن، دکتر، هندوستان اکادمی، اله آباد، هند۔

☆ کـرمـانـی، سیّـد مـحـمـد معروف به میر خورد(۱۹۷۸م) سیر الاولیاء ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

☆ کلیمی ، محمد قاسم، سیّد(۱۳۱۵ق) مکتوبات کلیمی ، مطبع مجتبیٰ ، دهلی

☆ ا۔ن(۱۳۰۱) مکتوبات کلیمی ، مطبع یوسفی، دهلی۔

☆ قـطـب الـدیـن ، حـافـظ(۱۸۹۲م/۱۳۱۰ق) نـافـع السـالکین ، مطبع مرتضوی، کوچه چیلان، دهلی۔

☆ گل محمد،خواجه(س۔ن) تکمله سیر الاولیاء ، مطبع رضوی ، دهلی۔

☆ مـحدث، عبد الحق،شیخ(س۔ن) اخبار الاخیار، فاروق اکادمی ، گمبت ، ضلع خیر پور، پاکستان۔

☆ هـمـو(۱۳۸۲ش) اخبـار الاخیـار، تـصـحیح و توضیع علیم،اشرف خان، موسسهٔ چاپ انتشارات، تهران۔

☆ همو (س۔ن) اخبار الاخیار، کتب خانه رحیمیه، دیوبند، یوپی،هند۔

☆ معین محمد(۱۳۸۵ش) فرهنگ فارسی ، کتاب پارسه، تهران۔

☆ نـقـوی ، عـلـی رضـا، سیّـد(۱۹۶۸م/ ۱۳۴۷ش) تـذکـره نویسـی فـارسـی در هند و پاکستان،موسسهٔ مطبوعاتی علمی، تهران۔

☆ همو(۱۳۷۲ش) فرهنگ جامع ، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد۔

کتب های اردو:

☆ اردو دایـره مـعارف اسلامیه(۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م) جلد ۱۷، طبع اول ، دانشگاه پنجاب ،

لاهور۔

☆ اکرام ، محمد اکرم، سیّد(۲۰۰۰م) آثار الاولیاء، کلیه علوم اسلامیه شرقیه، دانشگاه پنجاب، لاهور۔

☆ بلگرامی ، غلام علی ، آزاد(۲۰۰۸م) ماثر الکرام، مترجم محمد یونس، مفتی، مرکز الدراسات اسلامیه جامعه الرضا، بریلی شریف ، یوپی، هند

☆ بمبئ والا، محی الدین ،(۲۰۰٤م) گجرات کی علمی ، ادبی ، ثقافتی میراث، درگاه حضرت پیر محمد شاه ترست، احمد آباد ، گجرات

☆ شارب، ظهور الحسن(۱۹۸۱م) تاریخ صوفیای گجرات، جمیل اکادمی ، احمد آباد، هند۔

☆ شطاری، محمد غوثی، ماندوی(۱۳۹۵ق) گلزار ابرار ، اسلامك بك فاوندیشن، لاهور۔

☆ عبد الحی، سیّد (۱۹۱۹م) یادِ ایام، مطبع شاهی پریس ، لکهنؤ، هند۔

☆ عبد الرحمن، شیخ (۲۰۱۰م) مراة الاسرار، مترجم سیال ، واحد بخش ، کپتان، درگاه حضرت خواجه نظام الدین اولیاءؒ، دهلی۔

☆ کرمانی ، سیّد محمد، معروف به میر خورد(۱۹۹٦م) سیر الاولیاء ، مترجم قدوسی، اعجاز الحق، اردو سائینس بورد، لاهور

☆ قدوسی، اعجاز الحق (س۔ن) تذکره اولیای پنجاب، مطبع کتب خانه شان اسلام، لاهور۔

☆ لاهوری، غلام سرور ، مفتی (س۔ن) خزینته الاصفیاء ، جلد ۱، منشی نول کشو، کانپور۔

☆ متالا ، محمد یوسف، مولانا (۲۰۱۱م) مشایخ احمد آباد، مکتبه الحرمین ، لاهور۔

☆ محدث ، عبد الحق، شیخ (١٩٩٠م) اخبار الاخیار، مترجمین سبحان محمود ، مولانا، محمد فاضل ، مولانا ،نور پبلشنگ ہاؤس، دہلی، ہند

☆ محمد جہانگیر ، نور الدین (١٩٦٨م) تزك جہانگیری ، مترجم قدوسی ، اعجاز الحق، مجلس ترقی ادب، لاہور۔

☆ نظامی ، خلیق احمد (٢٠١٤م) تاریخ مشایخ چشت، زاویہ پبلشرز، لاہور

☆ ندوی ، ابو ظفر ، سیّد (١٩٧١م) تاریخ گجرات ، مطبع یونین پریس ، دہلی، ہند

☆ ہمو (س۔ن) تاریخ اولیای گجرات ، حمایت اسلام پریس ، لاہور

☆ ہمو (١٩٦٢م)گجرات کی تمدنی تاریخ، مطبع معارف ، اعظم گرہ ، ہند

☆ نظامی ، خلیق احمد (١٩٥٣م) تاریخ مشایخ چشت، ندوہ المصنفین ، دہلی، ہند

☆ نظامی ، شبیر حسن (٢٠٠٠م) روح تصوف (ملفوظات حضرت سیّد بندہ نواز گیسو درازؒ) طبع اول، مکتبہ زاویہ۔

☆ نواب بیگ ، مرزا ، آفتاب بیگ ، مرزا (٢٠٠٠م) تحفة الابرار ، ترتیب و مقدمہ فاروقی، اقبال احمد، مکتبہ نبویہ، لاہور۔

narration holds deep information and there is no any information in other manuscripts like this. This manuscript is a single copy narration and is preserved in Khairpur public library, sindh. This narration consist of 184 pages. Similarly every page has 15 lines. By studing this, we can easily asses the Gujrats political, cultural and religious affairs of those days. In this regard this manuscripts is an anthology of narration which is very crucial.

In this manuscript the writter learnt o lot of about the south asian silsela e chishtia. Furthermore, the writter,s style possessed marvellous literature sample. This manuscript included very beautiful narration of the sub.continent

Abstract

The persian language and literature started with the onslauglit of Muhammad Bin Qasim(712AD) in sindh. However the persian language and literature had the one thousand years old history' which commenced dated back to the regin of the Sultan Mehmood of Ghaznvi(351.583 Ad) (975.1187). particularly' from Ghaznvi peried to Mughals, this regin had persian language practically. In the regin of the great Mughal king Akbar, persian was an official language. In this period a very famous poets, intellectuals and writers wrote countless translations like Kashful Mehjoob a book which was written in persian on mysticism and the orignal writer was Hazrat Data Ganj Buksh (R.H). This book was written almost thousand years ago.

After that sufies went into various parts of the sub.continent for the islamic preach and left memorable affects for the persian language and literature. The Majma-ul-kamal (an anthology of persian language) is one of them.This manuscript consist of silsela i chishtia,s sufies. The author of this discription was Muhammad Ismail Chishti Gujrati.

This narration started by Hazrat Khawaja Naseer u din Mehmood Charagh Dehlvi(673-757\1273-1336), who was the chaliphate of Hazrat Khawaja Nizam-u-Din Aulia(635-725\1238-1325). In the last, the narration came of Hazrat Sheikh Muhammad Farrukh known as Khub Mian chishti(1023AD). This narration is highly important regarding silsela of chishtia of the Gujrat. In Gujrat the silsela chishtia is prime and this

A dissertation submitted to university of the punjab for the doctoral degree in Persian literature

Editting and annotation of the Manuscript

Majma-ul-kamal By Muhammad Ismail Chishti Gujrati

With Preface & refrences



Supervised by

Dr. Ihsan Ahmad

Editted by

Muhammad Zaheer Babar

Department of persian, Oriental College

University of the Punjab, Lahore

Pakistan

2021